



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

میراث حوزہ اصغریہ

مکتبہ المدینہ

۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میراث حوزه اصفهان

نویسنده:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
میراث حوزه اصفهان جلد ۳	۱۷
مشخصات کتاب	۱۷
اشاره	۱۸
هوالشکور	۲۵
فهرست	۲۶
مقدمه	۴۰
نگاهی به دانش پژوهی شیعی در مکتب اصفهان	۴۰
اشاره	۴۰
از جمله سعادت‌مندان ادب آموخته حضور اهل بیت علیهم السلام می توان به راویان زیر اشاره کرد:	۴۱
۱- عبد السلام اصفهانی؛	۴۱
۲- ابو الحسن اصفهانی	۴۲
۳- ادريس بن عبد الله اصفهانی	۴۲
۴- عثمان اصفهانی؛	۴۲
۵- محمد بن سلیمان اصفهانی؛	۴۲
۶- ابراهیم بن شیبہ اصفهانی؛	۴۲
۷- محمد بن منده اصفهانی؛	۴۲
۸- سرتی بن سلامه اصفهانی؛	۴۴
۹- عبد الله بن محمد اصفهانی؛	۴۴
۱۰- علی بن محمد بن بشر اصفهانی؛	۴۴
۱۱- شیخ محمد بن غالب اصفهانی؛	۴۴
از دانشمندان شیعه اصفهانی در این دوره می توان به این فرهیختگان بزرگ اشاره کرد:	۴۵
۱- ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن مملک اصفهانی مشهور به «بن مملک»	۴۵
۲- ابن مسکویه؛ ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه	۴۶

- ۳- ابن سینا؛ ۴۶
- ۴- ابن رسته؛ ۴۶
- ۵- خاندان ابن منده نیز که دارای محدثان و عالمان بزرگی بوده اند ۴۶
- از جمله این مشعل داران دانش پژوهی بر مبنای مکتب اهل بیت علیهم السلام می توان به این عالمان اشاره کرد: ۴۸
- اشاره ۴۸
- ۱- شیخ ابو السعادات، اسعد بن عبد القاهر بن اسعد اصفهانی؛ ۴۹
- ۲- عبد الله بن محمد کنانی ۴۹
- ۳- قاضی نظام الدین اصفهانی ۴۹
- ۴- صابن الدین علی بن صدر الدین ترکه ۴۹
- ۵- بابا رکن الدین اصفهانی (...-۷۶۹ ق) ۵۰
- حوزه علمیه اصفهان در دوره صفویه ۵۰
- اشاره ۵۰
- [شاخص ترین عالمان و فقیهان شیعی که در اصفهان حلقه درس و بحث داشته اند] ۵۳
- ۱- شیخ بهایی (۹۵۳-۱۰۳۰ ق)؛ ۵۳
- ۲- سید میرمحمد باقر حسینی استرآبادی معروف به میرداماد (...-۱۰۴۰ ق)؛ ۵۳
- ۳- میر ابو القاسم میرفندرسکی (...-۱۰۵۰ ق)؛ ۵۳
- ۴- مولی محمد تقی مجلسی (۱۰۰۳-۱۰۷۰ ق)؛ ۵۳
- ۵- فیض کاشانی (۱۰۰۶-۱۰۹۱ ق)؛ ۵۳
- ۶- آقا حسین خوانساری مشهور به محقق خوانساری (۱۰۱۶-۱۰۹۹ ق)؛ ۵۴
- ۷- علامه محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ ق)؛ ۵۴
- ۸- آقا جمال خوانساری (...-۱۱۲۲)؛ ۵۴
- ۹- سید نعمت الله جزایری (...-۱۱۲۵ ق)؛ ۵۴
- ۱۰- محمد بن حسن اصفهانی مشهور به فاضل هندی (۱۰۶۲-۱۱۳۷ ق)؛ ۵۴
- دانش پژوهی شیعی پس از دوره صفویه ۵۵
- در پایان تذکر چند نکته شایسته است ۶۰
- مفتاح الجنان ۶۱

۶۱	اشاره
۶۱	مقدمه [محقق]
۶۱	اشاره
۶۲	نگاهی به سیر زندگی فقیه گرانمایه
۶۲	اشاره
۶۲	تولد
۶۲	تحصیلات
۶۴	مراجعت به اصفهان
۶۵	اساتید
۶۶	تألیفات
۶۸	شاگردان و مجازین
۶۸	خانواده و فرزندان مرحوم کلباسی
۷۰	رحلت
۷۳	مقدمه:
۷۳	[تعریف دعا]
۷۴	[شرایط و آداب دعا]
۷۵	[علت عدم اجابت دعا]
۷۷	[مفتاح الجنان در شرح دعای صباح]
۷۷	اشاره
۷۹	یا من دلع لسان الصبّاح بنطق تبلّجه
۸۰	و سرح قطع اللیل المظلم بغیاهب تلجلجه
۸۱	و أتقن صنع الفلک الدوّار فی مقادیر تبرّجه
۸۲	و شعشع ضیاء الشّمس بنور تأجّجه
۸۳	یا من دلّ علی ذاته بذاته
۸۴	و تنزّه عن مجانسه مخلوقاته
۸۵	و جلّ عن ملائمه کیفیّاته

- ٨٥ و يا من قرب من خواطر الظنون
- ٨٦ و بعد عن ملاحظه العيون
- ٨٧ و علم بما كان قبل أن يكون
- ٨٧ يا من أرقدنى فى مهاده آمنه و أمانه
- ٨٨ و أيقظنى إلى ما منحنى به من مننه و إحسانه
- ٨٨ و كفّ اكفّ السوء عنى بيده و سلطانه
- ٨٩ صلّ اللهم على الدليل اليك فى الليل الأليل
- ٩٠ و الماسك من أسبابك بحبل الشرف الأطول
- ٩٠ و التاصع الحسب فى ذروه الكاهل الأعبل
- ٩١ و الثابت القدم على زحليتها فى الزمن الأول
- ٩١ و على آله الأخيار المصطفين الأبرار
- ٩٢ و افتح اللهم لنا مصاريح الصباح بمفاتيح الرحمه و الفلاح
- ٩٣ و البسنى من أفضل خلع الهدايه و الصلاح
- ٩٣ و أغرس اللهم فى شرب جنانى ينباع الخشوع
- ٩٤ و أجر اللهم بهيبتك من أماقى زفرات الدموع
- ٩٤ و أدب اللهم نزع الخرق منى بأزمه القنوع
- ٩٥ اللهم ان لم تبتدئنى الرحمه منك بحسن التوفيق فمن السالك
- ٩٥ و إن أسلمتنى أناك لقائد الأمل و المنى فمن المقييل عترتى
- ٩٦ و إن خذلتنى نصرک عند محاربه النفس و الشيطان فقد وكلنى
- ٩٧ إلهى أترانى أتيتك إلا من حيث الآمال
- ٩٨ أم علقى بأطراف حبالک إلا حين باعدتنى ذنوبى عن دار الوصال
- ٩٨ فبئس المطيه التى امتطت نفسى من هواها فواها لها لما سؤلت
- ٩٩ الهى قرعت باب رحمتک بيد رجائى
- ٩٩ و هربت إليك لاجئا من فرط أهوائى
- ٩٩ و علقى بأطراف حبالک أنامل و لائى
- ١٠٠ فاصفح اللهم عما أجرمته من زلى و خطائى

- ١٠٠ ----- إنك سيدى و مولای و معتمدى و رجائى و غايه منای
- ١٠١ ----- إلهى كيف تطرد مسكينا إلتجأ إلیك من الذنوب هاربا
- ١٠١ ----- أم كيف تخيب مسترشدا قصد إلی جنابك صاقبا
- ١٠١ ----- أم كيف تردّ ظمأنا ورد إلی حياضك شاربا
- ١٠٢ ----- كلاً و حياضك مترعه فى ضنك المحول و بابك مفتوح للطلب
- ١٠٢ ----- إلهى هذه أزمته نفسى عقلتها بعقال مشيتك
- ١٠٣ ----- و هذه أعباء ذنوبى درأتها بعفوك و رحمتك
- ١٠٣ ----- و هذه أهوائى المضلّه و كلتها إلی جناب لطفك و رأفتك
- ١٠٣ ----- فاجعل اللّهمّ صباحى هذا نازلا على بضياء الهدى
- ١٠٤ ----- و مسائى جته من كيد العدى و وقايه من مرديات الهوى
- ١٠٤ ----- إنك قادر على ما تشاء تؤتى الملك من تشاء و تنزع الملك
- ١٠٥ ----- تولج اللّيل فى التّهار و تولج التّهار فى اللّيل
- ١٠٥ ----- تخرج الحى من الميت و تخرج الميت من الحى
- ١٠٦ ----- و ترزق من تشاء بغير حساب
- ١٠٦ ----- لا إله إلا أنت سبحانك اللّهمّ و بحمدك من ذا يعرف
- ١٠٧ ----- و من ذا يعلم ما أنت فلا يهابك
- ١٠٧ ----- ألّف بمشيتك الفرق
- ١٠٨ ----- و فلقت بقدرتك الفلق
- ١٠٨ ----- و أنرت بكرمك دياجى الغسق
- ١٠٨ ----- و أنهرت المياه من الصّمّ الصياخيد عذبا و اجاجا
- ١٠٩ ----- و أنزلت من المعصرات ماء ثجاجا
- ١٠٩ ----- و جعلت الشّمس و القمر للبريه سراجا وهاجا
- ١١٠ ----- من غير أن تمارس فى ما ابتدأت به لغوبا و لا علاجا
- ١١٠ ----- فىا من توحد بالعزّ و البقاء
- ١١٠ ----- و قهر عباده بالموت و الفناء
- ١١١ ----- صلّ على محمّد و آله الأتقياء

- و اسمع ندائی و استجب دعائی و حقّق بفضلک أملی و رجائی ----- ۱۱۱
- یا خیر من دعی لدفع الضرّ و المأمول من کلّ عسر و یسر ----- ۱۱۱
- بک أنزلت حاجتی فلا تردّنی من سنّی مواهبک خائباً ----- ۱۱۲
- لا حول و لا قوّه الاّ باللّٰه العلیّ العظیم ----- ۱۱۲
- منابع تحقیق ----- ۱۱۴
- سؤال و جواب فقهی ----- ۱۱۵
- اشاره ----- ۱۱۵
- مقدمه [محقق] ----- ۱۱۵
- سؤال [۱]: [تحديد آیه الكرسي] ----- ۱۲۰
- سؤال [۲]: [ولاية حاکم شرع بر بالغه غير رشیده در صورت فقد پدر یا جد] ----- ۱۴۹
- اشاره ----- ۱۴۹
- [كلمات الفقهاء] ----- ۱۵۰
- [النصوص الواردة في الباب] ----- ۱۶۲
- [الحق في المقام] ----- ۱۷۱
- [الكلام فيما إذا لم تكن على البالغه السفیهه وصی أيضا] ----- ۱۷۷
- [السفيه في مباحث الحجر اعم من السفیهه في مباحث النكاح] ----- ۱۷۸
- و الحاصل ممّا ذكر: أنّ اليتيمه البالغه تسع سنين تكون على أقسام: ----- ۱۸۸
- أستله و أجوبه فقهیه ----- ۱۹۷
- اشاره ----- ۱۹۷
- مقدمه [محقق] ----- ۱۹۷
- اشاره ----- ۱۹۷
- مؤلف ----- ۲۰۰
- رساله حاضر ----- ۲۰۲
- تذکر چند نکته پیرامون این رساله ----- ۲۰۲
- مسأله [۱] [تصرفات وصی بدون اذن ناظر] ----- ۲۰۷
- مسأله [۲] [اسقاط حق در صلح حق الغین] ----- ۲۰۸

- مسأله [۳] [حکم اختلاف در ملک مشترک پس از فوت مالکین] ۲۱۰
- مسأله [۴] [حکم تخلف متصالح از شرایط صلح] ۲۱۲
- مسأله [۵] [حکم اختلاف در تعدیل و تقسیم آب باغات و املاک] ۲۱۴
- مسأله [۶] [حکم وقف بر اولاد ذکور پس از انقراض] ۲۱۵
- مسأله [۷] [حکم ارث پدر بایی از فرزند مسلمان] ۲۱۷
- مسأله [۸] [حکم همسر و مرد مفقود الاثر] ۲۱۷
- مسأله [۹] [حکم مکروه در ازدواج و مسائل پیرامون آن] ۲۲۰
- مسأله [۱۰] [حریم باغات و احکام تابع آن] ۲۲۶
- مسأله [۱۱] [حکم ترشح باران از بدن نجس العین] ۲۲۸
- اشاره ۲۲۸
- إذا عرفت ذلك فهاهنا مقامات ۲۳۷
- المقام الأول: ۲۳۷
- المقام الثاني: ۲۳۸
- المقام الثالث: ۲۴۰
- المقام الرابع: ۲۴۲
- المقام الخامس: ۲۴۳
- المقام السادس: ۲۴۳
- المقام السابع: ۲۴۴
- المقام الثامن: ۲۴۴
- المقام التاسع: ۲۴۵
- المقام العاشر: ۲۴۵
- تتميم: لو شك في الماء المترشح أنه من ظهر الكلب أو بطنه، متصلاً أو غير متصل، ۲۴۶
- فهرست برخی از مصادر تحقیق ۲۴۷
- مرآت العاشقین ۲۵۷
- اشاره ۲۵۷
- درآمد ۲۵۷

۲۵۷	اشاره
۲۵۸	مؤلف
۲۵۹	خاندان
۲۵۹	آثار
۲۶۵	مرآه العاشقين
۲۶۶	مصادر شرح حال
۲۶۹	[امرات العاشقين]
۲۶۹	اشاره
۲۷۱	در بیان مراتب عالم ارواح
۲۷۳	در بیان مراتب عالم اجسام
۲۷۵	مثنوی در خلاصه سخن
۲۷۶	تمثیل
۲۷۶	در اثبات وحدانیت
۲۷۸	سؤال
۲۷۸	جواب
۲۸۲	نصیحت
۲۸۶	در بیان پیر کامل و طلب او
۲۸۸	در بیان پیر ناقص
۲۹۰	مثنوی در خلاصه سخن
۲۹۲	شرایط سیر و سلوک
۲۹۲	شرط اول
۲۹۲	شرط ثانی
۲۹۲	شرط ثالث
۲۹۲	شرط رابع
۲۹۳	شرط خامس
۲۹۳	شرط سادس

۲۹۳	شرط سابع
۲۹۴	شرط ثامن
۲۹۴	شرط تاسع
۲۹۴	شرط عاشر
۲۹۴	در بیان ذکر و هفت سیر
۲۹۵	خاتمه در بیان ذکر اول و سیر اول، سیر الی الله است
۲۹۹	گزیده رساله اخلاق
۲۹۹	اشاره
۲۹۹	[مقدمه محقق]
۲۹۹	اشاره
۲۹۹	شرح حال آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی
۲۹۹	اشاره
۳۰۲	استادان
۳۰۷	چند نکته آموزنده از زندگی آیت الله ریاضی
۳۰۷	۱-نظم
۳۰۸	۲-اندرز به طلاب علوم اسلامی
۳۰۹	۳-محبت و رسیدگی به طلاب
۳۱۰	آثار و خدمات آیت الله ریاضی
۳۱۱	تألیفات
۳۱۲	رحلت
۳۱۳	شیوه تحقیق و تصحیح
۳۱۷	[گزیده رساله اخلاق]
۳۱۷	[بیداری معنوی و یافتن جوان حکیم]
۳۱۹	[حقیقت دنیا و ضرورت سفر از آن]
۳۲۰	[آداب معاشرت]
۳۲۵	[شناخت دنیا و وابستگی های آن]

- ۳۲۶ [اندرز بر کسب علم و معرفت]
- ۳۲۹ [در ترغیب بر کسب معرفت و مذمت ناامیدی]
- ۳۳۱ [حقیقت شرک]
- ۳۳۲ [معنی کفر و دین]
- ۳۳۵ [معامله خداوند با کفار و علت مهلت به آن‌ها]
- ۳۳۷ [ابرسی یکی از علل غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام]
- ۳۴۰ [تفاوت طینت‌ها]
- ۳۴۴ [تحلیل معنای فطری]
- ۳۴۷ [تفسیر و توضیح یکی از آیات توحید]
- ۳۴۸ [انفس و تقسیمات آن]
- ۳۵۳ [توضیحی پیرامون کلام علی علیه السلام به کمیل]
- ۳۵۶ [آیات آفاقی پروردگار]
- ۳۵۹ [آباد آیتی از آیات الهی]
- ۳۶۳ [تجلی علم و حکمت الهی در زنده شدن زمین به گیاهان]
- ۳۶۷ [پرستش هوی و هوس و مذمت آن]
- ۳۷۱ [عبرت از گنه کاران شبیه‌ها و توضیح آیات مربوطه]
- ۳۷۳ [در احوالات مسخ شدگان]
- ۳۷۵ [فراموشی و غفلت و آثار زبان بار آن]
- ۳۷۸ [حقیقت ذکر]
- ۳۷۹ [امر به معروف و نهی از منکر]
- ۳۸۲ [مختصری در باب هجرت]
- ۳۸۴ [منابع تحقیق رساله]
- ۳۸۷ [رساله استحباب التختم بالعقیق]
- ۳۸۷ [اشاره]
- ۳۸۷ [مقدمه]
- ۳۹۱ [رساله استحباب التختم بالعقیق]

- ٣٩٥ شرح عوامل نحو
- ٣٩٥ اشاره
- ٣٩٥ [مقدمه محقق]
- ٣٩٥ شرح حال حضرت فاضل هندی قدس سزه
- ٣٩٥ اشاره
- ٣٩٦ اساتید:
- ٣٩٦ تألیفات:
- ٣٩٨ شیوه تحقیق
- ٤٠٤ [شرح عوامل نحو]
- ٤٠٤ اشاره
- ٤٠٤ النوع الأول: حروف تجزّ الاسم فقط و هی تسعه عشر حرفاً:
- ٤٠٨ النوع الثاني: حروف تنصب الاسم و ترفع الخبر و هی ستة احرف:
- ٤٠٩ النوع الثالث: حرفان ترفعان الاسم و تنصبان الخبر و هما ما و لا المشبهتان بليس
- ٤٠٩ النوع الرابع: حروف تنصب الاسم فقط و هی سبعة احرف:
- ٤٠٩ النوع الخامس: حروف تنصب الفعل المضارع و هی اربعة احرف:
- ٤١٠ النوع السادس: حروف تجزم الفعل المضارع و هی خمسة احرف:
- ٤١١ النوع السابع: اسماء تجزم الفعل المضارع على معنى ان و هی تسعه اسماء:
- ٤١٢ النوع الثامن: اسماء تنصب على التمييز اسماء التكرات و هی اربعة اسماء:
- ٤١٤ النوع التاسع: كلمات تسمى اسماء الأفعال بعضها تنصب و بعضها ترفع و هی
- ٤١٤ اشاره
- ٤١٤ الناصبه منها ستة كلمات
- ٤١٤ و الرافعه منها ثلاثة كلمات:
- ٤١٤ النوع العاشر: افعال تسمى افعال الناقصه ترفع الاسم و تنصب الخبر و هی ثلاثة عشر فعلاً:
- ٤١٦ النوع الحادى عشر: افعال تسمى افعال المقاربه ترفع اسما واحدا و هی اربعة افعال:
- ٤١٧ النوع الثانى عشر: افعال المدح و الذم، ترفع اسم الجنس المعرف باللام و بعده
- ٤١٧ النوع الثالث عشر: افعال الشك و اليقين و تسمى افعال القلوب تدخل على

۴۲۰	فهرست منابع تحقیق
۴۲۱	فهارس فنی:
۴۲۱	اشاره
۴۲۳	آیات
۴۳۶	روایات
۴۴۹	چهارده معصوم و پیامبران علیهم السلام
۴۵۲	نام اشخاص
۴۸۸	کتابها
۵۱۲	مکان ها
۵۱۹	درباره مرکز

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۱. ۹۶۴-۹۲۹۷۴-۹-۹ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۲. ۹۶۴-۹۶۰۸-۴-۰ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۳. ۹۶۴-۹۶۱۰۸-۹-۹۶۱۰۸-۹-۶ ؛ ج. ۴. ۹۶۴-۹۶۵۶۷-۴-X ؛ ۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۴) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (ج. ۵) ؛ ۸۰۰۰۰ ریال : ج. ۶. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۹-۰۸-۹-۰ ؛ ج. ۷. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۷-۰۲-۷-۰ ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۸. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۹-۱۱-۹-۰ ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۹. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳۳-۳-۰ ؛ ج. ۱۰. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳-۴۲-۳-۰ ؛ ج. ۱۱. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴-۴۵-۴-۰ ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج. ۱۲).

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۵۱۷۲

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان/ به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان.

مشخصات نشر : قم : موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مجموعه منشورات ؛ ۲، ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۱۸، ۲۸، ۳۰

یادداشت : جلد سوم تا دهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی تألیف است.

یادداشت : جلد یازدهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی و سید محمود نریمانی تألیف است.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت : ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱).

یادداشت : ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۲ (فیبا)).

یادداشت : ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳ (فیبا)).

یادداشت : ج. ۱۲ (چاپ اول: تابستان ۱۳۹۴).

یادداشت : وضعیت نشر جلد چهارم تا دوازدهم: اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای.

موضوع : اسلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فلسفه اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فقه جعفری -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

رده بندی کنگره : BP۱۱/س ۳۹۳/۱۳۸۳

سرشناسه : سجادی، احمد، ۱۳۴۴ -، گردآورنده

شناسه افزوده : قاسمی، رحیم، ۱۳۵۱ -، گردآورنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

ص : ۱

اشاره

این گرامی نامه که رسائل چندی است از فرزنانگان علمی و معرفتی مکتب اصفهان به رسم ادب به پیشگاه آیت باهره الهی و یگانه دوران، صاحب آثار فاخر فراوان «کاشف اللثام»، علامه بهاءالدین محمد فاضل اصفهانی قدس سره تقدیم می گردد.

عنوان صفحه

مقدمه مرکز ۱۷-۳۶

نگاهی به دانش پژوهی شیعی در مکتب اصفهان ۱۷

حوزه علمیه اصفهان در دوره صفویه ۲۶

دانش پژوهی شیعی پس از دوره صفویه ۳۱

مفتاح الجنان در شرح دعای صباح (آیت الله حاج میرزا رضا کلباسی قدس سره) ۳۷-۹۰

مقدمه محقق (مهدی رضوی) ۳۷

نگاهی به سیر زندگی فقیه گرانمایه مرحوم حاج میرزا رضا کلباسی قدس سره ۳۹

تولد ۳۹

تحصیلات ۳۹

مراجعت به اصفهان ۴۰

اساتید ۴۱

تألیفات ۴۲

شاگردان و مجازین ۴۴

خانواده و فرزندان مرحوم کلباسی ۴۴

رحلت ۴۶

مقدمه: تعریف دعا ۴۹

شرایط و آداب دعا ۵۰

ص: ۹

علت عدم اجابت دعا ۵۱

مفتاح الجنان در شرح دعای صباح ۵۳

شرح: یا من دلّ لسان الصّباح بنطق تبلّجه ۵۵

شرح: یا من دلّ علی ذاته بذاته ۵۹

شرح: و بعد عن ملاحظه العیون ۶۲

شرح: و أیقظنی إلی ما منحنی به من مننه و إحسانه ۶۴

شرح: و النَّاصع الحسب فی ذروه الكاهل الأعبل ۶۶

شرح: إلهی أترانی أتیتک إلاّ من حیث الآمال ۷۳

شرح: و الوغول و أنت غایه السؤل و نهایه المأمول ۷۸

شرح: تخرج الحیّ من المیت و تخرج المیت من الحیّ ۸۱

شرح: الفّت بمشیتک الفرق ۸۳

شرح: من غیر أن تمارس فی ما ابتدأت به لغوبا و لا علاجا ۸۶

شرح: بک أنزلت حاجتی فلا تردّنی من سنّی مواهبک خائبا ۸۸

منابع تحقیق ۹۰

سؤال و جواب فقهی (آیت الله سیّد محمّد باقر شفتی) ۹۱-۱۷۱

مقدمه محقق (سیّد مهدی شفتی) ۹۱

سؤال و جواب فقهی ۹۶

سؤال [۱] تحدید آیه الكرسی ۹۶

سؤال [۲] ولایت حاکم شرع بر بالغه غیر رشیده در صورت فقد پدر یا جد ۱۲۵

أستله و أجوبه فقهیه (آیت الله حاج آقا منیر الدین بروجردی اصفهانی) ۱۷۳-۲۳۲

مؤلف ۱۷۶

رساله حاضر ۱۷۸

تذکر چند نکته پیرامون این رساله ۱۷۸

أسئله و أجوبه فقهیّه ۱۸۳

مسأله [۱] تصرفات وصی بدون اذن ناظر ۱۸۳

مسأله [۲] اسقاط حق در صلح حق الغین ۱۸۴

مسأله [۳] حکم اختلاف در ملک مشترک پس از فوت مالکین ۱۸۶

مسأله [۴] حکم تخلف متصالح از شرایط صلح ۱۸۸

مسأله [۵] حکم اختلاف در تعدیل و تقسیم آب باغات و املاک ۱۹۰

مسأله [۶] حکم وقف بر اولاد ذکور پس از انقراض ۱۹۱

مسأله [۷] حکم ارث پدر بایی از فرزند مسلمان ۱۹۳

مسأله [۸] حکم همسر و مرد مفقود الاثر ۱۹۳

مسأله [۹] حکم مکره در ازدواج و مسائل پیرامون آن ۱۹۶

مسأله [۱۰] حریم باغات و احکام تابع آن ۲۰۲

مسأله [۱۱] حکم ترشح باران از بدن نجس العین ۲۰۴

فهرست برخی از مصادر تحقیق ۲۲۳

مرآت العاشقین (شیخ محسن عاصی اصفهانی رشتی) ۲۳۳-۲۵۹

تحقیق و تصحیح: علی صدرایی خویی ۲۳۳

در آمد ۲۳۳

مؤلف ۲۳۴

خاندان ۲۳۵

ص: ۱۱

آثار ۲۳۵

مرآه العاشقین ۲۳۹

مصادر شرح حال ۲۴۰

مرآت العاشقین ۲۴۳

در بیان مراتب عالم ارواح ۲۴۴

در بیان مراتب عالم اجسام ۲۴۵

مثنوی در خلاصه سخن ۲۴۶

تمثیل ۲۴۷

در اثبات وحدانیت ۲۴۷

سؤال ۲۴۸

جواب ۲۴۸

نصیحت ۲۵۰

در بیان پیر کامل و طلب او ۲۵۲

در بیان پیر ناقص ۲۵۳

مثنوی در خلاصه سخن ۲۵۴

شرط اول ۲۵۵

شرط ثانی ۲۵۵

شرط ثالث ۲۵۵

شرط رابع ۲۵۵

شرط خامس ۲۵۶

شرط سادس ٢٥٦

شرط سابع ٢٥٦

ص: ١٢

شرط ثامن ۲۵۷

شرط تاسع ۲۵۷

شرط عاشر ۲۵۷

در بیان ذکر و هفت سیر ۲۵۷

خاتمه در بیان ذکر اول و سیر اول، سیر الی الله است ۲۵۸

گزیده رساله اخلاق (آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی) ۳۴۸-۲۶۱

مقدمه محقق (محمد جواد نورمحمدی) ۲۶۱

شرح حال آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی ۲۶۱

استادان ۲۶۴

چند نکته آموزنده از زندگی آیت الله ریاضی ۲۶۹

۱-نظم ۲۶۹

۲-اندرز به طلاب علوم اسلامی ۲۷۰

۳-محبت و رسیدگی به طلاب ۲۷۱

آثار و خدمات آیت الله ریاضی ۲۷۲

تألیفات ۲۷۳

رحلت ۲۷۴

شیوه تحقیق و تصحیح ۲۷۵

گزیده رساله اخلاق ۲۷۹

بیداری معنوی و یافتن جوان حکیم ۲۷۹

حقیقت دنیا و ضرورت سفر از آن ۲۸۱

شناخت دنیا و وابستگی های آن ۲۸۷

اندرز بر کسب علم و معرفت ۲۸۸

در ترغیب بر کسب معرفت و مذمت ناامیدی ۲۹۱

حقیقت شرک ۲۹۳

معنی کفر و دین ۲۹۴

معامله خداوند با کفار و علت مهلت به آن ها ۲۹۷

بررسی یکی از علل غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام ۲۹۹

تفاوت طینت ها ۳۰۲

تحلیل معنای فطری ۳۰۶

تفسیر و توضیح یکی از آیات توحید ۳۰۹

نفس و تقسیمات آن ۳۱۰

توضیحی پیرامون کلام علی علیه السلام به کمیل ۳۱۵

آیات آفاقی پروردگار ۳۱۸

باد آیتی از آیات الهی ۳۲۱

تجلی علم و حکمت الهی در زنده شدن زمین به گیاهان ۳۲۵

پرستش هوی و هوس و مذمت آن ۳۲۹

عبرت از گنه کاران شنبه ها و توضیح آیات مربوطه ۳۳۳

در احوالات مسخ شدگان ۳۳۵

فراموشی و غفلت و آثار زیان بار آن ۳۳۷

حقیقت ذکر ۳۴۰

امر به معروف و نهی از منکر ۳۴۱

مختصری در باب هجرت ۳۴۴

ص: ۱۴

رساله استحباب التختم بالعقيق (محمّد ابراهيم خوزانى) ٣٤٩-٣٥٦

مقدمه محقق (محمّد داورى) ٣٤٩

رساله استحباب التختم بالعقيق ٣٥٣

شرح عوامل نحو (محمّد بن حسن اصفهانى معروف به فاضل هندی قدّس سرّه) ٣٥٧

مقدمه محقق (اباذر كافى موسى) ٣٥٧

شرح حال فقيه بزرگوار و عالم فرزانه فاضل هندی قدّس سرّه ٣٥٧

اساتيد ٣٥٨

تأليفات ٣٥٨

شيوه تحقيق ٣٦٠

شرح عوامل نحو ٣٦٦

النوع الأول: حروف تجرّ الاسم فقط ٣٦٦

النوع الثانى: حروف تنصب الاسم و ترفع الخبر ٣٧٠

النوع الثالث: حرفان ترفعان الاسم و تنصبان الخبر ٣٧١

النوع الرابع: حروف تنصب الاسم فقط ٣٧١

النوع الخامس: حروف تنصب الفعل المضارع ٣٧١

النوع السادس: حروف تجزم الفعل المضارع ٣٧٢

النوع السابع: اسماء تجزم الفعل المضارع على معنى ان ٣٧٣

النوع الثامن: اسماء تنصب على التمييز اسماء النكرات ٣٧٤

النوع التاسع: اسماء الأفعال ٣٧٥

النوع الحادى عشر: افعال المقاربه ٣٧٦

النوع الثانى عشر: افعال المدح و الذم ٣٧٧

النوع الثالث عشر: افعال القلوب ٣٧٧

فهرست منابع تحقيق ٣٨٠

فهرست هاى فنى ٣٨١

آيات ٣٨٣

روايات ٣٨٨

چهارده معصوم و پيامبران عليهم السلام ٣٩٥

اشخاص ٣٩٧

كتاب ها ٤١١

مكان ها ٤٢٢

ص: ١٤

نگاهی به دانش پژوهی شیعی در مکتب اصفهان

اشاره

حوزه علمیه کهن و با عظمت شیعی اصفهان یکی از بزرگترین حوزه های علمیه جهان تشیع بوده و هم اکنون نیز در این راستا به پیش می رود. این حوزه، با سابقه ای پانصدساله میراث دار عظمت ها و افتخارات عالمان فرهیخته شیعه است و پرداختن به مکاتب و دروسی که در این حوزه متولد شده یا رشد یافت و به تعالی رسید و عالمانی که عهده دار این مهم بودند از ضرورت های شایسته توجه است. این مقدمه کوتاه در نظر دارد گزارشی از قامت زیبای خردورزی دینی و تحصیلات علوم اسلامی بر مبنای مکتب اهل بیت علیهم السلام در حوزه اصفهان و عالمان شیعه این شهر پرافتخار در دوره اسلامی ارائه کند.

قبل از سلسله صفویه اغلب مردم، اصفهان را شهری سنی نشین با حاکمیتی سنی مذهب می دانند و چنین پندارند که هیچ عالم شیعه مذهب و اندیشه و پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام در آن نبوده است؛ در حالی که در دوره های متمادی تا قبل از صفویه در اصفهان عالمان بزرگوار شیعه حضور داشته و حلقه های درس و بحث داشته اند و به تدریس و تحقیق مشغول بوده اند. این حضور و حوزه های درس شیعی، حجتی بزرگ برای آنان بوده که در راه خاندان رسالت علیهم السلام گام برداشته و از پیروی مکتب آنان

بی نصیب مانده اند. ذکر این نکته سزا است که در میان اهل سنت در قرون مختلف-غیر از آن عده فرومایه که ناصبی بوده اند و سب اهل بیت علیهم السّلام را عبادت می شمرده اند- بسیار بوده اند که در عین حال که سنی مذهب بودند ولی عشق و ارادت به اهل بیت علیهم السّلام نیز در ضمیر آنان بوده است. اگرچه این مقدار از ارادت قلبی بدون التزام عملی به ولایت و امامت کافی نیست اما روزنه ای روبه نجات و هدایت بوده است و همین دلیل بر اصلاح عقیده برخی از آنان شده و به تشیع گرویده اند.

اولین حرکت های شیعی اصفهان را باید در عصر حیات حضرات معصومین علیهم السّلام جستجو کرد. در آن زمان از اصفهان مردانی بزرگ به حلقه شاگردان و خوشه چینان انوار ملکوتی معصومان پاک علیهم السّلام پیوسته اند و از اقیانوس وجود آن بزرگواران استفاده نموده اند. شاید بتوان این حرکت را اولین درخشش فکری شیعی مکتب اصفهان دانست. از حضور والیان منصوب از طرف حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام مسیر تشیع در این شهر بر ارادتمندان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام هموار شد. یزید بن قیس ارحبی اولین نماینده امام علی علیه السّلام در اصفهان (۱) بود که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. پس از وی مخنف بن سلیم (۲) و پس از او حارث بن ابی حارث بن ربیع (۳) والی و حکمران اصفهان گردید.

از جمله سعادت‌مندان ادب آموخته حضور اهل بیت علیهم السّلام می توان به راویان زیر اشاره کرد:

۱- عبد السلام اصفهانی؛

ایشان از شاگردان حضرت امام محمد باقر علیه السّلام بوده است. (۴)

ص: ۱۸

۱- (۱) مجمع الرجال قهپایی، ج ۶، ص ۲۷۱، چاپ اسماعیلیان، قم.

۲- (۲) ذکر اخبار اصفهان، حافظ ابو نعیم اصفهانی، ترجمه نور الله کسمائی، ص ۱۸۹.

۳- (۳) وقعه صفین، نصر بن مزاحم منقری؛ تحقیق عبد السلام هارون؛ چاپ کتابخانه مرعشی نجفی قم؛ ص ۸؛ ذکر اخبار اصفهان؛ ص ۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۴۰۰، حدیث ۳۶۹.

۴- (۴) ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان، ج ۱، ص ۲۳۲، دفتر تبلیغات المهدی اصفهان، ۱۴۱۸ ق.

۲- ابو الحسن اصفهانی

۳- ادريس بن عبد الله اصفهانی

(۱)

۴- عثمان اصفهانی؛

وی از شاگردان امام صادق علیه السّلام بوده است و شیخ کلینی در کافی از او سه روایت در ابواب مختلف نقل کرده است.

(۲)

۵- محمد بن سلیمان اصفهانی؛

مورد وثوق است و از امام صادق علیه السّلام روایت می کند.

او کتابی دارد که تمام آن روایاتی است که وی از امام صادق علیه السّلام شنیده است. (۳)

این روایان بزرگوار از محضر امام ششم حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و اله استفاده می کرده اند و از حضرتش حدیث نقل کرده اند. علاوه بر این تعدادی از شیعیان نیز موفق شده اند در مکتب نورانی حضرت جواد الائمه علیه السّلام و حضرت امام هادی علیه السّلام کسب فیض کنند. نام تعدادی از آنان در کتب رجالی آمده که ما به چند نفر از آنان اشاره می کنیم:

۶- ابراهیم بن شیبه اصفهانی؛

اهل کاشان بوده و احمد بن محمد بن خالد برقی از او روایت نقل می کند و دارای تألیف است. (۴)

۷- محمد بن منده اصفهانی؛

از اصحاب امام جواد علیه السّلام است و ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده که او دارای کتابی است که روایات امام جواد علیه السّلام را در آن نقل کرده است. (۵) وی از شاگردان حضرت جواد الائمه و امام هادی علیهما السّلام بوده است. (۶)

ص: ۱۹

۱- (۱) مجمع الرجال، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲- (۲) کافی، شیخ کلینی، ج ۶، ص ۵۴۸، حدیث ۱۴ و ص ۵۵۱، چاپ اسلامی، تهران، ۱۳۶۲.

۳- (۳) مجمع الرجال قهپایی، ج ۶، ص ۲۷۱، چاپ اسماعیلیان، قم.

٤- (٤) همان، ج ١، ص ٤٩.

٥- (٥) مناقب آل ابی طالب، ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، ج ٤، ص ٣٨٤، دار الاضواء، بیروت، ١٤٠٥.

٦- (٦) معجم رجال الحدیث، آیت الله العظمی خویی، ج ١، ص ٢٣٥، رقم ١٧٩.

۸- سرّی بن سلامه اصفهانی؛

دارای کتابی است و جماعتی از راویان حدیث از وی حدیث نقل می کنند که از جمله ابی المفضل است. (۱)

۹- عبد الله بن محمد اصفهانی؛

از خواص اصحاب امام هادی علیه السلام. (۲)

۱۰- علی بن محمد بن بشر اصفهانی؛

کنیه اش ابو جعفر است و محمد بن همام از او روایت نقل می کند. (۳)

۱۱- شیخ محمد بن غالب اصفهانی؛

ایشان از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بوده و واسطه نقل زیارت شهدای کربلا است.

تعدادی از علاقمندان و ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام نیز در اصفهان کسانی بوده اند که مشرف به محضر نورانی حضرت ولی عصر (ارواح من سواه فداه) شده اند و از شیعیان خالص آن حضرت بوده اند. (۴)

نیمه دوم قرن سوم، عصر غیبت صغری شروع شده و حضور ظاهری اختران فروزان آسمان امامت و ولایت به پایان رسید. از این پس تا پایان قرن پنجم، اصفهان در حوادث روزگار فراز و نشیب های فراوانی داشت. در این دوره دو سلسله بر مسند قدرت و حکومت نشستند. سلسله آل بویه و سلجوقیان، این دو سلسله هر کدام به نوعی باعث رونق و آبادانی اصفهان شدند. آل بویه از خاندان های شیعی بودند و سلجوقیان عالم دوست و هنرپرور و این خصوصیت ها باعث شد اصفهان شهری بزرگ و آباد و محل اجتماع بزرگان و دانشمندان شود.

از حضور دانشمندان شیعی در اصفهان و حرکتهای علمی آنها می توان استنباط کرد

ص: ۲۰

۱- (۱) همان، ج ۳، صص ۹۸-۹۹.

۲- (۲) ریشه ها و جلوه های تشیع در حوزه علمیه اصفهان، میرسید حجّت موحد ابطحی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳- (۳) همان، ج ۵، ص ۱۳۹.

۴- (۴) همان، ج ۱، صص ۱۰۱-۱۰۲.

که حلقه های درس و بحث شیعی در این عصر در اصفهان کم و بیش وجود داشته است و نمی توان اصفهان قرن چهارم و پنجم را در قبضه علمی اهل سنت دانست و بروز فکر شیعی را در آن منکر شد.

علاوه بر این برخی مدارس را می توان سراغ گرفت که به دلایلی این احتمال که در آنها اندیشه های شیعی تدریس می شده است و در واقع مدارس شیعیان بوده باشد، قوت می گیرد از جمله: مدرسه ابن سینا که هم اکنون به آثار بازمانده از آن مدرسه «مدرس ابن سینا» گفته می شود. نام اصلی و اولی این مدرسه، مدرسه علایی بوده و علت نامگذاری مدرسه انتساب آن به علاء الدوله کاکویه حاکم وقت اصفهان از خاندان آل بویه بوده است. علاء الدوله همان کسی است که ابن سینا را برای سکونت در اصفهان دعوت کرد. یا مدرسه تاج الملک که به وسیله ابو نصر تاج الملک ابن بهرام القوهی (کوهی) وزیر شمس الدوله دیلمی در اصفهان بنا گردیده است. و از آنجا که دیلمیان گرایش به مبانی مذهب شیعه داشته اند بعید نیست در این مدرسه نیز اندیشه های شیعی تحصیل و تدریس می شده است. در برخی از بناهای موجود از این دوره شواهدی وجود دارد که نشان دهنده اندیشه های شیعی در بافت معماری های آن دوره است (۱).

از دانشمندان شیعه اصفهانی در این دوره می توان به این فرهیختگان بزرگ اشاره کرد:

۱- ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن مملک اصفهانی مشهور به «ابن مملک»

که از بزرگان و متکلمین شیعه بوده و در اصفهان سکونت داشته است. رجالی بزرگ، مرحوم نجاشی او را با عناوین: «جلیل فی اصحابنا، عظیم القدر و المنزله» ستوده است و شیخ طوسی وی را از مصنفین شیعه بر می شمارد. از کتاب های او: الجامع فی سایر ابواب

ص: ۲۱

۱- ((۱)) برای آشنایی با این بناها به کتاب آثار ملی اصفهان، ابو القاسم رفیعی مهرآبادی و گنجینه آثار تاریخی اصفهان، لطف الله هنرفر مراجعه کنید.

الكلام، المسائل و الجوابات في الامامه، مواليد الائمة عليهم السلام را مي توان برشمرد. (۱)

۲- ابن مسكويه؛ ابو علي احمد بن محمد بن يعقوب مسكويه

از اعيان فلاسفه و حكما و مشاهير اطباي اسلامي اوایل قرن پنجم هجري است و در نهم صفر ۴۲۱ ق در اصفهان بدرود حیات گفته و در تخت فولاد مدفون گردیده است. (۲)

۳- ابن سینا؛

از مفاخر علمي شيعه و ايران، متولد ۳۷۳ ق و متوفای ۴۲۷ ق می باشد. (۳) قاضی نور الله شوشتری نیز در حالات، زندگی و تشیع او در مجالس المؤمنین مطالب ارزشمندی آورده است. (۴)

۴- ابن رسته؛

شهرت جماعتی از محدثان و فضلاي اصفهان در قرن چهارم و پنجم قمری است و مرحوم سید مصلح الدین مهدوی نه نفر از فضلاي این خاندان را در کتاب «دانشمندان و بزرگان اصفهان» ذکر کرده است. (۵)

۵- خاندان ابن منده نیز که دارای محدثان و عالمان بزرگی بوده اند

و از قرن سوم تا پنجم شخصیت های بزرگی را به جامعه تقدیم کرده است. در کتاب دانشمندان و بزرگان اصفهان حدود هجده نفر از عالمان این خانواده بزرگ ذکر شده است. (۶)

باری سخن به درازا می کشد، اما از حضور این عالمان فرزانه شيعه در اصفهان و تشکیل

ص: ۲۲

۱- (۱) رجال نجاشی، ص ۳۸۱، چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم عنوان ۱۰۳۳.

۲- (۲) ریحانه الادب، ج ۸، صص ۲۰۶-۲۰۸؛ رجال اصفهان، دکتر سید محمد باقر کتابی، ص ۲۶۵، انتشارات گلها، ۱۳۷۵.

۳- (۳) دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ج ۱، ص ۱۲۶.

۴- (۴) مجالس المؤمنین، علامه شهید قاضی نور الله شوشتری، ج ۲، صص ۱۸۱-۱۸۹، چاپ اسلامیه، ۱۳۶۵.

۵- (۵) دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ج ۱، صص ۱۲۴-۱۲۵، چاپ مجموعه فرهنگی تخت فولاد.

۶- (۶) همان، ج ۱، صص ۱۳۵-۱۳۸.

حلقه های درس و بحث به نتیجه می رسیم در دوره غلبه فکر سنی مذهب در ساختارهای نظام تعلیم و تربیت علوم اسلامی در حوزه علمیه اصفهان مردانی سترگ حضور داشته که بر روش مکتب اهل بیت علیهم السّلام به تحصیل و تحقیق و تدریس مشغول بوده اند. بی شک اگر پژوهش های فخریه در این زمینه صورت گیرد، وجود حرکت های منسجم تفکر شیعی از قرون اولیه تا عصر صفویه یافت خواهد شد که در اثر تقیه در نگاه تاریخ از آن غفلت شده یا به عمد به غفلت کشانده شده و سعی در منزوی کردن آن بوده است. (۱)

ابتدای قرن ششم تا پایان قرن نهم و ظهور سلسله صفویه نیز یکی از دوره های قابل بررسی است. در این دوره و به خصوص در قرن های ششم و هفتم آثار ارزنده ای از سیر دانش پژوهی شیعی وجود دارد. دانشمندان شیعه اصفهان در این روزگار نیز در راه احیای فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام تلاش می کرده اند. این دوره به دلیل ظهور سلجوقیان که از ۴۲۹ تا ۷۰۰ ق در آسیای غربی سلطنت کردند، یکی از دوره های رشد ادبیات فارسی و هنر معماری و احترام و عزّت عالمان اسلامی و حرمت گذاری به علوم اسلامی است.

ظهور عالمان بزرگ در این دوره به دلیل حمایت ملک شاه سلجوقی و سلطان سنجر و نیز وزیرانی مانند عمید الملک کندری و خواجه نظام الملک طوسی (۴۰۸-۴۸۵ ق) بود. این وزیران از آنجا که خود اهل دانش و فضل بودند، عالمان اسلامی را گرامی می داشتند. نظام الملک مدارس بزرگی به نام نظامیه را در شهرهای مختلف و از جمله اصفهان دایر کرد و از رشد اندیشه اسلامی حمایت کرد. برخی از دانشمندان معتقدند که

ص: ۲۳

۱- ((۱)) نکته هایی ظریف و مطالب ارزشمندی در زمینه حضور تفکر شیعی در دوره حاکمیت اهل سنت در کتاب: «ذکر اخبار اصفهان» حافظ ابو نعیم اصفهانی وجود دارد که آوردن آن مجال دیگری می طلبد. نکات شایسته ای نیز در کتاب ریشه ها و جلوه های تشیع در حوزه علمیه اصفهان، ج ۱، صص ۸۵-۳۹۱ آمده است.

معماری اسلامی ایران در زمان سلجوقیان به نهایت ترقی خود رسید و اگر اکنون به واسطه داشتن معماری اسلامی و بناهای مهم تاریخی به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام معرفی می شود، ابتدا به دلیل وجود آثار باستانی فراوانی از عهد سلجوقی است که هنر و معماری اسلام را در بدنه خود حفظ کرده است و البته پس از آن آثار باستانی دوره صفویه به بعد. به عنوان نمونه باید از مسجد جامع عتیق اصفهان و از جمله این مجموعه عظیم، مسجد اولجایتو و محراب محمد ساوی را نام برد که نشان دهنده فرهنگ و اعتقاد شیعی در قرن هفتم و هشتم است. محراب زیبای مسجد جامع نام سلطان محمد خدا بنده (اولجایتو) و وزیر دانشمند او خواجه سعد الدین محمد مستوفی ساوجی را در بر دارد و تاریخ ۷۱۰ قمری در کتیبه محراب نقش بسته است. در حاشیه اطراف این کتیبه حدیثی از جابر بن یزید جعفی ذکر شده که نام دوازده امام علیهم السّلام در آن آمده است. علاوه بر این به خط کوفی مشبک در بالای فرورفتگی محراب نوشته شده است. لا اله الا الله، محمد رسول الله علی ولی الله (۱). از این موارد در آثار تاریخی قبل صفویه می توان یافت که آوردن نمونه های آن در فراخور این مقدمه نیست.

در این عصر نیز اگرچه در حوزه های علمیه بر مبنای اهل سنت، علوم اسلامی تحصیل و اداره می شد، اما عالمان شیعه ای نیز بودند که در اصفهان به تلاش علمی شیعی مشغول بودند و یا از این دیار پاک برخاسته بودند و برای تحصیل به حوزه های علمیه شیعه آن روز رفته، مشغول تحصیل بودند.

از جمله این مشعل داران دانش پژوهی بر مبنای مکتب اهل بیت علیهم السلام می توان به این عالمان اشاره کرد:

اشاره

ص: ۲۴

۱- (۱) ریشه ها و نشانه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان، ج ۱، صص ۱۱۶-۱۱۹ به نقل از گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صص ۱۱۵-۱۲۰.

۱- شیخ ابو السعادات، اسعد بن عبد القاهر بن اسعد اصفهانی؛

از اجله فقها و علمای قرن هفتم و از مشایخ سید بن طاووس بوده است و در سال ۶۳۵ ق رحلت کرده است. (۱)

۲- عبد الله بن محمد کنانی

محدثی بزرگ بوده و بر احادیث فراوانی احاطه داشت.

وی به کتابت حدیث شهرت داشته است؛ حافظ ابو نعیم اصفهانی درباره او می نویسد:

«کان کثیر الحدیث و مشهورا بالطب و الکتابه». این محدث بزرگوار علنا اعتقاد به تشیع خود را اظهار می ساخته و خلافت ابی بکر را آشکارا انکار می کرده است. حاکم اصفهان جمعی از مشایخ حدیث اهل سنت اصفهان چون: ابو مسعود رازی و محمد بن بکار و محمد بن الفرغ را جمع نمود تا با او مناظره و مباحثه کنند. ولی او در مناظره بر اعتقاد خود پافشاری کرد و به همین دلیل او را چهل تازیانه زدند (۲).

۳- قاضی نظام الدین اصفهانی

متوفای ۶۷۸ ق که در شرح حالش آورده اند از کسانی بوده که علاقمند خاندان رسالت بوده و از مدح کنندگان آنان به شمار می رود.

اگرچه به تشیع وی تصریح نشده است اما گرایش های شیعی در او زیاد است و احتمال اینکه تقیه کرده باشد، زیاد است. (۳)

۴- صابن الدین علی بن صدر الدین ترکه

حکیم و فیلسوف متأله که در تاریخ چهارم ذی الحجه ۸۳۵ ق وفات یافته است. وی صاحب تألیفات گرانمایی در عرفان و فلسفه است. خاندان آل ترکه از خاندان های مهم شیعی اصفهان به شمار می آید و دانشمندان زیادی در این خاندان به ظهور رسیده اند. علامه میرزا عبد الله افندی درباره این خاندان

ص: ۲۵

۱- (۱) دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲- (۲) ذکر اخبار اصفهان، ابو نعیم اصفهانی، ترجمه دکتر نور الله کسایی، ج ۲، ص ۴۹۹، انتشارات سروش، ۱۳۷۷، تهران.

۳- (۳) ریحانه الادب، میرزا محمد علی مدرس تبریزی، ج ۶، ص ۲۰۲؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ج ۲، ص ۹۸۶.

می گوید: «آل ترکه اهل بیت فضلاء معروفون بالتشیع، قد کانوا فی اصفهان و غیرها». (۱) از خاندان آل ترکه در کتاب مزارات اصفهان یازده دانشمند ذکر شده است. (۲)

۵- بابا رکن الدین اصفهانی (...-۷۶۹ ق)

عارف مشهوری که شیخ بهایی، مولی محمد تقی مجلسی و حاجی کلباسی نسبت به ایشان ابراز ارادت کرده اند (۳) و مطابقت فکر و عقیده وی را با تشیع زیاد دانسته اند نیز در این عصر می زیسته است.

شاید یکی از دلایل اطلاعات اندک از این دوره حمله خانمان سوز چنگیز خان مغول به کشورهای اسلامی و به خصوص ایران بود که به حقیقت بخش عظیمی از میراث علمی، فرهنگی و هنری ایران را از میان برد.

حوزه علمیه اصفهان در دوره صفویه

اشاره

هم زمان با ظهور صفویه گویی حرکت فکری شیعه انسجامی دوچندان گرفت و تشکیلات حوزه های علمیه شیعی گسترش زیادی یافت. چنانکه گفتیم قبل از صفویه ما حضور اندیشه شیعی را در یک جامعه با اکثریت سنی مذهب می دانیم، حاکمیت از آن اهل سنت بود ولی تفکر شیعه با حضور دانشمندان شیعه مشهور و فعال بود. اما در دوره صفویه حضور یک تفکر شیعی در همه این سرزمین حکمفرما شده است. با ظهور صفویه و بر روی کار آمدن فکر شیعی در ایران و آزادی و موقعیتی که برای شیعه ایجاد شد، عالمان فرزانه، فقیهان وارسته و عارفان شیعی در حوزه اصفهان حلقه های درس و بحث علوم آل محمد صلی الله علیه و اله را ایجاد کردند و نورانیت فکر و عمل پاک آنان به سرعت در

ص: ۲۶

-
- ۱- (۱) ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبد الله افندی اصفهانی، ج ۴، ص ۲۴۰، چاپ کتابخانه مرعشی نجفی قم.
 - ۲- (۲) مزارات اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، تصحیح و تعلیق دکتر اصغر منتظر القائم، صص ۴۶-۶۱، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۲.
 - ۳- (۳) دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ج ۱، ص ۳۰۱.

رشد حوزه مؤثر افتاد و این جوش و خروش مرکز علمی اصفهان با انتقال پایتختی صفویه از قزوین به اصفهان در سال ۱۰۰۰ قمری افزون شد. در این زمان است که ما شاهد تأسیس دهها مدرسه علمیه شیعی هستیم و مدارس بر مبنای اندیشه نورانی اختران آسمان عصمت به تحصیل و تدریس پرداختند.

عالمان شیعه از گوشه و کنار ایران پهناور آن زمان و از دیگر مناطق اسلامی چون جبل عامل و... به اصفهان آمدند و بر تکاثر علمی و تولیدهای علمی اصفهان بیش از پیش افزودند.

از تعداد مدارس که در اصفهان در عهد صفویه دائر و فعال بوده می توان فهمید که چگونه اصفهان مهد علم و معرفت و پایگاه مهم علوم اسلامی بوده است. در کتاب آثار ملی اصفهان تعداد پنجاه مدرسه علمیه را که هم اکنون اثری از آنها نیست ذکر کرده که اغلب آنها در زمان صفویه دائر و طلبه نشین و مرکز درس و بحث علوم اسلامی بوده است. از این تعداد بیست مدرسه در زمان صفویه ساخته شده است که از جمله آنها: مدرسه دده خاتون، مدرسه آقا مبارک (جناب فاضل محقق حاجی محمد بن محمد علی اردبیلی مؤلف جامع الروات در سال ۱۱۰۰ ق در آن مقیم بوده است) مدرسه اسفندیار بیگ، مدرسه آقا کمال خازن، مدرسه زینب بیگم، مدرسه پریخان خانم، مدرسه مریم بیگم، مدرسه افندی (که میرزا عبد الله افندی آن را در نزدیکی منزلش ساخته است)، مدرسه شاهزاده ها (که ملا عبد الجواد حکیم نیز از مدرسان آن بوده است)، مدرسه شفیعیه، مدرسه میرزا تقی، (این همان مدرسه ای است که میرزا تقی بن محمد باقر دولت آبادی در زمان شاه عباس ثانی در سال ۱۰۷۱ ق ساخته و مرحوم سید نعمت الله جزایری چند سالی در آن سکونت داشته است) (۱) و....

بنابر آنچه که در کتاب آثار ملی اصفهان تا سال ۱۳۵۲ جمع آوری شده است از

ص: ۲۷

۱- ((۱)) آثار ملی اصفهان، ابو القاسم رفیعی مهرآبادی، صص ۲۸-۴۱، چاپ انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲.

مدارسی که در اصفهان موجود بوده و یا رونق داشته است بیشترین آنها مربوط به دوره صفویه می باشد و از بیست و هشت مدرسه علمیه ای که در اصفهان موجود بوده است، چهارده مدرسه متعلق به زمان صفویه و تعدادی نیز معلوم نیست که در چه زمانی بنا شده و بخشی از آنها نیز مربوط به قبل از صفویه بوده که در زمان صفویه تعمیر و بازسازی شده است. (۱)

باری اقتدار و عظمتی که تشیع در عصر صفویه یافت بی سابقه بود و عالمان وارسته و فهیم علوی از این فرصت به خوبی استفاده کردند. صدها کتاب و رساله ارزشمند در حدیث، تفسیر، فقه، کلام، اصول، عرفان، فلسفه و غیر آن نگاشته شد و هزاران نسخه از میراث گذشتگان استنساخ و از خطر نابودی نجات یافت.

یکی از بخش های مهم علمی که در این عصر شکوفا گردید حکمت و علوم عقلی بود. در این دوران و با حضور عالمان بزرگ شیعه زمینه شکوفایی علوم و معارف اسلامی و به ویژه شکفتن آرای حکمی و عرفانی شیعه فراهم گشت و گویی مرحله ای جدید از حیات اندیشه های عقلی شیعه آغاز شد و با کوشش فیلسوفان بزرگی چون: میرداماد، شیخ بهایی و میرفندرسکی که به حکمای سه گانه مکتب فلسفی اصفهان معروف بودند مکتب فلسفی اصفهان بنا نهاده شد و چشمه های حکمت و فلسفی شیعی از این شهر جوشش یافت. پس از این سه حکیم شیعی فرزندانگان اصفهان چون آقا محمد بیدآبادی و ملا علی نوری تلاش فراوانی در رشد مکتب فلسفی اصفهان کردند و پس از این زمان حکمای اربعه یعنی آقا محمد رضا قمشه ای، آقا علی حکیم زنوزی، حکیم جلوه و میرزا حسین سبزواری در حفظ و حراست این حرکت تلاش فراوانی کردند. (۲)

ص: ۲۸

۱- (۱) همان، صص ۴۳۱-۵۱۰.

۲- (۲) بنگرید به تحریر ثانی تاریخ حکما و عرفای متأخر، منوچهر صدوقی «سها»، صص ۷۳-۱۳۰.

حجم اقدامات اجتماعی و فرهنگی این بیدادگران اقلیم قبله از این مقدمه خارج است و ما در اینجا به ذکر شاخص ترین عالمان و فقیهان و اندیشمندان شیعی که در اصفهان حلقه درس و بحث داشته و سهم مهمی در رشد و به کمال رساندن مکتب اصفهان ایفا کرده اند، می آوریم:

[شاخص ترین عالمان و فقیهان شیعی که در اصفهان حلقه درس و بحث داشته اند]

۱- شیخ بهایی (۹۵۳-۱۰۳۰ ق)؛

از اعظام طایفه امامیه و جامع علوم عقلی و نقلی است، در اصفهان منصب شیخ الاسلامی یافت و از مقربان شاه عباس صفوی شد و از این موقعیت حساس در راه احیای ارزشها و علوم اسلامی بهره گیری کرد.

۲- سید میر محمد باقر حسینی استرآبادی معروف به میر داماد (...-۱۰۴۰ ق)؛

از بزرگان حکمت و فقاہت، دوست و همتای شیخ بهایی و استاد ملاصدرای شیرازی است. وی نیز در نزد شاهان صفوی از جایگاه ویژه علمی و اجتماعی برخوردار بود.

۳- میر ابو القاسم میر فندرسکی (...-۱۰۵۰ ق)؛

مدفون در تخت فولاد و از مفاخر حوزه اصفهان است. وی در علوم عقلی، ریاضی و حکمت طبیعی و الهی استاد بوده است و در کتب تراجم او را به جلالت و عظمت ستوده اند.

۴- مولی محمد تقی مجلسی (۱۰۰۳-۱۰۷۰ ق)؛

فقیه وارسته و یکی از افتخارات شیعه و مدرسان نامدار حوزه اصفهان در عهد صفوی است و شاگردان فرزانه ای در محضرش فیض برده اند.

۵- فیض کاشانی (۱۰۰۶-۱۰۹۱ ق)؛

شخصیت گرانقدری با بیش از یکصد تألیف ارزشمند که در فهرست های خودنوشت فیض کاشانی معرفی و نسخه پژوهی شده است. (۱) همچنین آیت الله سید محمد مشکوه در ابتدای محجّه البیضاء اسامی آنها را

ص: ۲۹

۱- ((۱)) فهرست های خودنوشت فیض کاشانی به انضمام پژوهشی در کتابشناسی و نسخه شناسی آثار او، تصحیح و تحقیق: محسن ناجی نصرآبادی، آستان قدس رضوی، اول، ۱۳۷۷.

آورده است. وی از محضر شیخ بهایی و میرداماد و مجلسی اول و... بهره برده است و در پایان از خواص شاگردان صدرای شیرازی گردیده است.

۶- آقا حسین خوانساری مشهور به محقق خوانساری (۱۰۱۶-۱۰۹۹ ق)؛

از شاگردان مجلسی اول و میرفندرسکی و... می باشد و در اصفهان از بزرگان دانشمندان عهد صفویه در شمار است.

۷- علامه محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ ق)؛

از فرزندان آسمان فقاقت و از اعظام شیعه است و خدمتی که این بزرگوار به مکتب اهل بیت علیهم السلام کرده، کمتر عالمی در جهان اسلام نموده است. تأثیر و نقش با اهمیت او در دستگاه صفوی و خدمات فرهنگی، اجتماعی او کم نظیر است و در حفظ میراث اهل بیت علیهم السلام تلاش بسیار شایسته ای نموده و دانشمندان زیادی از فیض اندیشه او بهره برده اند. (۱)

۸- آقا جمال خوانساری (...-۱۱۲۲)؛

از استادان بزرگ حکمت، کلام، فقه و اصول بوده است و در اصفهان در زمان خود ریاست علمی داشته است. از آن جناب آثار ارزشمندی به جای مانده است که بیشتر آثار ایشان در مجموعه آثار کنگره خوانساری ها به چاپ رسیده است.

۹- سید نعمت الله جزایری (...-۱۱۲۵ ق)؛

از بزرگ شاگردان مکتب اصفهان و همکار جدی علامه مجلسی و نیز شاگرد او و دارای بیش از ۵۵ اثر علمی و ارزشمند است.

۱۰- محمد بن حسن اصفهانی مشهور به فاضل هندی (۱۰۶۲-۱۱۳۷ ق)؛

از مجتهدین و فقهای بزرگ شیعه و از جمله کسانی است که قبل از سن بلوغ به مرتبه

ص: ۳۰

۱- (۱) شرح حالات، خدمات و آثار ارزشمند علامه مجلسی را در «زندگی نامه علامه مجلسی»، سید مصلح الدین مهدوی با حواشی علامه سید محمد علی روضاتی، ج ۱-۲، «شناخت نامه علامه مجلسی» ج ۱-۲، گردآوری مهدی مهریزی و هادی ربانی و نیز «مجموعه مقالات، گفتگوها و سخنرانی ها» از مجموعه آثار همایش بزرگداشت علامه مجلسی مطالعه فرمایید.

اجتهاد رسیده است. در حدود هشتاد اثر علمی از وی به جای مانده که معروفترین آنها کشف اللثام در شرح قواعد الأحكام است.

باری حوزه اصفهان در این دوره- که تا سال ۱۱۳۵ ق طول کشید و با فتنه محمود افغان، اصفهان سقوط کرد و دودمان صفویه برچیده شد- یکی از پربارترین دوران خود را پشت سر گذاشت و صدها مجتهد و اندیشمند در علوم مختلف اسلامی در مدارس آن مشغول تدریس و تحصیل و تحقیق علوم اسلامی بودند.

دانش پژوهی شیعی پس از دوره صفویه

پس از دوره شکوه صفویه با تجاوز محمود افغان حوزه علمیه اصفهان و دانشمندان اصفهان دچار آسیب جدی شدند و دوره انحطاط این حوزه با عظمت شروع شد در این عصر شخصیت های بزرگی برخاستند. اما در هر دوره از مصیبت هایی که بر عالم اسلام و شیعه گذشته وقتی از ورای حوادث به آن می نگریم درمی یابیم که خداوند در این کوران های آتش و خون به تربیت انسانهای والای پاک سرشت اراده فرموده است. در این روزگار زندگی کردن بر همه مردم سخت شد و شهر اصفهان به عرصه تاخت و تاز و تجاوز و وحشیگری افغانه تبدیل شد. حکیم فرزانه ملا اسماعیل خواجویی یکی از عالمانی بوده که در فتنه افغان در اصفهان می زیسته است. وی که شاهد همه این خون آشامی ها و زحمت و رنج مردم بوده در انتهای اربعین خود از سهو القلم خویش اعتذار می جوید و بیان می فرماید که در شرایط روحی و اجتماعی خوبی نبوده است و پریشان احوالی روزگار، فراغت و آرامش کار علمی را از وی بازستانده است. ایشان می فرماید: کتاب حاضر را در موقعی گرد آوردم و در مکانی تألیف کردم که چشم های بینایی و بصیرت مردمان در آن تیره شده بود. خون مؤمنان که قرآن و سنت ریختن آن را حرام کرده است، به هدر رفته و پرده عصمت زنان به دست گروهی از کافران بدکار

تصاحب و هتک شده بود... زمانی پر از هرج و مرج که نابودکننده آثار گذشتگان بود و اخبار را پریشان و آشفته و خاطره های (خوش) مردم را به هم ریخت و نابود کرد و افکار را مشوش ساخت و شب و روز را تغییر داد و زمانه طوری شده که ذهن رسا راه به جایی نمی برد و فکر صائب از اوج گرفتن باز مانده است؛ با چنین احوالی و چنین زبان حالی این اثر را از خویش باقی گذاردم پس اینک اگر به خطایی برخوردید اصلاح کنید امید که خدا شما را رحمت کند. (۱)

در این دوره کوتاه اما مصیبت بار برای اصفهان (۲) شاگردان مکتب شیعی اصفهان که در دوره صفویه استفاده کرده بود چون درخت تنومندی بود که با حمله محمود افغان اگرچه ضربات جبران ناپذیری خورد اما دوام آورد و باقی ماند.

در این دوره شاگردان عالمان دوره صفوی چون علامه مجلسی حضور چشمگیری داشتند، حضور عالمان بزرگی چون مولی اسماعیل خواجویی (...-۱۱۷۳ ق)، میر محمد حسین خاتون آبادی (...-۱۱۵۱ ق)، آقا محمد بیدآبادی (۱۱۱۷-۱۱۹۸) ملا مهدی نراقی (۱۱۴۶-۱۲۰۹ ق) میرزا محمد علی بن میرزا مظفر اصفهانی مشهور به سلمان زمان (...-۱۱۹۸) و بسیاری دیگر از فضیلات مکتب اصفهان شاهد بر حیات طیبه رواج دانش شیعی است.

قرن سیزدهم را می توان دوره آرامش نسبی ایران دانست. چرا که پس از سقوط صفویه در ایران هرج و مرج زیادی به وقوع پیوست. حدود نه سال حاکمیت محمود

ص: ۳۲

۱- ((۱)) الاربعون حدیثاً، ملا اسماعیل خواجویی، تحقیق سید مهدی رجایی، صص ۳۸۹-۳۹۰، چاپ کتابخانه آیت الله صدر خادمی، اول، ۱۴۱۲.

۲- ((۲)) دوره استیلای افغانها بر بخشی از ایران و به خصوص اصفهان ۸ یا ۹ سال بیشتر به طول نیانجامید اما سفاکی و کینه و تعصبی که آنها در اصفهان نسبت به شیعیان رواداشتند فراوان، وحشیانه و جبران ناپذیر بود. وقایع این دوره کوتاه را در تاریخ حزین محمد علی حزین، چاپ ۱۳۳۲، اصفهان ملاحظه کنید.

افغان بر بخشی از ایران و به خصوص اصفهان اتفاق افتاد و پس از آن سلسله های مختلف هر کدام در مدتی ایران را عرصه تاخت و تاز خود قرار دادند. در این زمان حکومت های ایران بیشتر ملوک الطوائفی و ایلاتی بود. بزرگترین و مهمترین این سلسله ها، افشاریه و زندیه بود. افشاریه از سال ۱۱۴۸ تا ۱۲۱۸ حاکمیت داشتند و زندیه نیز از سال ۱۱۶۳ تا ۱۲۰۹ حکمرانی داشته اند و مرکز سلطنت زندیه شیراز بوده است.

با آمدن آقا محمد خان قاجار ایران دوباره به حکومت واحد بازگشت. آقا محمد خان قاجار پس از فوت کریم خان زند برای تصاحب حکومت قیام کرد و پس از جنگ و سرکوبی مخالفان در نوروز سال ۱۲۰۰ شمسی در تهران سلسله قاجاریه را پایه گذاری کرد و تا سال ۱۳۰۴ ش (۱۳۴۴ قمری) حدود صد سال سلسله قاجار بر ایران حکومت می کردند و ایران یکپارچه در تحت حکومت قاجار بود. (۱)

در این دوره دانشمندان و فرهیختگانی بزرگ به ظهور رسیدند. از جمله آنها می توان به:

ملاّ علی اکبر اژه ای (ملاّ علی نوری (...-۱۲۴۶ ق)، شیخ محمد تقی رازی مسجد شاهی، سید محمد باقر شفتی (۱۱۸۰ یا ۱۱۷۵-۱۲۶۰ ق)، آیت الله حاج محمد ابراهیم کلباسی - مشهور به حاجی کلباسی - (۱۱۸۰-۱۲۶۱ ق)، ملاّ محمد تقی هروی (۱۲۱۷-۱۲۹۹ ق) و غیر آن اشاره کرد. همچنین علامه آقا میرزا سید محمد باقر بن زین العابدین موسوی معروف به صاحب روضات الجنّات (۱۲۲۶-۱۳۱۳ ق)، حاج شیخ محمد علی ثقه الاسلام (۱۲۷۱-۱۳۱۸ ق)، جهانگیر خان قشقایی (۱۲۴۳-۱۳۲۸ ق)، آخوند ملاّ محمد کاشی (...-۱۳۳۳ ق)، فقیه و اصولی آیت الله حاج آقا منیر الدین بروجردی اصفهانی (۱۲۶۹-۱۳۴۲ ق)، حاج آقا نور الله مسجد شاهی اصفهانی (...-۱۳۴۶ ق) از مجتهدان بزرگ اصفهان و از رهبران سیاسی مشروطیت، آیت الله سید ابو القاسم دهکردی

ص: ۳۳

۱- ((۱)) تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تألیف حسن پیرنیا (مشیر الدوله)، عباس اقبال آشتیانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، ص ۷۱۰-۸۶۰، کتابفروشی خیام، تهران.

(۱۳۵۳-۱۲۷۲ ق)، آیت الله حاج شیخ محمد رضا نجفی مسجد شاهی (۱۲۸۷-۱۳۶۲ ق)، آیت الله آقا سید محمد باقر درچه ای (۱۲۶۴-۱۳۴۲ ق) و آیت الله شهید سید حسن مدرس (...-۱۳۱۶ ش) نیز از عالمانی بوده اند که در نیمه دوم قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم در این حوزه مبارک و نورانی ظهور کرده اند.

این عالمان فرزانه شیعه در حوزه علمیه اصفهان بار سنگین علوم اسلامی را به درستی و استواری از نسل پیشین خویش دریافت کرده و به نسل پس از خود انتقال داده، و معارف بلند آل محمد صلی الله علیه و اله را در میان مردم شیعه رواج دادند و در گسترش حوزه علوم اسلامی تلاش کردند.

در اواسط قرن چهاردهم قمری و مصادف با حکومت رضا خان خبیث و در جریان اقدامات ضد دینی وی نظیر کشف حجاب، محدودیت های زیادی برای حوزه های علمیه نیز ایجاد شد و عالمان دین باور موظف به امتحان دادن و گرفتن جواز برای ملبوس بودن به لباس روحانیت بودند. این موج در تمام کشور ایران و بر حوزه های علمیه آثار زیانباری برجای گذاشت و حوزه اصفهان نیز از این سخت گیری ها در امان نماند. در اصفهان مزدوران رضاخان برای رفت و آمد اکثر عالمان دینی در اصفهان سخت گیری می کرده و مزاحمت ایجاد می کردند. چنان شد که تعداد انگشت شمار به تعداد انگشتان یک دست ماندند که حق داشتند با لباس روحانیت بیرون بیایند.

پس از پایان حکومت استبدادی رضاخان از حدود سال ۱۳۲۱ شمسی در فضای سیاسی کشور آزادی نسبی برای روحانیت فراهم آمد و حوزه اصفهان با همه فراز و نشیب ها همچنان عالمان بزرگی را بر مسند تدریس و تحقیق و خلق آثار جاودانه در خود داشت.

از میان صدها فقیه، حکیم، متکلم، عارف و اصولی و دیگر رشته های علوم اسلامی می توان به عالمان پروا پیشه زیر اشاره کرد: آیت الله حاج آقا رحیم ارباب

(۱۳۹۶-۱۲۹۷ ق)، آیت الله حاج سید محمّد رضا خراسانی (۱۳۱۱-۱۳۹۷ ق)، آیت الله حاج شیخ محمّد حسن عالم نجف آبادی (۱۲۸۵-۱۳۸۴ ق)، آیت الله میرزا علی آقا شیرازی (۱۲۹۲ یا ۱۲۹۴-۱۳۷۵ ق).

ظهور انقلاب اسلامی ایران به رهبری مدبرانه حضرت امام خمینی در ابتدای قرن پانزدهم هجری قمری شیعه را در جهان با رویکردی جدید معرفی کرد و اندیشه های ناب اهل بیت علیهم السّلام را که در بدنه فکری تشیع ریشه دوانده بود به دنیا صادر کرد.

روحانیت شیعه در جهان اندیشه های سیاسی و مذهبی و اجتماعی امامان معصوم علیهم السّلام را ارائه کردند و معادلات مذهبی و سیاسی جهان معاصر در دهه های اخیر به نفع اسلام و تشیع به هم خورد. حوزه علمیه اصفهان در این عصر در جهت انجام رسالت خویش با انسجام بیشتری به حرکت معنوی و فکری خویش ادامه داد و بزرگان حوزه چون آیت الله خادمی (...- ۱۳۶۳ ش)، آیت الله صافی اصفهانی (۱۲۹۸-۱۳۷۴ ش)، آیت الله سید عبد الحسین طیب (۱۳۱۲-۱۴۱۲ ق)، آیت الله حاج شیخ احمد فیاض (...-۱۴۰۷ ق)، آیت الله سید محمّد علی صادقی (-)، علامه میر سید علی فانی (۱۳۳۳-۱۳۶۸ ش) - که درود و رضوان خدا بر آنان باد - و فرزندان دیگری که هر کدام با سیره و علم و عمل خود بر استواری و بالندگی و گسترش حوزه اهتمام ورزیده و تأکید کردند.

و هم اکنون این مسیر پر عظمت رشد و بالندگی به همت حضرت آیت الله العظمی مظاهری و دیگر بزرگان و فرزندان حوزه ادامه دارد. مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان نیز یکی از این نهال های قد برافراشته در عصر شکوفایی حوزه اصفهان پس از انقلاب اسلامی ایران است و امید می رود که این مرکز نیز در کنار دیگر مراکز فرهنگی و پژوهشی و علمی و تربیتی حوزه علمیه اصفهان وظیفه خویش را در پیشبرد اهداف عالیه حوزه های علمیه و به خصوص حوزه علمیه اصفهان به انجام رساند. آمین.

۱- در این دفتر هفت رساله مستقل آمده است که هر کدام به همت و تلاش یکی از محققان این مرکز تصحیح و تحقیق گردیده است.

۲- در همه این دفتر سعی شده است نوشته ها براساس یک شیوه نگارش و ویرایش خاص مرتب شود و مبنا در برخی اختلاف ها در نگارش ها و ویرایش ها نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی بوده است.

۳- شیوه پژوهش و تحقیق رساله ها مربوط به هر محقق است و مرکز در این زمینه اعمال نظر کرده است. لازم به ذکر است در موارد مختلف مرکز پیشنهادهای اصلاحی خود را به محقق اعلام کرده است و در صورت صلاحدید محقق اعمال شده است.

۴- در پایان این دفتر فهرست های فنی آورده شده است تا استفاده کتاب را برای جستجو و استفاده محققان آسان تر نماید.

۵- از دفتر حضرت آیت الله العظمی مظاهری به دلیل پشتیبانی و مساعدتشان صمیمانه سپاسگزاریم.

۶- از همه محققین این دفتر به دلیل همت ارزشمند و والای پژوهشی آنان سپاسگزاریم. امیدواریم دفترهای دیگر این مجموعه نیز به همراهی و همکاری پژوهشگران دین پژوه به ثمر برسد. همچنین از تلاش بی وقفه همکاران تایپ و حروفچینی و مسئولین پیگیری چاپ و دیگر همکاران سپاسگزاریم.

و الحمد لله رب العالمین

محمد جواد نور محمدی

روز نورانی عرفه، نهم ذیحجه ۱۴۲۷ قمری

برابر با شنبه نهم دی ماه ۱۳۸۵ شمسی

در شرح دعای صباح

آیت الله حاج میرزا رضا کلباسی قدس سره

تحقیق و تصحیح: مهدی رضوی بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه [محقق]

اشاره

دعا یکی از زیباترین جلوه های حضور عبد در برابر معبود و عاشق در پیشگاه محبوب خویش است. ترنم مناجات با پروردگار عالم یکی از بزرگترین لذت های اولیای الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام بوده است. دعای صباح از دعاهاى ارزشمند شیعه و مناجاتی شورانگیز و عاشقانه از امام عارفان و مولای موحدان حضرت علی علیه السّلام است و بنابر مشهور زمان قرائت آن بعد از اقامه فریضه صبح است و برخی گفته اند باید بعد از نافله فجر خواند.

آنچه از نظر خواننده گرامی می گذرد شرحی مختصر بر دعای صباح حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است که از خامه پرگهر عالم جلیل و فقیه جامع آیت الله حاج میرزا رضا کلباسی رحمه الله صاحب کتاب انیس اللیل بر صفحه کاغذ چکیده است.

وی در مقدمه این رساله به تعریف دعا، بیان شرایط، آداب دعا، و سپس به ترجمه فقره های دعای نورانی صباح پرداخته است و با قلمی روان و شیوا فقره های آن را شرحی کوتاه آورده است.

سیر زندگانی مؤلف این رساله که از علمای بزرگ و معروف اصفهان بوده در کتاب ها و منابع فراوانی آمده است که از آن جمله می توان به «مرآه المصنف» میرزا یحیی مدرّس، «مرآه الحجّه» استاد حجّت هاشمی خراسانی و «دانشمندان و بزرگان اصفهان» نوشته مرحوم سیّد مصلح الدین مهدوی اشاره نمود.

ما از منابع مختلف شرح حالی کامل و کوتاه در ابتدای این رساله آورده ایم که امید آن داریم گویای ابعاد زندگی آیت الله کلباسی و منزلت ایشان باشد.

اثر حاضر بر اساس نسخه منحصر به فردی که در اختیار حضرت حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد کلباسی اشری بود تصحیح گردیده است.

نسخه با خط نسخ آمیخته با نستعلیق خوانا و زیباست و تاریخ نگارش آن بنا بر آنچه در پایان نسخه آمده است در هفدهم ماه ذیحجه سال ۱۳۴۲ قمری می باشد.

در تصحیح رساله کوشیده ایم عبارات مؤلف اثر را به درستی دریافت نموده و منتقل کنیم و آیات و روایات را در حد توان و ضرورت از منابع آن آدرس دهیم. امید ما بر این است که جامعه اسلامی از فیض قلم این عالم جلیل القدر بهره مند گردد.

در این جا بر خود لازم می دانم از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر کوشش نموده اند سپاسگزاری کنم به خصوص از جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ احمد کلباسی اشری که نسخه خطی شرح دعای صباح را در اختیار این جانب قرار دادند، و نیز از دوست فاضل جناب آقای رحیم قاسمی که این حقیر را در آماده سازی این اثر یاری کردند کمال تشکر و تقدیر را دارم.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

حوزه علمیه اصفهان-مهدی رضوی

اشاره

مرحوم حاج میرزا رضا کلباسی قدس سره

فقیه بزرگوار و عالم فرهیخته آیت الله حاج میرزا رضا کلباسی رحمه الله از علمای پرهیزکار و فقهای نامدار و واعظین برجسته و چهره ای شناخته شده در قرن سیزدهم هجری در اصفهان است.

وی فرزند مرحوم میرزا عبد الرحیم کلباسی، فرزند حاج میرزا محمد رضا کلباسی، فرزند فقیه برجسته شیعه مرحوم حاج محمد ابراهیم کلباسی؛ است؛ و چنان که گفته اند نسب این خاندان به جناب مالک اشتر نخعی، صحابی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منتهی می شود.

تولد

مرحوم حاج میرزا رضا کلباسی قدس سره شب جمعه ۲۵ ذیقعدة سال ۱۲۹۵ ق برابر با ۱۲۵۷ ش دو ساعت از شب گذشته، و به عنوان سومین فرزند میرزا عبد الرحیم دیده به جهان گشود.

تحصیلات

وی پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در اصفهان و تلمذ نزد مرحوم ملا حسین نائینی، همراه با پدر بزرگوار خویش رهسپار تهران گردید، و طی یک سال اقامت در آن شهر، شرعیات را نزد میرزای آشتیانی، و عقلیات را در محضر حاج ملا محمد آملی

فراگرفت؛ و سپس به زادگاه خویش، یعنی اصفهان مراجعت نموده، و در حدود ۲ سال ملازم مجلس درس مرحوم شیخ احمد حسین آبادی بود و از وی اجازه روایت دریافت نمود. آن گاه در اوان هیجده سالگی به مجلس درس مرحوم حاج شیخ محمد علی ثقه الاسلام مسجد شاهی درآمد، و تا مدت حیات آن فقیه فاضل همواره به درس وی حاضر می گشت؛ و پس از وفات او به مجلس درس برادرش مرحوم آقا نجفی وارد شده و بخشی از فقه و اصول را نزد وی تلمذ نمود.

او در خلال فراگیری فقه و اصول به مجلس درس حکیم بزرگوار و عارف فیاض مرحوم جهانگیر خان قشقایی راه یافته و اسفار ملاً صدرا و شواهد الربوبیه و شرح خواجه بر اشارات را نزد وی به اتمام رسانید؛ و نیز شرح قیصری بر فصوص و ریاضیات و بخشی از علوم شرعیه را نزد مدرس جلیل المقدار و عارف وارسته و حکیم الهی مرحوم ملاً محمد کاشی تلمذ نمود؛ چنان که در این خلال طب را از میرزا حسن شیرازی آموخت.

وی پس از طی این مراحل در ماه رجب سال ۱۳۲۳ قمری به عتبات عالیات مشرف گردیده و پس از طی زمان کوتاه قصد بیت الله الحرام را نمود، و بعد از مراجعت در نجف اشرف رحل اقامت افکند، و در حدود ۲ سال محضر آخوند محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه و مرحوم سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه و مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی را درک نمود و تحصیلات فقهی و اصولی خویش را تکمیل نمود، و از مرحوم یزدی و مرحوم شریعت اجازه روایت گرفت.

مراجعت به اصفهان

جناب کلباسی پس از تکمیل تحصیلات خود در نجف اشرف در سال ۱۳۲۶ قمری به اصفهان مراجعت نموده و سالها در این شهر به تدریس و ترویج شریعت مطهره و اقامه

جماعت مشغول گردید. وی در مسجد «تکیه» در محله بیدآباد اصفهان اقامه نماز جماعت می نمود، و شبهای جمعه در تخت فولاد در مسجد رکن الملک به احیا و قرائت دعای کمیل و مشلول می پرداخت.

اساتید

مجموع اساتید و مشایخ اجازه ایشان به انضمام پدر چهارده نفر و به شرح زیر می باشند؛

۱- پدر بزرگوارش میرزا عبد الرحیم کلباسی. (مجیز مرحوم کلباسی برای روایت)

۲- ملا حسین نائینی.

وی از علمای اتقیا بود که در مسجد سید اصفهان تدریس می نمود. مدفنش در تخت فولاد اصفهان نزدیک بقعه مرحوم آقا محمد بید آبادی است. (۱)

۳- شیخ احمد حسین آبادی. (مجیز)

شیخ احمد از فقها و علما و اهل زهد و تقوی بود؛ و چنان که گفته اند از قدرت حافظه فوق العاده ای برخوردار بود. وی نزد پدر خود و مرحوم میرزا محمد باقر چهار سوقی و میرزا محمد هاشم درس خواند و از هر سه نفر اجازه روایت داشت. در روز چهارشنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۵۷ قمری وفات نموده، و در تخت فولاد اصفهان، در تکیه بروجردی مدفون شد.

۴- میرزا محمد باقر حکیم باشی (۲).

ص: ۴۱

۱- ((۱)) تاریخ ناین، ج ۴، ص ۱۴۵.

۲- ((۲)) مرحوم حاج میرزا محمد باقر حکیم باشی، فرزند آخوند عبد الجواد خراسانی حکیم الهی است. وی طیبی حاذق و حکیمی کامل و فقیهی فاضل بود که در علم طب تبحری خاص -

۵- میرزا حسن شیرازی.

۶- میرزا محمد حسن آشتیانی.

۷- شیخ محمد علی ثقه الاسلام مسجد شاهی.

۸- محمد تقی نجفی معروف به آقا نجفی.

۹- ملا محمد آملی.

مرحوم ملا محمد آملی، فرزند علی بن محمد بن علی، از علما و فقها و اهل حکمت و سیر و سلوک و از شاگردان مرحوم میرزای آشتیانی بود. از وی کتابهای اخبار الاسرار در مراحل ابرار، که افاداتی است عرفانی بر حواشی مرحوم سید صادق تهرانی بر فصول شیخ محمد اصفهانی و تلخیص الفرائض، (رساله عملیه) باقی مانده است.

وی در غزه ماه شعبان سال ۱۳۳۶ در تهران وفات نموده و در ابن بابویه مدفون گردید.

۱۰- جهانگیر خان قشقایی.

۱۱- ملا محمد کاشی.

۱۲- آخوند خراسانی.

۱۳- آقا سید محمد کاظم یزدی. (مجیز)

۱۴- شیخ الشریعه اصفهانی. (مجیز)

تالیفات

از این عالم جلیل القدر تالیفات چندی به جای مانده که از جمله آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد؛

ص: ۴۲

۱- انیس اللیل در شرح دعای کمیل، که در سال ۱۳۲۰ قمری شروع به تألیف آن نموده و در طی چند سال تنقیح شده و به مرحله چاپ رسید. (۱)

۲- حاشیه بر فرائد شیخ انصاری. (ناتمام)

۳- حاشیه بر کفایه آخوند خراسانی. (ناتمام)

۴- حاشیه بر نجات العباد.

۵- رساله ای در رضاع.

۶- راهنمای دین.

۷- مقامات العارفین در عرفان و سلوک.

۸- مکیال الیقین فی اصول الدین.

۹- نفحات اللیل فی شرح دعاء الکمیل؛ شرحی است مختصر اما عالمانه تر از انیس اللیل که به خامه قلم مؤلف نگاشته شده است.

۱۰- دعوه الحسینیه، در اسرار نهضت عاشورا.

۱۱- شرحی بر اشعار حافظ.

۱۲- هدیه السالکین، در سیر و سلوک.

۱۳- ترجمه اهللبجه.

۱۴- اشراقات الایام فی افاضات الأنام.

۱۵- حاشیه بر منظومه سبزواری.

ص: ۴۳

۱- ((۱)) این کتاب برای اولین بار در سال ۱۳۴۳ به همراه کتاب «مرآه المصنف»، نوشته مرحوم حاج میرزا یحیی مدرس بیدآبادی به چاپ رسید. کتاب «مرآه المصنف» نوشته ای در شرح احوال مرحوم حاج میرزا رضا کلباسی رحمه الله.

۱۶- ایقاضات الاصول.

۱۷- شرح منازل السائرین.

۱۸- شرح دعای صباح امیر المؤمنین. (رساله حاضر)

شاگردان و مجازین

از جمله شاگردان و مجازین مرحوم کلباسی می توان به افراد ذیل اشاره نمود؛

۱- معلم حبیب آبادی.

۲- سید ضیاء الدین اصفهانی.

۳- دکتر عبد الجواد فلاطوری.

۴- سید علی حجت هاشمی.

۵- حاج سید فضل الله ضیاء نور.

۶- سید محمد علی موحد ابطحی.

۷- سید محمد جواد سبزواری.

۸- حاج میرزا علی آقای شیرازی.

و افراد بسیاری دیگر.

خانواده و فرزندان مرحوم کلباسی

مرحوم کلباسی از دو همسر خویش دارای چند دختر و چهار پسر گردید که در اینجا از آنان یاد می کنیم:

۱- حاج شیخ اسماعیل کلباسی؛ وی که عالمی عامل، و فقیهی فاضل، و مانند پدر خویش در خطابه توانایی فوق العاده ای داشت، در روز چهارشنبه دهم

ذیحجه الحرام ۱۳۲۲ قمری چشم به جهان گشود. و در ۲۷ رمضان المبارک سال ۱۳۹۷ قمری دار فانی را وداع گفت، و در مسجد رکن الملک اصفهان مدفون گردید.

۲- مرحوم صدر الدین کلباسی؛ این عالم واعظ روز چهارشنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۴ قمری در اصفهان متولد گردید. و در محضر بزرگان حوزه اصفهان تحصیل کرد و در این شهر به تدریس و وعظ و امامت جماعت مشغول گردید. وی در سال ۱۴۱۱ ق رحلت نمود. و در مسجد رکن الملک اصفهان مدفون گردید.

۳- فخر الدین کلباسی؛ سومین فرزند مرحوم میرزا رضا بود و در ۱۷ شعبان ۱۳۴۲ در اصفهان متولد و در سال ۱۴۰۷ قمری دار فانی را وداع گفته و در مسجد رکن الملک اصفهان مدفون گردید.

۴- آقا نور الدین کلباسی؛ چهارمین فرزند مرحوم میرزا رضا کلباسی، آقا نور الدین کلباسی است که در شب سه شنبه ۱۶ صفر ۱۳۵۹ در اصفهان متولد شد.

۵- زوجه شیخ محمد تقی، فرزند مرحوم ملا محمد حسین فشارکی.

۶- زوجه شیخ محمد علی مولانا، فرزند مرحوم آقا نجفی.

مادر این دو دختر از روستای حبیب آباد اصفهان بوده است.

۷- زوجه شیخ محمد نهاوندی، فرزند دختر مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی.

۸- زوجه شیخ احمد، فرزند حاج شیخ محمد ابراهیم کلباسی، برادر مرحوم میرزا رضا کلباسی. مادر این دو دختر زوجه دوم مرحوم کلباسی و از مشهد مقدس بوده است.

وی در سال های آخر عمرش به مشهد مقدس عزیمت نموده و در آن دیار رحل اقامت افکنده و به تدریس و نشر احکام اشتغال داشت. آن فقیه بزرگوار سرانجام در شوال ۱۳۸۳ قمری در مشهد مقدس به رحمت حق پیوست، و در صحن کهنه به خاک سپرده شد.

[تعریف دعا]

در تعریف دعا و ترغیب بدان و بیان شرایط و آداب آن و سبب عدم استجاب دعا یا تعویق در آن.

بدان که دعا و التماس و امر هر سه به معنی خواستن چیزی است از غیر، و فرق میان این سه آن است که دعا، خواستن چیزی است از کسی که خود را پست تر از آن کس قرار دهد، و التماس، خواستن چیزی باشد از کسی که خود را مساوی آن شخص داند.

امر، خواستن چیزی است از کسی که خود را اعلی مرتبه از آن کس قرار دهد.

امّا فواید این دعا بسیار است، از آن جمله: دفع بلائی نازل، و جلب نفع آجل، و دوام نعمت حاصل، و طلب رحمت و مغفرت از اقوال و اعمال باطل است.

و خواندن و مداومت کردن در دعا عقلا و نقلا مستحسن و معذوب الیه است.

امّا به حسب عقل؛ زیرا که حصول انواع ضرر، هر نوع انسان را محتمل و دفع آن به دعا ممکن است، پس ارتکاب چنین فعلی با وجود قدرت، لازم و ترک آن عقلا صحیح نیست.

امّا بحسب نقل؛ آیات کریمه و احادیث نبوی صلی الله علیه و اله و ائمه -صلوات الله علیهم- در این باب زیاد است، و این مختصر، قلبی از کثیر آن بیشتر نیست.

از آن جمله، آیه کریمه اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِيْنَ يَشْتَكِرُونَ عَنِّي

سَيَدُ خُلُوفَ جَهَنَّمَ لِأَخْرِيْنَ (۱). و همچنین آیه وافی هدایه وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَا (۲). و همچنین مضمون بلاغت مشحون اُدْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا (۳) است.

و از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله مروی است که روزی به اصحاب خود فرمودند که «آگاه باشید که شما را دلالت کنم بر سلاحی که نجات دهد شما را از دشمنان، و مستدام دارد شما را بر رزق. عرض کردند که یا رسول الله آن کدام است؟ آن حضرت فرمودند:

«تَدْعُونَ رَبِّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدَّعَاءُ» (۴).

و از ائمه هدی-صلوات الله علیهم-نیز در این باب احادیث بسیار مروی است که ذکر آنها موجب تطویل می شود.

[شرایط و آداب دعا]

اما شرایط و آداب دعا بسیار است، از آن جمله به ده امر که اهم بود اکتفا نموده:

اول: با طهارت بودن.

دوم: رو به قبله نشستن.

سوم: اعتراف به گناهان خود مفضلاً یا اجمالاً کردن، و از آنها نادم و پشیمان بودن.

چهارم: با اخلاص و حضور قلب، از روی خضوع و خشوع خواندن.

پنجم: در اول بسم الله و الحمد گفتن.

ششم: در اول و آخر صلوات بر محمد و آل او فرستادن.

هفتم: حسن ظنّ به مجیب الدعوات در اجابت دعا داشتن.

ص: ۵۰

۱- (۱) سوره مبارکه غافر ۶۰.

۲- (۲) سوره مبارکه بقره ۱۸۶.

۳- (۳) سوره مبارکه اعراف ۵۶.

۴- (۴) عدّه الداعی، ابن فهد حلی، صص ۱۲ و ۱۹۲.

هشتم: گریه کردن و اشک از دیده باریدن، چنان که فقیر، منظوما گفته:

ز یمن گریه، طفل از مادر خود شیر می گیرد دعاها را اجابت ها ز فیض چشم تر باشد

نهم: تصدق به فقرا و مساکین نمودن.

دهم: برادران مؤمن را در دعا یادآوری نمودن.

و باید که در دعا اختیار کند ادعیه ای را که مأثور باشد از حضرت رسول صلی الله علیه و اله یا ائمه هدی-صلوات الله علیهم أجمعین- زیرا که کلام معجز بیان ایشان به آن خاصیت، موجب اجابت دعا است. و دیگر آن که چون ایشان علیهم صلوات الله الملك المئان، محرم حریم احدیت اند، شرایط و آداب مکالمه را با حضرت عزت-جل شأنه-اعلمند، مثل آن که اگر کسی مطلبی در خدمت پادشاه عظیم الشأن داشته باشد، اگر خود بلا واسطه عرض کند بسا باشد که به وضعی مکالمه نماید که موجب غضب پادشاه گردد، و اگر مقربى را واسطه کند که به آداب، عرض مطلب او نماید به زودی به اجابت مقرون گردد.

[علت عدم اجابت دعا]

و امّا سبب عدم اجابت دعا و یا تعویق در آن، یا به اعتبار عدم رعایت آداب آن است، و یا به جهت علم حضرت قاضی الحاجات است بر احوال داعی؛ زیرا که بسا که اگر در این وقت دعای او را مستجاب کند، انواع ضرر به نفس او یا به غیر عارض شود.

مثل آن که شخصی غلام شیریری داشته باشد که محتاج و پریشان باشد، و همیشه از آقای خود سؤال انعام و خلعت کند، امّا چون آقا مطلع بر شرارت ذات او هست، و می داند که اگر نسبت به او شفقت و انعامی کند خود را به مهالک انداخته، بلکه باعث اضرار جمعی کثیر می گردد، سؤال او را مقرون به اجابت نمی گرداند.

گر دعا جمله مستجاب شدی هر دمى عالمى خراب شدی

و مضمون آیه کریمه عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ (۱) نیز دالّ است بر این معنی.

و از کلام الله ناطق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است، و حاصل مضمون بلاغت مشحون این است که بسیار کارها باشد که آدمی حریص باشد بر آن، و چون برآید، از آن پشیمان، و خواهد که نباشد. (۲)

اگر سؤال کنند که هرگاه حضرت حق-سبحانه و تعالی- آنچه موافق حکمت و مصلحت بوده باشد کند، و آنچه برخلاف آن باشد نکند، پس چه فایده در دعا خواهد بود؟

جواب گوئیم که بنابر علم حضرت قاضی الحاجات به مصالح امور، هرگاه دعای داعی را مقرون به اجابت نفرماید، بدل و عوض آن، نعمتی دیگر کرامت خواهد فرمود، و یا بلیه ای را از او رفع سازد، و یا در نشأه آخرت باعث کفاره گناهان، و موجب زیاد شدن درجه او گرداند.

چنانچه از حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و اله مروی است که: «ما من مسلم ينصب وجهه لله تعالى في مسأله إلا أعطاه إياه إماماً أن يجعلها له و إما أن يدخرها له» (۳)؛ یعنی: نیست هیچ مسلمانی که بردارد روی نیاز خود را به درگاه حضرت باری تعالی در طلب مقصدی، مگر آن که ببخشد آن مقصد را به او به زودی، و یا آن را ذخیره کند برای او، یعنی در وقت دیگر، بنابر مصلحت به او رساند، و یا انجاح مراد دیگر او نماید، و یا دفع بلیتی از او فرماید، و یا ذخیره از برای آخرت او گرداند؛ چه در تفسیر «و إما أن يدخرها» همه این معانی محتمل است.

ص: ۵۲

۱- (۱) سوره مبارکه بقره ۲۱۶.

۲- (۲) نهج البلاغه، نامه حضرت امیر علیه السلام به امام حسن علیه السلام، نامه ۳۱.

۳- (۳) مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۸۸.

و دیگر آن که بسا باشد که آن چه آدمی به آن محتاج باشد، بعد از سؤال و تضرع، دادن آن، مصلحت او باشد. مثل آن که مرد بزرگی غلامان داشته باشد که یکی از آنها پریشان و محتاج به انعام باشد، امّا به اعتبار سرکشی و تکبر و عدم سؤال، آقا مصلحت در شفقت انعام ندانسته، تأخیر در انجام مرام او نماید، تا اصلاح احوال او شده، در مقام تذلل و فروتنی و مسألت در آید.

و حضرت امام به حق ناطق، امام جعفر صادق علیه السلام در خطابی که به میسر (۱) فرموده، إشعاری بر این معنی دارد، و حاصل معنی کلام معجز بیانش این است که ای میسر! دعا کن، و مگو که امر فارغ و پرداخته شده از دعا، به درستی که نزد خدای تعالی مرتبتی و منزلتی است که رسیده نمی شود به آن مگر به دعا و مسألت، و اگر بنده دهان خود را ببندد و سؤال نکند، داده نشود به او چیزی، پس سؤال کن تا داده شود. ای میسر! دری نیست که زده شود مگر آن که گشوده گردد به روی صاحب او (۲).

و ها أنا أشرع في المقصود و الموعود، و استعانه من الله المبعود.

[مفتاح الجنان در شرح دعای صباح]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم باء بسم الله از برای ملاپسه است یا استعانت، و تقدیر چنین می گردد که: إبتدائی متلبّسا أو مستعینا باسم الله.

و علما را در تحقیق کلمه مبارکه جلاله اختلاف است.

بعضی جامد می دانند، و می گویند که از اول، علم ذات مستجمع جمیع صفات کمال است.

و بعضی گفته اند معرّب است که در لغت سریانی به معنی الوهیت است، و علم ذات واجب است.

ص: ۵۳

۱- (۱) میسر بن عبد العزیز.

۲- (۲) عدّه الداعی، ص ۲۳.

و بعضی مشتق می دانند. و بر تقریر اشتقاق نیز اختلاف کرده اند.

بعضی گویند: مشتق از اله به فتح لام به معنی عبد است، که الله به معنی معبود باشد.

و بعضی مشتق از اله به کسر لام به معنی تحیر می دانند، چه عقول در کنه معرفت او -جل شأنه- حیرانند.

و جمعی قائل شده اند که مأخوذ از لاه مصدر لاه یلیه که به معنی احتجب یا ارتفع است، لا احتجاب ذاته تعالی عن إدراك الأبصار، و إرتفاع شأنه سبحانه عما لا یلیق به.

و اقوال دیگر نیز در اشتقاق است.

و بر هر تقدیر، در اصل وصف خواهد بود، که به اعتبار غلبه، جاری مجرای علم شده؛ و اشهر آن است که علم است.

و رحمن و رحیم هر دو صیغه مبالغه اند، مشتق از رحمت. و رحمت در اصل به معنی رقت قلب است، و چون بر الله تعالی اطلاق کنند، لازم آن که انعام و احسان به غیر باشد مراد است.

و رحمن از صفات مختصه الله تعالی، و مبالغه اش زیاده از رحیم است، چه معنی رحمن، منعم حقیقی است که در رحمت به نهایت رسیده باشد.

پوشیده نماند که چون این دعای شریف از او را در صحیح است لهذا قائل آن علیه السلام لمناسبه المقام، اولاً در ضمن حمد و ثنای الهی، ذکر احوال صبیح و مناسبات آن، و ثانیاً قدری از صفات جمال و سمات جلال را بیان، و ثالثاً صلوات بر محمد و آل اطهار آن حضرت را بر وجهی بلیغ اداء فرموده، بعد از آن شروع به عرض مطالب نموده؛ چه دستور است که هر که به بارگاه پادشاه عظیم الشانی جهت حصول مطالب رود باید که اولاً زبان به حمد و سپاس پادشاه گشوده، بعد از آن منسوبان و مقربان آن آستان را نیز به دعا و ثنا، از خود راضی، و در آخر عرض مطلب نماید، تا به زودی مقرون اجابت گردد.

در بعضی از نسخه ها مصدر به اللّهم واقع شده: «اللّهم یا من دلج...». و اللّهم در اصل یا اللّهم بوده، حرف ندا را از اصل انداخته، و میم مشدّده در آخر عوض آن آورده اند. و فزّاء که یکی از قزّاء است گفته که اصل اللّهم: یا اللّهم آمنا بالخیر بوده [خدایا] قصد کن ما را به خیر.

از جهت کثرت استعمال و آسانی، بعضی از زواید را انداخته، اللّهم گفته اند (۱). و بعضی از علمای عربیت مثل شیخ رضی - رضی اللّهم عنه - ردّ قول فزّاء نموده، تغلیطش کرده. (۲)

و «دلج» به معنی اخراج زبان است، و اینجا مبنی بر تجرید از زبان خواهد بود.

«صباح» و «صبح» هر دو روشنی است که در حوالی افق شرقی ظاهر می شود پیش از طلوع آفتاب، و این روشنایی، اول ضعیف و مستطیل بوده، و آن را صبح کاذب، و فجر مستطیل، و ذنب سرحان گویند؛ و چون آفتاب به افق نزدیکتر شود، این روشنی پهن و منبسط گردد، و آن را صبح صادق، و فجر مستطیر گویند؛ و بعد از آن به سرخی مایل شود، تا آن که آفتاب بر آید.

و «شفق» به عکس این است، چه آن سرخی است که از جانب مغرب بعد از غروب آفتاب ظاهر گردد، و بعد از آن بیاض منبسط، و بعد از آن بیاض باریک طولانی تا آن که به کلی منتفی شود.

و باء «بنطق» از برای سببیت است، و «تبلّج» به معنی واضح و روشن شدن است و ضمیر «تبلّجه» بنا بر ظاهر، راجع است به صباح، و اضافه نطق به تبلّج بیانی است.

و حاصل معنی این خواهد بود که: ای آن کسی که بیرون آورده است زبان صباح را به گفتاری که آن دمیدن و روشن شدن اوست.

ص: ۵۵

۱- (۱) مجمع البحرین، ج ۱، ص ۹۵.

۲- (۲) شرح کافیه، ج ۱، ص ۳۸۴.

و ممکن است که ضمیر «تبلّجه» راجع باشد به من موصول، و اضافه نطق به تبلّج اضافه مصدر به معمول خود، و مراد به تبلّج، ظهور و وضوح صانع باشد.

و بنابراین، حاصل معنی چنین خواهد بود که: [ای] آن که بیرون آورده است زبان صبح را به گفتار تبلّج خود، یعنی ظهور و وضوح وجود مقدّس خود، که اشاره باشد به دلیل آن؛ چه زبان صبح، به اعتبار وجود بعد از عدم، گویاست بر امکانش، و هر ممکنی را لا-بد است از انتهای به واجب، چنان که آیه کریمه وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا-يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا-تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (۱) بنا بر بعضی از تفاسیر، مشعر بر این معنی است.

و پوشیده نماند از حسن استعاری که در این کلام معجز نظام به کار فرموده اند؛ چه تشبیه فرموده اند صبح را به انسان متکلم، و ذکر مشبّه، و حذف مشبّه به فرموده، و زبان که از لوازم مشبّه به است از برای مشبّه اثبات کرده اند، و چنانچه نطق از لوازم لسان انسان است، کذلک تبلّج نیز از لوازم لسان صبح است.

و سَرَحَ قَطْعَ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ بَغْيَاهُ تَلْجِجُهُ

و در بعضی نسخه ها اعاده حرف ندا و موصول شده، به این طریق که: «و یا من سَرَح...»، و «سَرَح»-به تخفیف و تشدید-به معنی ترک و أهمل است، و به معنی أرسل نیز آمده. و به تخفیف، به اعتبار مقابله با دلّع انطب است. و «قطع» جمع قطعه به معنی پاره است که عبارت از ساعات شب باشد. و «غیاهب» جمع غیهب به معنی ظلمت و تاریکی است، و باء بغیاهب به معنی مع، و جار و مجرور متعلّق به سَرَح است.

و «تلجج» به معنی تاریکی و نامعلومی، و به معنی تردّد و ترک نیز آمده.

و حاصل معنی-و الله أعلم-چنین خواهد بود که: ای آن کسی که ترک کرده

ص: ۵۶

و واگذاشته و یا فرستاده است پاره های شب تاریک را با تاریکی های نامعلوم و مظلّم یا متحرّک و متردّد او.

و ممکن است که بآ از برای سببیت، و ظرف متعلّق باشد به مظلّم. و بنابراین تقدیر، معنی چنین خواهد بود که ای آن که ترک کرده و فرستاده پاره های شب تاریک را به سبب تاریکی غیر معلوم و متردّد او.

و چون تلجلج به معنی آشفتگی کلام نیز آمده، محتمل است که تشبیه فرموده باشد پاره های شب تاریک را به انسان ابکم، زیرا که چنانچه آدم لائل، اظهار ما فی الضمیر خود نمی تواند کرد، هم چنین شب تاریک نیز به اعتبار ظلمت، قادر بر اظهار آن چه در او است نیست، و اثبات تلجلج که از لوازم آن است شده، چنان چه در فقره اولی تشبیه صباح به انسان متکلم، و اثبات نطق که از لوازمش بود فرموده بودند.

و این معنی، به اعتبار مقابله با فقره اولی، و لطف تشبیهات، به گمان فقیر، انطباق و اولی است.

و مؤید این حمل است، مثلی که در میان عرب مشهور است که «الحقّ أبلج و الباطل لجلج» (۱) یعنی حق ظاهر و روشن، و باطل آشفته و متردّد است.

و اتقن صنع الفلك الدّوّار فی مقادیر تبرّج

در بعضی نسخه ها به جای فی مقادیر «بمقادیر» است. «اتقن» به معنی محکم و استوار کردن است، و «صنع» به معنی ایجاد کردن، و «فلك» جسم کروی است که فی ذاته حرکت وضعی کند، پس افلاک جزئیّه و کلیّه داخل، و عناصر خارج خواهد بود. و «دوّار» صیغه مبالغه دایر است، یعنی بسیار دور کننده. (۲) و «مقادیر» جمع مقدار، به معنی اندازه است.

و «تبرّج» اظهار کردن زن است زینت خود را، كما قال تعالی: \square وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ

ص: ۵۷

۱- (۱) صحاح، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲- (۲) دور زننده.

الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى (۱) و اینجا مراد، تزئین افلاک است به کواکب. قال سبحانه تعالی:

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (۲). و ممکن است که مراد از تَبْرَج در این مقام، حرکت کواکب باشد از برجی به برجی، و «فی مقادیر» ظرف مستقرّ و حال باشد از فلک.

و حاصل معنی چنین خواهد بود که محکم و استوار کرده ایجاد فلک دَوّار را در حالی که ثابت است در اندازه های زینت خود، یا در مقدارهای حرکت خود که آن انتقال از برجی است به برجی.

و محتمل است که «فی مقادیر» ظرف لغو، و متعلق باشد به أَتَقَن، یعنی ایجاد فلک دَوّار را در مقادیر حرکاتش محکم و متقن کرده، که باعث صلاح احوال موالید ثلاثه بلکه جمیع مخلوقات است.

و شعشع ضیاء السَّمْسِ بنور تَأْجِجِه

«شعشعه» به معنی تَفَرَّق و امتداد و امتزاج آمده، و «ضیاء» و «نور» به معنی روشنی است. و گاهی ضیاء را در روشنی ذاتی غیر مکتسب از غیر، استعمال می کنند، كما قال تعالی: هُوَ الَّذِي جَعَلَ السَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا (۳)

و «تَأْجِج» به معنی تَلَهَّب و زبانه کشیدن آتش است، و ضمیر «تَأْجِجِه» راجع است به ضیاء، و ممکن است که راجع به شمس باشد، و تذکیر ضمیر به اعتبار رعایت سجع و موافقت سایر فقرات باشد.

حاصل مضمون بنا بر احتمالات این خواهد بود که: متفَرَّق ساخته، و یا کشیده و طولانی کرده روشنایی آفتاب را به نوری که حاصل شده از زبانه کشیدن آن ضیاء.

ص: ۵۸

۱- (۱) سوره مبارکه احزاب ۳۳.

۲- (۲) سوره مبارکه صافات ۶.

۳- (۳) سوره مبارکه یونس ۵.

و یا: آمیخته و ممزوج ساخته روشنایی آفتاب را که قائم است به او، به نوری که حاصل شده از تلّهب آن، که عبارت از نور ممتدی است که بعد از طلوع آفتاب در آفاق متفرق و منبسط می گردد.

و محتمل است که «شعشع» مأخوذ از شعاع، و ضمیر تأججه راجع به من موصول، و باء از برای سببیت باشد.

یعنی گردانیده است ضیاء شمس را صاحب شعاع و روشنی که متعددی به غیر می شود، به سبب ظهور ذات مقدّس خود، که آن مقتضی ذات اوست ازلا و أبدا.

یا من دلّ علی ذاته بذاته

اعاده حرف ندا از برای زیادتی انقطاع به ملک علام، و تغییر اسلوب کلام، و انتقال از مقام سابق است بدین مقام.

«دلالت» بودن چیزی است، به حقیقتی که از علم به او علم به چیزی دیگر حاصل شود. و «ذات» مؤنث ذو، در اصل لغت به معنی صاحب، و تشبیه اش ذواتا، و جمعش ذوات است. اما در اصطلاح اهل معانی، عبارت از عین و نفس شیء است.

پوشیده نماند که حلّ این کلام معجز نظام، بنا بر اختلاف مسلک ها مختلف و ذکر آنها موجب تطویل و باز ماندن از مقصود است، اما مجملی از بعض آنها که در نظر قاصر فقیر اصوب و به عبارت اقرب بودند مذکور می شود.

اولا- آن که اشاره باشد بر آن که معرفت الله تعالی نظری است، یعنی افاضه معرفت خود را بذات، بذاته خود فرموده، بدون واسطه غیر، چه ذات مقدّس او اظهر موجودات است. و یا اسباب معرفت مانند عقل و سایر آلائت و ادوات را خود در انسان ایجاد کرده که باعث شناخت ذات او سبحانه گردد، کما روی «کنت کنزاً مخفیاً

فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف» (۱) و محتمل است که مشعر باشد به دلیل لم، که استدلال از علت است بر معلول، مثل استدلال از وجود آتش بر وجود حرارت، و این مسلک حکمای الهیین است؛ چه استدلال می کنند از اصل وجود که عین واجب است بر وجود واجب، هر چند بر اصل این استدلال، و همچنین بر بودن آن دلیل لم حرفها بسیار است، لکن این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد، من أحبّ الاطلاع عليها فليرجع إلى كتب الحكمة و الكلام.

و تنزه عن مجانسه مخلوقات

«تنزه» به معنی دوری است، و «مجانسه» در عرف به معنی مشابهت مطلق است، و در اصطلاح اهل علم عبارت است از مشارکت در جنسیت. و جنس، ذاتی را گویند که انواع مختلفه در آن شریک باشند، مثل حیوان که مشترک است میان انسان و فرس و سایر حیوانات.

و هر دو معنی در این مقام، مناسب است، و حقّ است؛ چه ذات مقدّس او -جلّ شأنه- تعالی و دور است از مشابهت و مماثلت هر مخلوقی، زیرا که جمیع مخلوقات، از جواهر و اعراض، ممکن و محتاج است به او، و او -تعالی شأنه- واجب و مستغنی است از غیر، کما قال تعالی: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲) و همچنین منزّه است از اینکه مشارک غیر باشد در جنس؛ زیرا مبرهن است که ما به الاشتراک ذاتی لازم دارد ما به الامتیاز ذاتی را که فصل است، پس اگر چیزی با واجب تعالی شریک و هم جنس باشد، لازم آید که ذات واجب مرکب باشد از جنس و فصل، و هر مرکبی محتاج است به

ص: ۶۰

۱- (۱) مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص ۳۹.

۲- (۲) سوره مبارکه شوری ۱۱/.

اجزاء، و هر محتاج، ممکن است، پس، از مشارکت در جنس، امکان لازم می آید.

تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

و جَلَّ عن ملائمه کیفیانه

«جلالت» به معنی بزرگی، و «ملائمت» به معنی مناسبت، و «کیفیات» جمع کیفیت به معنی چگونگی و حالت است، و ضمیر کیفیات راجع به من موصول، و اضافه کیفیات به ضمیر به اعتبار ادنی ملابست است.

یعنی بزرگ است از ملائمت و مناسبت کیفیات خود، یعنی کیفیاتی که خود ایجاد کرده.

و ممکن است که ضمیر راجع باشد به (۱) در ضمن مخلوقات مذکور است، چنانچه مفسرین در تفسیر آیه اِغْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى (۲) گفته اند که ضمیر «هو» راجع است به عدلی که در ضمن «اعدلوا» است. بنابراین احتمال، تفکیک در ضمیر لازم می آید، و این خالی از حزاتی نیست.

و یا من قرب من خواطر الظنون

وجه اعاده حرف نداء و موصول به نحوی است که گذشت. «خواطر» جمع خاطره، به معنی چیزی است که در دل خطور کند، و اضافه خواطر به ظنون، اضافه صفت است به موصوف، و «ظنون» جمع ظن، و ظن به معنی گمان است. و فرق میان علم و ظن و شک و وهم آن است که اگر چیزی در نظر عقل، مجزوم به باشد، و خلافتش را احتمال ندهد،

ص: ۶۱

۱- (۱) نسخه ناخوانا است.

۲- (۲) سوره مبارکه مائده ۸.

آن را علم گویند؛ و اگر خلافش را احتمال دهد اما احتمال ضعیف، طرف غالب و راجح را ظنّ، و طرف مغلوب و مرجوح را وهم گویند؛ و اگر متساوی الطرفین باشد، و هیچ طرفی راجح نزد عقل نباشد، آن را شک گویند.

و مراد از ظنّ در این مقام، مطلق تصدیق است. و محتمل است که از مطلق تصدیق، تعبیر به ظن فرمودن اشاره باشد به این که علم به کنه ذات و صفات واجب-تعالی شأنه- محال است، و نهایت آنچه ممکن است ظنّ و گمان است.

و حاصل معنی-و الله تعالی و قائله علیه السلام أعلم- چنین خواهد بود که: ای آن کس که نزدیک است از گمانهایی که در دل خطور می کند، یعنی به دیده دل نزدیک است.

و در بعضی از نسخه ها به جای خواطر «خطرات» مذکور است، و خطرات جمع خطیره به معنی خطور است.

و بعد عن ملاحظه العیون

«ملاحظه» به معنی نگریستن به گوشه چشم است، و در این جا بنا بر تجرید از معنی چشم خواهد بود. یعنی دور است از این که به چشم ظاهر در آید، کما قال سبحانه:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ (۱) و این ردّ قول اشاعره است که می گویند که در روز قیامت، بندگان مقرب، حضرت الله تعالی را به چشم ظاهر می بینند، و این قول به تجسّم، منافی تجرّد است، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

در بعضی نسخه ها بدل ملاحظه «لحظات» است، و تقدیم و تأخیر در فقرتین نیز واقع شده، به این نحو که: یا من بعد عن ملاحظه العیون و قرب من خواطر الظنون.

ص: ۶۲

«کان» و «یکون» هر دو تامة، و به معنی وجد و یوجد است. یعنی دانسته است چیزی را که موجود شده، پیش از آن که موجود شود، اعم از این که ماهیات کلیه باشد و اشخاص جزئی، و یا تشخیصاتی که عارض اشخاص می شود.

و این رد قول بعضی از فلاسفه [است] که قائل شده اند که الله تعالی علم به حوادث یومیه و اشخاص مادیّه ندارد، بلکه علم به ماهیات کلیه اشخاص دارد و بس.

این قول باطل، بلکه کفر صریح، و اثبات جهل برای الله تعالی، و اکفار آیات و اخبار است که: مَا يَغْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَضْعَفَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۱) و أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۲)

یا من ارقدنی فی مهاد آمنه و امانه

«إرقاد» به معنی خوابانیدن، و «مهاد» به معنی فراش، و ممکن است که جمع مهد به معنی گهواره باشد. و «أمن» ضد خوف، به معنی آرام و اطمینان نفس، و «أمان» به معنی حفظ و حراست است. و گاه امان را استعمال می کنند بر حالتی که انسان بر آن حالت در ایمن باشد، و اضافه مهاد به أمن و امان، اضافه مشبه است به مشبه به؛ چه تشبیه فرموده اند أمن و امان را به فراشی که در او به استراحت خواب کنند، و وجه شبه، اصل استراحت است. یعنی: ای کسی که خوابانیده مرا در فراش اطمینان و آرام و محافظت و استراحت خود.

ص: ۶۳

۱- (۱) سوره مبارکه یونس ۶۱/.

۲- (۲) سوره مبارکه ملک ۱۴/.

و أيقظني إلی ما منحني به من مننه و إحسانه

«إيقاظ» بیدار کردن از خواب است، و به اعتبار تضمّن معنی توجّه، متعدّدی به الی شده، و ما موصول، و «منح» به معنی اعطاء و بخشش است. و ضمیر «به» راجع است به مای موصول، و «من مننه و إحسانه» بیان ما است، و «منن» جمع منّ است، به معنی نعمت، و «احسان» به معنی تفضّل و جود و کرم است.

یعنی: ای آن کس که بیدار ساخته مرا در حالت توجّه به سوی آن چیزی که بخشیده مرا آن چیز را، که عبارت از نعمت های ظاهره و باطنه، و تفضّلات و کرامات اوست.

ممکن است که چون حضرت علیه السّلام قبل از این، احوال صبح را بیان فرموده اند، مراد از این دو فقره خواب و بیداری ظاهری باشد. یعنی شبها که در خوابم در مهد امن و امانم، و صبح که بیدار می شوم مستغرق بخشش ها و نعمت های اویم، عمّ إحسانه؛ چنان که حضرت الله تعالی در قرآن مجید در مقام امتنان می فرماید: **وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَشْكُرُوا فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱)**. و محتمل است که مراد از خواب، ایام طفلی و عدم تکلیف که اوقات غفلت است، و از بیداری، ایام رشد و تکلیف که زمان انتباه است باشد. یعنی: در ایام طفلی در مهد حفظ و حراست خود اطمینان و آرام، و بعد از رشد و تکلیف، مشمول نعمت ایمان و هدایات و توفیقات خویش گردانیده.

و كفّ اكفّ السوء عني بیده و سلطانه

«كفّ» به معنی منع و باز داشتن است، و «سوء» به معنی بدی و آنچه آدمی را به اندوه

ص: ۶۴

آورد، و «أَكْفَ» به ضَمّ کاف، جمع کَفّ به معنی راحت دست است، و «ید» به معنی قدرت، و «سلطنت» به معنی توانائی است.

تشبیه فرموده بدی را به دشمن قوی بازو و دست ها برای آن اثبات کرده، چنانچه از برای مرگ اثبات ناخن و چنگال می کنند. یعنی بازداشته دست های بدی را از من به قدرت و توانایی خود.

صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى الدَّلِيلِ الْيَكِّ فِي اللَّيْلِ الْأَيْلِ

در بعضی از نسخ بدل «إِيك» «عليك» مذکور است. صلوات را هرگاه منسوب به الله تعالی سازند مراد رحمت است، و چون به ملائکه نسبت دهند استغفار باشد، و وقتی که به عبد مستند سازند به معنی دعاء است، و در آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۱) به هر سه معنی استعمال شده.

و تفسیر اللهم در صدر دعاء مذکور شد. و «دلیل» به معنی هادی و راهنما است، و اینجا مراد حضرت رسول صلی الله علیه و اله است که هادی بندگان است به سوی طاعت و عبادت حقّ - سبحانه و تعالی - و اضافه لیل به ایل از برای مبالغه در ظلمت و تاریکی آن است؛ چه در میان عرب شایع است که هرگاه خواهند مبالغه در معنی کنند، از آن لفظ، اشتقاق لفظی دیگر می کنند و وصف آن لفظ می آورند، مثل ظلّ ظلیل، و عرب عربا، و این از قبیل مجاز عقلی است. و اینجا مراد ظلمت و تاریکی زمان کفر و جاهلیت است، و لا یخفی حسن الاستعاره در تشبیهات.

یعنی: بار خدایا رحمت بفرست بر کسی که هادی و ره نما است به سوی بندگی و اطاعت تو در شب تاریک کفر و جهل و نفاق.

ص: ۶۵

و الماسک من أسبابک بحبل الشرف الأطول

در بعضی از نسخه ها به جای «الماسک» «التمسک» است، و «ماسک» عطف است بر دلیل، و به معنی چنگ در زنده. عرب می گوید: مسک بالشیء و أمسک به، إذا تعلق و اعتصم به. و «أسباب» جمع سبب، و سبب به معنی ریسمان و یا هر چه متوسل شوند به او به سوی چیزی دیگر «شرف» به معنی علو و مکان مرتفع نیز آمده، و «أطول» صفت حبل است، و اینجا مراد قرآن مجید است که اعظم معجزات آن حضرت و مبین شرایع و احکام دین مبین است.

یعنی: و همچنین رحمت بفرست بر کسی که متوسل شده و چنگ زده از میان سبب های عزت و کرامت تو به ریسمان بزرگواری که رساننده تر است از جمیع وسایل و اسباب به مقصود.

و الناصع الحسب فی ذروه الکاهل الأعل

«ناصع» خالص هر چیز است، و «حسب» مفاخری است که آدمی به اعتبار آباء و اجداد شمرد. و ابن سکیت گفته که حسب و کرم از صفات آدمی است هر چند شرافتی در آباء او نباشد، و شرافت و مجد نمی باشد مگر از جهت آباء. (۱) و «ذروه» به ضم ذال معجمه و کسر، بلندی هر چیز، و به معنی بلندی که کوهان شتر است نیز آمده، و گاهی به معنی ما بین الکتفین است. و «أعل» به معنی ضخیم تر و غلیظتر است. يقال: رجل عبل الذراعین أي ضخمها، و فرس عبل الشوی أي غلیظ القوايم. و به معنی تام الحقیقه نیز آمده.

ص: ۶۶

یعنی: و همچنین رحمت بفرست بر کسی که خالص و پاک است حسب و مجد آباء کرام، و حالکونی که در اعلی مرتبه شرف و بزرگواری است، که تشبیه معقول باشد به محسوس؛ چه تشبیه فرموده آن حضرت صلی الله علیه و اله را در تمکن و ارتقاء او به اعلی مدارج حسب و شرف بر کسی که بالا رفته باشد بر بلندی کوهان شتر قوی.

و الثابت القدم علی زحالیفها فی الزّمن الأوّل

«ثابت» به معنی محکم و استوار است و «زحالیف» جمع زحلوفا به ضمّ زاء معجمه، مواضع لغزنده است. قال ابن الاعرابی: الزحلوفا مکان منحدر ممّلس لأنّهم یتزحلفون علیه (۱) و ضمیر «زحالیفها» راجع است به قدم که مؤنّث سماعی است.

و ممکن است که راجع باشد به جاهلیت که به قرینه زمن اوّل مفهوم می شود. و مراد از «زمن اوّل»، یا اوائل زمان بعثت و یا قبل از زمان بعثت است که زمان جاهلیت باشد.

و ممکن است که به حکم «کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین» (۲) مراد زمان ازل باشد، چه رسوخ بر حالت استقامت حق، جبلی و فطری آن حضرت، و سلسله ختم نبوتش به کنگره و قصر ازل متّصل و پیوسته است.

یعنی: و هم چنین رحمت بفرست بر کسی که محکم و استوار است قدم شریفش در جایی که محلّ لغزش قدم ها است در زمان اوّل، به یکی از معانی که مذکور شد.

و علی آله الأخیار المصطفین الأبرار

«آل» در اصل اهل بوده، به دلیل تصغیرش به اهیل؛ چه تصغیر ردّ اشیاء می کند به

ص: ۶۷

۱- ((۱)) لسان العرب، ج ۹، ص ۱۳۱.

۲- ((۲)) مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۸۳، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

اصل. و بعضی گویند که اصلش أوئل به همز تین است که همزه ثانیه مبدل است از واو.

و اینجا مراد اهل بیت آن حضرت است که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین -صلوات الله علیهم أجمعین- باشند. و قیل: آل الرجل من یؤل إلیه بالقرابه. بنابراین ممکن است که مراد از آل، مجموع ذرّیه آن حضرت بوده باشد. و «اخیار» جمع خیر به تشدید یا به تخفیف، ضدّ اشرار است. «مصطفین» به فتح فاء جمع مصطفی به معنی برگزیده است. و «ابرار» به معنی نیکوکاران، و بنابر قول صاحب کشاف جمع برّ و بارّ هر دو آمده، اما صاحب صحاح نقل کرده که فاعل را بر وزن أفعال جمع نمی کنند. (۱)

یعنی: خداوندا رحمت بفرست بر اهل بیت آن حضرت که نیکان و برگزیدگان و نیکوکارانند.

و افتح اللهم لنا مصاریح الصّباح بمفاتیح الرّحمه و الفلاح

«فتح» به معنی گشادن، و «مصاریح» جمع مصراع به معنای تایی در است، و یقال لهما المصراعان. و «مفاتیح» جمع مفتاح به معنی کلید است. و معنی رحمت گذشت، و «فلاح» به معنی رستگاری و نجات است. و در بعضی نسخه ها بدل فلاح لفظ نجاج به معنی فیروزی و ظفر یافتن به حوایج مذکور است.

حاصل مضمون این که: و بگشای خداوندا برای ما در این وقت صبح درهایی که بسته شده بر ما از امور دنیا و آخرت، و کلیدهای رحمت و رستگاری و نجات و یا فیروزی یافتن به حاجت ها.

پوشیده نماند از حسن استعارات و تشبیهاتی که در این فقره شریفه به کار رفته؛ چه

ص: ۶۸

تشبیه فرموده اند صبح را به خانه در بسته، و مصاریع که از لوازم مشبّه به است از برای مشبّه اثبات کرده، و تشبیه فرموده اند رحمت را به کلید، و اضافه مفاتیح به رحمت اضافه مشبّه به است به مشبّه.

و البسنى من أفضل خلع الهدايه و الصّلاح

در بعضی نسخ لفظ «اللّهم» نیز مذکور است، به این نحو که «الْبَسْنِي اللَّهُمَّ» الی آخره.

«الباس» جامه پوشانیدن و «خلع» جمع خلعت و «هدایت» راه راست یافتن است و «صلاح» ضدّ فساد و به معنی نیکوکاری است.

یعنی: و پوشان مرا خداوندا از بهترین جامه های هدایت و نیکوکاری.

و أغرس اللّهمّ فی شرب جنانی ینابیع الخشوع

«غرس» به غین معجمه و راء و سین مهملتین، به معنی درخت کاشتن است. و در بعضی از نسخه ها بدل اغرس اغزر به غین و زاء معجمتین و راء مهمله، به معنی کثرت مذکور است و «شرب» به کسر شین معجمه، منتفع شدن از آب است. و در بعضی نسخه ها به جای شرب، ترب به کسر تاء مثاء به معنی خاک مضبوط شده، و «جنان» به فتح جیم به معنی دل است. و در بعضی از نسخه ها حیاتی بدل از جنانی است و «ینابیع» جمع ینبوع به معنی چشمه است و «خشوع» تذلل و فروتنی است. پس بنا بر نسخه «اغرس» گویا تشبیه فرموده اند آبی را که از چشمه با کمال زور و قوّت بجوشد به درخت، و اثبات غرس از برای آن کرده اند، و حاصل معنی چنین خواهد بود که بنشان خداوندا در مزرعه یا در خاک دل من و در خاک وجود و زندگانی من چشمه های تذلل و فروتنی را.

و بنا بر نسخه «اغزر» حاصل معنی چنین خواهد شد که وافر و کثیر گردان در مزرعه یا خاک دل و یا زندگانی من چشمه های فروتنی را.

و أجر اللهم بهيتك من آماقی زفرات الدموع

«أجر» امر است از أجری یجری إجراء به معنی روان کردن و «هیت» به معنی ترس و خوف است. و در بعضی از نسخ بدل از «بهیتک» «لهیتک» به لام مذکور است.

و «آماق» و «أماق» هر دو جمع موق است مثل آبار و أبار که جمع بئر است. و موق و لحاظ هر دو به معنی گوشه چشم است. موق گوشه چشمی است که در طرف بینی است، و لحاظ گوشه چشمی است که در جانب گوش است و «زفرات» جمع زفره صدایی است که در وقت گریه کردن ظاهر شود، و به معنی نفس دردناک نیز آمده و «دموع» جمع دمع است به فتح دال، به معنی اشک چشم یعنی: و روان گردان به سبب خوف و ترس خود از گوشه های چشم من قطره های اشک را که صاحب صدا و توجه باشد، و یا از روی درد و ألم جاری گردد.

و أدب اللهم نزع الخرق مني بأزمه القنوع

«تأديب» به اصلاح آوردن و از کارهای ناشایست منع کردن است و «نزع» به تحریک، به معنی طیش و سرکشی است و «خرق» به ضم خاء معجمه و سکون راء مهمله، بنا بر قول صاحب قاموس ضد رفق و ملائمت است (۱) یعنی غلظت و بد خوئی، و بنا بر قول صاحب نهاییه به معنی جهل و حقی است (۲) و «أزمه» جمع «زمام» به کسر زاء معجمه، مهار است که در بینی شتر کنند و «قنوع» به معنی تذلل و به اندک چیزی راضی شدن است.

ص: ۷۰

۱- (۱) قاموس المحيط، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲- (۲) النهایه فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۸۲.

یعنی: منع کن و به اصلاح آور خداوندا سرکشی و نافرمانی مرا که ناشی از غلظت و بدخوئی است، به مهارهای قناعت و تذلل.

گویا در این کلمات فصاحت آیات، تشبیه شده نزع خرق، یعنی طیش و سرکشی که ناشی از غلظت طبیعت باشد به حیوان نافرمانی که محتاج به تأدیب و مهار باشد. پس ترک مشبه به و ترک مشبه شده، و اثبات از مه که از لوازم مشبه به است جهت مشبه شده.

اللَّهُمَّ انْ لِم تَبْتَدئني الرَّحْمه منكَ بحسن التَّوْفِيقِ فَمِن السَّالِكِ

بی ایلیک فی واضح الطریق ایلیک

در بعضی از نسخه ها بدل «اللهم» لفظ «الهی»، و به جای «ایلیک فی واضح الطریق» «فی أوضح الطریق» مذکور است. «توفیق» آماده کردن اسباب است به سوی مطلوب خیر. «فمن السالک بی» استفهام است بر سیل انکار، و بآ از برای تعدیت است یا مصاحبت، و اضافه «واضح» به «طریق» اضافه کردن صفت به موصوف، و مراد از طریق واضح، شریعت غرا و ملت بیضا است.

یعنی: خداوندا اگر سبقت نگیرد بر من رحمتی از جانب تو که متلبس به حسن توفیق باشد پس کیست کسی که ببرد مرا به سوی تو در راه روشن شریعت مصطفوی صلی الله علیه و اله. گویا منظور قائل-صلوات الله و سلامه علیه- از این عبارت این باشد که هرچند طریق وصول به جناب حق تعالی شأنه واضح و روشن است اما بدون دست گیری قائل توفیق او-جل شأنه- محال است.

و ان أسلمتني أناتك لقائد الأمل و المنى فمن المقيل عثراتي

من كبوات الهوى

«اسلام» در اینجا به معنی وا گذاشتن و «أناه» به معنی حلم و بردباری و «قائد»

کشنده و «امل» امید به باطل و «منی» به ضمّ میم، جمع منیه به معنی آرزو است، و «مقیل» فسخ کننده و در گذرنده است؛ يقال: أقلت السبيع إقاله أي فسخته. و «عشرات» جمع «عشره» به معنی لغزش است و «کیوات» جمع «کیوت» و «کیوت» بر رو افتادن است و «هوی» خواهش نفس است.

یعنی: اگر مرا واگذار دلم تو برای کشنده امید و آرزوها پس کیست در گذرنده لغزش های من که ناشی است از افتادن به خواهش ها؟

و إن خذلنی نصرک عند محاربه النفس و الشیطان فقد وکلنی

خذلانک إلی حیث التّصب و الحرمان

«خذلان» ترک نصرت و یاری و به خود وا گذاشتن است، و اینجا بنا بر تجرید از معنی نصرت است و «عند» ظرف زمان است. و مراد از «نفس» ممکن است که نفس امّاره، و اضافه محاربه به نفس اضافه به مفعول باشد. و محتمل است که مراد نفس مطمئنّه و اضافه محاربه اضافه به فاعل باشد. «وکالت» به معنی وا گذاشتن و «حیث» ظرف مکان است. و «نصب» به فتح نون و صاد مهمله، به معنی تعب و حرمان و ناامیدی است.

حاصل مضمون چنین خواهد بود که: اگر ترک کند مرا یاری تو و مرا به من واگذارد در وقت محاربه و مجادله من با نفس امّاره و شیطان، و یا وقت محاربه نفس مطمئنّه من با شیطان پس به تحقیق که مرا وا گذاشته در جایی که در آنجا تعب و ناامیدی از خیرات و برکات دنیا و آخرت است. «ربّنا لا- تکلنا إلی أنفسنا طرفه عین أبدا» (۱) و در بعضی از نسخ به جای «عند» لفظ «عن» و بدل «خذلانک» «نصرک» مذکور است، و حاصل معنی تفاوت نمی کند، کما لا یخفی.

ص: ۷۲

استفهام «اترانی» بر سبیل انکار، و ترجمه الفاظ واضح است. خلاصه مضمون این که:

ای خالق و معبود و پناه من در جمیع امور من، آیا می بینی که آمده باشم به سوی تو- یعنی نیامده ام به سوی تو- برای هیچ امری مگر از برای امیدها و آرزوهای خود، پس مناسب کرم و بزرگواری تو نیست که امیدوار از آستان جلال تو ناامید برگردد.

و یا مراد این باشد که در مقام تذلّل و اعتراف به تقصیر می فرموده باشند که:

متوجه شدن من به سوی تو در حالتی که خالی از اعتراض نفسانی و آرزوهای جسمانی باشد از من نمی آید.

اگر گویند: مضمون عبارت این حدیث منافی است با حدیثی که از آن حضرت مروی، و حاصل مضمونش این است که خداوندنا من عبادت نه از راه طمع در بهشت یا خوف از جهنم می کنم، چون تو را مستحقّ عبادت و پرستش یافته ام عبادت و بندگی تو می کنم. (۱)

جواب گوئیم که حضرات معصومین- صلوات الله علیهم اجمعین- را دو نوع از حالت می باشد: یکی حالت بشری است که با جمع بنی نوع انسان شریکند، و دیگر حالتی که به اعتبار افاضه نفوس قدسیّه ممتازند از سایر افراد بشر، که عصمت و اظهار معجزات و خوارق عادات منوط به آن است.

پس ممکن است نظر به حالت اوّل، بعضی از صفات که مشترک است میان افراد نوع انسان از برای خود اثبات، و نظر به حالت ثانیه بعضی حالات که مختصّ ذوات مقدّسه ایشان است اظهار می فرموده باشند.

ص: ۷۳

و ممکن است که مراد تعلیم اُمت باشد، و از این قبیل است بسیاری از ادعیه که منسوب است به ایشان-علیهم صلوات الله الملك المَنَّان- که در مقام اعتراف به تقصیرات و گناهان می فرموده اند، خصوصاً ادعیه صحیفه کامله که مختصّ است به سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه.

أَمَّ عَلِقَتْ بِأَطْرَافِ حَبَالِكِ إِلَّا حِينَ بَاعَدْتَنِي ذُنُوبِي عَنِ الدَّارِ الوَصَالِ

«علقت» به کسر لام مأخوذ از «علاقه» به معنی وابستگی است و «حبال» جمع «حبل» به معنی ریسمان است. و در بعضی از نسخ به جای «باعدتنی» «أبعدتنی» و در بعضی «باعدت بی» مذکور است.

حاصل مضمون این که: یا آیا می بینی ای معبود من که خود را بسته باشم به طرف های ریسمان های فضل و وسیله های رحمت تو- که آن عبارت از عبادت و دعا و تضرّع و استکانت است که وسائل اند از برای قرب بنده به سوی معبود مطلق- مگر وقتی که دور گردانیده مرا گناهان من از ساحت قرب و خلوت سرای وصال تو.

فَبَسِّ الْمَطِيئَةِ الَّتِي امْتَطَيْتَ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا فَوَاهَا لَهَا لَمَّا سَوَّلَتْ

لَهَا ظُنُونَهَا وَ مَنَاهَا وَ تَبَا لَهَا لَجْرَأَتْهَا عَلَيَّ سَيِّدَهَا وَ مَوْلَاهَا

کلمه «فاء» از برای تفریع است بر ما سبق و «مطیئه» مرکب سریع السیر را گویند. «من هواها» بیان مطیئه و ضمیر راجع به نفس است و «واه» کلمه تعجب و «تسویل» به معنی زینت دادن و «تبا» به تشدید باء، به معنی هلاک و خسران، و منصوب است به مصدریت به اضممار فعل، ای الزم الله هلاکا و خسرانا لها و «سید» قوم، اشرف و اکرم قوم را گویند، و به معنی آقا نیز آمده و «مولا» در لغت به معانی بسیار استعمال شده و در اینجا مراد متولی امور و اولی به امور شخص از غیر، و یاری کننده می تواند بود.

پس حاصل مضمون این که: بد مرکبی است که سوار شده بر آن نفس اماره من، که آن عبارت از آرزوهای نفس است؛ پس واعجاباً از برای آنچه زینت داده از برای نفس، گمان‌ها و آرزوهای نفس؛ و هلاک و خسران باد از برای نفس به سبب جرأت و دلیری که کرده بر سید و بزرگ و آقای خود.

الهی قرعت باب رحمتک بید رجائی

«قرع» به معنی زدن و کوبیدن سخت است، و اضافه باب به رحمت و همچنین اضافه ید به رجاء اضافه مشبه به است به مشبه.

یعنی: ای خداوند و ملجأ و پناه من، کوبیده ام در خانه رحمت تو را به دست امید خود.

و هربت إلیک لاجئاً من فرط أهوائی

«هرب» گریختن و «لاجی» به معنی ملتجی و «فرط» به سکون راء تجاوز و در گذشتن از حدّ است.

یعنی: گریختم به درگاه تو در حالی که التجا و پناه برنده ام به تو از بسیاری و تجاوز از حدّ گناهان و خواهش‌های نفس خود. و این اشاره ای است به آیه وافی هدایه فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ (۱)

و علقت بأطراف حبالک أنامل و لائی

یعنی: در آویخته و بسته ام به اطراف ریسمان‌های کرم تو، انگشت‌های دوستی خود را، و در بعضی از نسخه‌ها «علقت» به تخفیف و کسر لام و سکون تاء و رفع لام انامل مذکور است.

ص: ۷۵

و أقلني من صرعه دائي

«فاء» تفریع است بر ما سبق، و «صفح» به معنی در گذشتن از گناه، و «أجرمته» یا مشتق است از جرم به معنی گناه، و یا از اجرام به معنی اکتساب. و «زلل» لغزش ها و «خطا» به مد و قصر، ضد صواب است. و معنی «أقل» پیش از این مذکور شد، و «صرعه» به فتح صاد مهمله و کسر، به معنی افتادن بر زمین، و «داء» به مد، به معنی درد است.

یعنی: در گذر خداوندا از آن چه کرده ام از لغزش ها و خطاها، و خلاص گردان مرا از افتادن بر خاک مذلت که آن ناشی است از علت های نفسانی من. یعنی در وقت مجادله با شیطان، به اعتبار امراض نفسانی، ضبط خود نمی توانم نمود و بر خاک مذلت می افتم.

و در بعضی از نسخه ها بدون لفظ «عما أجرمته» و در بعضی «عما كنت أجرمته» مسطور است.

إنك سيدي و مولاي و معتمدي و رجائي و غايه مناي

فی منقلبی و مثنوی.

«رجاء» به معنی مرجو یعنی امید داشته شده و «منی» به معنی مقاصد و «منقلب» اسم مکان به معنی محلّ بازگشت و «مثنوا» محلّ اقامت است.

یعنی: به تحقیق که تویی آقای من، و آزادکننده و ناصر من، و معتمد من، و امید داشته شده من، و نهایت مقصودهای من در محلّ بازگشت من که آن دارالقرار آخرت، و محلّ اقامت من که آن دارالقرار دنیا است.

إلهی کیف تطرد مسکینا إلتجأ إلیک من الذنوب هاربا

«طرد» به معنی راندن و دور کردن است، و «من الذنوب» متعلق است به هاربا، و هاربا خالی است از ضمیر التجا.

یعنی: ای معبود من چگونه می رانی و دور می کنی از درگاه خود، بی چیز ذلیل را که پناه آورده به آستانه جلال تو در حالی که گریزان است از گناهان خود.

أم کیف تخبب مسترشدا قصد إلی جنابک صاقبا

«خبیه» ناامیدی و بی بهره بودن از مطلوب و «استرشاد» طلب راه درست کردن و «جناب» به معنی ساحت و درگاه است و «صاقب» به صاد مهمله وقاف و باء موخّده، به معنی قریب است. و در بعضی از نسخ بدل از «صاقبا» «راغبا» به معنی رغبت کننده، و در بعضی «ساغبا» به سین مهمله و غین معجمه و باء موخّده، به معنی گرسنه، و در بعضی «ساعیا» به معنی سعی کننده مذکور است، و همه معانی مناسب است.

یعنی: آیا چگونه بی بهره و ناامید می کنی طالب راه راست را که آن عبارت از معرفت ذات و صفات و شرایع و احکام الهی است، که قصد کرده و رو آورده باشد به درگاه خداوندی تو در حالی که متقرب یا رغبت کننده به سوی تو، و یا گرسنه وصال تو باشد، و یا ساعی خدمت و وصول به اشتیاق کبریائی تو باشد، كما قال الله تعالى آخر سورة عنكبوت: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۱).

أم کیف تردّ ظمآنا ورد إلی حياضک شاربا

«ظمآن» به معنی تشنه، «ورد» در اصل لغت به معنی قصد کردن آب است، و در

ص: ۷۷

استعمالات به معنی مطلق رسیدن است، كما قال تعالى لَمَّا وَرَدَ مَاءٌ مَّيْدَيْنَ (۱) و«حیاض» جمع حوض و«شاربیا» حال است از فاعل «ورد» یا از مفعول «ترد».

یعنی: یا چگونه محروم و دور می گردانی تشنه ای را که رسیده باشد به حوض های زلال رحمت تو در حالی که اراده آشامیدن داشته باشد.

کَلَامٌ وَ حِيَاضٌ مِترعه فی ضنک المحول و بابک مفتوح للطلب

و الوغول و أنت غایه السئول و نهاییه المأمول

«کلام» حرف ردع به معنی حاشا و«ترع» به معنی امتلاء و پری است، و«ضنک» به معنی تنگی و«محول» به فتح میم جمع محلّ و محلّ زمین خشک و منقطع از باران را گویند، و«وغول» به معنی داخل شدن است، و«سؤال» به ضمّ همزه جمع به سکون، و سؤال چیزی است که آدمی سؤال کند آن را. و در بعضی از نسخ «مسئول» مذکور است.

یعنی: حاشا که مردود و ممنوع و یا ناامید و بی بهره و یا آن که او را محروم گردانی و حال آن که حوض های زلال رحمت تو پر و سرشار است در وقت تنگی قحطی و خشک سالی ها، و در رحمت تو باز است از برای سؤال و داخل شدن به درگاه تو، و تویی نهایت آنچه سؤال کنند، و تویی منتهای آنچه آرزو می کنند.

إلهی هذه أزمه نفسی عقلتها بعقال مشیتک

«أزمه» مذکور شد و«عقال» به معنی بستن است، و قوه عاقله را عقل گویند که می بندد صاحبش را بر اموری که نافع باشد، و منع می کند از اموری که مضر باشد، و عقال ریسمانی را گویند که دست و پای چهارپایان را و زانوی شتران را به او بندند.

ص: ۷۸

یعنی: ای معبود من این است مهارهای نفس من که بسته ام آن را به ریسمان های خواهش و اراده تو، یعنی خواهش نفس خود را تابع رضا و خواهش تو ساخته ام و هر چه کنی بدان راضی ام.

و هذه أعباء ذنوبی در آنها بعفوک و رحمتک

«أعباء» جمع «عبی» به کسر عین، به معنی بار گران و «درء» به معنی دفع است.

یعنی: و این است بارهای گران گناهان من که دفع کرده و انداخته ام آنها را به سبب بخشش و مهربانی تو، یعنی از آنها نادم و پشیمانم. و ممکن است که «باء» بعفوک به معنی «الی»؛ یعنی انداخته ام بار گران معصیت ها را به سوی عفو و رحمت تو و امیدوارم که مرا از تحمّل این بار گران خلاص کنی.

و هذه أهوائی المضلّه و کلتها إلی جناب لطفک و رأفتک

«رأفت» مبالغه در رحمت است، یعنی: و این است خواهش های نفس من که گمراه کننده اند، و گذاشته ام آنها را به ساحت درگاه نوازش و مهربانی تو.

فاجعل اللهمّ صباحی هذا نازلا علی بضیاء الهدی

و السّلامه فی الدّین و الدّنيا

«هذا» صفت صباحی و «نازلا» مفعول ثانی اجعل و «دنیا» مؤنث أدنی، مأخوذ از دنوّ به معنای قرب، یا از دناء به معنای پستی است، چه نشأه فانیه به ما نزدیکتر است از سرای باقی، و نعمت هایش پست تر از نعمت های آخرت است.

یعنی: پس بگردان خداوندا صباح مرا که این است نازل بر من حالکونی که مقرون

باشد به روشنایی هدایت و رستگاری در امور دین، که آن طرق طاعت و عبادت است، و در امور دنیا که آن راههای مدار و معاش است. یعنی چنان کن که در این صباح از آفات دینی و دنیوی مصون و محفوظ باشم.

و مسائی جَنّه من کید العدی و وقایه من مردیات الهوی

و «مسائی» عطف است بر صباحی و «جَنّه» سپر و «کید» به معنی مکر و «عدی» جمع «عدو» و در بعضی از نسخ بدل از عدی، الأعداء مذکور است. «وقایه» حفظ شیء است از چیزهای مضرّ، و گاه اطلاق می کنند بر چیزی که سبب حفظ باشد مانند سپر، و اینجا معنای ثانی انب است. و «مردیات» به معنی مهلکات است.

یعنی: و بگردان شام مرا سپری از مکر و حيله دشمنان و نگاه دارنده از مهلکاتی که ناشی است از خواهش های نفس من.

إِنک قادر علی ما تشاء توتی الملک من تشاء و تنزع الملک

مَمّن تشاء و تعزّ من تشاء و تذللّ من تشاء بیدک الخیر

إِنک علی کلّ شیء قدير

مراد از «ملک» پادشاهی ظاهری است و یا ریاست عامّه که آن نبوّت و امامت است، و «عزّت» حالتی است که مانع باشد آدمی را از مغلوبیت.

یعنی: به درستی که تو توانایی به آنچه می خواهی، و می بخشی پادشاهی و سلطنت را به هر کس که می خواهی، و می ستانی پادشاهی و سلطنت را از هر که می خواهی، و عزیز می گردانی هر که را می خواهی، و خوار می گردانی هر که را می خواهی. کما قال من قال:

به هرناچیز چیزی می دهد او عزیزان را عزیز می دهد او

گرت عزّت دهد رو ناز می کن و گرنه چشم حسرت باز می کن

مبادا آن که او کس را کند خوار که خوار او شدن کاریست دشوار

و به دست تو است خیر و نیکویی، یعنی آنچه تو می کنی همه خیر است؛ چه چیز کثیری که متضمّن شرّ قلیل باشد خیر است. به درستی که تو بر همه چیزها توانایی.

تحقیق مسأله خیر و شرّ در غایت اشکال، و این مقام جای تنقیح آن نیست.

تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل

«ایلاج» به معنی ادخال است، یعنی: داخل می کنی شب را در روز، و داخل می کنی روز را در شب. یا اتیان و ایجاد کلّ واحد است از عقب دیگری بی فاصله، چنان که صاحب کشفاف در تفسیر خود ذکر کرده. و یا مراد از ایلاج شب در روز، نقصان شب و زیادتی روز است، و آن در بلادی که عرضش شمالی باشد از وقت نزول آفتاب است به نقطه انقلاب صیفی که آن اول سرطان است، و مراد از ایلاج روز در شب، زیادتی شب و نقصان روز است که آن در بلاد مذکوره از زمان رسیدن آفتاب است به نقطه انقلاب صیفی تا زمان حلول شمس به نقطه انقلاب شتوی، و در بلادی که عرضش جنوبی باشد زیادتی و نقصان شب و روز به عکس مذکور باشد، اما این حکم شامل بلاد خطّ استوا نیست، و آن بلادی است که دایره معدّل النهار به سمت الرأس آنها گذرد، چه در آن بلاد شب و روز در تمام سال مساوی است، کما لا یخفی علی من تتبع علم الهیئه.

تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی

یعنی: بیرون می آوری زنده را از مرده، و بیرون می آوری مرده را از زنده.

مراد از بیرون آوردن زنده از مرده یا خلق حیوان است از نطفه و بیضه، و یا ایجاد

مؤمن و عالم است از صلب کافر و جاهل، و [مراد] از بیرون آوردن مرده از زنده عکس آن است به احدی از معینین مذکور.

و ترزق من تشاء بغیر حساب

یعنی: روزی می دهی هر که را می خواهی بی شمار. یعنی مخلوق از عهده شمار آن بر نمی آید؛ و یا بی حساب آخرت، یعنی هر که را خواهی در آخرت حساب روزی از او نمی گیری چنانچه وارد شده که بعضی از مؤمنین را بی حساب داخل بهشت می کند، و ممکن است که حساب به معنی گمان باشد، یعنی روزی می دهی کسی را که خواهی، از جایی که گمان نداشته باشد، کما قال تعالی شأن قائله: **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (۱)**

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ مِنْ ذَا عَرَفٍ

قدرک فلا یخافک

«لا إله إلا أنت» مفید توحید ذات و صفات و افعال است، و «لا» از برای نفی جنس و «اله» اسم اوست، و در خبر خلاف است؛ بعضی موجود، و جمعی ممکن، و برخی مستحق للعباده تقدیر می کنند. و بر هر تقدیر خالی از اشکال نیست. و بنا بر قول بعضی از محققین: این جا کلمه لا مستغنی از خبر است، و اصلش أنت إله بود، برای افاده حصر لا و إلا را زیاد کردند، پس إلا أنت مبتدا و لا إله خبر مبتدا خواهد بود.

و تسبیح به معنی تنزیه است و «سبحانک» در اصل «اسبَحْک سبحانا» بوده، برای کثرت استعمال حذف فعل و اضافه مصدر به مفعول شده، و او «بحمدک» حالی و یا از

ص: ۸۲

برای ملابسسه و من استفهامی و «ذا» به معنی الذی است. و معرفت و عرفان اخص از علم، و به معنی دانستن است که از روی تفکر و تدبیر باشد. و قدر شیء مبلغ و اندازه آن است.

حاصل مضمون بلاغت مشحون آن که: نیست معبودی به حق مستجمع جمیع صفات کمال مگر ذات مقدس تو. تنزیه می کنم تو را خداوند از آنچه لایق ذات و صفات و افعال تو نباشد، تنزیه کردنی و حال آن که مقرون و متلبس است این تنزیه من به حمد تو؛ یعنی این تسبیح کردن من تو را نعمتی است از جانب تو بر من، پس به ازای آن حمد لازم است. کیست کسی که بشناسد قدر و مرتبه تو را، پس نترسد از تو؛ یعنی کسی که عصیان تو می کند گویا تو را چنانچه باید شناخته.

و من ذا یعلم ما أنت فلا یهابک

علم به معنی ادراک و دانستن چیزی است، اما اگر دانستن متعلق به اصل ذات آن چیز باشد متعدی به یک مفعول خواهد بود، مثل لا تعلمونهم الله یعلمهم (۱). و اگر دانستن چیزی بر صفتی باشد، خواه به عنوان اثبات و خواه بر وجه سلب متعدی به دو مفعول خواهد بود، مثل فإن علیتموهن مؤمنات (۲). و «مهابت» به معنی خوف و هراس است؛ یعنی کیست کسی که بداند که چه کسی تو، پس خوف و هراس نداشته باشد از تو.

الفت بمشیتک الفرق

«تألیف» جمع کردن اجزای مختلفه است بر وجه ترتیب، که آن وضع هر شیئی است در موضع خود. و «مشیت» به معنی اراده، و «فرق» به معنی امور متفرقه است که میان یکدیگر باشند در ماهیات و صفات، مثل عناصر اربعه؛ و یا به معنی گروه متخالفه است که مضاد هم باشند در نسبه و اخلاق، مثل طوایف نوع انسان.

ص: ۸۳

۱- (۱) سوره مبارکه انفال ۶۰.

۲- (۲) سوره مبارکه ممتحنه ۱۰.

یعنی: جمع کرده به عنوان ترتیب به محض اراده خود امور متباینه و یا گروه متخالفه را که از یکدیگر جدا نمی شوند و به هم محتاج اند.

و در بعضی از نسخ بدل بمشیتک «بقدرتک» مذکور است.

و فلت بقدرتک الفلق

«فلق» به سکون لام به معنی پاره کردن و جدا نمودن اجزای شیء است از یکدیگر.

و «فلق» به فتح لام یا به معنی صبح است، و یا به معنی جدا کرده شده، که فعل به معنی مفعول، و مراد جمیع ممکنات باشد.

یعنی: شق و پاره کرده به قدرت کامله خود گریبان صبح را، و یا پرده عدم را منشق، و جمیع ممکنات را از ظلمت آبار نیستی به نور ظهور منور، و در صحرای وجود و هستی جلوه گر ساخته. و در بعضی از نسخ به جای بقدرتک، «بلطفک» مذکور است.

و أنرت بکرمک دیاچی الغسق

دیاچی جمع به معنی ظلمت شدید است؛ قال صاحب الصحاح «دیاچی اللیل حنادسه و الحندس بالكسر، اللیل الشدید ظلمه» (۱). و غسق تاریکی اول شب را گویند؛

یعنی: منور و روشن ساخته به کرم عمیم خود تاریکی شب ظلمانی را. در فقره سابقه مراد از فلق اگر صبح باشد، در این فقره مراد از دیاچی الغسق ظلمت شب حقیقی خواهد بود. و اگر مراد از فلق ممکنات بود، ممکن است که دیاچی غسق کنایه از ظلمت عدم باشد.

و أنهت المیاہ من الصمّ الصیخید عذبا و اجاجا

«انهار» به معنی ارسال و اجرا است. و «صمّ» به معنی سخت. و «صیخید» جمع

ص: ۸۴

صیخود، سنگ سخت، و این جا مبنی بر تجرید خواهد بود. و «عذب» آب شیرین و خوشگوار، و «اجاج» آب شور و تلخ را گویند؛

یعنی روان کرده آبها را از سنگهای بسیار صلب و سخت، حالکونی که بعضی از آنها شیرین و خوشگوار، و بعضی شور تلخ است. چنانچه در بعضی از جبال مشاهده می شود که دو چشمه در پهلوی هم جاری است که یکی در نهایت شیرینی و خوشگواری، و دیگری در غایت تلخی و بی مزه گی است؛ و این دالّ است بر کمال قدرت صانع جلّ شأنه. و در بعضی از نسخ بدل انهرت «اهمرت» به راء مهمله، مشتق از همر به معنی ریختن مذکور است.

و أنزلت من المعصرات ماءً ثجاجاً

«معصرات» به معنی ابرها است که می افشزند باران را. و «ثجاج» صیغه مبالغه به معنی بسیار ریزنده است؛

یعنی: فرستاده ای از ابرهای رحمت خود آبهای متقاطر متواتر را.

و جعلت الشمس والقمر للبریه سراجاً وهّاجاً

«بریه» به معنی خلق، و «سراج» در اصل لغت به معنی چراغ است، اما مجازاً اطلاق می کنند بر هر چه روشنی دهنده باشد. و «وهّاج» مشتق از وهج به سکون هاء، به معنی درخشان؛

یعنی: و گردانیده ای آفتاب و ماه را از برای خلائق چراغ بسیار درخشانی که به آسانی تحصیل معاش توانند. شعر:

روزم تو برفروز شبم را تو نور ده کین کار توست کار مه و آفتاب نیست

من غیر آن تمارس فی ما ابتدأت به لغوبا و لا علاجا

«مراس» و «ممارسه» به معنی معالجه و کوشش است. و «لغوب» به معنی تعب و مشقت. و «علاج» به معنی مزاوله.

حاصل معنی آن که: در آنچه ابتداء کرده به آن، بدون ارتکاب تعب و مشقت وارد شده، كما قال سبحانه: **وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ** (۱). و بی مزاولت و مباشرت اعضاء و جوارح بوده، بلکه به محض مشیت و اراده، اشیاء موجود می شود، كما قال الله تعالى شأنه: **إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** (۲).

فيا من توحد بالعز و البقاء

«توحد» به معنی تفرّد، و بقاء عبارت از دوام وجود است؛

یعنی پس ای آن کسی که متفرّدی و بزرگواری، چه همه ممکنات در وجود و صفات محتاج اند به او، پس من حیث الاحتیاج ذلیل اویند و او مستغنی است از غیر که **إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ** (۳).

و بقاء، لأنّ كلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (۴).

وقهر عباده بالموت و الفناء

«قهر» به معنی غلبه، و «موت» مفارقت روح است از بدن و «فناء» عدم بعد از وجود؛ یعنی: و مغلوب ساخته بندگان خود را به موت و فنا. و ممکن است موت

ص: ۸۶

۱- ((۱)) سوره مبارکه ق ۳۸.

۲- ((۲)) سوره مبارکه یس ۸۲.

۳- ((۳)) سوره مبارکه یونس ۶۵.

۴- ((۴)) سوره مبارکه قصص ۸۸.

مخصوص ذوی الأرواح باشد، و فنا از برای سایر موجودات باشد. و محتمل است که مراد از مرگ مفارقت روح از بدن، و از فنا اعدام بالمره باشد؛ بنابراین، مشعر است بر ردّ قول بعضی که به اعاده معدوم قائل نیستند. و در بعضی از نسخ به جای عباد، العباد مذکور است.

صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَتْقِيَاءِ

یعنی رحمت بفرست بر محمد و آل او که پرهیزکارانند.

وَ اسْمِعْ نِدَائِي وَ اسْتَجِبْ دَعَائِي وَ حَقِّقْ بِفَضْلِكَ أَمَلِي وَ رَجَائِي

«ندا» به معنی آواز است؛ یعنی بشنو آواز مرا. و این جا کنایه از برآوردن مطلب است، چنانچه در عرف محاوره ای می گویند: فلانی لحن فلانی را شنید؛

یعنی انجام مقصود او نمود. و «حَقَّقْ» مأخوذ از حَقَّ يَحَقُّ به معنی ثبت است؛ یعنی بشنو آواز مرا، و قبول کن دعای مرا، و ثابت و محقق گردان به فضل و کرم خود آرزوی دنیا و امید آخرت مرا.

يَا خَيْرَ مَنْ دَعِيَ لِدَفْعِ الضَّرِّ وَ الْمَأْمُولِ مِنْ كُلِّ عَسْرٍ وَ يَسْرٍ

«ضر» به معنی بدحالی است. و «المأمول» عطف است به من موصول، و به معنی مرجو است؛

یعنی ای بهترین کسی که خوانده شده باشد از برای دفع مضرت و بدحالی، و بهترین امید داشته شده از برای رفع هردشواری و حصول هر آسانی. و در بعضی نسخ چنین است که «یا خیر من انتجع لكشف الضر». «انتجاع» رو آوردن به کسی است جهت حصول مطلبی.

یا کریم یا کریم یا کریم

تقدیم جار و مجرور برای افاده حصر، و «سنّی» به معنی رفیع، و «مواهب» جمع موهبت به معنی بخشش است. و اضافه سنی به مواهب اضافه صفت به موصوف است.

و «خائب» به معنی ناامید و غیر واجد مطلوب است؛

یعنی همین به تو تنها عرض کرده ام حاجت خود را، پس رد و منع مکن مرا از بخشش های بلند خود در حالت ناامیدی، ای بخشنده و جواد. تکرار لفظ کریم برای زیادتى مبالغه و الحاح در دعاست که «انّ الله یحبّ الملحین فی الدعاء» (۱). و در بعضی از نسخ بدل از سنی مواهبک، «باب مواهبک» مذکور است.

لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم

یعنی نیست حایل و مانع از معاصی، و نه قوت و توانایی بر طاعت و عبادت مگر به استعانت خداوندی که بلند است به حسب ذات و بزرگ است به حسب صفات. و در بعضی از نسخ به جای «لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم» چنین مذکور است که «برحمتک یا أرحم الرّاحمین و صلّی الله علی خیر خلقه محمّد و آله أجمعین».

و اگر داعی در وقت خواندن در هر جا که نسخه بدل ضبط شده جمع بین نسختین نماید، به این نحو که یکبار اصل و یک بار نسخه را به قصد بخواند شاید بهتر باشد. و در بعضی از نسخ دعا مذکور است که حضرت سید الساجدین علی بن الحسین

ص: ۸۸

زین العابدین-علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المعصومین صلوات الله و سلامه الی یوم الدین-بعد از اتمام این دعای شریفه به سجده رفته این مناجات را می خوانده اند (۱):

«الهی قلبی محجوب و نفسی معیوب و عقلی مغلوب و هوائی غالب و طاعتی قلیله و معصیتی کثیره و لسانی مقرّه بالذنوب فکیف حیلتی یا علام الغیوب و یا کاشف الکروب اغفر ذنوبی کلّها بحرمة محمّد و آل محمّد صلّی الله علیه و اله یا غفار یا غفار یا غفار برحمتک یا أرحم الراحمین».

یعنی: ای معبود محبوب من، دل من محجوب و مستور است از کمال معرفت تو، و نفس من عیب ناک است، و عقل من مغلوب خواهشهای نفسانی است، و خواهشهای من غالب است بر من، و فرمان برداری من اندک است، و نافرمانی من بسیار است، و زبان من اقرار کننده است به گناهان، پس چیست چاره من ای پوشاننده عیب ها، و ای دانای غیب ها، و ای رفع کننده اندوه ها، ببخش گناهان مرا، همه آن را به حرمت محمّد و آل محمّد، ای بسیار بخشنده، ای بسیار بخشنده، ای بسیار بخشنده. به رحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

قد اتفق الفراغ من ترجمه دعاء صباح المسمى بمفتاح الجنان، علی سبیل الاستعجال مع تشتت البال بتأیید الملك المتعال فی سبعة عشر ذا الحجة الحرام سنه ۱۳۴۲.

یدوم الخط فی القرطاس دهرا و کاتبه فی التراب رمیما

ص: ۸۹

۱- (۱) در تمام کتبی که به این دعا اشاره شده از جمله بحار الأنوار مرحوم مجلسی، دعای صباح و سجده و مناجات بعد از آن به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده نه حضرت سجاد علیه السلام.

*قرآن مجید.

**نهج البلاغه: امام امیر المؤمنین علیه السلام، تحقیق شیخ محمد عبده، مکتبه وجدانی، قم، ایران.

۱- بحار الأنوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۲- شرح الکافی، رضی الدین استرآبادی، تحقیق یوسف حسن عمر، مؤسسه الصادق، تهران، ۱۳۹۵ ق.

۳- الصحاح، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق احمد عبد الغفور العطار، دار العلم للملایین، بیروت، لبنان، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۴- عدّه الداعی، احمد بن فهد حلی، تصحیح احمد موحدی قمی، مکتبه وجدانی، قم، ایران.

۵- کافی، شیخ کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، قم، ایران، ۱۳۶۳ ش.

۶- لسان العرب، محمد بن مکرم، ابن منظور، نشر أدب الحوزه، قم، ایران، ۱۴۰۵ ق.

۷- مجمع البحرين، فخر الدین طریحی، تحقیق سید احمد حسینی، مکتبه النشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.

۸- مسند احمد، احمد ابن حنبل، دار صادر، بیروت، لبنان.

۹- مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، تحقیق سید علی عاشور، مؤسسه اعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

۱۰- مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی ابن شهر آشوب، تصحیح لجنه من اساتذہ النجف الاشرف، المکتبه الحیدریه، نجف اشرف، ۱۳۷۶ ق.

۱۱- النهایه فی غریب الحدیث، ابن اثیر، تحقیق طاهر احمد الزاوی، محمود محمد طناحی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ایران، چاپ چهارم، ۱۳۴۶ ش.

فقیه نامدار آیت الله سید محمد باقر شفتی

تحقیق و تصحیح: سید مهدی شفتی بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه [محقق]

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ. (۱) و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَترته الطيبين الطاهرين و آله المعصومين.

و اما بعد گوهر نابی که در این فرصت به حضور اهل دانش و تحقیق، شما تشنگان چشمه علم و فقاہت تقدیم می گردد، دو برگ سبزی است از شاخسار پرفیض شجره طیبه، عالم ربّانی، فقیه نامدار و بزرگوار اهل بیت عصمت علیهم السّلام، حجه الاسلام مطلق در شیعه مرحوم آیه الله العظمی آقا سید محمد باقر شفتی اعلی الله مقامه که در دوران با برکت زعامت کم نظیرش در این دیار تابناک روئیده و به ثمر رسیده است که پیش

ص: ۹۱

درآمد و نمونه ای از این درخت پربار در دفتر اول آن میراث گهربار به حضور آنور شما تقدیم گردید.

مجموعه ارزشمند کتاب سؤال و جواب، شامل دهها رساله فقهی و پاسخهای کوتاه و مفصلی است که در زمینه مسائل مختلف فقهی در پاسخ به استفتاءاتی است که از طرف اقشار مردم آن زمان از محضر ایشان می شده است و مقداری از آنها از کتاب اجتهاد و تقلید تا کتاب ودیعه در حیات مرحوم سید در سال ۱۲۴۷ ق چاپ سنگی شده است و لکن باقیمانده آنکه بیش از قسمت چاپ شده می باشد، تا کنون به طبع نرسیده است. البته بعضی از رسائل آن از جمله «إقامه الحدود» و «رساله ای از کتاب الوقف» مستقلاً به زیور طبع آراسته گردیده است.

برگ اول مجموعه حاضر تحقیقی است پیرامون تحدید آیه شریفه معروفه به «آیه الکرسی» که در انتهای آن اختلافی ما بین فقهاست. نظر مبارک عدّه ای از فقها و نیز اعتقاد مؤلف در این رساله آن است که آیه الکرسی تا جمله وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ می باشد. گفتنی است که ایشان در دیگر اثر جاودانه و معروف خود یعنی رساله صلاتیه «تحفه الأبرار» بحث مفصّلی در این مورد نموده اند و همین نظریه را تأیید می فرمایند! و برخی دیگر از بزرگان فقهاء بر این باورند که مراد از آیه الکرسی سه یا چهار آیه از سوره بقره می باشد (۱) که شروع آن اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بوده و به جمله هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ پایان می یابد.

برگ دوم از این مجموعه عبارت است از سؤالی در موضوع ولایت حاکم شرع بر بالغه غیر رشیده و حدود و احکام آنکه، در جواب ایشان تفصیلی است جامع

ص: ۹۲

و توضیحی است کامل همان گونه که دأب مصنف بر آن است هر مسأله ای را با تحلیل و بررسی جوانب مختلف آن پاسخگو بوده و فروع آن را با بیانی رسا تبیین نماید. در این مسأله نیز با بیان نظرات بیش از ده نفر از فقهای عظام و نکات کلیدی و مهم بحث آنان با استفاده از آیات و روایات مربوطه و سایر ابزار کاربردی فقهی، استدلال و اجتهاد نموده است و ولایت در اموال را نسبت به حاکم شرع، در صورت فقدان پدر، جدّ و وصیّ قبل از بلوغ و بعد از آن به شرط عدم رشد بالغه، ثابت می داند.

اکنون که این دو رساله به لطف الهی تصحیح و تحقیق آن انجام گرفته و آماده چاپ در دفتر سوّم میراث حوزه اصفهان می باشد ما بقی رسائل و مسائل این مجموعه در دست تحقیق و آماده سازی جهت چاپ برای نخستین بار است.

امیدوارم همان گونه که الطاف خداوند و روح عالی و بلند مرتبه جدّ بزرگوار مرحوم سید تا کنون یار و یاور ما بوده و توفیق تحقیق و تنظیم و نشر بعضی از آثار ایشان را نصیب نموده ان شاء الله در آینده نه چندان دور بتوانیم بقیه مسائل و رسائل فقهی و اصولی ایشان را با تحقیقی جامع و اسلوبی زیبا و شایسته تقدیم مشتاقان علم کنیم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و السلام علی عباد الله الصالحین.

به تاریخ شعبان المعظم ۱۴۲۷ ق، شب تولّد مسعود مولانا علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام.

اصفهان-مدرسه و کتابخانه مسجد سید اصفهان سید مهدی شفتی

سؤال [۱]: [تحديد آیه الكرسي]

آیه الكرسي عبارت است از آیه **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ** الی قوله تعالى: **وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ** یا عبارت است از آیه شریفه مذکوره الی قوله:

هُم فِيهَا خَالِدُونَ جواب: این مطلب محلّ خلاف ما بین فقهاست؛ از جمله ای از اعظام فقها ظاهر می شود که آیه الكرسي تا هُم فِيهَا خَالِدُونَ بوده باشد.

منهم: شيخ الطائفة، قال في المصباح، في عمل ذي الحجة، مشيراً إلى اليوم الرابع والعشرين منه ما هذا لفظه: «في هذا اليوم تصدق أمير المؤمنين صلوات الله عليه بخاتمه و هو راع (۱)، روى عن الصادق عليه السلام أنه قال:

من صَلَّى في هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف ساعه، شكر الله على ما منّ به عليه و خصّه به، يقرأ في كلّ ركعه أمّ الكتاب مرّه واحده، و عشر مرّات قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و عشر مرّات «آیه الكرسي»، إلى قوله: هُم فِيهَا خَالِدُونَ، و عشر مرّات إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ، عدلت عند الله عزّ و جلّ مائه ألف حجّه و مائه ألف عمره، و لم يسأل الله عزّ و جلّ حاجه من حوائج الدنيا و الآخرة إِلَّا قضاها له، كائنه ما كانت، إن شاء الله عزّ و جلّ. و هذه الصلاه القدر بعينها رويتها في يوم الغدير. (۲) انتهى.

ص: ۹۶

۱- (۱) در اصل منبع: و هو راع الصلاه فيه.

۲- (۲) مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ص ۷۰۳.

و هذا الكلام منه إشارة إلى ما ذكره في يوم الغدير، و هو هذا: «إذا كان يوم الغدير و حضرت عند أمير المؤمنين عليه السلام، أو في مسجد الكوفة، أو حيث كان من البلاد، فاعتسل في صدر النهار منه، فإذا بقي من الزوال نصف ساعه فصل ركعتين، تقرأ في كل ركعه منهما واحده فاتحه الكتاب مره واحده و «قل هو الله أحد» عشر مرّات، و آيه الكرسي عشر مرّات، و «إنا أنزلناه» عشر مرّات»، (۱) إلى آخره. و چون آیه الكرسي را در نماز روز بیست و چهارم تفسیر فرموده اند تا هُمَ فِيهَا خَالِدُونَ و بعد فرموده اند: این بعینها همان نماز است که در روز عید غدیر ذکر فرموده اند، با آنکه در آنجا آیه الكرسي را مطلقاً ذکر فرموده اند، مشخص است این عین آن در وقتی می شود که آن مرحوم معتقد این بوده باشد که آیه الكرسي مطلق، ممتد است تا هُمَ فِيهَا خَالِدُونَ و هو المطلوب.

مجملاً تفسیری که در نماز روز بیست و چهارم مذکور است از خود مرحوم شیخ است، به این معنی که مذکور در حدیث، آیه الكرسي مطلق بوده، یا از جزء حدیث است؟ اگر اول است می گوئیم: این نمی شود مگر آنکه صاحب تفسیر معتقد این بوده باشد که آیه الكرسي ممتد است تا موضع مذکور؛ پس دلالت این کلام بنا بر این تقدیر که صاحب کلام معتقد امتداد آن است تا خَالِدُونَ از فرط ظهور محتاج به بیان نیست.

و اگر ثانی است - چنانچه همین ظاهر است و اول بسیار بعید است - باز مدلول علیه به عبارت مذکوره آن است که آن مرحوم معتقد امتداد اصل آیه الكرسي است تا خَالِدُونَ چنانچه بیان شد.

و از آنچه مذکور است مشخص می شود که مراد آن مرحوم از آیه الكرسي در کتاب نهاییه و مبسوط در نماز روز عید غدیر تا خَالِدُونَ خواهد بود.

ص: ۹۷

قال في النهاية: «يستحب أن يصلّي الإنسان، يوم الغدير إذا بقي إلى الزوال نصف ساعه بعد أن يغتسل، ركعتين، يقرأ في كلّ واحده منهما «الحمد» مرّه، و«قل هو الله أحد» عشر مرّات و«آيه الكرسي» عشر مرّات و«إنا أنزلناه» عشر مرّات، فإذا سلّم، دعا بعدهما بالدعاء المعروف (١)».

و عبارت آن مرحوم در مبسوط مثل عبارت نهایه است (٢).

پس آنچه در کتاب مصباح فرموده اند مبین مراد ایشان است در این دو کتاب، بلکه در هر جا که لفظ آیه الكرسي در کتب ایشان مذکور شده باشد؛ مگر این که قرینه ای بر خلاف یافت شود.

و احتمال آنکه مراد آن مرحوم از لفظ «بعینها» اصل آیه الكرسي است نه تا حدّی که مذکور شده، بسیار بسیار بعید است، ارتکاب آن ممکن نیست مگر با تحقّق قرینه قویّه، و آن منتفی است.

مجملاً ظاهر از آنچه در کتاب مصباح ذکر فرموده آن است که آن مرحوم معتقد این بوده باشد که آیه الكرسي ممتدّ است تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، و مؤکّد این مطلب چیزی است که مذکور خواهد شد بعد از این در بیان دلالت عبارت مرحوم علامه و غیره بر این مطلب.

و منهم: سيّدنا ابن طاوس، فإنّ كلامه في الإقبال مطابق للكلام المذكور من شيخ الطائفة، قال: فصل: فيما نذكره من عمل زائد في هذا اليوم العظيم الشأن. روينا ذلك عن جماعة من الأعيان و الإخوان، أحدهم جدّي أبو جعفر الطوسي - إلى أن قال - روى عن الصادق عليه السلام أنّه قال:

من صلّى في هذا اليوم ركعتين، قبل الزوال بنصف ساعه شكراً لله على ما منّ به عليه و خصّ به به، يقرأ في كلّ ركعه «أمّ الكتاب» مره واحده، و عشر مرّات قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و عشر مرّات آيه الكرسي، إلى قوله تعالى: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ،

ص: ٩٨

١- (١) النهاية، ص ١٤١.

٢- (٢) المبسوط، ج ١، ص ١٣٢.

و عشر مَرَّاتٍ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ عدلت عند الله مائه ألف حجّه. - إلى أن قال- هذه الصلاة بعينها رويها في يوم الغدير (١)».

و قد أتضح الحال في وجه دلالاته على المرام ممّا أسلفناه في كلام جدّه العلام.

و منهم العلامه أحله الله تعالى محلّ الكرامه-في جملة من كتبه المعتبره، قال في القواعد: «و صلاة الغدير: ركعتان، قبل الزوال بنصف ساعه (يوم الصدقه) يقرأ في كلّ منهما «الحمد» مرّه، و كلّاً من القدر و التوحيد و آيه الكرسي إلى قوله: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ عشرين (٢)».

و في التذكرة: يستحبّ أن يصلّي قبل الزوال بنصف ساعه يوم الصدقه بالخاتم -و هو الرابع و العشرون من ذى الحجّه- شكراً لله ركعتين، يقرأ في كلّ ركعه «الحمد» مرّه و «الإخلاص» عشر مرّات و «القدر» عشر مرّات و «آيه الكرسي» إلى قوله:

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. قال الشيخ: و هذه الصلاة بعينها رويها في يوم الغدير، و هي تعطى أنّ آيه الكرسي في يوم الغدير إلى قوله: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٣).

و في نهايه الأحكام: «يستحبّ أن يصلّي يوم الرابع و العشرين من ذى الحجّه، و هو يوم الصدقه بالخاتم، قبل الزوال بنصف ساعه، ركعتين، يقرأ في كلّ ركعه «الحمد» مرّه و كلّ واحد من «الإخلاص» و «آيه الكرسي» إلى قوله: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و «القدر» عشر مرّات. قال الشيخ: و هذه الصلاة بعينها رويها في يوم الغدير و هي تعطى أنّ آيه الكرسي في صلاة الغدير إلى قوله: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٤)».

و منهم شيخنا الكفعميّ، قال في الجته الواقيه، في مقام بيان صلاة يوم الغدير ما هذا كلامه: «و صفه صلاة هاتين الركعتين أن تقرأ في كلّ ركعه منهما بعد الحمد «التوحيد»

ص: ٩٩

١- (١) اقبال الاعمال، ج ٢، ص ٣٧١.

٢- (٢) قواعد الأحكام، ج ١، ص ٢٩٧.

٣- (٣) تذكرة الفقهاء، ج ٢، ص ٢٨٥.

٤- (٤) نهايه الأحكام، ج ٢، ص ٩٦.

و«آیه الکرسی» إلى خَالِدُونَ و«القدر» عشرا عشرا، فهي تعدل عند الله تعالى مائه ألف حجّه و مائه ألف عمره، و لم يسأل الله تعالى حاجه من حوائج داريه إلاّ قضاها له، كائنه ما كانت».

ثم قال: «و صلاة يوم الصدقه بالخاتم، و هو الرابع و العشرون من ذى الحجّه، و هي كالغدیر كمّا و كيفا و وقتا و ثوابا». (۱)

و فی البلد الأمين: «صلاه يوم الغدير ركعتان، و هي مرويه عن الصادق عليه السلام قال:

من صلّى فيه ركعتين قبل الزوال، بنصف ساعه، شكرا لله تعالى على ما منّ به عليه و خصّه به، يقرأ في كلّ ركعه «الحمد» مرّه، و كلّاً من «التوحيد» و «آيه الكرسی»، الآيتين و «القدر» عشرا عشرا (۲) - إلى آخر ما ذكر -.

و قوله: «الآيتين» الظاهر أنّه بتقدير «إلى آخر الآيتين»؛ و القرنيه كلامه في الجنّه الواقيه.

و منهم شيخنا الشهيد في البيان، قال: «ثالثها صلاه يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعه يقرأ في كلّ ركعه «الحمد» مرّه و كلّاً من «التوحيد» و «آيه الكرسی» و «القدر» عشرا.

و ثوابها مائه ألف حجّه و (مائه ألف عمره) (۳) و يعطى ما سأل - إلى أن قال - و سابعها:

صلاه يوم الرابع و العشرين من ذى الحجّه، و فيه تصدّق علىّ عليه السلام بخاتمه، يصلّي (فيه) قبل الزوال بنصف ساعه، بصفه صلاه الغدير، انتهى كلامه رفع مقامه (۴).

وجه دلالت کردن این کلام بر این که اعتقاد آن مرحوم، امتداد «آیه الکرسی» است تا خَالِدُونَ، آن است: چون که آیه الکرسی در صلاه روز بیست و چهارم مبین شده است که تا خَالِدُونَ است و در صلاه روز غدیر مطلق است.

و حکم بر این که صلاه بیست و چهارم مثل صلاه غدیر است با آنکه در صلاه بیست

ص: ۱۰۰

۱- (۱) المصباح، کفعمی، ص ۴۱۳.

۲- (۲) البلد الأمين، ص ۱۶۶.

۳- (۳) در بیان جمله «و مائه ألف عمره» نیست.

۴- (۴) البيان، ص ۱۲۲.

و چهارم بیان شده است که مراد از «آیه الکرسی» تا خَالِدُونَ می باشد مستلزم این است که حاکم به این حکم معتقد این بوده باشد که آیه الکرسی ممتد است تا موضع مذکور، لکن ظاهر از کلام آن مرحوم در «ذکری» خلاف این است.

قال: «و من الصلوات المستحبّه صلاه يوم الغدير، و هی مشهوره بين الأصحاب من ذی الحجّه، فی أظهر الروایات، و روی أنّه الخامس و العشرون منه - إلى أن قال - و روی عن الصادق علیه السلام أنّه یصلی فیہ رکعتان بصفه صلاه يوم الغدير إلا أنّه قال فی آیه الکرسی إلى قوله: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱)».

نظر به این که اگر اعتقاد آن مرحوم این می بود که آیه الکرسی ممتد است تا خَالِدُونَ فرقی ما بین روایتین نبود مگر به اجمال و تفصیل، و این موجب استثناء نمی شود، ممکن است که مراد محض تصریح بوده باشد، یعنی مخالفت بیان دو حدیث در دو مقام نیست مگر آنکه در حدیث روز بیست و چهارم تصریح شد است تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، به خلاف دو حدیث غدیر؛ و این اگرچه بعید است لکن مؤید است به آنچه در «بیان» فرموده [و] بیان خواهد شد.

مجملاً چون که مقتضای کلام آن مرحوم در «بیان» این است که معتقد آن بوده است که آیه الکرسی ممتد است تا خَالِدُونَ، و عبارت «ذکری» ممکن است حمل شود به نحوی که مطابق با آن بوده باشد، چنانچه که ممکن است که حمل شود به نحوی که مخالف با آن باشد؛ اول اگرچه بعید بوده باشد اولی است، به علاوه می گوئیم کتاب «بیان» متأخر است از کتاب «ذکری» در تصنیف، بنا بر این بر فرض تسلیم تخالف ما بین کتابین، ما فی «البیان» دلیل است بر عدول از آنچه در «ذکری» فرموده، پس اعتنای به آن نخواهد بود. و أمّا تأخر «بیان» از «ذکری» در تصنیف، پس ایمایی دارد به کلام آن

ص: ۱۰۱

بزرگوار در اوّل «دروس» و دلالت دارد بر [آن]، کلام آن مرحوم در «بیان»، نظر به این که در مواضع متعدّده در کتاب «بیان» حواله فرموده اند به کتاب «ذکری».

منها: ما فی أواخر مباحث دفن المیت، قال: «کَلِّمًا يَهْدِي إِلَى الْمَيْتِ يَنْفَعُهُ، وَ قَدْ اسْتَوْفِينَا هَذَا الْبَابَ فِي كِتَابِ الذِّكْرِ (١)».

و منها: ما فی أواخر مباحث الصلاه الجمعه، قال: «و يَسْتَحَبُّ الْاِكْتِحَالَ بِالْاِثْمَدِ عِنْدَ النَّوْمِ وَ تَرَا وَ تَرَا، وَ تَمَامَ الْاَدَابِ مَذْكَورِ فِي الذِّكْرِ (٢)».

و منها: ما فی مباحث القضاء، قال: «و المشهور عدم جواز التنفل لمن عليه قضاء، و الأقرب جواز ما لا يضرّ بالقضاء، و قد حقّقناه فی الذِّكْرِ (٣)».

و منهم: المحقّق الثانی؛ قال فی الجعفریّه (٤): «و منها صلاه (٥) الغدير قبل الزوال بنصف ساعه، و هی رکعتان، یقرأ فی کلّ رکعه «الحمد» مرّه، و کلاً من «القدر» و «التوحيد» و «آیه الكرسي» إلى قوله: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ عَشْرًا (٦)» إلى آخر ما ذكره.

و منهم: المولى المتّقى المجلسی، قال فی کتاب الصوم من اللوامع، عند مقام بیان صلاه الغدير، ما هذا لفظه: «هر که در این روز دو رکعت نماز بکند به این که قبل از زوال به نیم ساعت غسل کند و در هر رکعتی یک مرتبه حمد و ده مرتبه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و ده مرتبه آیه الكرسي تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ده مرتبه إنا أنزلناه بخواند»، (٧) إلى آخره.

ص: ١٠٢

-
- ١- ((١)) البيان، ص ٣٣.
 - ٢- ((٢)) البيان، ص ١١١.
 - ٣- ((٣)) البيان، ص ١٥٣.
 - ٤- ((٤)) جعفریه رساله مختصری در بیان نمازهای واجب و مستحب و مقدمات آنها از طهارت و غیر آن است که محقّق کرکی آن را برای امیر جعفر نیشابوری تألیف کرده و به همین مناسبت نام آن را جعفریه نهاده است.
 - ٥- ((٥)) در منبع: یوم الغدير.
 - ٦- ((٦)) حياه المحقّق الكرکی و آثاره، ج ٤، ص ٢٠٨. رساله الجعفریه.
 - ٧- ((٧)) لوامع صاحبقرانی، ج ٦، ٢٢٧.

و منهم: المحدث القاساني، قال في الخلاصه: (١) إذا كان اليوم الغدير صلاه ركعتين قبل الزوال بنصف ساعه يقرأ في كل ركعه «الحمد» مره و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عشر مرّات و «آيه الكرسي» إلى قوله تعالى: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ عشر مرّات و «القدر» عشر مرّات، صادق، انتهى. (٢)

مراد به قول «صادق» این است که مروی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است (٣) مشخص شد مروی مشتمل بر مطلق آیه الكرسي است. تفسیر مذکور دلیل است بر این که صاحب تفسیر معتقد این است که آیه الكرسي ممتد است تا خَالِدُونَ قال أيضا في الفصل الحادي عشر الموضوع لبيان آداب المسافر من الكتاب المذكور ما هذا لفظه: «لاستحفاظه، أي للمسافر، أن يقرأ خلفه آيه الكرسي إلى هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٤)».

و منهم: صاحب الذخيره، قال في كتاب مفاتيح النجاه في مقام بيان العمل في الرابع و العشرين من ذى الحجه ما هذا لفظه: «سنت است نمازی که در روز غدیر گذشت به بجا آورد»، انتهى.

و چون که مستند نماز روز بیست و چهارم مشتمل است بر آیه الكرسي تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - چنانچه بیان شد، - و مستند نماز غدیر مشتمل بر مطلق آیه الكرسي - چنانچه بیان خواهد شد -؛ پس حکم بر این که نماز بیست و چهارم نماز روز غدیر

ص: ١٠٣

١- (١) در منبع: (إذا كان) نیست.

٢- (٢) خلاصه الأذکار، ص ٩٩، چاپ اسماعیل طهرانی سال ١٣١١.

٣- (٣) این روایت در اقبال الاعمال از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: من صلّى فيه ركعتين... كذلك عدلت عند الله عزّ و جلّ مائه ألف حجّه و مائه ألف عمره و ما سأل الله عزّ و جلّ حاجه من حوائج الدنيا و الآخره كائنه إلا أتى الله على قضائها في يسر و عافيه.

٤- (٤) خلاصه الأذکار، ص ١٠١، چاپ اسماعیل طهرانی.

است، در وقتی ممکن است که حاکم این حکم معتقد امتداد آیه الکرسی بوده باشد تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ .

و قال أيضا فيما قبل ذلك، عند بيان وقعه الحبيب، ما هذا لفظه: «و بنويسد آیه الکرسی علی التنزیل، و آیه الکرسی علی التنزیل چنانچه بعضی از علما ذکر فرموده این است:

الم الله لا- إله إلا- هو الحي القيوم لا- تأخذه سنة ولا- نوم له في السموات و ما في الأرض و ما بينهما و ما تحت الثرى عالم الغيب و الشهادة و هو الرحمن الرحيم لا يظهر على غيبه أحدا من ذا الذي يشفع عنده إلا بإذنه ،... تا قول الله: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ و الحمد لله رب العالمين»، انتهى ما في مفاتيح النجاه (١).

و منهم: العلامة السميّ المجلسيّ، قال في زاد المعاد: «و أمّا كيفيت نماز روز عيد غدیر، نماز مشهورش آن است که از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده اند که

هر که در این روز نیم ساعت پیش از زوال شمس دو رکعت نماز به بجا آورد و در هر رکعت سوره حمد یک مرتبه و قل هو الله أحد و إنا أنزلناه و آیه الکرسی تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ هر یک را ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حق تعالی با صد هزار حج و صد هزار عمره (٢)».

وجه دلالت عبارات مذکوره بر این که صاحبان آنها معتقد امتداد آیه الکرسی می باشند تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، آن است که چون که مستند نماز روز عيد غدیر مشتمل است بر آیه الکرسی مطلق، و این بزرگواران در مقام تفسیر، ذکر فرموده اند تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، مشخص است این تفسیر در صورتی تفسیر می تواند شد که آن بزرگواران معتقد امتداد آیه الکرسی بوده باشند تا خَالِدُونَ، كما لا يخفى وجهه على من له أدنى تأمل فالمناسب في المقام إيراد المستند المذكور، فإنّ الاطلاع به من أعظم ما له مدخلية في الوصول إلى المرام.

ص: ١٠٤

١- (١) به این کتاب دست نیافتیم.

٢- (٢) زاد المعاد، ص ٣٣٤، چاپ اسلامیه.

فنقول: روى الشيخ الطائفة-نور الله تعالى مرقدہ-فى التهذيب،

عن الحسين بن الحسن الحسينى، قال: «حدّثنى محمد بن موسى الهمدانى، قال: حدّثنا على بن حسان الواسطى، قال: حدّثنا على بن الحسين العبدى، قال: سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول:

صيام يوم غدیر خم يعدل صيام عمر الدنيا، لو عاش إنسان ثم صام ما عمرت الدنيا لكان له ثواب ذلك، و صيامه يعدل عند الله عزّ و جلّ فى كلّ عام مائه حجّه، و مائه عمره، مبرورات متقبّلات، و هو عيد الله الأكبر، و ما بعث الله عزّ و جلّ نبياً قطّ إلاّ و تعید فى هذا اليوم و عرف حرّمته، و اسمه فى السماء يوم العهد المعهود، و فى الأرض يوم الميثاق المأخوذ و الجمع المشهود، من صلّى فيه ركعتين، يغتسل عند زوال الشمس من قبل أن تزول مقدار نصف ساعه، يسأل الله عزّ و جلّ، يقرأ فى كلّ ركعه سورة «الحمد» مرّه و عشر مرّات قل هو الله أحد و عشر مرّات «آيه الكرسي» و عشر مرّات إنا أنزلناه، عدلت عند الله عزّ و جلّ مائه ألف حجّه و مائه ألف عمره، و ما سأل الله عزّ و جلّ حاجه من حوائج الدنيا و الآخرة إلاّ قضيت (له) كائنه ما كانت الحاجه، فإن فاتتك الركعتان و الدعاء قضيتها بعد ذلك»، الحديث. (١)

بعد از آنکه مطلع بر مستند نماز مزبور شدی می گوئیم: آیه الكرسي در این حدیث مطلق است، و تفسیر این بزرگواران در مقام بیان به این نماز، آیه الكرسي را تا هم فيها خالّدون به جهت این است که معتقد امتداد آن می باشند تا موضع مذکور، و هو المطلوب.

و منهم: السید السند السید طاهر بن السید رضی الدین الحسينى فى شرحه على «الجعفریّه» فإنّه فى مقام الشرح أورد العبارة المذكوره من الجعفریّه ساکتا عن القدرح فيها، بل على وجه يظهر منه الإذعان بحقیقتها، مضافا إلى أنّه استدللّ لذلك بقوله:

ص: ١٠٥

«لروايته»، والمراد بالروايه هو الحديث المذكور، و معلوم أنّ ذلك إنّما يستقيم عند اعتقاد امتداد آيه الكرسي إلى خَالِدُونَ كما لا يخفى.

و منهم: شارحه الآ-خر، و كلامه فى الدلاله على المرام أظهر ممّا ذكر، قال: «و منها صلاه يوم الغدير، و هو الثامن عشر من ذى الحجه، و

قال الصادق عليه السّلام: ما بعث الله عزّ و جلّ نبياً إلّا و تعيد فى هذا اليوم و عرف حرمة (1) و سنّ فى ذلك اليوم مؤكّدا الخروج إلى خارج المصر و عقد الصلاه اقتداء برسول الله صلّى الله عليه و آله. و وقتها قبل الزوال بنصف ساعه لمن يتكامل له أهليه إمامه الجماعه، و هى -أى صلاه الغدير- ركعتان بعد الغسل فى ذلك اليوم، يقرأ فى كلّ ركعه فيها «الحمد» مرّه و كلاً من «القدر» و «التوحيد» و آيه الكرسي إلى قوله:

هُمَّ فِيهَا خَالِدُونَ عشر مرّات، للروايه. انتهى كلامه متنا و شرحا. و قال فيما بعد ذلك: «و منها صلاه الرابع و العشرين من ذى الحجه كصلاه يوم الغدير».

و منهم: العلامه السّمى المجلسى، و قد سمعت عبارته فى «زاد المعاد».

و قال فى «مرآه العقول» بعد أن أورد الحديث المذكور فى روضه الكافى، عن إسماعيل بن عباد، عن أبى عبد الله عليه السّلام: وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ وَ آخِرُهَا: وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَ الحمد لله ربّ العالمين، و آيتين بعدها؛ ما هذا لفظه:

قوله عليه السّلام: و آيتين بعدها أى ذكر آيتين بعدها و عدّهما من آيه الكرسي، فإطلاق آيه الكرسي عليها على إرادته الجنس، و تكون ثلاث آيات، كما يدلّ عليه بعض الأخبار (2). انتهى كلامه، رفع مقامه.

و الضمير فى قوله عليه السّلام: «فيكون ثلاث آيات» عائد إلى آيه الكرسي؛ فدلالته على امتدادها عنده إلى خَالِدُونَ ظاهره.

و منهم: شيخنا البهائى، قال فى مفتاح الفلاح، فى تعقيب صلاه الصبح: «ثمّ اقرأ

ص: ١٠٦

١- (١) بحار الأنوار، ج ٩٥، ص ٣٠٣.

٢- (٢) مرآه العقول، ج ٢٦، ص ٣١٥، ح ٤٣٨.

فاتحه الكتاب، و آیه الكرسي إلى هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (١)».

و منهم: المولى الفاضل جمال الدين الخوانساری، قال فی ترجمه «مفتاح الفلاح» ما هذا لفظه: «بعد از آن بخوان فاتحه الكتاب و آیه الكرسي را الله لا إله إلا هو الحي القيوم»؛ و ذکر فرموده اند: تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ اگرچه آنچه ذکر فرموده اند ترجمه عبارت مذکوره از مفتاح الفلاح می باشد، لکن چون مطلقاً متعرض قدح نشده اند این مظهر اذعان به حقیقت آن است.

و چون که کلمات مذکوره که دالّ است بر امتداد آیه الكرسي إلى خَالِدُونَ صادر شده است از اکابر و أعظم فقهاء قدس الله تعالى أرواحهم- شاید از این راه بوده باشد که جنت مکان، خلد آشیان، شیخ جعفر نجفی قدس الله تعالى روحه القدسی- در «کشف الغطاء» این قول را اختیار فرموده، قال فی مقام بیان الأمور المکروهه حال التخلّي ما هذا لفظه: «و منها: الكلام على الخلاء و یستثنى منه ذکر السر و قراءه آیه الكرسي إلى خَالِدُونَ (٢)».

تا حال بیان قائلین امتداد آیه الكرسي تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و کلمات ایشان بود.

أما قائلین بر این که آیه الكرسي منتهی می شود به أَلْعَلِّي الْعَظِيمِ پس ایشان جماعتی از أجله أصحاب می باشند.

منهم: شیخنا الشهيد الثاني، قال فی شرحه على الإرشاد: «و الظاهر أنّ المراد بآیه الكرسي الآیه التي يذكر فيها الكرسي، أولها: اللهُ لا إله إلا هو الحي القيوم إلى أَلْعَلِّي الْعَظِيمِ (٣)».

و قال فی شرحه على النفلية بعد أن ذکر: «و يقرأ و آیه الكرسي» ما هذا لفظه:

ص: ١٠٧

١- (١) مفتاح الفلاح، ص ٥٥، منشورات مؤسسه الأعلمی بیروت.

٢- (٢) با جستجوی زیاد به این عبارت در کشف الغطاء دست نیافتیم.

٣- (٣) روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ٢، ص ٨٧٤.

«و لا نصّ هنا على تحديدها، والإطلاق يقتضى أنّ آخرها الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ. وإن كانت في بعض الموارد محدّده إلى خَالِدُونَ، فهو مختصّ به.» (١) و منهم: المولى المحقّق الأردبيلي، قال في «مجمع الفائده»: «و الظاهر من آيه الكرسي أنّها إلى قوله: وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، كما هو المقرّر عند القراء و المفسّرين.» (٢)

و منهم: صاحب «مجمع البحرين» قال: «و آيه الكرسي معروفه، و هي إلى قوله:

«وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.» (٣)

ظاهر این است که مراد از این کلام این بوده باشد که أصل آیه الكرسي معروف است، نه این که مراد آن بوده باشد که معروف این است که آیه الكرسي تا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ بوده باشد؛ و الاّ حاجت نمی بود به قول: «و هي إلى الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛ كما لا يخفى على المتأمل.

و منهم: الفاضل الخليل القزويني، و به صرّح في مواضع من شرحه على الكافي. منها ما تمسّك في باب الدعاء في أدبار الصلوات، من كتاب الدعاء من «أصول الكافي»، قال:

«آيه الكرسي إلى آخرها عبارت است از اَللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.»

و منها: ما ذكره في باب الحرز و العقد من الكتاب المذكور، في شرح الحديث الذي رواه قتيبه الأعشى، قال:

«علّمني أبو عبد الله عليه السّلام قال: قال: بسم الله الجليل، أعيد فلانا بالله العظيم من الهامه و السامه و اللامه و العامه، و من الجنّ و الإنس، و من العرب و العجم،

ص: ١٠٨

١- (١) الفوائد المليّه، ص ٢٤٧.

٢- (٢) مجمع الفائده و البرهان، ج ٣، ص ٣٢.

٣- (٣) مجمع البحرين، ج ٤، ص ٣٢.

و من نفثهم و بغيهم و نفخهم و بآيه الكرسي، ثم تقرأها، ثم تقول في الثانية: بسم الله أعيد فلانا بالله الجليل، حتى تأتي عليه»
(۱)؛ حيث قال ما هذا لفظه:

«يعنى تعليم کرد مرا امام جعفر صادق عليه السلام به عوده، گفت: بگو که پناه می دهم به نام الله که مبری از عیب و نقصان است، پناه می دهم فلان را که بزرگ است از گزندگان کشنده و گزندگان غیر کشنده و چشم بد و بلایی که فروگیرنده مردمان باشد، و از جن و انس و عرب و عجم، و از شر ایشان و دروغ ایشان و از دمیدن ایشان و به آیه الكرسي، بعد از آن می خوانی آیه الكرسي را که: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ .

بعد از آن می گویی در بار دوم که: بسم الله فلانا أعيد بالله الجليل عن الهامة، تا آنکه تمام کنی دعا را». (۲)

و منها: ما ذكره في شرح الحديث الموثق المروي، في باب فضل القرآن من كتاب فضل القرآن من الكافي،

عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- هَذِهِ الْآيَاتِ أَنْ يَهْبِطْنَ إِلَى الْأَرْضِ تَعَلَّقْنَ بِالْعَرْشِ وَقَلْنَ: أَيُّ رَبِّ! إِلَى أَيْنَ تَهْبِطُنَا؟ إِلَى أَهْلِ الْخَطَايَا وَالذُّنُوبِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- إِلَيْهِنَّ: أَنْ أَهْبِطْنَ، فَوَعَزَّتِي وَجَلَالِي لَا يَتْلُو كُنَّ أَحَدٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَشِيعَتِهِمْ فِي دَبْرٍ مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْهِ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ فِي كُلِّ يَوْمٍ إِلَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ بَعِيْنِي الْمَكْنُونَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ نَظْرَةً أَقْضَى لَهَا فِي كُلِّ نَظْرَةٍ سَبْعِينَ حَاجَةً، وَقَبْلَتَهُ عَلَيَّ مَا فِيهِ مِنَ الْمَعَاصِي. وَهِيَ أُمُّ الْكِتَابِ، وَشَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

ص: ۱۰۹

۱- (۱) الكافي، ج ۲، ص ۵۷۰، ح ۵.

۲- (۲) شرح اصول كافي: به آن دسترسی پیدا نکردیم.

و الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ ، (۱) و آیه الکرسی، و آیه الملک» ؛ (۲) حیث قال: «و آیه أول، آیه أم الكتاب است، که در سوره آل عمران است: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخْرُ مَتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ . (۳)

و آیه ثانیه در سوره آل عمران: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

آیه ثلثه: آیه الکرسی است که در سوره بقره است: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ . (۴)

آیه رابعه: آیه الملک که در سوره آل عمران است: قُلِ اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمُلْكُ تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلِّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵) .

مجملاً، مرحوم آخوند ملا خلیل مسطور، در موارد بسیار در شرح خود تصریح فرموده به این که آیه الکرسی عبارت از آیه مذکوره است.

و منهم: مولانا الصالح المازندرانی فی شرحه علی الأصول، قال: «الظاهر أن آیه الکرسی من قوله: اللَّهُ إِلَى الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» .

ص: ۱۱۰

۱- (۱) سوره مبارکه آل عمران ۱۸.

۲- (۲) الکافی ج ۲، ص ۶۲۰، ح ۲.

۳- (۳) سوره مبارکه آل عمران ۷.

۴- (۴) سوره مبارکه البقره ۲۵۵.

۵- (۵) سوره مبارکه آل عمران ۲۶، شرح اصول کافی ملا خلیل قزوینی: به آن دسترسی پیدا نکردیم.

و إن خالفه في ما قبل ذلك و قال في شرح: «و بآيه الكرسي إلى آخرها»: «إلى هُم فِيهَا خَالِدُونَ»، كما صرّح به الشيخ في المفتاح (١).

لكنّ التعويل على المتأخّر، لدلالته على العدول عمّا ذكره فيما قبل، مضافاً إلى إمكان أن يقال: إنّ ما ذكره فيما قبل يمكن أن يكون على وجه الحكاياه و إن كان بعيداً.

و منهم: السيّد الجليل السيّد على صدر الدين الحسيني الحسنی في شرحه على الصحيفة السجّاديّة - على منشئها آلاف التحيّة و السلام و الثناء - قال في أوّل التنبّهات التي أوردّها في أواخر شرحه المذكور ما هذا لفظه: «آيه الكرسي أولها: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ إلى قوله: الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، نصّ على ذلك بعض أصحابنا المتأخّرين، و هو المشهور». انتهى كلامه رفع مقامه.

و لا يخفى أنّ نسبة التصريح إلى بعض الأصحاب غير ملائم لدعوى الاشتهار.

ثمّ أقول: وافقه في هذه الدعوى العلامة السميّ المجلسي، قال في البحار:

«و المشهور أنّ آيه الكرسي إلى الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، و يظهر من بعض الأخبار أنّها إلى خَالِدُونَ». (٢).

و قد سمعت كلامه في شرح روضه الكافي المسمّى بمرآه العقول.

و هذا القول هو الظاهر من المفسّرين من الخاصّ و العامّ، عدا عليّ بن إبراهيم، فإنّ الظاهر من كلماتهم إطباقهم على انتهاء آيه الكرسي ب«العظيم»، فما دلّ على الكلام السالف من المولى المحقّق الأردبيلي مطابق للواقع؛ إلّا أنّ الإتيان بصيغه الجمع المحلّي باللام فيه شيء لما ستقف عليه.

و إنّما قلنا عدا عليّ بن إبراهيم فإنّه لا يمكن دعوى ظهور كلامه في تفسيره ذلك، بل

ص: ١١١

١- (١) شرح اصول كافي، ملاً صالح مازندراني، ج ١٠، صص ٣٤٣ و ٣٨٣؛ ج ١١، ص ٥٩.

٢- (٢) بحار الأنوار، ج ٨٣، ص ٤.

ربما يمكن دعوى ظهور كلامه فى الامتداد إلى خالِدُونَ، فها أنا أورد كلامه بطوله للاطلاع على حقيقه الحال.

فأقول: قال: «و أما آيه الكرسي فإنه

حدّثنى أبى، عن الحسين بن خالد أنه قرء أبو الحسن الرضا عليه السلام: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ - أى نعاس - لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى، عالم الغيب و الشهاده هو الرحمن الرحيم. مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ قَالَ: ما بين أيديهم فأمر الأنبياء، و ما كان؛ وَمَا خَلْفَهُمْ أى: لا يثقل عليه حفظ ما فى السموات و الأرض. قوله: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ أى: لا يكره أحدا على دينه إلا بعد أن يتبين له. قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَهُمْ الَّذِينَ غَضَبُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ. قوله: فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ يَعْنِي الْوَلَايَةَ. لَا انْفِصَامَ لَهَا أى حبل لا- انقطاع له. اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يعنى أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمة عليهم السلام يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَهُمْ الظَّالِمُونَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَوْ يُؤْهِمُ الطَّاغُوتُ وَهُمْ الَّذِينَ تَبَعُوا مِنْ غَضَبِهِمْ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و الحمد لله رب العالمين؛ كذلك نزلت.

حدّثنى أبى، عن النضر بن سويد، عن موسى بن بكر، عن زراره، عن أبى عبد الله عليه السلام فى قوله: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ سألته أيما أوسع، الكرسي أو السماوات و الأرض؟ قال: بل الكرسي وسعت السماوات و الأرض، و كلّ شىء خلق الله فى الكرسي»؛ (١) انتهى.

وجه ظهوره فيما ذكر أمران:

ص: ١١٢

أحدهما: أنه لو كان معتقدا بأن آخر آية الكرسي وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ كان المناسب ذكر الحديث المتعلق بالكرسي هناك، وعدم ذكره هناك، وذكره بعد الآيتين يرشد إلى اعتقاده بامتدادهما، وهو ظاهر.

و الثاني: قوله: «كذلك نزلت» (١) بناء على أن المقرّر عند النحاه أنه إذا كان المراد هو الإشارة إلى القريب يؤتى باسم الإشارة مجردة عن الكاف، وإذا كان المراد الإشارة إلى البعيد يؤتى معها ومع اللام - كما ذهب إليه جماعه من أعاضهم - أو من غيرها بمعنى عدم لزوم الإتيان بها لا امتناع الإتيان بها كما قال ابن مالك في منظومته:

و لدى البعد انطقا بالكاف حرفا دون لام أو معه (٢)

و الحاصل أنهم أطبقوا على أنه إذا كان المراد الإشارة إلى التقريب يؤتى باسم الإشارة مجردة عن اللام و الكاف، لكنهم اختلفوا في أنّ الإشارة إلى المتوسط مثل الإشارة إلى البعيد، فاللزام فيهما استعماله مع الكاف، سواء ذكر اللام معها أو لا، فلا يكون فرق في اسم الإشارة فيما إذا كان المشار إليه متوسطا أو بعيدا، أو ليس الأمر كذلك أو يستعمل مع الكاف من دون لام إذا كان المشار إليه متوسطا، ومعها فيما إذا كان بعيدا.

إذا علمت ذلك نقول: إنّ «كذلك» في كلام علي بن إبراهيم: «كذلك نزلت» لا - يكون إشارة إلى خصوص «و الحمد لله ربّ العالمين» و الكلمه التي قبلها، إذ حينئذ لا بدّ أن يقول كما نزلت، فيكون إشارة إلى مجموع ما رواه عن مولانا الرضا عليه السلام إلى آخره، فمقتضاه امتداد آية الكرسي إلى خالِدُونَ مع قول: و الحمد لله ربّ العالمين؛ فتأمل.

ص: ١١٣

١- (١) سيّد شفتي مصنّف بزرگوار در كتاب تحفه الابرار، ج ٢، ص ٤٥٩ در بحث تعريف آيه الكرسي فرموده است: بناء على أنّ الظاهر أنه ليس بإشارة إلى خصوص ما ذكره في الآخر من قول و الحمد لله ربّ العالمين، لعدم الافتقار إلى إدخال الكاف و اللام في اسم الإشارة حينئذ فيكون إشارة إلى مجموع ما رواه عن مولانا الرضا عليه الصلاة و السلام إلى آخره، فتأمل.

٢- (٢) البهجه المرضيه على ألفيه ابن مالك، ج ١، ص ٥٩.

فالمُتَحَصِّل مِمَّا ذَكَرَ أَنَّ الْقَائِلِينَ بِامْتِدَادِ آيَةِ الْكُرْسِيِّ إِلَى خَالِدُونَ هُمْ: شَيْخُ الطَّائِفَةِ، وَالسَّيِّدُ بْنُ طَاوُسٍ، وَالْعَلَّامَةُ، وَشَيْخُنَا الشَّهِيدُ، وَالْمُحَقِّقُ الثَّانِي، وَشَارِحَا كَلَامِهِ فِي الْجَعْفَرِيَّةِ، وَشَيْخُنَا الْكُفَعْمِيُّ، وَشَيْخُنَا الْبَهَائِيُّ، وَالْمَوْلَى التَّقِيُّ الْمَجْلِسِيُّ، وَوَلَدُهُ الْأَجَلُّ الْأَعْظَمُ، وَصَاحِبُ الذَّخِيرَةِ، وَالْمُحَدِّثُ الْقَاسَانِيُّ، وَشَيْخُنَا النَّجْفِيُّ قَدَّسَ اللَّهُ تَعَالَى أَرْوَاحَهُمْ.

وَ أَنَّ الْقَائِلِينَ بِانْتِهَائِهِ إِلَى الْعَظِيمِ: شَيْخُنَا الشَّهِيدُ الثَّانِي وَالْمَوْلَى الْمُحَقِّقُ الْأُرْدُبِيلِيُّ وَغَيْرُهُمَا مِمَّنْ سَمِعَتْ كَلَامَهُمْ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ أَكْثَرِ الْمَفْسِّرِينَ.

وَالْمَهْمُ فِي الْمَقَامِ هُوَ التَّكَلُّمُ فِي مُسْتَنَدِ الْقَوْلَيْنِ، فَنَقُولُ: يُمْكِنُ الْاسْتِدْلَالُ لِلْقَوْلِ الْأَوَّلِ بَعْدَهُ نِصُوصًا: مِنْهَا: مَا رَوَاهُ شَيْخُ الطَّائِفَةِ فِي الْمَصْبَاحِ، قَالَ:

رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

«مَنْ صَلَّى فِي هَذَا الْيَوْمِ (أَيَ فِي يَوْمِ الرَّابِعِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ) رَكَعَتَيْنِ، قَبْلَ الزَّوَالِ بِنِصْفِ سَاعَةٍ، شَكَرَا لِلَّهِ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْهِ وَخَصَّهُ بِهِ، يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ «فَاتِحَةَ الْكِتَابِ» مَرَّةً وَاحِدَةً وَعَشْرَ مَرَّاتٍ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَعَشْرَ مَرَّاتٍ «آيَةَ الْكُرْسِيِّ» إِلَى قَوْلِهِ:

هُمَّ فِيهَا خَالِدُونَ وَعَشْرَ مَرَّاتٍ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ (١) إِلَى آخِرِ مَا حَكِينَا عَنْهُ فِيمَا سَلَفَ.

رَوَاهُ سَيِّدُنَا ابْنُ طَاوُسٍ عَنِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْأَعْيَانِ، مِنْهُمْ شَيْخُ الطَّائِفَةِ، حَيْثُ قَالَ، مُشِيرًا إِلَى الْيَوْمِ الرَّابِعِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، مَا هَذَا لَفْظُهُ: «فَصَلِّ فِيمَا نَذَكَرُهُ مِنْ عَمَلٍ زَائِدٍ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْعَظِيمِ الشَّانِ، رَوَيْنَا ذَلِكَ عَنِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْأَعْيَانِ وَالْإِخْوَانِ أَحَدِهِمْ جَدِّي أَبُو جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ فِيمَا يَذَكَرُهُ فِي الْمَصْبَاحِ، (٢) إِلَى آخِرِ مَا حَكِينَا عَنْهُ فِيمَا سَلَفَ-.

وَجِهَ الدَّلَالَةُ: هُوَ أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ هَذَا الْكَلَامِ أَنَّ التَّحْدِيدَ الْمَذْكَورَ إِنَّمَا هُوَ لِآيَةِ الْكُرْسِيِّ لِمَا فِي آخِرِهَا مِنَ الْخَفَاءِ، فَيَبِينُ أَنَّهَا إِلَى خَالِدُونَ؛ فَعَلِيَ هَذَا يَكُونُ التَّقْدِيرُ: وَعَشْرَ مَرَّاتٍ «آيَةَ الْكُرْسِيِّ» وَهِيَ إِلَى قَوْلِهِ: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. فَلَوْ لَمْ يَكُنْ هَذَا هُوَ الْمُرَادُ، بَلْ كَانَ

ص: ١١٤

١- (١) مصباح المتجهد، ص ٧٠٣، طبع السهيل الأنصاري الزنجاني.

٢- (٢) إقبال الأعمال، ج ٢، ص ٣٧١.

المراد هو القراءه إلى ذلك، و أنّ آيه الكرسي تنتهى إلى العَلِيِّ العَظِيمِ كان المناسب أن يقول: «و عشر مرّات» آيه الكرسي» و آيتين بعدها؛ كما لا يخفى.

و هذا المعنى هو الذى فهمه منه شيخ الطائفه و سيدنا ابن طاوس، حيث إنّهما بعد أن أوردوا الحديث قالوا: «و هذه الصلاه بعينها رويناها فى يوم الغدير»، و قد عرفت ممّا أسلفناه أنّ الحديث فى يوم الغدير اشتمل على لفظ آيه الكرسي فقط، و معلوم أنّ هذا البيان إنّما يليق إذا فهم من قوله عليه السلام: «إلى قوله: هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» أنّه بيان لآيه الكرسي، كما لا يخفى.

و مثله العلامه فى «القواعد» و شيخنا الشهيد فى «البيان» و المحقق الثانى فى «الجعفرية» و شارحاه اللّذان مرّ ذكر كلاهما، و شيخنا الكفعمى فى «الجنّه الواقيه»، و «البلد الأمين»، و المولى التقى المجلسى و نجله الأكمل الأعظم، و صاحب «الذخيره»، و المحدّث القاسانى - قدّس الله أرواحهم - كما علمت ما حكينا عنهم، و الحديث و إن كان مرسلا لكن اعتضاده بعمل هؤلاء الفحول يسهل الخطب فيه.

و منها: ما رواه شيخنا الكفعمى فى بعض الحواشى الذى كتبه فى أوائل «البلد الأمين» حاكيا عن كتاب «الفرج بعد الشده»

عن النبى صلّى الله عليه و آله أنّه قال: من قرأ أوّل البقره إلى الْمُفْلِحُونَ (١)، وَ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ (٢) الآيه، و آيه الكرسي إلى خَالِدُونَ (٣)، و إنّ رَبَّكُمْ اللهُ - فى الأعراف - إلى الْمُحْسِنِينَ (٤) و أوّل الصافات إلى لَازِبٍ (٥)، و يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ - فى الرّحمن - إلى تَنْتَهَرَانِ (٦)، و آخر سوره الحشر، و قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ - فى الجن - إلى قوله: شَطَطًا (٧)، كفى كلّ شيطان مارد و سلطان عاد.

ص: ١١٥

١- (١) سوره مبارکه بقره ٥.

٢- (٢) سوره مبارکه بقره ١٦٣.

٣- (٣) سوره مبارکه بقره ٢٥٥-٢٥٧.

٤- (٤) سوره مبارکه اعراف ٥٤-٥٦.

٥- (٥) سوره مبارکه صافات ١-١١.

٦- (٦) سوره مبارکه الرحمن ٣٣-٣٥.

٧- (٧) سوره مبارکه جن ١-٤.

انتهى (١). وجه الدلالة يظهر ممّا ذكر.

و منها: ما رواه في روضه الكافي،

عن محمّد بن خالد، عن حمزه بن عبيد، عن إسماعيل بن عباد، عن أبي عبد الله عليه السلام: «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَ آخِرُهَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ آيَتِينَ بَعْدَهَا». (٢)

بناءً على أنّ المرجع للضمير في قوله: «آخرها»: آية الكرسي، وقوله: «و آيتين بعدها» فيه حذف، والتقدير: و ذكر آيتين كما مرّ التصريح به في كلام العلامة السميّ المجلسي، فالمرجع للضمير في «بعدها»: الآية المذكورة، والمعنى: «أن آية الكرسي هي الآية الكرسي المذكورة، و الحمد لله ربّ العالمين و الآياتان بعدها»، و هو المناسب لسوق الكلام.

و أمّا ما ذكره السيّد السند، السيّد عليّ صدر الدين، في رياض السالكين بقوله: «إنّ الرواية وردت بنصب آيتين، و لا وجه للنصب إلّا بعامل مقدّر، و التقدير: و اقرأ آيتين بعدها. فيكون الكلام قد تمّ عند قوله: و الحمد لله ربّ العالمين و هو في محلّ النصب على تقدير القول، أي: و قل: الحمد لله ربّ العالمين، و اقرأ آيتين بعدها؛ فهو مخالف للظاهر؛ إذ المفروض أنّه في مقام التحديد لآية الكرسي، فقال عليه السلام: و آخرها الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ فتقدير القراءه حينئذ غير ملائم لسوق الكلام قطعاً؛ فمثل هذا الاحتمال لمخالفته للظاهر جدّاً غير قادح للاستدلال.

و الحاصل أنّ المذكور في كلامه من أنّه لا- وجه للنصب إلّا بعامل مقدّر، و إن كان مسلماً لكنّ الفعل المقدّر في كلامه غير مناسب لسوق الكلام؛ لأنّ حاصل الكلام حينئذ يكون هكذا: آخر آية الكرسي وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و قل الحمد لله ربّ العالمين و اقرأ آيتين بعدها و أن تقدير القول في الأوّل....

...و إنّما يليق إذا كان المراد هكذا: إذا علمت أنّ آخر آية الكرسي الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

ص: ١١٦

١- (١) ((البلد الأمين، ص ١٠.

٢- (٢) ((الكافي، ج ٨، ص ٢٩٠، ح ٤٣٨.

فاشكر الله و قل: الحمد لله رب العالمين. فحينئذ لا وجه للأمر بقراءة الآيتين، كما لا يخفى.

و إن أغمضنا النظر عن ذلك و قلنا إن المراد أن آخر آية الكرسي الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لكن كلما قرأت آية الكرسي في أي موضع كان فقل: الحمد لله رب العالمين و اقرأ آيتين بعدها، فحينئذ ينتفى الثمره المترتبة من التحديد المذكور، إذ التحديد بذلك يستدعي الحكم بتأني الامتثال بالقراءة إليه كلما ورد الأمر بقراءتها، بخلافها على القول بامتدادها إلى خَالِدُونَ .

و معلوم أنه بناء على المعنى المذكور تنتفى الثمره المذكوره، كما لا يخفى على ذي فطنه. و إنما يبقى الأمر في التسميه، و ذلك ليس ممّا يعتنى به، كما لا يخفى. فالتقدير المذكور في كلام السيد المسطور عن طريق السداد مهجور.

ثم لا يخفى أنه كما يكون مقتضى الحديث المذكور امتداد آية الكرسي إلى خَالِدُونَ كذا يكون مقتضاه جزئيه: «الحمد لله رب العالمين» لها، و لعل هذا هو المأخذ لكلام مولانا التقي المجلسي، قال في شرحه على الفقيه في مقام البحث في كراهه التكلم في بيت الخلاء و استثناء آية الكرسي، ما هذا لفظه:

در آیه الكرسي به نحوی که نازل شده در روایات أهل البيت عليهم السلام بعد از الْعَظِيمُ و الحمد لله رب العالمين هست، و بعد از لَهُ مَمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وارد شده است: و [ما بينهما و ما تحت الثرى عالم الغيب و الشهاده الرحمن الرحيم من ذا العذی] إلى آخرها. و این روایت را علی بن ابراهیم، و کلینی، و شیخ طبرسی، و سید بن طاوس، و غیر ایشان ذکر کرده اند، و می نامند این را به آیه الكرسي على التنزيل. (۱)

انتهی کلامه رفع مقامه.

مخفی نماند آنچه در روضه کافی مذکور است دو حدیث است:

ص: ۱۱۷

أول: به این نحو:

«علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن محمد بن سنان، عن أبي جرير القمي، وهو محمد بن عبيد الله،
(۱) عن أبي الحسن عليه السلام:

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى عَالَمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ. (۲)

حدیث دوم: به این نحو:

«محمد بن خالد، عن حمزه بن عبيد، عن إسماعيل بن عباد، عن أبي عبد الله عليه السلام: وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ
وَأَخْرَاهَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، و آیتین بعدهما». (۳)

ظاهر این است آنچه را که نسبت به علی بن ابراهیم داده به این نحو که الحمد لله رب العالمين بعد العظیم بوده باشد
بلافاصله، چنین روایتی در تفسیر آن مرحوم به نظر نرسیده است. و نحن قد آوردنا کلامه بالتمام، فلاحظه حتى يتضح لك الحال.

و أما ما عزّاه إلى شيخنا الطبرسي، فالمذكور في «مجمع البيان» و جوامع الجامع غير مطابق لذلك أيضا، نعم، قال في مجمع البيان
في تفسير آية الكرسي،

علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن الحسين بن خالد، أنه قرأ أبو الحسن الرضا عليه السلام لا إله إلا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة و
لا نوم له ما في السماوات و ما في الأرض و بينهما و ما تحت الثرى عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده
إلا بإذنه (۴) علاوه بر این در «مجمع البيان» در این مقام مذکور نیست. مجملا- ذکر «الحمد لله رب العالمين» در «مجمع
البيان» نیست، نه بعد از العلی العظیم و نه بعد از آیتین، شاید حکایت مستند به جای دیگر بوده باشد، و الله العالم.

ص: ۱۱۸

۱- (۱) در بعضی نسخه ها محمد بن عبد الله آمده است.

۲- (۲) الكافي، ج ۸، ص ۳۸۹، ح ۴۳۷.

۳- (۳) الكافي، ج ۸، ص ۲۹۰، ح ۴۳۸.

۴- (۴) مجمع البيان، ج ۲، ص ۱۶۱.

بدان که آنچه را مرحوم مجلسی مذکور-قدس الله تعالی روحه- ذکر فرموده و نسبت داده اند به روایات ائمه عليهم السلام منافی است با معنی که مرحوم سید مذکور در شرح صحیفه ذکر فرموده، چنانچه وجه آن به اندک تأمل ظاهر می شود.

و منها: ما رواه ثقة الإسلام، فی باب الدعاء فی أدبار الصلوات، من کتاب الدعاء من الکافی:

«عن بکر بن محمّد، عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من قال هذه الكلمات عند كل صلاة مكتوبة حفظ في نفسه و داره و ماله و ولده: أجزير نفسي و مالي و ولدي و أهلي و داري و كل ما هو مني بالله الواحد الأحد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد، و أجزير نفسي و مالي و ولدي و أهلي و داري و كل ما هو مني برّب الفلق من شرّ ما خلق إلى آخرها و برّب الناس إلى آخرها و بآيه الكرسي إلى آخرها». (١)

وجه الدلالة، هو أنه لو كان آیه الكرسي عباره إلى العليّ العظيم كان المناسب الاكتفاء بلفظ آیه الكرسي، و عدم الاكتفاء بذلك و الإتيان بقول: «إلى آخرها» للتنبیه علی امتدادها زائدا علی الآیه المذكوره، فيكون ممتدّه إلى خالِدُونَ لانتفاء الواسط.

و يمكن الاستدلال للقول الثاني، أي: القول بانتهاؤها إلى العليّ العظيم بعده نصوص أيضا؛ منها: ما رواه الشيخ أبو علي، نجل الشيخ الأجلّ شيخنا الطوسي، في أواسط الجزء الثامن عشر من أماليه، عن جماعه، عن أبي المفضل، قال:

«حدّثنا عبد الله بن أبي سفيان أبو محمّد القرشي الشعراني، إملاء من أصل كتابه بالموصل، قال: حدّثنا إبراهيم بن عمرو بن بكر، قال: حدّثنا محمّد بن بن شعيب بن شابور القرشي، قال: حدّثنا عثمان بن أبي العاتكه الهلالي، عن عليّ بن يزيد، أنه أخبره أنّ أبا عبد الرحمن القاسم بن عبد الرحمن، عن جدّي أبي أمامه الباهلي، أنه سمع عليّ بن أبي طالب عليه السلام يقول: ما أرى رجلا أدرك عقله

ص: ١١٩

الإسلام و ولد فى الإسلام بييت ليله سوادها.قلت: و ما سوادها يا أبا أمامه؟قال:جميعها حتى يقرأ هذه الآية: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**، فقرأ الآية إلى قوله: **وَلَا يُؤْذُهُ حِفْظُهُمَا** وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ثم قال:فلو تعلمون ما هى، أو قال:ما فيها،لما تركتموها على حال،إن رسول الله صلى الله عليه و آله أخبرنى قال:أعطيت آيه الكرسي من كنز تحت العرش و لم يؤتها نبى كان قبلى،قال على عليه السلام:فما بت ليله قط حتى سمعتها من رسول الله صلى الله عليه و آله حتى أقرأها، ثم قال لى:يا أبا أمامه إننى أقرأها ثلاث مرّات فى ثلاثه أحيين،كل ليله.فقلت:و كيف تصنع فى قراءة تك لها يا ابن عمّ محمّد؟قال:أقرأها قبل الركعتين بعد صلاه العشاء الآخرة، فو الله ما تركتها منذ سمعت هذا الخبر من نبيكم صلى الله عليه و آله حتى أخبرتك به» ، (١)الحديث.

و دلالته على أنّ آخر آيه الكرسي هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ممّا لا خفاء فيه.

و منها: ما رواه ثقة الإسلام،فى باب فضل القرآن من كتاب فضل القرآن،

عن عمرو بن الجميع،رفعه إلى على بن الحسين عليهما السلام قال:قال رسول الله صلى الله عليه و آله:«من قرأ أربع آيات من أوّل البقره و آيه الكرسي و آيتين بعدها و ثلاث آيات من آخرها لم ير فى نفسه و ماله شيئاً يكرهه،و لا يقربه شيطان،و لا ينسى القرآن». (٢)

و الاستناد إلى الحديث المذكور بانفراده فى إثبات المدعى و إن أشبه المصادر بناء على أنّ دلالته على انتهاء آيه الكرسي ب **الْعَظِيمُ** إنّما يتمّ إذا كان المراد من الآيتين بعدها لا- **إِكْرَاهَ** فى الدّين إلى آخر الآيتين،و هو إنّما يتّجه إذا ثبت أن آيه الكرسي عبارته عن قول: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ** و إلاّ يمكن أن يكون المراد من الآيتين بعدها هو الإتيان بعد **خَالِدُونَ**،فالتمسك بالحديث فى إثبات ذلك مصادر،لكنّه بعد ملاحظه الحديث المروى فى «مجمع البيان»صحيح لا غبار عليه من هذه الجهه.

ص: ١٢٠

١- (١) أمالى الشيخ الطوسى، ص ٥٠٨، الرقم ١١٩٢/١٩.

٢- (٢) الكافى، ج ٢، ص ٦٢١، ح ٥.

«و روى عن عبد الله بن مسعود قال: من قرأ عشر آيات من سورة البقره فى كل ليله فى بيت، لم يدخل ذلك البيت شيطان حتى يصبح، أربع آيات من أولها، و آيه الكرسي و آيتين بعدها، و خواتيمها». (١)

و ذلك أنّ المراد من الآيتين بعد آيه الكرسي فى هذا الحديث أولهما لا إكراه فى الدين إلى آخر الآيتين جزما و إلا لم يكن عدد الآيات عشرا بل اثنتى عشرا إذ حينئذ يكون آيه الكرسي... عباره عن ثلاث آيات، و المراد بخواتمها ثلاث آيات فى آخر البقره، كما هو المصرّح به فى الحديث الأول؛ هف. (٢) و منه يظهر أنّ المراد من الآيتين بعد آيه الكرسي فى الحديث الأول أيضا ذلك، فيتّم التقريب.

و منها: ما رواه صاحب كتاب «طبّ الائمه» فى الثلث الأول من الكتاب المسطور،

عن محمّد بن كثير الدمشقى، عن الحسين بن على بن يقطين، عن مولانا الرضا- عليه آلاف التحيّه و الثناء- أنّه قال: هذه العوده حرز و أمان من كلّ (٣) (مرض) و خوف: «بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله اخسئوا فيها و لا تكلمون، أعود بالرحمن منك إن كنت تقيا أو غير تقى، أخذت بسمع الله و بصره على أسماءكم و أبصاركم و بقوه الله على قوتكم، لا سلطان لكم على فلان بن فلانه و لا على ذريته و لا على ماله و لا على أهل بيته، سترت بينه و بينكم بستر النبوه التى استتروا بها من سطوات الفراعنه، جبرئيل عن أيمانكم و ميكائيل عن أيساركم و محمّد صلى الله عليه و آله و أهل بيته عن أمامكم و الله تعالى مظلّ عليكم، يمنعه الله و ماله و ذريته و أهل بيته منكم و من الشياطين، ما شاء الله لا حول و لا قوه إلا بالله العليّ العظيم، اللهم إنّه لا يبلغ حلمه (٤) أناتك لا يبلغه مجهود نفسه، فعليك

ص: ١٢١

١- (١) مجمع البيان، ج ٢، ص ١٥٧.

٢- (٢) در هر دو نسخه چنین بود و ظاهرا مخفف (هذا خلف) است.

٣- (٣) در هر دو نسخه خطی: من كل مرض و خوف.

٤- (٤) در هر دو نسخه: (لا يبلغ جهله).

توكلت و أنت نعم المولى و نعم النصير، حرّسك الله و ذرّيتك يا فلان بما حرّس الله به أوليائه، صلّى الله على محمد و أهل بيته». و تكتب آيه الكرسي إلى قوله: وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ثم تكتب: لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم لا ملجأ من الله إلا إليه و حسبنا الله و نعم الوكيل «دم سام فى راس السهبا ليسها طللساها لسلسلا لقول عليه السلام (١)».

إلى قوله: وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ تحديد لآيه الكرسي، و المراد تكتب آيه الكرسي و هى إلى قوله: وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ فدلالته على المرام لا خفاء فيه.

و مما يؤيد المرام، ما رواه فى هذا الكتاب بعد الحديث المذكور بقليل، فى بيان عوذه المأخوذ و المسحور، فقد روى مؤلف الكتاب المسطور

عن أحمد بن بدر، عن إسحاق الصحاف، عن (مولانا) موسى بن جعفر عليهما السلام أنه قال: يا صحاف! قلت: لبيك يا بن رسول الله صلّى الله عليه و آله. قال: إنك مأخوذ عن أهلك؟ قلت: بلى يا بن رسول الله منذ ثلاث سنين، قد عالجت بكلّ دواء فوالله ما نفعتنى. قال: يا صحاف! أ فلا- أعلمتك؟! قلت: يا ابن رسول الله! و الله ما خفى علىّ أنّ كلّ شىء عندكم فرجه و لكن أستحييك. قال: ويحك! و ما منعك الحياء فى رجل مسحور مأخوذ، أما إنى أردت أن أفاتحك بذلك، قل: بسم الله الرحمن الرحيم أذرتكم أيها السحرة، عن فلان بن فلانه، بالله الذى قال لإبليس: «أُخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا»، إلى أن قال عليه السلام: وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (٢) يا ذن الله الذى لا إله إلا هو الحى القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فى السماوات و ما فى الأرض من ذا الذى يشفع عنده إلا بإذنه يعلم ما بين أيديهم و ما خلفهم و لا يحيطون بشىء من علمه إلا بما شاء و سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، إن إلهكم لواحد ربّ السماوات و الأرض و ما بينهما و ربّ المشارق (٣) إلى آخر ما فيه.

ص: ١٢٢

١- (١) طبّ الأئمة، ص ٤٠.

٢- (٢) سورة مباركه البقره ١٦٧.

٣- (٣) طبّ الأئمة، ص ٤٠.

وجه التأييد هو أنّ التوسُّل والاستعاذه في أمثال المقامات إنّما هو بآيه الكرسي، فلو كانت باقيه بعد العليّ العَظِيم لذكره عليه السلام أيضاً، وعدم ذكره والاقتصار بما ذكره يؤمى إلى الامتداد إلى ما ذكره.

تنبيه:

اعلم أنّ الظاهر أنّ مؤلّف هذا الكتاب، أى: كتاب طبّ الأئمّه عليهم السلام هو الحسين بسطام و أخوه عبد الله بن بسطام.

قال النجاشي: الحسين بن بسطام، وقال أبو عبد الله بن عيّاش: هو الحسين بن بسطام بن سابور الزيّات، له ولأخيه أبي عتاب كتاب، جمعاه في الطبّ، كثير الفوائد و المنافع، على طريق (طريقه) الطبّ في الأَطعمه و منافعها و الرقى و العوذ، انتهى (١).

و منها: ما رواه شيخنا الصدوق في كتاب «الخصال» التي سألت عنها أبو ذر - رحمه الله عليه - قال:

«دخلت على رسول الله صلّى الله عليه و آله و هو جالس في المسجد وحده، فاعتنمت خلوته، إلى أن قال: فأى آيه أنزلها الله عليك أعظم؟ قال: آيه الكرسي». (٢)

و رواه صاحب كتاب مكارم الأخلاق في أواخره. (٣)

وجه الدلالة، هو أنّ الظاهر من كلام السائل - مع جلالته و كونه من أهل اللسان - «أى آيه أعظم؟»، سؤال عن الآيه الواحده التي هي أعظم من غيرها، و جوابه صلّى الله عليه و آله عن هذا السؤال بقوله: «آيه الكرسي» يرشد إلى أنّ آيه الكرسي آيه واحد، فاللازم منه انتهاؤها (بالعظيم)، لما عرفت من انتفاء التشكيك في آيه الكرسي من حيث البدايه، و إنّما الكلام في النهايه؛ فحيث علم أنّها آيه واحد، - كما هو الملائم لظاهر اللفظ - علم انتهاؤها بالعظيم. و أمّا القول بأنّ من لفظ الجلاله إلى القيوم آيه واحد و من لا تأخذه سنّه إلى آخر العَظِيم آيه أخرى - كما حكاه شيخنا الطبرسي في مجمع البيان - فلا شبهه في ضعفه و شدوده.

ص: ١٢٣

١- (١) رجال النجاشي، ص ٣٩، الرقم ٧٩.

٢- (٢) الخصال، ص ٥٢٣، الرقم ٢٣.

٣- (٣) مكارم الاخلاق، ص ٤٧٢.

فقال: دعني أعلمك كلمات ينفعك الله بها، قلت: وما هن؟ قال: إذا آويت إلى فراشك فاقرا آية الكرسي: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ حَتَّى تَخْتَمَ الْآيَةَ، فَإِنَّكَ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَقْرَبُكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تَصْبِحَ، فَخَلِّتْ سَبِيلَهُ.**

فلمّا أصبحت، فقال لي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ما فعل أسيرك البارحة؟ فقلت: زعم أنّه يعلمني كلمات ينفعني الله بها، فقال: **أَمَا إِنَّهُ صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ؛ انتهى. (١)**

يعني صدقك في آية الكرسي و ذكر خواصّه و لكنّه كذبك في عدم العود. وجه الدلالة على المدعى هو أنّ المراد من ختم الآية تلاوتها إلى العليّ العظيم، فيكون آخر آية الكرسي ذلك، و هو المطلوب.

سؤال [٢]: [ولاية حاكم شرع بر بالغه غير رشیده در صورت فقد پدر یا جد]

اشاره

بفرمائید در صورت فقد پدر یا جد آیا حاکم شرع را ولیّ بالغه غیر رشیده می دانند یا نه؟ و در صورت ثبوت، ولایت حاکم ولایت اجباری است یا موقوف به اذن بالغه غیر رشیده هم هست؟ جواب: این سؤال اجمالی دارد، تحقیق حال در جواب این سؤال محتاج است به تفصیل مقال، پس می گوئیم: مقصود از سؤال از ولایت، یا ولایت در اموال است یا تزویج؛ و اگر مقصود ولایت در اموال است تشکیکی در این نیست که در صورت فقد والد و جدّ و وصی، ولایت در اموال ثابت است نسبت به حاکم شرع، و همچنین بعد از بلوغ به حدّ بلوغ، لکن به شرط عدم ظهور اتّصاف به وصف رشد.

و این مجمع علیه ما بین فقهاست، و مدلول علیه به کتاب و سنّت است.

ص: ۱۲۵

۱- ((۱)) جامع الأصول، ج ۹، ص ۳۶۰، و الموجود فی بعض کتبهم ۱- صحیح البخاری، ج ۳، ص ۶۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص

۳۱۳؛ و الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۲۶.

قال الله تبارك و تعالى: فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ (١)

[كلمات الفقهاء]

قال شيخ الطائفة في المبسوط، في مقام بيان علامات البلوغ ما هذا لفظه: و أما السنّ فحدّه في المذكور خمسة عشر سنه و في الإناث تسع سنين، و روى عشر سنين. و قد ذكرنا أنّ الصبي لا يدفع إليه ماله حتّى يبلغ، فإذا بلغ و أونس منه الرشد فإنه يسلم إليه ماله، و إيناس الرشد منه أن يكون مصلحا لماله، عدلا في دينه، فأما إذا كان مصلحا لماله غير عدل في دينه، أو كان عدلا في دينه غير مصلح لماله، فإنه لا يدفع إليه ماله، و متى كان غير رشيد لا يفكّ حجره و إن بلغ و صار شيخا، و وقت الاختبار يجب أن يكون قبل البلوغ حتّى إذا بلغ، إمّا أن يسلم إليه ماله أو يحجر عليه، و قيل: إنّه يكون الاختبار بعد البلوغ. و الأوّل أحوط، لقوله تعالى: وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا... فدلّ على أنّه يكون قبله، و لأنّه لو كان الاختبار بعد البلوغ أدّى إلى الحجر على البالغ الرشيد إلى أن يعرف حاله، و ذلك لا يجوز، فإذا ثبت ذلك فنحن نبين كيفيّة اختباره فيما بعد، و جملة أنّ الأيتام على ضربين: ذكور و إناث، فالذكور على ضربين:

ضرب يتدلون (٢) في الأسواق و يخالطون الناس بالبيع و الشراء، و ضرب يصانون عن الأسواق، فالذين يخالطون الناس و يتدلون في الأسواق فإنه يعرف اختبارهم بأن يأمره الولي أن يذهب إلى السوق و يساوم في السلع و يقاوم فيها و لا يعقده العقد، فإن رآه يحسن ذلك و لا يغبن فيه علم أنّه رشيد و إلاّ لم يفكّ عنه الحجر - إلى أن قال: - و إن كان اليتيم ممّن يصان عن الأسواق، مثل أولاد الرؤساء و الأمراء فإنّ اختبارهم أصعب، فيدفع إليهم الولي نفقه شهر يختبرهم بها، فينظر، فإن دفعوا إلى أكرتهم و غلمانهم و عمّالهم و معاملتهم حقوقهم من غير تبذير، و أفسطوا في النفقه على أنفسهم في مطاعمهم و مشاربهم و مكاسبهم سلّم إليهم المال، و إن وجدهم بخلاف ذلك لم يسلم إليهم المال.

ص: ١٢٤

١- (١) سورة مباركه النساء ٦.

٢- (٢) در منبع: يتدلون.

و أمّا الإناث، فإنّه يصعب اختبارهن؛ لأنّهنّ لا يطلع عليهن أحد و لا يظهرن لأحد، فيدفع إليهن شيئاً من المال و يجعل نساء ثقات، يشرفن عليهنّ، فإن غزلن و استغزلن و نسجن و استنسجن و لم يبذرن، سلّم المال إليهنّ، و إن كنّ بخلاف ذلك لم يسلم إليهن، و إذا بلغت المرأة و هي رشيدة دفع إليها مالها و جاز لها أن تتصرّف فيه، سواء كان لها زوج أو لم يكن، فإن كان لها زوج جاز لها أن تتصرّف في مالها بغير إذن زوجها، و يستحبّ لها أن لا تتصرّف إلاّ بإذنه و ليس بواجب؛ انتهى كلام المبسوط. (١)

و قال في الخلاف، بعد أن حكم بأنّه لا يفكّ حجر الصبي إلاّ ببلوغ السنّ و الرشد:

و حدّه، (أي حدّ الرشد): أن يكون مصلحاً لماله عدلاً في دينه، فإذا كان مصلحاً لماله غير عدل في دينه، أو كان عدلاً في دينه غير مصلح لماله، فلا يدفع إليه ماله (٢).

و لا يخفى أن مقتضى ما ذكره اعتبار العدالة في الرشد، و لا يخفى ما فيه؛ فالقدر المعتمد هو الإصلاح و ملكه بحفظ المال، و هو الظاهر ممّا ذكره: «فالمدين يخالطون الناس - إلى قوله -: علم أنّه رشيد» لوضوح أنّ المعنى المدلول بهذه العبارة الكافي في صدق الرشد غير متوقّف على العدالة، كما لا - يخفى على ذي خبره و درايه. و هكذا الحال في قوله: «و إن كان اليتيم ممّن يسان من الأسواق - إلى قوله -: سلّم إليهم المال» و هو ظاهر.

ثمّ نقول: إنّ المعنى المذكور عليه بالكلامين المذكورين و إن لم ينفكّ عن الرشد، لكنّ الظاهر انتفاء الحاجة إلى تحقّق المعنى المذكور بالفعل، بل الظاهر كفايه الحال الموصلة إلى المعنى المذكور و إن لم يتحقّق بالفعل، كما قد يتحدّث من قرائن الأحوال.

قال العلامة رحمه الله في التذكرة: و أمّا الرشد، فقال الشيخ رحمه الله هو أن يكون مصلحاً لماله، عدلاً في دينه، فإذا كان مصلحاً لماله غير عدل في دينه، أو كان عدلاً في دينه غير مصلح لماله، فإنّه لا يدفع إليه. و به قال الشافعي و الحسن البصري و ابن المنذر، و لقوله تعالى:

ص: ١٢٧

١- (١) المبسوط، ج ٢، ص ٢٨٥.

٢- (٢) الخلاف، ج ٣، ص ٢٨٣، مسأله ٣.

فَإِنْ أَنْسَأْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ (١) و الفاسق موصوف بالغى لا بالرشد.

و روى عن ابن عباس أنه قال فى قوله تعالى فَإِنْ أَنْسَأْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا هو أن يبلغ ذا وقار و حلم و عقل، و مثله عن مجاهد. و لأنّ الفاسق غير رشيد، فلو ارتكب شيئاً من المحرّمات ممّا يسقط به العداله كان غير رشيد، و كذا لو كان مبذراً لماله و تصرّفه فى الملاذ النفيسه و الثياب الرفيعه و المركوبات الجليله التى لا تليق بحاله كان سفيها و لم يكن رشيدا، و قال أكثر أهل العلم: الرشده الصلاح فى المال خاصّه، سواء كان صالحا فى دينه أو لا. و هو قول مالك و أبى حنيفه و أحمد، و هو المعتمد عندى، انتهى. (٢)

تنقيح الحال يستدعى أن يقال: إنّ الرشده قد يطلق و يراد به خلاف الغى، و منه قوله تعالى: قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَىِّ (٣) قال فى الصحاح: الرّشاد خلاف الغى. (٤)

و قد يطلق و يراد به الإصلاح فى المال و حفظه المقتضى لقوّه العقل، و الظاهر أنّ المراد من الرشده الذى جعل فى الآيه الشريفه موقوفا عليه لدفع المال هو هذا المعنى، كما هو المستفاد من جملة من النصوص المعتمره.

منها: الصحيح المروى، فى باب انقطاع يتم اليتيم من «الفقيه»، و باب وصيه الصبى و المحجور عليه من كتاب وصيه «التهذيب»،

عن صفوان بن يحيى، عن عيص بن القاسم، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال: سألته عن اليتيمه، متى يدفع إليها مالها؟ قال: «إذا علمت أنّها لا تفسد و لا تضيع»، فسألته إن كانت قد زوّجت؟ فقال: «إذا تزوّجت فقد انقطع ملك الوصى عنها» (٥) و هو مروى فى أواخر كتاب الوصيه من «الكافى» لكن سند «الفقيه» و «التهذيب» أقوى.

ص: ١٢٨

١- (١) سورة مباركه النساء ٦٤.

٢- (٢) التذكرة، ج ٢، ص ٧٥، طبع قديم.

٣- (٣) سورة مباركه البقره ٢٥٦.

٤- (٤) الصحاح، ج ٢، ص ٤٧٤.

٥- (٥) الفقيه، ج ٤، ص ٢٢١، ح ٥٥٢٠؛ الكافى، ج ٧، ص ٦٨، ح ٤؛ تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ١٨٤، ح ٧٤.

و منها ما فى الباب المذكور من «الفقيه» قال: و قدر روى

عن الصادق عليه السلام أنه سئل عن قول الله عزّ و جلّ: فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ. قال: إيناس الرشد حفظ المال. (١)

و منها: الصحيح المروى فى الباب المذكور،

عن ابن أبى عمير، عن مثنى بن راشد، عن أبى بصير، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: سألته عن يتيم قد قرأ القرآن و ليس بعقله بأس، و له مال على يدى رجل، فأراد الذى عنده المال أن يعمل به حتى يحتلم و يدفع إليه ماله. (٢)

قال: «و إن احتلم و لم يكن له عقل لم يدفع إليه شىء، أبدا». (٣)

و هو مروى فى أواخر كتاب الوصية من «الكافى» أيضا بسند اشتمل على إرسال.

و منها: الصحيح المروى فى أواخر كتاب الوصية من «الكافى» و الباب المذكور من «الفقيه» و باب وصية الصبى و المحجور عليه من كتاب وصية «التهذيب»،

عن منصور بن حازم، عن هشام، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: «انقطع يتم اليتيم الاحتلام و هو أشدّه، و إن احتلم و لم يؤنس منه رشد و كان سفيها أو ضعيفا فليمسك عنه وليه ماله. (٤)

و يؤيده ما رواه فى باب الحجر على الإفلاس من الفقيه أيضا

بإسناده إلى الأصبغ بن نباته، عن أمير المؤمنين عليه السلام، أنه قضى أن يحجر على الغلام المفسد حتى يعقل. (٥)

مجملا- اعتبار ظهور رشد بعد از بلوغ در جواز دفع اموال ايتام به ايشان محلّ وفاق ما بين فقهاست و وجه آن معلوم شد، لكن كلام در تفسير رشد است، ظاهر اين است كه

ص: ١٢٩

١- ((١)) الفقيه، ج ٤، ص ٢٢٢، ح ٥٥٢٣.

٢- ((٢)) در كافى چنین آمده: أن يعمل بمال اليتيم مضاربه فأذن له الغلام فى ذلك فقال: لا يصلح أن يعمل به.

٣- ((٣)) الفقيه، ج ٤، ص ٢٢١، ح ٥٥١٨؛ الكافى، ج ٧، ص ٦٨، ح ٣.

٤- ((٤)) الكافى، ج ٧، ص ٦٨، ح ٢؛ الفقيه، ج ٤، ص ٢٢٠، ح ٥٥١٧؛ تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ١٨٣، ح ١٢-٧٣٧.

٥- ((٥)) الفقيه، ج ٣، ص ٢٨، ح ٣٢٥٨.

مراد ظهور ملكه اصلاح مال و حفظ و ضبط آن است؛ پس بعد اختبار هرگاه مشخص شد كه بعد از بلوغ متصرف به اين صفت مي باشد جاز است دفع اموال ايشان به ايشان، بلکه لازم و متعين است مگر در صورتی كه خود آنان راضی به تأخير شوند.

و اما ولايت در تزويج نسبت به حكام شرع در صورت مذكوره-يعني صورت انتفاء والد و جدّ و وصيّ-پس ظاهر أصحاب اين است كه قبل از بلوغ، ولايت در تزويج نسبت به حكام شرع ثابت نباشد. و اما بعد از بلوغ، پس آنچه بعد از تفحص در كلمات أصحاب ظاهر مي شود اين است كه مسأله محلّ خلاف است، نظر به اين كه ظاهر از جمله كلمات قدمای أصحاب آن است كه ولايت در تزويج نسبت به حكام شرع مطلقاً ثابت نيست.

منهم: شيخنا الصدوق، قال في «الفييه»: لا ولايه لأحد على المرأه إلا لأبيها ما لم تتزوج و كانت بكرًا، فإذا كانت ثيبًا فلا يجوز عليها تزويج أبيها إلا بأمرها، فإذا كان لها أب و جدّ فللجدّ عليها ولايه ما دام أبوها حيًا، لأنه يملك ولده و ما ملك، فإذا مات الأب لم يزوّجها الجدّ إلا بإذنها. (1)

و منهم: شيخنا ابن حمزه، قال في «الوسيله»: فصل: في بيان من إليه العقد على النساء، الذي بيده عقده النكاح أربعة: المرأه إذا كانت بالغه رشيده، و على قول بعض الأصحاب باشرط الثيبه؛ و الأب و الجدّ مع وجود الأب إذا كانت طفلاً أو بالغه غير رشيده، و يجوز لهما العفو عن بعض المهر؛ و وكيل المرأه إذا كانت مالكة أمرها، انتهى. (2)

و مقتضى هذا الكلام عدم ثبوت الولايه في العقد للحكام أصلاً كما لا يخفى.

و منهم: شيخ الطائفه، قال في «المبسوط»: الذي له الإيجار على النكاح، الأب و الجدّ مع وجود الأب و إن علا. (3)

ص: ۱۳۰

۱- ((۱)) الفقيه، ج ۳، ص ۳۹۵.

۲- ((۲)) الوسيله، ص ۲۹۹.

۳- ((۳)) المبسوط، ج ۴، ص ۱۶۴.

و فيه أيضا في موضع آخر: الذي بيده عقده النكاح عندنا، هو الولي الذي هو الأب، أو الجد. (١)

و في «النهاية»: و الذي بيده عقده النكاح، الأب، أو الجد مع وجود الأب الأدنى، أو الأخ إذا جعلت الأخت أمرها إليها، أو من وكلته في أمرها. (٢)

و عنه في «التبيان»: لا ولاية لأحد عندنا إلا الأب، أو الجد على البكر غير البالغ، و أمّا من عداهما فلا ولاية إلا بتوليه منهما. (٣)

و منهم: شيخنا أبو الصلاح، قال في «الكافي»: أمّا نكاح الغبطه و هو نكاح الدوام فمن شرط صحته الولاية و عقد الولي له بلفظ مخصوص يقتضى الإيجاب و قبول المعقود له أو النائب عنه و الولاية المختصه بأب المعقود عليها و جدّها له في حياته، فإذا حضرا فالجدّ أولى، و يصحّ لكلّ منهما أن يعقد من دون إذن صاحبه.

إلى أن قال: فإن كانت صغيره جاز عقدهما عليها، و لا خيار لها بعد البلوغ، و إن عقد عليها غيرهما كان العقد موقوفا على بلوغها و إمضاءها، و إن كانت بالغاً لم يجز لهما العقد عليها إلا بإذنها، فإن عقداً بغير إذنها خالفاً للسنة و كان عليها القبول و لها الفسخ، فإن أبت العقد بطل و لا يجوز لها العقد على نفسها بغير إذنها، فإن عقدت خالفت السنة فكان العقد موقوفاً على إمضاءها، انتهى. (٤)

إذ الحكم باختصاص الولاية في العقد بالأب و الجدّ يقتضى انتفائها في غيرهما مطلقاً.

و منهم: السيد ابن زهره، قال في «الغنية»: و من شرطه أن يكون صادراً ممن له ولاية، و الولاية التي يجوز معها تزويج الصغيره غير البالغ، سواء كانت بكراً أو قد ذهبت بكارتها بتزويج أو غيره، و لا يكون لها بعد البلوغ خيار بلا خلاف بين أصحابنا، و تزويج البكر البالغ من غير إذنها، على خلاف بينهم في ذلك مختصه بأبيها و جدّها له في حياته، و إن

ص: ١٣١

١- (١) المبسوط، ج ٤، ص ٣٠٥.

٢- (٢) النهاية، ص ٤٦٨.

٣- (٣) التبيان، ج ٢، ص ٢٧٣.

٤- (٤) الكافي ابو الصلاح حلي، ص ٢٩٢.

لم يكن الأب حياً، فلا ولاية للجدِّ، و من يختاره الجدُّ أولى ممَّن يختاره الأب، و ليس لأحدهما فسخ العقد الذي سبق الآخر إليه و إن كان بغير إذنه، و الأولى بالأب استيذان الجدِّ بدليل إجماع الطائفة. (١)

إلى أن قال:- و لا ولاية لغير الأب و الجدِّ على البكر، و لا ولاية لهما و لا لغيرهما على البنت البالغة الرشيدة إلا أن تضع نفسها مع غير كفو، فيكون لأبيها أو جدِّها فسخ العقد.

و الكفاءة يثبت عندنا بأمرين: الإيمان و إمكان القيام بالنفقة بدليل إجماع المشار إليه. (٢)

و لعلَّه الظاهر ممَّا حكاه العلّامة في «التحرير»، عن شيخ الطائفة أيضاً حيث قال: المرأه إن كانت صغيره أو مجنونه كانت الولاية في نكاحها لكل واحد من الأب، و الجدِّ للأب و إن علا، سواء كانت بكراً أو ذهبت بكارتها بوطى أو غيره، فإن فقدت معها كانت ولاية المجنونه إلى الحاكم يزوّجها مع اعتبار المصلحة.

قال الشيخ: المراد بالحاكم هنا الإمام أو من يأمره الإمام خاصه و لا ولاية له على الصغيره، و لو فقد الحاكم انتفت الولاية عنها أيضاً و إن كانت بالغة رشيدة (٣)، انتهى.

وجه الظهور هو أنّ الظاهر ممَّن يأمر الإمام غير الحاكم، و لئِمَّا كان الكلام المذكور دالاً على انحصار الولاية عليها للحاكم، بل نقول: إنّ حكايته عن شيخ الطائفة من غير إشاره إلى ردّه يؤمى إلى اعتقاده إلى صحته، ثم نقول: إنّ ما عزّاه إلى شيخ الطائفة و إن كان مدلولاً عليه بما ذكره في المبسوط في أوّل الأمر لكن كلامه بعده بقليل نصّ على خلافه كما ستقف عليه.

و منهم: ابن إدريس، قال في السرائر: باب من يتولّى العقد عن النساء، و عندنا أنّه لا

ص: ١٣٢

١- (١) غنيه التزوع، ص ٣٤٢.

٢- (٢) غنيه التزوع، ص ٣٤٣.

٣- (٣) تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤١٣.

ولايه على النساء الصغار اللاتي لم يبلغن تسع سنين إلا للأب، والجدة من قبل الأب. إلا أن لولايه الجدة رجحانا وألويته هنا بغير خلاف بين أصحابنا، إلا من شيخنا أبي جعفر في نهايته، (١) فإنه يجعل ولايه الجدة مرتبطة بحياء الأب في هذه الحال. والصحيح أن ولايته بعد الأب ثابتة باقيه في ما لها وغيره، والأصل بقاؤها. (٢)

وقال أيضا: والذي يقوى في نفسى وتقضيه أصول المذهب ويشهد بصحته النظر والاعتبار والأدلة القاهره والآثار أن الأب أو الجدة من قبله مع حياته أو موته إذا عقدا على غير البالغ فلهما أن يعفوا عما يستحقه من نصف المهر بعد الطلاق، إذا رأيا ذلك مصلحة لها وتكون المرأة وقت عفوهما غير بالغ. (٣)

ومنهم: شيخنا يحيى بن سعيد، قال في «الجامع»: والذى بيده عقده النكاح، الأب والجدة ومن أوصى إليه ومن ولته أمرها وهي رشيده. (٤)

ولا يخفى عليك أن مقتضى الكلمات المذكوره، انتفاء ولايه التزويج للحاكم مطلقا ولو بلغت غير رشيده كما لا يخفى، لكن قال شيخ الطائفة في «المبسوط»: إذا بلغت الحره رشيده ملكت كل عقد من النكاح والبيع وغير ذلك، وفي أصحابنا من قال: إذا كانت بكرا لا يجوز لها العقد على نفسها إلا بإذن أبيها، وفي المخالفين من قال: لا يجوز نكاح إلا بولي، وفيه خلاف، وإذا تزوج من ذكرناه بغير ولي كان العقد صحيحا. (٥)

إلى أن قال: النساء على ضربين: عاقله ومجنونه، فإن كانت مجنونه نظرت، فإن كان لها أب أو جد كان لهما تزويجها صغيره كانت أو كبيره، بكرا كانت أو ثيبا، فإن لم يكن لها أب ولا جد ولها أخ أو ابن أخ أو عم أو مولى نعمه فليس له إجبارها بحال، صغيره كانت أو كبيره

ص: ١٣٣

١- (١) النهاية، ص ٤٦٦.

٢- (٢) السرائر، ص ٥٦٠.

٣- (٣) السرائر، ص ٥٧٢.

٤- (٤) الجامع الشرائع، ص ٤٣٨.

٥- (٥) المبسوط، ص ١٦٢.

بكرًا كانت أو ثيبًا بلا خلاف. ولا يجوز للحاكم تزويجها، وعند المخالف: للحاكم تزويجها إن كانت كبيرة، بكرًا كانت أو ثيبًا، وعندنا يجوز ذلك للإمام الذي يلي عليها أو من يأمره الإمام بذلك. وإن كانت عاقله نظرت، فإن كان لها أب أو جدّ أجبرها إن كانت بكرًا، صغيره كانت أو كبيرة، وإن كانت ثيبًا كبيرة لم يكن لهما ذلك، وإن كانت ثيبًا صغيره كان لهما ذلك، وفيهم من قال ليس لهما ذلك على حال، وإن كان لها أخ أو ابن أخ أو عمّ أو ابن عمّ أو مولى نعمه لم يكن تزويجها صغيره بحال، وإن كانت كبيرة كان له تزويجها بأمرها بكرًا كانت أو ثيبًا، والحاكم في هذا كالأخ والعَمّ، سواء في جميع ما قلنا إلا في المجنونه الكبيرة، فإنّ له أن يزوّجها، وليس للأخ والعَمّ ذلك، فهذا ترتيب النساء على الأولياء.

فإن أردت ترتيب الأولياء على النساء قلت: الأولياء على ثلاثة أضرب: أب و جدّ أو أخ و ابن أخ و عمّ و ابن عمّ و مولى نعمه أو حاكم، فإن كان أب أو جدّ و كانت مجنونه أجبرها. صغيره كانت أو كبيرة، ثيبًا كانت أو بكرًا، وإن كانت عاقله أجبرها إن كانت بكرًا صغيره كانت أو كبيرة، وإن كانت ثيبًا لم يجبرها صغيره عنده، وعندنا إنّ له إجبارها إذا كانت صغيره و له تزويجها بإذنها إذا كانت كبيرة، فإن كان لها أخ و ابن أخ و عمّ و ابن عمّ و مولى نعمه لم يجبرها أحد منهم، صغيره كانت أو كبيرة، بكرًا كانت أو ثيبًا، عاقله كانت أو مجنونه، والحاكم يجبرها إذا كانت مجنونه، صغيره كانت أو كبيرة، وإن كانت عاقله فهو كالعمّ (1)، انتهى كلام المبسوط.

ولا يخفى ما في هذا الكلام من المنافاه؛ لأنّه قال أولاً: ولا يجوز للحاكم تزويجها وعند المخالف: تزويجها للحاكم إن كانت كبيرة بكرًا كانت أو ثيبًا.

وقال بعده: والحاكم في هذه كالأخ والعَمّ، سواء في جميع ما قلنا، إلا في المجنونه الكبيرة، فإنّ له أن يزوّجها.

ص: ١٣٤

و قال أيضا: و الحاكم يجبرها إذا كانت مجنونه، صغيره كانت أو كبيره.

و رفع المنافاه يمكن بأحد وجهين: الأول: أن يكون المراد من الحاكم فى الموضوعين الأخيرين هو الإمام أو من يأمره الإمام بذلك لقوله: و عندنا يجوز ذلك للإمام إلى آخره، و يكون المراد من الحاكم فى الأول هو الفقيه الجامع لشرائط الفتوى.

و الثانى: أن يكون المراد من الحاكم فى الموضوع الثلاثة هو هذا المعنى، و يكون ذلك من باب تغيير الرأى و تبدل الفتوى، و لا يبعد أن يقال: الكلام المذكور من العلامه فى التحرير مبنى على الأول لبعده التغيير فى الرأى مع اتصال الكلامين، و يؤيده نسبه ثبوت الولاية للحاكم فى الأول إلى المخالف و تذييله بقوله: و عندنا يجوز ذلك للإمام إلى آخره و لا بأس به.

و الحاصل؛ إنه ليس فى كلمات هؤلاء الأعاضم المذكوره دلالة على ثبوت الولاية للحاكم فى التزويج أصلا إلا ما علمت من كلام شيخ الطائفة فى المبسوط من التصريح بثبوت الولاية فى التزويج للحاكم، لكن قد عرفت حقيقه الحال فى ذلك.

و مثله ما ذكره الفاضل ابن البراج فى مهذبته فى أول كلامه قال: الأولياء: أب، و جد، و أخ، و عم، و ابن عم، و مولى نعم أو حاكم. (١) ثم تعرض لتفصيل المسأله لكن لم يذكر ما يعلم منه أن ولاية الحاكم فى أى مقام، فيمكن أن يكون الأمر فيه كالأخ و العم و ابن العم، هذا على النسخه التى عندى أو إمكان الغلط فيها قائم، و المراد أنه لم يظهر من كلماتهم المذكوره ما يدل على حكمهم بثبوت الولاية للحاكم فى التزويج أصلا، لكن صرح بذلك شيخ الطائفة فى المبسوط فيما بعد ذلك، قال: و قد بينا أن الولاية للأب أو لجد لا غير، فإن عضلاها كانت هى وليه نفسها لولّى أمرها من شاءت إذا كانت رشيده، و إن كانت صغيره فلا عضل فى أمرها بلا خلاف، و لا ولاية للسلطان على امرأه عندنا إلا إذا كانت غير رشيده، أو مولى عليها، أو مغلوبا على عقلها، و لا يكون لها مناسب (٢).

ص: ١٣٥

١- (١) مهذب البارع، ج ٢، ص ١٩٤.

٢- (٢) المبسوط، ج ٤، ص ١٧٧.

لكن لتفرّق كلماتهم ضبط أمرها المتأخرون مع اختلافهم في التعبير،فها أنا أستقصى كلماتهم لتحقيق الحال في المسألة،فأقول:قال في الشرائع:و ليس للحاكم ولاية في النكاح على من لم يبلغ،ولا على بالغ رشيد،و يثبت ولايته على من بلغ غير رشيد،أو تجدد فساد عقله إذا كان النكاح صلاحا له،و لا ولاية للوصى،و إن نصّ له الموصى على النكاح على الأظهر.و للوصى أن يزوّج من بلغ فساد العقل إذا كان به ضروره إلى النكاح (١)و في النافع: و لا يزوّج الوصى إلا من بلغ فساد العقل مع اعتبار المصلحه و كذا الحاكم. (٢)

و قال في الإرشاد: و لا تثبت ولاية الوصى على الصغيرين و إن نصّ الموصى على الإنكاح،على رأى،و يثبت ولايته على من بلغ فساد العقل مع الحاجه،و حكم الحاكم حكم الوصى في انتفاء ولايته على الصغيرين،و ثبوتها على المجنونين مع الحاجه. (٣)

و في القواعد:ولاية الحاكم يختص في النكاح على البالغ فساد العقل،أو من تجدد جنونه بعد بلوغه،ذكرًا كان أو أنثى مع الغبطه،و لا ولاية له على الصغيرين و لا على الرشيدين. (٤)

و فيه أيضا: و لا ولاية في النكاح إلا على ناقص بصغر أو جنون أو سفه أو رق. (٥)

و في التذكرة: المراد بالسلطان هنا،الإمام العادل أو من يأذن له الإمام،و يدخل فيه الفقيه المأمون القائم بشرائط الاقتداء و الحكم،و ليس له ولاية عامه فليس له ولاية على الصغيرين و لا على من بلغ رشيدا،ذكرًا كان أو أنثى.و إنما تثبت ولايته على من بلغ غير رشيد أو تجدد فساد عقله إذا كان النكاح صلاحا له،لأصاله انتفاء الولاية.

و أما ثبوت ولايته على من ذكرناه فلاّنه وليه في ماله إجماعا،فيكون وليه في النكاح،

ص: ١٣٦

١- (١) شرايع الاسلام، ج ٢، ص ٢٢١، طبع اسماعيليان.

٢- (٢) مختصر النافع، ص ١٧٣.

٣- (٣) إرشاد الأذهان، ج ٢، ص ٨، چاپ مؤسسه نشر اسلامى، ١٤١٠ هـ.ق.

٤- (٤) قواعد الأحكام، ج ٣، ص ١٢، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤١٩ هـ.ق.

٥- (٥) قواعد الأحكام، ج ٣، ص ١٣.

لأنه من جملة المصالح، و لروايه عبد الله بن سنان الصحيحه

عن الصادق عليه السلام قال:الذى بيده عقده النكاح هو ولي أمرها، و لا نعلم خلافا بين العلماء فى أنّ للسلطان ولايه على تزويج فاسد العقل. (١)

و فى التبصره: إنّما الولاية للأب و إن علاء الوصى، و الحاكم، فالأب على الصغيرين و المجنونين، و لا خيار لهما بعد زوال الوصفين، و البالغ الرشيد لا- ولاية عليه ذكره كان أو أنثى، و الحاكم و الوصى على المجنون، ذكره كان أو أنثى مع المصلحه، و يقف عقد غيرهم على الإجازة. (٢)

و فى التلخيص: و للأب و الجدّ له مطلقا ولاية النكاح على الصغيرين، و إن كانت الأنثى ثيبا، و البالغين مع الجنون لا بدونه فى النكاحين، إلى أن قال: و للحاكم و للوصى على البالغ المجنون خاصه. (٣)

و فى اللمعه: فولايه القرابه على الصغيره، أو المجنونه، أو البالغه سفيهه، و كذا الذكر، لا على الرشيد فى الأصح، إلى أن قال: و الحاكم و الوصى يزوّجان من بلغ فاسد العقل مع كون النكاح صلاحا له، و خلّوه من الأب و الجدّ (٤). و زاد فى الروضه بعد قوله: (فاسد العقل) قوله: (أو سفيها). (٥) و فى كنز العرفان: الثانى: ولاية الحاكم، و هى تختصّ بمن بلغ فاسد العقل، ليس له ولي، أو فسد عقله أو رأيه بعد بلوغه و رشده، و يراعى فى كلّ ذلك مصلحه المولى عليه فى النكاح. (٦)

و فى الكفايه، و ليس للحاكم الولاية على البالغ الرشيد، بلا فرق بين الذكر و الأنثى، إلى

ص: ١٣٧

١- (١) تذكره الفقهاء، ج ٢، ص ٥٩٢، انتشارات كتابخانه مرتضويه، طبع قديم.

٢- (٢) تبصره المتعلمين، ص ١٧٣، انتشارات فقيه، ١٣٦٨، چاپ اول.

٣- (٣) تلخيص المرام، ص ١٩٥.

٤- (٤) اللمعه الدمشقيه، ص ١٦١.

٥- (٥) الروضه البهيه فى شرح اللمعه الدمشقيه، ج ٥، ص ١١٨.

٦- (٦) كنز العرفان، ج ٢، ص ٢٠٩.

أن قال: و في ثبوت الولاية للأب و الجدّ أو للحاكم في السفه المتصل بالصغر قولان، أمّا في الطارئ بعد البلوغ و الرشد، فالمشهور أنّها للحاكم. (١)

و في المفاتيح: يثبت الولاية للحاكم على من تجدد فساد عقله بشرط الغبطه، و في ثبوتها له على من بلغ فاسد العقل و جهان، (٢)

[النصوص الواردة في الباب]

تنقيح المقام يستدعي إيراد النصوص الواردة في الباب، ثم العود إلى تحقيق المقام، فنقول: منها الصحيح المروي في باب حدّ الغلام و الجارية، من حدود الكافي، و باب حدود الزنا من التهذيب،

عن ابن محبوب، عن أبي أيوب الخزاز، عن يزيد الكناسي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: الجارية إذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتيم و زوجت و أقيمت الحدود التامه عليها و لها. (٣)

و ليس في السند من يتأمل في شأنه إلا الراوي المذكور، و قد حكى العلامة في الإيضاح، عن محمد بن سعد الموسوي، أنه حكى عن الدارقطني، أنه قال: إنه شيخ من شيوخ الشيعة:

مضافا إلى أن السند إلى ابن محبوب في الكتابين صحيح و هو من أصحاب الإجماع.

و منها الصحيح المروي في باب الأبكار، من نكاح الكافي،

عن ابن أبي عمير، عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: الجارية ابنه كم لا تستصبي، ابنه ستّ أو سبع؟، فقال:

لا، ابنه تسع لا تستصبي، و أجمعوا كلّهم على أن ابنه تسع لا تستصبي، إلا أن يكون في عقلها ضعف و إلا فإذا هي بلغت (٤) تسعا فقد بلغت. (٥)

قوله: (و أجمعوا) إلى آخره يمكن أن يكون من كلام ابن أبي عمير، أو ثقة الإسلام، و احتمال كونه من كلامه عليه السلام و إن كان قائما لكنّه بعيد، و معنى قوله عليه السلام (لا ابنه تسع

ص: ١٣٨

١- (١) كفايه الأحكام، ص ١٥٦.

٢- (٢) مفاتيح الشرائع، ج ٢، ص ٢٦٦؛ مفتاح، ص ٧٢٦.

٣- (٣) تهذيب الأحكام، ج ١٠، ص ٣٨ ج ١٣٣؛ الكافي، ج ٧، ص ١٩٨، ح ٢.

٤- (٤) در منبع: فهي إذا بلغت.

٥- (٥) الكافي، ج ٥، ص ٤٦٣، ح ٥.

لا تستصبي) أن إكمال ست سنين أو سبع سنين لا يكفي في الحكم بخروجها عن الصباوه بل إذا أكملت تسع سنين لا تعد صبيّه.

و منها، الصحيح في التهذيب،

عن صفوان بن يحيى، عن إبراهيم بن محمّد الأشعري، عن إبراهيم بن محمّد الخثعمي، عن محمّد بن مسلم، قال: سألته عن الجارية يتمتع منها الرجل، قال: نعم، إلا أن تكون صبيّه تخدع. قال: قلت: أصلحك الله فكم الحد الذي إذا بلغته لم تخدع؟ قال: بنت عشر سنين. (١)

و هو مروى في باب المتعه من نكاح الفقيه أيضا (٢) لكن سند التهذيب أقوى، إذ ليس فيه من يتأمل فيه إلا إبراهيم بن محمّد الخثعمي لكونه مهملا غير مذکور في الرجال لكن السند إلى صفوان بن يحيى صحيح و هو من أصحاب الإجماع.

و منها ما رواه في باب الزيادات من فقه النكاح من التهذيب،

عن محمّد بن هاشم، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال: إذا تزوّجت البكر بنت تسع سنين فليست مخدوعه. (٣)

و لا يخفى عليك أن الاستفادة من النصوص المذكوره أن البنت إذا أكملت تسع سنين ذهب عنها اليتيم فيسوغ لها التزويج، فالاستفاد منها قاعده و هي: أن كلّ بنت إذا أكملت تسع سنين ذهب عنها اليتيم و جاز لها التزويج، و معلوم أن الغالب في البنات البالغه تسع سنين عدم اتصافهن بالرشد المعتبر في دفع أموالهن إليهن، فينبغي هناك الحكم بجواز تزويجهنّ و عدم جواز دفع أموالهنّ إليهنّ، كما أنه قد يتفق في البالغه تسع سنين الترقى عمّا عليه الغالب، فيكون متصفه بالرشيد المعتبر في دفع المال إليها، كما أنه قد يتفق التنزل عمّا عليه غالب أفراد البالغه الحد المذكور، ففي الأول يحكم بجواز التزويج و عدم جواز

ص: ١٣٩

١- (١) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٢٥٥، ح ١١٠٠.

٢- (٢) الفقيه، ج ٣، ص ٤٦١، ح ٤٥٩١.

٣- (٣) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٤٦٨، ح ١٨٧٥.

دفع المال، كما أنه يحكم في الثاني بجواز الأمرين، وفي الثالث بعدم جواز شيء منهما، لوضوح حمل الألفاظ الواردة في الكتاب والسنة على ما هو المعهود والغالب، وهذا المعنى هو المدلول عليه بقوله تعالى: **وَإِتْلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ (١)**، إذا المراد من بلوغ النكاح هو إكمال تسع سنين في الإناث وخمس عشر سنة في الذكور، إطلاقاً للمسبب على السبب وتسميه للسبب باسم المسبب، ومدلول الآية الشريفة أن البلوغ بحد النكاح، قد يجتمع مع الرشد والمناط في رفع المال، وقد ينفك عنه، فالآية بمعونه الشرط ومفهومه صريحه في أن الرشد المعتبر في دفع المال إلى اليتيم غير معتبر في نكاحه كما لا يخفى، فالآية الشريفة مؤكده للإطلاق في النصوص المذكورة، ولذا ترى جماعه من عظماء الأصحاب عتبروا بما اقتضاه ظاهر الكتاب، وما ذكر من الأخبار.

قال شيخنا الصدوق رحمه الله في المقنع: **ولا تتزوج امرأه حتى تبلغ تسع سنين، فإن تزوجتها قبل أن تبلغ تسع سنين فأصابها عيب فأنت ضامن. (٢)**

وفي المقنعه: **والمراه البالغه تعقد على نفسها النكاح إن شاءت ذلك، وإن شاءت وكلت من يعقد عليها وذوات الآباء من الأبكار ينبغي لهن أن لا يعقدن على أنفسهن إلا بإذن آبائهن. (٣)**

وفي النهايه: **لا بأس أن يتزوج الرجل متعه بكرا، ليس لها أب من غير ولي و يدخل بها، فإن كانت البكر بين أبويها و كانت دون البالغ لم يجز العقد عليها إلا بإذن أبيها، وإن كانت بالغا و قد بلغت حد البلوغ و هو تسع سنين إلى عشر جاز له العقد عليها من غير إذن أبيها.**

و فيه أيضا: **و حد الجاربه التي يجوز لها العقد على نفسها أو يجوز لها أن تولي من**

ص: ١٤٠

١- (١) سورة مباركه النساء ٦.

٢- (٢) المقنع، ص ٣٠٩.

٣- (٣) المقنعه، ص ٥١٠.

يعقد عليها تسع سنين فصاعدا، وقال قبل ذلك: و البكر البالغ إذا لم يكن لها أب، جاز لها أن تعقد على نفسها أى نكاح شاءت من غير وليّ و لها أن تولّى من شاءت العقد عليها. (١)

و فى المبسوط: لا- يصحّ نكاح الثيب إلا- بإذنها و إذنها نطقها بلا خلاف، و أمّا البكر و إن كان لها وليّ له الإيجاب مثل الأب و الجدّ، فلا- يفتقر نكاحها إلى إذنها و لا إلى نطقها، فإن لم يكن له الإيجاب كالأخ و ابن الأخ و العمّ فلا بدّ من إذنها، و الأحوط أن يراعى نطقها و هو الأقوى عند الجميع. و قال قوم: يكفى سكوتها لعموم الخبر و هو قووى إذا كان وليّ تحلّ له جاز أن يزوّجها من نفسه بإذنها، و عند قوم لا- يجوز، و فيه خلاف، متى أراد أن يزوّجها من غيره و كانت كبيره جاز بإذنها بلا خلاف، و إن كانت صغيره لم يكن له تزويجها من أحد بلا خلاف أيضا. (٢)

و فيه أيضا: إذا كان الوليّ الذى هو الأب أو الجدّ غائبا مفقودا لا يعرف خبره، أو يعرف خبره فهو على ولايته، و ليس لأحد تزويج بنته الصغيره، فإذا بلغت كان لها أن تزوج نفسها أو توكل من يزوّجها. (٣)

و فى المراسم: فما عدا من ذكرناه يصحّ نكاحه إلا ما سنينيه، فمن ذلك أن تعقد المرأة على نفسها أو من توكله إذا كانت بالغه ثيبا، فأما الصغار فيعقد لهنّ آبائهنّ و لا خيار لهنّ بعد البلوغ، و كذلك إن عقد عليهنّ أجدادهنّ بشرط وجود الأب، فإن عقد عليهنّ غيرهنّ ذكرناه، من الأخ أو العمّ أو الخال، كان موقوفا على رضاهنّ عند البلوغ. (٤)

و الحاصل، إنّ كلماتهم على أقسام: منها، الإحالة بالبلوغ و عدمه و قد علمته؛ و منها، اعتبار الرشد أيضا.

قال فى الوسيله: الذى بيده عقده النكاح على النساء (٥) أربعة: المرأة إذا كانت بالغه

ص: ١٤١

١- ((١)) النهايه، صص ٤٩٠ و ٤٦٨ و ٤٦٥.

٢- ((٢)) المبسوط، ج ٤، ص ١٨٣.

٣- ((٣)) المبسوط، ج ٤، ص ١٧٩.

٤- ((٤)) المراسم العلويه، ص ١٥٠.

٥- ((٥)) در منبع: «على النساء» ليست.

رشيدته، والأب، والجَدّ مع وجود الأب إذا كانت طفلاً، أو بالغه غير رشيدته، إلى أن قال:

و الحرّه بالغه و طفل، و البالغه رشيدته و غير رشيدته، فإذا بلغت الحرّه رشيدته ملكت جميع العقود و زالت الولاية عنها على قول المرتضى، و لم تزل إذا كانت بكراً على قول الشيخ أبي جعفر و من وافقه، إلى أن قال: و بلوغ المرأة يعرف بالحيض، أو بلوغها تسع سنين فصاعداً، و رشدتها بوضعها الأشياء مواضعها مما يتعلّق بالمرأة. (١)

و فى السرائر: و حدّ الجارية التى يجوز لها العقد على نفسها أو يجوز لها أن تولّى من يعقد عليها (بلوغ) تسع سنين فصاعداً مع الرشد و السلامة من زوال العقل، فإذا بلغت (٢) إلى ذلك الحدّ و هى مجنونه أو زائلة العقل فإنّ ولاية الأب غير زائلة. (٣)

و حكى فيه عن شيخنا المفيد أنّه قال فى كتابه، فى باب أحكام النساء فى النكاح:

و المرأة إذا كانت كاملة العقل، سديده الرأى، كانت أولى بنفسها فى العقد عليها للأزواج من غيرها، كما أنّها أولى بالعقد على نفسها فى البيع و الابتاع و التمليكات و الهبات و الوقوف و الصدقات و غير ذلك من وجوه التصرفات، غير أنّها إذا كانت بكراً و لها أب أو جدّ لأب فمن السنّة أن يتولّى العقد عليها أبوها أو جدّها لأبيها إن لم يكن لها أب بعد أن يستأذنها فى ذلك فتأذن فيه و ترضى به، و لو عقدت على نفسها بغير إذن أبيها لكان العقد ماضياً. (٤)

و لا يخفى عليك أنّ الاستفادة من العبارات الأولى هو أنّ المرأة البالغة تسع سنين يجوز لها أن تعقد على نفسها من غير افتقار إلى إذن أحد، لو صرح أن مع إذن الوليّ يتحقق العقد و لو قبل بلوغ التسع كما لا- يخفى، فحيث اعتبروا إكمال التسع يعلم أنّ مرادهم على وجه الاستقلال، و لمّا لم يشترطوا وضعاً فى ذلك يظهر أنّ مرادهم الاكتفاء فى ذلك

ص: ١٤٢

١- (١) الوسيله، صص ٢٩٩-٣٠١.

٢- (٢) در منبع: فإن بلغت.

٣- (٣) السرائر، ج ٢، ص ٥٧٠.

٤- (٤) السرائر، ج ٢، ص ٥٦٤.

بالحاله التى يكون عليها أغلب البنات التى أكملت تسع سنين، و من المعلوم أن الغالب فيها انتفاء الرشد المعتبر فى دفع المال.

و أما العبارات الثانيه: فمنها عباره الوسيله و المستفاد منها أنّ البالغه الغير الرشيدته يتولى أمرها فى التزويج أبوها أو جدّها من جهه الأب.

و منها عباره السرائر و المدلول عليه بها، أنّ البالغه تسع سنين إذا كانت مجنونته أو زائله العقل يكون الولايه فى العقد الثابته لوالدها قبل أن يبلغ تسعا محكومته بالبقاء هناك و لا دلالة فى شىء منها على ثبوت الولايه للحاكم، لا فى تلك الصوره، و لا فى غيرها، كما لا يخفى.

و يمكن أن يكون الوجه فى ذلك، هو أنّ الولايه على التزويج عليها قبل بلوغ التسع لما كانت ثابتة للأب مثلا حكمت بالبقاء بعده للاستصحاب و ذلك لا يجرى فى حق الحاكم إذ بناؤهم على انتفاء الولايه فى العقد للحاكم على الصغيرين مطلقا و لو مع فقد الأب و الجدّ.

و ممّا ذكر فيهما تبين الحال فى عبارته المحكيه عن شيخنا المفيد إذ ليس المستفاد منها (إلا) استقلال المرأه فى عقد إذا كانت كامله العقل، سديده الرأى و مقتضاه الاستقلال فيما إذا لم يكن كذلك، و لا يلزم منه ثبوت الولايه للحاكم حينئذ كما لا يخفى.

و منها العبارات التى صرّح فيها بثبوت الولايه للحاكم و قد استقصيناها فليلاحظ، إذا علمت ذلك فلنعد إلى تحقيق المسأله، فنقول: الظاهر استقلال البنت البالغه تسع سنين، الفاقده للأب و الجدّ فى طرف الأب فى تزويجها إذا كانت على الحاله التى عليها أغلب البنات من العقل و الرشد و إن لم تتصف بالرشد الذى هو المعتبر فى دفع المال لقوله تعالى: **وَ ابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ (١)** أمر سبحانه باختيار الأيتام لدفع أموالهم إليهم و مقتضاه أن يكون الابتلاء

ص: ١٤٣

بالاختيار قبل بلوغهم لقوله تعالى: **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ** وقد تبهنا فيما سلف أن المراد من بلوغ النكاح هو البلوغ وهو إكمال تسع سنين في الإناث وخمس عشرة سنة في الذكور.

وقد عرفت أن إطلاق النكاح من باب تسميه السبب باسم المسبب وإطلاق المسبب على السبب، فالآية الشريفه بعد ملاحظه ذيلها وهو قوله تعالى: **فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ** (١) اقتضت أن البالغين حد النكاح بعد الاختيار إن علم منهم الرشد يدفع إليهم أموالهم، وإن لم يعلم منهم الرشد فلا يدفع إليهم أموالهم، ومعلوم أن جواز دفع الأموال و عدمه وارد على من بلغ حد النكاح، فالبلوغ حد النكاح متحقق في القسمين، فاللازم منه أن الرشد المعبر في دفع الأموال غير معتبر في النكاح، فيسوغ نكاحهم مع عدم اتصافهم بذلك.

إن قلت: إن غايه ما يلزم مما ذكر هو أن الرشد المعبر في دفع الأموال غير معتبر في النكاح ولا يلزم منه استقلال البنت مثلا في ذلك لإمكان كونه باستصواب الولي قلنا: إن الكلام في الأيتام لقوله تعالى: **وَ ابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ** (٢) استقلال من بلغ حد البلوغ في النكاح مع الاتصاف بالرشد المعبر في دفع الأموال حينئذ محل وفاق بين الأصحاب وإنما الخلاف في البكر الرشیده مع أبيها مثلا، فحيث قد ثبت الاستقلال في أحد القسمين يكون هو المراد في القسم الآخر أي غير المتصف بالرشد المذكور.

إن قيل: إن فقد الأب يكفي في صدق اليتيم فيحتمل أن يكون ذلك مع الجد من طرف الأب فلا يكون الآيه مقتضيه للاستقلال.

قلنا: هذا غير صحيح، أما أولا فلوضوح أن النكاح الذي يصدر من الجد الأبى لا يتوقف على البلوغ حد البلوغ، لثبوت ولايته في التزويج على الصغيره، مضافا إلى أن الظاهر من إرجاع الضمير إلى اليتامى في قوله تعالى: **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ** عدم توقف ذلك البلوغ إلى

ص: ١٤٤

١- (١) سورة مبارکه النساء ٦.

٢- (٢) همان.

النكاح على إذن الغير كما لا يخفى، فظاهر الآيه الشريفه استقلال البالغ حدّ البلوغ في نكاحه و إن لم يتّصف بالرشد المعتبر في دفع الأموال و هو المطلوب، و يدلّ عليه النصوص السالفه أيضا كالصحيح السالف،

عن ابن محبوب، عن ابن الخزاز، عن يزيد الكناسي، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: الجاربه إذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتيم و زوّجت. (١)

و الظاهر منه جواز تزويجها من غير توقف على إذن أحد فقوله عليه السّلام: «إذا بلغت تسع سنين» في قوّه كلّما بلغت لكونه منساقا في مقام البيان، و لكون العموم مفهوما منه في المتفاهم العرفي و هو أعّم من كونها متصفه بالرشد المعتبر في دفع الأموال و غيره سيّما بعد كون الغالب عدم الاتصاف بذلك كما لا يخفى، و هكذا الحال في قوله عليه السّلام:

«ابنه تسع لا- تستصبي» في جواب سؤال السائل: ابنه كم لا تستصبي لوضوح أنّ الظاهر من السؤال أنّ مراد السائل تحديد السن الذي فيه يرتفع الأحكام الثابته للصبية التي منها عدم جواز العقد عليها من غير إذن وليّ، و أجاب عليه السّلام بما حاصله: أنّها إذا بلغت تسع سنين تخرج عن تلك الأحكام، و لمّا ترك عليه السّلام التفصيل في ذلك يظهر أنّ المراد خروجها عن جميع تلك الأحكام، و منها عدم توقف نكاحها على إذن أحد و لمّا لم يعتبر في ذلك وصفا مخصوصا يظهر أنّ المراد بعنوان الإطلاق و هو المطلوب، و كذا الحال في قوله: «بنت عشر سنين» في الجواب حيث سأله عن الجاربه يتمّع منها الرجل، قال: نعم، إلا أن تكون صبيّه تخدع، قال: قلت: أصلحك الله، فكم لحدّ الذي إذا بلغت لم تخدع؟ و هكذا قوله عليه السّلام:

«إذا تزوجت البكر بنت تسع سنين فليست مخدوعه». (٢)

فنقول: إنّ المستفاد من النصوص المذكوره، استقلال البنت إذا بلغت تسع سنين في نكاحها و إن لم يتّصف بالرشد المعتبر في دفع الأموال، و يرشد إليه أيضا الصحيح المروي

ص: ١٤٥

١- (١) تهذيب الأحكام، ج ١٠، ص ٣٨، ح ١٣٣؛ الكافي، ج ٧، ص ١٩٨، ح ٢.

٢- (٢) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٢٥٥، ح ١١٠٠.

فى باب انقطاع يتم اليتيم، من الفقيه،

عن صفوان بن يحيى، عن عيص بن القاسم، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: سألته عن اليتيم متى يدفع إليها مالها؟ قال: إذا علمت أنها لا تفسد ولا تضيع، فسألته، إن كانت قد تزوّجت؟ فقال: إذا تزوّجت فقد انقطع ملك الوصى عنها، (١) وقد تبّنها فيما سلف (٢) على أنه مروى فى أواخر كتاب الوصية من الكافى أيضا (٣) لكن سند الفقيه أقوى، وجه الإرشاد أنه عليه السلام أفاد حدّا فى جواز دفع مال اليتيم إليه وهو أنه إذا علم أنها لا تفسد المال ولا تضيعه، ثم سأل بقوله: (إن كانت قد تزوّجت) لعل المراد من ذلك أنه هل يجوز الاكتفاء فى دفع المال إلى اليتيم بتزويجها؟ أجاب عليه السلام بقوله:

«إذا تزوّجت فقد انقطع ملك الوصى عنها».

لعل المراد محض التزويج إنّما يوجب سلب ولا يه الوصى على نفسها ولا يكفى ذلك فى سلب ولايته عن مالها، فلا يسوغ الاجتزاء فى دفع المال بالتزويج، بل لا بد من العلم بعدم إفسادها للمال، وعدم تضييعها إياه، فالمستفاد منه على ما ذكر أنّ ما يعتبر فى دفع المال إلى اليتيم غير معتبر فى تزويجه، فربما يجوز التزويج ولا يجوز دفع المال إليه، ويؤيده أيضا الصحيح المروى فى باب الولى، والشهود، والخطبة، من نكاح الفقيه،

عن داود بن سرحان، عن أبى عبد الله عليه السلام أنه قال فى رجل يريد أن يزوّج أخته قال: يؤامرها فإن سكنت فهو إقرارها وإن أبت لم يزوّجها، فإن قالت زوجنى فلانا فليزوّجها ممن ترضى، واليتيم فى حجر الرجل لا يزوّجها إلا ممن ترضى (٤) وهو مروى فى الكافى أيضا، (٥) لكن فى سننه سهل بن زياد فسند الفقيه أقوى، و ذيل الحديث على ما فى الكافى هكذا:

واليتيم فى حجر الرجل لا يزوّجها إلا برضاها.

ص: ١٤٦

١- ((١)) الفقيه، ج ٤، ص ٢٢١، ح ٥٥٢٠.

٢- ((٢)) ر. ك به: ص ١٢٩.

٣- ((٣)) الكافى، ج ٧، ص ٦٨، ح ٤.

٤- ((٤)) الفقيه، ج ٣، ص ٣٩٧، ح ٤٣٩٦.

٥- ((٥)) الكافى، ج ٥، ص ٣٩٣، ح ٣٩.

و يمكن الاستدلال بما دلّ على حصر الناقض للنكاح في الأب، كالصحيح المروي في النكاح،

عن زرارة بن أعين، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لا ينقض النكاح إلا الأب (١).

[الحق في المقام]

إذا تحقّق ذلك نقول: إنّ مقتضى الآية الشريفه و النصوص المذكوره هو جواز تزويج من أكمل تسع سنين من البنات الفاقده للأب من غير افتقار على إذن أحد من الحكّام و غيرهم، فلا بد من المصير إليه إلا عند وجود المعارض المقتضى لثبوت ولايه الحاكم، و هو إمّا الإجماع، أو الكتاب و السنه، و انتفاء الأخيرين ظاهر و كذا الإجماع، و كيف مع أنّك قد عرفت أنّ جملة من عبارات قدماء الأصحاب مطابقه لما اقتضاه الآية الشريفه و الإطلاق في النصوص المذكوره، بل لم نظفر على من صرح بثبوت الولايه في التزويج فيما نحن فيه للحاكم، ممّن تقدّم على المحقق، و قد عرفت أنّ المصرّحين بذلك كلماتهم مختلفه، و المحقق في الشرائع حكم أوّلا بعدم ثبوت الولايه للحاكم على بالغ رشيد، ثم حكم بثبوت الولايه على بالغ غير رشيد أو من تجدد فساد عقله إذا كان النكاح صلاحا له، و يظهر من قوله: (أو تجدد فساد عقله) أنّ المراد من قوله: (غير رشيد) من بلغ فاسد العقل، كما صرح بذلك عند بيان ثبوت الولايه للوصي، مضافا إلى التصريح بذلك في خصوص الحاكم أيضا في النافع (٢) المتأخّر عن الشرائع، فلاحظ عبارته السالفه، و كذا العلامه في القواعد، و التذكرة، قال في الأوّل: فإنّ ولايه الحاكم تختصّ في النكاح على البالغ فاسد العقل أو من تجدد جنونه بعد بلوغه، (٣) و قوله: (أو من تجدد جنونه) قرينه على إرادته الظاهر من قوله: (فاسد العقل)، لأنّ المراد منه من بلغ غير رشيد، كما لا يخفى على المتأقّل، و المصرّح به في الإرشاد، و التلخيص، و التبصره، أنّ ولايه الحاكم في التزويج إنّما هي على المجنون، و قد أوردنا عباراته في الكتب المذكوره فيما سلف قبل، فليلاحظ.

ص: ١٤٧

١- (١) الكافي، ج ٥، ص ٣٩٢، ح ٨.

٢- (٢) مختصر النافع، ص ١٧٣.

٣- (٣) قواعد الأحكام، ج ٣، ص ١٢.

و هذا الاختلاف فى العبارات منهم دليل على أن ليس مرادهم من الوصف الداعى لثبوت ولاية الحاكم فى التزويج، هو محض عدم الرشد المعتبر فى دفع المال، لوضوح أنه لو كان مرادهم ذلك لعبّر و إنّما عبّر به المحقق فى الشرائع فى الأوّل و حمل ما وجد فى عباراتهم، من فاسد العقل، أو الجنون عليه، غير صحيح، لانتفاء الداعى عليه سيّما بعد ما عرفت من تحقق الداعى على خلافه، و المتحصّل ممّا ذكر أنّ المجنون هو القدر المتفق عليه، فالقدر الذى يمكن دعوى إطباقهم عليه بعد تسليمه إنّما هو ثبوت الولاية للحاكم على المجنون خاصه، فدقّق النظر فى العبارات السالفه حتّى يتّضح لك الحال.

ثمّ إنّ الظاهر من المصرّحين بثبوت الولاية للحاكم فى التزويج إطباقهم على أنّ محض الجنون أو فساد العقل غير كاف فى الحكم بثبوت الولاية للحاكم، بل لا بد هناك من شرط آخر و قد اختلف كلماتهم فى إفاده ذلك أيضا، ففى الشرائع و النافع اكتفى فى ذلك بكون النكاح صلاحا له كما فى التذكرة و التبصره مع أنه اعتبر فى الشرائع، فى ولاية الوصى الضروره حيث قال: (و للوصى أن يزوّج من بلغ فاسد العقل إذا كان به ضروره إلى النكاح (1) و الفرق بين القيدين ظاهر، و اعتبر فى الإرشاد الحاجه إلى النكاح (2) و هو أخصّ من اعتبار المصلحه، فالقدر المتفق عليه هو اعتبار الحاجه، كما إذا بلغ الصبى مجنونا أو فاسد العقل فإنّ مثل هذا الشخص يحتاج إلى من يخدمه بل قد يحتاج إلى المعالجه فيكون محتاجا إلى زوجته، و أمّا الصبيّه فقد تكون الحاجه داعيه إلى نكاحها لانتفاء ما يصرف فى مخارجها، و ممّا ذكر ظهر الإشكال فى الحكم بثبوت الولاية فيما إذا كانت مليه، لكن اختيار التزويج لاحتمال أن لا يتفق لها مثل هذا الزوج لاحتمال أن لا يتفق لمثل هذه المصلحه، مضافا إلى أنّ هذا الاحتمال يعارضه احتمال الاتفاق من هو خير منه لهما كما لا يخفى.

فمن جميع ما ذكر تبين، أنّ القول بثبوت الولاية للحاكم فى محلّ الكلام ليس له مستند

ص: ١٤٨

١- (١) شرايع الإسلام، ج ٢، ص ٢٢١.

٢- (٢) إرشاد الأذهان، ج ٢، ص ٨.

يصحّ التعويل عليه، إلا- إذا بلغت مجنونه، و لكون الحاجه داعيه إلى النكاح، إذ حينئذ يمكن دعوى الإجماع على ثبوت الولاية للحاكم، قال فى المبسوط: و أمّا المجنون، فإن كان جنونه دائما سرمدالا- يفيق نظرت، فإن لم يكن به إلى النكاح حاجه لم يزوجه، فإن كان به إليه حاجه مثل أن يراه يتبع النساء، و يحسن إليهن، أو تظهر فيه أمارات الشهوه، زوجه (١).

ذلك أن تقول: إنه يمكن الاستدلال لإثبات المرام بالصحيح المروى فى الكافى و الفقيه،

عن الفضيل بن يسار، و محمد بن مسلم، و زراره، و بريد بن معاويه، عن أبى جعفر عليه السلام أنه قال: المرأه التى قد ملكت نفسها غير السفيهه و لا المولى عليها أن تزويجها بغير ولى جائز. (٢)

وجه الاستدلال هو أن الظاهر أن قوله عليه السلام:

(غير السفيهه و لا المولى عليها) تفسير لقوله عليه السلام:

(قد ملكت نفسها) فالمراد أن المرأه التى لم تكن سفيها و لا المولى عليها يجوز لها أن تزوج نفسها بمن تريد من غير توقف على الاستيدان من أحد، فالمستفاد منها عدم جواز تزويج السفيهه و لا المولى عليها بغير ولى، أما المولى عليها، فالظاهر أن المراد منها مثل الإماء، فالأمر فيها غير مفتقر إلى البيان لوضوح أن تزويجها موكول إلى مواليها، فالكلام فى السفيهه فنقول: إن مقتضى الصحيح المذكور عدم جواز تزويجها بغير ولى، فنقول: إن البالغه السفيهه إما ذات أب، أو جد لأب، أو لا، بل نصب أحدهما لها وصيًا أو لا هذا، و لا ذاك، و المستفاد من الصحيحه المذكوره عدم جواز تزويجها فى شىء من الصور المذكوره بغير ولى، و إنما الكلام فى الولى، و الظاهر أنه فى الصوره الأولى هو الأب، أو الجد له، لوضوح أن الولاية فى التزويج، و كذا فى المال كانت ثابتة لهما قبل بلوغهما، فالاستصحاب يقتضى إلى أن يتحقق الرفع و لم يتحقق فيما إذا بلغت سفيهه،

ص: ١٤٩

١- (١) المبسوط، ج ٤، ص ١٦٦.

٢- (٢) الكافى، ج ٥، ص ٣٩١، ح ١؛ الفقيه، ج ٣، ص ٣٩٧، ح ٤٣٩٧.

و فى الصورة الثانىة هو الوصى، للقطع بثبوت الولاية لها فى مالها قبل أن بلغت، فالوصى ولى لها قبل بلوغها.

و من تخصيصه عليه السلام عدم جواز تزويج السفىهه بغير ولى يعلم جوازه مع وليها، فنقول: إن الوصى فى الصورة المفروضه وليها فىسوغ تزويجها مع إذنه، أما الصغرى فظاهر للقطع بثبوت الولاية قبل بلوغها فهى محكومة بالبقاء إلى أن يتحقق الرفع و لم يتحقق فيما إذا بلغت سفىهه، و أما الكبرى فلما عرفت من أن تخصيص عدم الجواز فى التزويج بغير ولى يقتضى ثبوت الجواز معه و هو مطلق يعم ما نحن فيه أيضا، و لك أن تقول: إن ما ذكر يؤول إلى التمسك باستصحاب ثبوت الولاية فى المال فىمكن المعارضه فى ذلك باستصحاب عدم ثبوت الولاية فى التزويج قبل بلوغها فهو محكوم بالبقاء إلى أن يتحقق الرفع و هو غير معلوم فيما نحن فيه فلا يمكن الحكم بثبوت الولاية للوصى بعد بلوغها و لو سفىهه.

و يمكن الجواب عن ذلك أميا على القول بثبوت الولاية للوصى على الصغىرين مطلقا كما هو المحكى عن المبسوط فظاهر، و كذا الحال بناء على القول بثبوت الولاية فى التزويج للوصى فيما إذا نصّ الموصى بذلك كما هو مختار شيخ الطائفه فى الخلاف و العلامه فى المختلف و شيخنا الشهيد فى جامع المقاصد و شيخنا الشهيد الثانى فى الروضه و المسالك.

قال فى الخلاف: إذا أوصى إلى غيره بأن يزوّج بنته الصغىره صحت الوصيه و كان له تزويجها و يكون صحيحا سواء عيّن الزوج أو لم يعين و إن كانت كبرى لم تصحّ الوصيه. (١)

و فى المختلف بعد أن حكى القول بالإطلاق عن المبسوط و التقييد عن الخلاف ما هذا لفظ: و الوجه ما قاله الشيخ فى الخلاف. (٢)

ص: ١٥٠

١- (١) الخلاف، ج ٤، ص ٢٥٤، مسأله ٩.

٢- (٢) مختلف الشيعه، ج ٧، ص ١٢٧.

و فى غايه المراد:و المختار مذهبه فى المختلف. (١)و فى جامع المقاصد مشيرا إلى ثبوت الولاية فى تلك الصورة:و هذا هو المختار وقال:إذا عرفت ذلك،و هل تثبت ولاية الوصى فى النكاح بتعميم الوصيه،أم لا- بد من التصريح بالوصيه فى النكاح؟يلوح من عبارته القائلين بالثبوت،الثانى،حيث فرضوا المسأله فيما إذا أوصى إليه بأن يزوّج ولده الصغير،و هذا هو الذى ينبغى،لأنّ النكاح ليس من التصرفات التى ينتقل الذهن إليها عند الإطلاق،فلا يكاد يعلم التفويض فيها من دون التصريح به. (٢)

و فى الروضه:و فى ثبوت ولاية الوصى على الصغيرين مع المصلحه مطلقا أو مع تصريحه له فى الوصيه بالنكاح،أقوال،اختار المصنف هنا انتفاءها مطلقا.

و فى شرح الإرشاد اختار الجواز مع التنصيص أو مطلقا و قبله العلامة فى المختلف و هو حسن،لأنّ تصرفات الوصى منوطه بالغبطه و قد تحقّق فى نكاح الصغير و لعموم فَمَنْ بَدَّلَهُ (٣)انتهى. (٤)

ثم أقول:إنّ ما حكاه العلامة فى المختلف (٥)عن المبسوط،حيث قال:جعل الشيخ فى المبسوط:للوصى ولاية النكاح على الصغيره، (٦)و قال فى الخلاف (٧):إذا أوصى إلى غيره إلى آخر ما سلف غير مطابق لما فى كتاب الوصيه منه حيث قال:و أمّا الترويج فليس للوصى أن يزوجه لأنّه ليس من أهله،و ربما اتهم،و كذلك ليس له أن يزوّج الصغيره التى يلى عليها لأنّ ولاية النكاح لا تستفاد بالوصيه،إذا ثبت هذا فإن بلغ هذا الصغير نظرت،فإن بلغ رشيدا فإنّه يدفع إليه ماله و بطل ولاية الوصى،و إن بلغ غير رشيد نظرت، فإن كان مجنونا فالحكم فيه كالحكم فى الصبى سواء،و إن كان غير مجنون-غير أنّه كان

ص:١٥١

١- (١) غايه المراد:لا يوجد لدينا.

٢- (٢) جامع المقاصد، ج ١٢، ص ٩٩.

٣- (٣) سوره مباركه بقره ١٨١/.

٤- (٤) الروضه البهيه، ج ٥، ص ١١٩.

٥- (٥) مختلف الشيعه، ج ٧، ص ١٢٦.

٦- (٦) المبسوط، ج ٤، ص ٥٩.

٧- (٧) الخلاف، ج ٤، ص ٢٥٤، مسأله ٩.

سفيها-سواء كان غير رشيد فى ماله أو غير رشيد فى دينه فإنه لا ينفك الحبر عنه بالبلوغ بلا خلاف، و يكون ولاية الوصى على ما كانت فى جميع الأشياء، إلى أن قال:

و أما التزويج، فإن كان لا يحتاج إليه فإنه لا يزوجه و إن احتاج إليه من حيث أنه يتبع النساء فإنه يزوجه حتى لا يزنى و يحد لأن التزويج أسهل من الحد عليه و لا يزوجه أكثر من واحد فإن فيها الكفايه. (١) انتهى كلام المبسوط (٢).

و قوله: و إن احتاج إليه من حيث إنه، إلى آخره، المراد من بلغ غير رشيد فمقتضاه ولاية الوصى فى التزويج عليه وقت حاجته إليه، و إنما الكلام على القول بعدم ثبوت الولاية للوصى فى التزويج على الصغيرين مطلقا و لو مع تنصيب الوصى بذلك، فحينئذ نقول: كما أن الولاية الثابتة فى المال قبل البلوغ محكومة بالبقاء بالاستصحاب كذلك انتفاء الولاية فى التزويج قبله محكوم بالبقاء، فلا وجه للتمسك بالاستصحاب فى الحكم بثبوت الولاية فى التزويج فيمن بلغ سفيها، فلا يمكن الحكم بثبوت الولاية فى التزويج للوصى حينئذ، بل نقول: إن الولاية فى التزويج حينئذ إنما هو للحاكم لقوله صلى الله عليه و آله: السلطان ولى من لا ولى له، لو ضوح أنه يصدق على تلك السفيهة أنه لا ولى لها فى التزويج لما عرفت أنه مقتضى الاستصحاب، لكن يمكن التمسك فى إثبات ولاية الوصى فى التزويج حينئذ بالصحيح المروى فى شرح و إنما يجوز عقد الجد مع وجود الأب، من التهذيب،

عن عبد الله بن سنان، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: الذى بيده عقده النكاح هو ولى أمرها. (٣)

وجه الاستدلال: هو أن الولاية فى المال إنما هو للوصى فيصدق عليه أنه ولى أمرها فمقتضى الصحيح أنه ولىها فى التزويج فاستصحاب عدم الولاية لا التفات إليه بعد دلالة الصحيح عليها، و ستقف على ما ينبغى الإطلاع عليه.

ص: ١٥٢

١- (١) در منبع: لأن فيها كفايه.

٢- (٢) المبسوط، ج ٤، ص ٥٩-٦٠.

٣- (٣) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٣٩٢، ح ١٥٧.

بقى الكلام فيما إذا لم تكن البالغة السفيهه ذات أب لا- جدّ و لم يكن هناك وصى أيضا فنقول: إنّ المدلول عليه بصحيحه الفضلاء المذكوره أنّ تزويجها لوليها جائز. فنقول: إنّ وليها حينئذ هو الحاكم لقوله صلى الله عليه وآله:

السلطان وليّ من لا- وليّ له، فيجوز له تزويجها (١)، و يدلّ عليه صحيحه عبد الله بن سنان المذكوره، للقطع بثبوت الولاية له في التصرف في أموالها حينئذ فيصدق عليه أنّه وليّ أمرها فيكون وليها في التزويج أيضا للصحيحه المذكوره.

تنقيح المقام يستدعى أن يقال: إنّّه وإن كان مبيّنا لكن تحقيق الحال يتوقف على معرفه السفاهه التي هي المعتبره في ثبوت الولاية في التزويج بمقتضى الصحيحه المذكوره، فنقول: السفاهه في اللغه و العرف فساد العقل و خفّته.

قال ابن الأثير في النهايه: السفه في الأصل الخفّه (٢) و قال الهروي في الغريبين، في تفسير قوله تعالى: (فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا) الخفيف العقل. (٣)

و في الصحاح: السفه ضد الحلم و أصله الخفّه و في القاموس: السفه محرّكه، و كسحاب و سحابه، خفّه الحلم أو نقيضه، أو الجهل (٤).

و فيه: الحلم بالكسر، العقل (٥) و هذا المعنى هو المتبادر منه في العرف، فالسفيه هو ضعيف العقل و الميزان في كل صنف هو أغلب النفوس في ذلك الصنف، فالسفيه من الرجال هو الذي يخفّ عقله بالإضافة إلى أغلب أفراد الرجال. و السفيه من النساء هي التي تخفّ عقلها بالنسبه إلى أغلب أفراد النساء، و السفيه من الذكور الذي أكمل خمس عشر سنه هو الذي خفّ و قلّ عقله بالإضافة إلى أغلب أفراد هذا الصنف، و السفيه من الأنثى ممّن أكملت تسع سنين هي التي قلّ عقلها بالنسبه إلى أغلب أفراد هذا الصنف.

ص: ١٥٣

١- (١) خلاصه عبقات الأنوار، ج ٩، ص ٢١٣؛ فتح الباري، ج ٩، ص ١٥٦.

٢- (٢) النهايه في غريب الحديث، ج ٢، ص ٣٧٦؛ الصحاح في اللغه، ج ٦، ص ٢٢٣٤.

٣- (٣) الغريبين: لم نعر عليه.

٤- (٤) القاموس، ج ٤، ص ٢٨٥.

٥- (٥) القاموس المحيط، ج ٤، ص ٩٩.

و المتحصّل مميّا ذكر: أنّ البالغه تسع سنين على قسمين: قسم يكون على ما فيه أغلب أفراد هذا الصنف من العقل و الفطانه، و الآخر ليس كذلك بل قلّ عقله بالإضافة إلى أغلب أفرادها، و الأوّل لا يقال له أنّه سفيه، فلا ولايه للحاكم في تزويجها بل هي مستقلّه في ذلك، بخلاف الثاني فإنّ له ولايه عليها فيزوجها عند الحاجة إليه، و السفاهه المدلول عليها بصحيحه الفضلاء هي هذا المعنى. و مرادهم بفساد العقل في هذا المقام هو هذا المعنى، و إنّما لم يعتبروا عنه بالسفه بأن يقولوا: و يثبت ولايه الحاكم على من بلغ سفيها أو سفيهه احتراز عن حمل السفيهه في هذا المقام على ما فسروه به في مباحث الحجر، أي الذي يصرف أمواله في غير الأغراض الصحيحه. قال في الشرائع: أمّا السفيهه فهو الذي يصرف أمواله في غير الأغراض الصحيحه. (١)

و في النافع: و السفيه هو الذي يصرف أمواله في غير الأغراض الصحيحه. (٢)

و في التحرير: لا يكفي البلوغ في زوال الحجر بدون الرشد، فلا ينفذ تصرف المجنون و لا السفيه و هو الذي يصرف أمواله في غير الأغراض الصحيحه. (٣)

و الحاصل: إنّ السفاهه المانع عن دفع المال مغايره للسفاهه المانع عن الاستقلال بالتزويج و الموجه لثبوت الولايه للحاكم عليه، إذ السفاهه المانع عن دفع المال هي في مقابله الرشد المفسّر بحفظ المال و ضبطه و إصلاحه المعتبر في دفع المال، فإذا لم يكن له ملكه حفظ المال و ضبطه و إصلاحه لم يكن رشيدا فلا يدفع إليه المال لقوله تعالى:

وَ ابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ (٤)، إذ مقتضى المفهوم أنّه عند عدم استيناس الرشد لا يدفع إليهم أموالهم، و إنّما عبّروا بمن لم

ص: ١٥٤

١- (١) شرايع الاسلام، ج ٢، ص ٨٦، كتاب الحجر.

٢- (٢) مختصر النافع، ص ١٤١.

٣- (٣) تحرير الأحكام، ج ٢، ص ٥٣٥ طبع جديد.

٤- (٤) سورة مباركه نساء ٦.

يكن رشيدا بالسفيه لقوله تعالى: **وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا** (١) ولما أطلقوا على غير الرشيد، المراد منه من لم يكن له ملكه حفظ المال وإصلاحه، لفظ السفيه تبعا للآية الشريفة، و لم يكن المراد من السفه في مباحث النكاح المعتبر في ثبوت ولايه النكاح هذا المعنى، عدلوا عن إطلاق لفظ السفيه عليه، لئلا يقع في الغلط بل عبروا عنه بفساد العقل ونحوه.

فعلى هذا ما صدر من شيخنا الشهيد الثاني في الروضة حيث زاد (أو سفيها) بعد عبارته اللمعة (فاسد العقل) فليس على ما ينبغي، و عبارته هكذا: و الحاكم و الوصى يزوجان فاسد العقل و زاد هنا (أو سفيها) و المراد من بلغ فاسد العقل أو سفيها، لوضوح شمول فساد العقل لذلك إذ له فردان، سفيه و مجنون، و فساد العقل شامل لها و الظاهر أنّ الداعى لهذه الزيادة حمل السفيه فى صحيحه الفضلاء على ما فسّروه به فى مباحث الحجر، أى من لم يكن ملكه حفظ المال و إصلاحه، أو من يصرف المال فى غير الأغراض الصحيحة، و هو غير صحيح، بل الظاهر أنّ المراد منه ما هو المتبادر منه فى العرف و العاده.

إن قلت: إنّ حمل السفيه فى الصحيح المذكور على ما ذكره فى مباحث الحجر متعين، لما ذكر فى أوله و الحديث هكذا: المرأه التى قد ملكت نفسها غير السفيهه و لا المولّى عليها إنّ تزويجها بغير وليّ جائز (٢)، بناء على أنّ المراد من التى ملكت نفسها هى المالكه أمرها ممّا يتعلق بها فلا تكون إلّا رشيده.

قلنا: لم يقل عليه السلام ملكت أمرها بل قال: ملكت نفسها، أى لا اختيار لأحد على نفسها و أيضا أنّه عليه السلام فسّرها بقوله: غير السفيهه، إلى آخره، فالمراد أنّ المرأه التى ملكت نفسها التى هى عبارته عن غير السفيهه و لا المولّى عليها فإنّ تزويجها بغير وليّ جائز، و قد تبّهنا

ص: ١٥٥

١- (١) سورة مباركه النساء/٥.

٢- (٢) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٣٧٧، ح ١٥ و ٢٥.

على أنّ المراد بالموثّق عليها، الإمام و المراد بالسفيهه خفيهه العقل بناء على الميزان الذى تبّهنا عليه، فالمراد أنّ المرأه إذا لم تكن خفيهه العقل و لا مملوكه فإنّها مستقلّه فى أمر تزويجها بخلاف السفيهه على المعنى المذكور و هو راجع إلى ما ذكره من فساد العقل.

فالمخصّيل ما ذكر أنّ السفيهه على المعنى المعروف فى مباحث الحجر أعمّ من السفيهه المذكور فى مباحث النكاح فى مقام ثبوت الولايه عليه فى التزويج، و النسبه بينهما عموم مطلق، فكلّ سفيهه فى مباحث النكاح سفيهه فى مباحث الحجر و لا عكس، إذ بعض السفيهه فى مباحث الحجر و هى التى لم تكن لها ملكه حفظ المال و ضبط و إصلاحه ليست بسفيهه فى مباحث النكاح فلم يكن للحاكم عليها ولايه فى التزويج بل النكاح الصادر منها محكوم بالصّحّه و اللزوم و ليس للحاكم نقضه و إبطاله.

بقى الكلام فى الداعى لذلك التفسير أى التخصيص و التعميم، فنقول: إنّ الداعى لذلك و إن ظهر ممّا سلف لكنا نتعرّض إليه ثانياً تأكيداً للمطلب و تبييناً لما لم أتبه عليه فيما سلف، فنقول: الداعى لذلك أمور:

الأوّل: الاستصحاب بناء على أنّ الصغيره فى حال صغرها لم يكن للحاكم عليها ولايه فى التزويج كما هو المعروف بين الأصحاب و هو محكوم بالثبوت و البقاء إلى أن يتحقّق الرفع و لم يتحقّق إلاّ فى السفيهه بمعنى خفيهه العقل لا غيرها و فيه تأمل، أمّا أولاً فلائنه معارض باستصحاب عدم استقلال البنت فى تزويجها للقطع بذلك فى حال صغرها و هو محكوم بالبقاء و الثبوت إلى أن يتحقّق الرفع فيما إذا كانت رشيده للإجماع دون غيرها.

و أمّا ثانياً فهو أنّا نقول: إنّ الرفع لحكم الاستصحاب بالإضافه إلى الحاكم موجود و هو الصحيح المذكور، أو

صحيحه عبد الله بن سنان، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال: الذى بيده عقده النكاح هو وليّ أمرها، للقطع بأنّ أمرها فى الصوره (١) المفروضه هو الحاكم إذ

ص: ١٥٦

١- (١) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٣٩٢، ح ١٥٧.

المفروض انتفاء الأب و الجد و الوصى، فوليتها في المال هو الحاكم فيكون وليها في النكاح و هو يكفي لدفع الاستصحاب المقتضى لعدم ثبوت الولاية للحاكم، بخلاف الاستصحاب من طرف البنت لانتفاء المعارض له فلا يكون مستقلة في تزويجها في الصورة المفروضة و إنما الولاية هناك للحاكم و ستقف على الجواب عن ذلك.

و الثاني: قوله تعالى: **وَ ابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ** (١) بناء على ما تبهنا عليه من أن الاستفادة منه أن البالغ حد النكاح على قسمين: قسم يتصف بالرشد الموقوف عليه في دفع المال. و الثاني غير متصف به فلا يسوغ دفع المال إليه، و البلوغ في النكاح المقتضى لصحته متحقق في القسمين، فمقتضى الآية الشريفه استقلالهم في ذلك فلا بد من القول به.

لا يقال: إن اللازم منه استقلالهم في ذلك و لو مع الاتصاف بالسفاهه بالمعنى السالف.

قلنا: نعم، لكنّه مخصّص بغير تلك الصورة لصحيحه الفضلاء و الإجماع.

و الثالث: صحيحه الفضلاء المذكوره المرويّه في الكافي و الفقيه:

المرأه التي قد ملكت نفسها غير السفيهه و لا المولى عليها إن تزويجها بغير وليّ جائز. (٢)

وجه الدلاله هو أنك قد عرفت أن السفيهه في اللغه و العرف هو خفيف العقل، فلا بد من حملة عليه إلا عند الاقتران بالقرينه الصارفه، كما في قوله تعالى: **وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ** (٣) الآية لما تبهنا عليه فيما سلف و هي منتفيه في محل الكلام، فمقتضى الأصل في الاستعمال الحقيقه لزوم حملة على المعنى المتبادر المذكور، فمقتضاه أن المرأه التي لم تكن سفيهه و لا مملوكه يصحّ تزويجها من غير وليّ، و اللازم من ذلك استقلال البالغه فيما إذا لم يصدق عليها أنها سفيهه في نكاحها و هو المطلوب.

ص: ١٥٧

١- (١) سورة مباركه نساء ٦.

٢- (٢) الكافي، ج ٥، ص ٣٩١، ح ١؛ الفقيه، ج ٣، ص ٣٩٧، ح ٤٣٩٧.

٣- (٣) سورة مباركه نساء ٥.

لا يقال: إنَّ المستفاد منه و إن كان ذلك لكنّه معارض بقوله عليه السّلام في الصحيح السالف، الذي بيده عقده النكاح هو وليّ أمرها، لما عرفت من أنّ وليّ أمرها في أموالها في الصورة المفروضه هو الحاكم، فيكون بيده نكاحها.

قلنا: إنَّ التعارض بين الصحيحين تعارض العموم و الخصوص مطلقا بناء على أنّ المدلول عليه بصحيحه ابن سنان هو أنّ نكاح المولى عليها في المال موكول إلى وليّها سواء كانت سفيهه أو لا، و صحيحه الفضلاء دالّه على أنّ ذلك مختص بصوره السفاهه و أمّا في غيرها فلا توقّف له على الولي، فهي دليل على تخصيص صحيحه ابن سنان بما إذا كانت سفيهه فلا إشكال.

و الرابع: النصوص المعتبره السالفه:

منها: الصحيح المروى في الكافي و التهذيب،

عن الحسن بن محبوب، عن أبي أيّوب الخزاز، عن يزيد الكناسي، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: الجاربه إذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتيم، و زوّجت و أقيم الحدود التامه عليها و لها. (١)

وجه الاستدلال: هو أنّ قوله عليه السّلام: «و زوّجت» على الجزء أي قول عليه السّلام: ذهب عنها، و المعطوف على الجزء في حكمه، و الظاهر من الشرط و الجزء هو أنّ تحقق الشرط كاف في تحقق الجزء من غير توقف له على شيء، فالبلوغ (٢) تسع سنين في الجاربه اليتيمه كاف في تزويجها نفسها من غير توقف له على شيء أصلا، و هذا المعنى قطع الإراده (٣) في البالغه تسع سنين إذا كانت رشيده، فيكون كذلك أيضا فيما إذا لم يكن رشيده لكونه مقتضى هذا الكلام، فعلى هذا لو حملت زوّجت على المبني للفاعل كما هو الأصل كان الأمر في الدلاله

ص: ١٥٨

١- (١) در منبع چنين است: أقيمت عليها الحدود التامه عليها و لها. الكافي، ج ٧، ص ١٩٨، ح ٢؛ تهذيب الأحكام، ج ٣٨، ١٠ ح ١٣٣.

٢- (٢) در یکی از دو نسخه آمده: فلبلوغ تسع سنين.

٣- (٣) در یکی از دو نسخه آمده: قطعي الإراده.

أظهر، خرجت السفهيه بالنص و الإجماع فبقى غيرها داخلا تحت النص و مقتضاه استقلال البالغه تسعا فى تزويجها، فلا توقّف له على الإذن من الحاكم و هو المطلوب.

منها: الصحيحه المرويّه فى الفقيه،

عن داود بن سرحان، عن أبى عبد الله عليه السلام و اليتيمه فى حجر الرجل لا يزوّجها إلا ممن ترضى. (١)

و فى الكافى:

إلا برضاها. (٢)

وجه الدلاله: هو أنّ المراد من اليتيمه فى قوله عليه السلام: هى البالغه تسعا فصاعدا، و إطلاق اليتيمه إنّما هو باعتبار ما كان، كما فى قوله تعالى: (وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ) و قد صرح عليه السلام بأنّ تزويجها لا يجوز إلا برضاها، فتكون مستقله فى ذلك، فلا ولايه للحاكم عليها و هو المدعى.

ثم إنّه و إن كان شاملا للسفهيه أيضا لكن وجب حملها على غير السفهيه لصحيحه الفضلاء السالفه.

و منها: الصحيح المروي فى الكافى،

عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، قال: سأله رجل عن رجل مات، و ترك أخوين، و فى المصدر:

و البنت و الابنه صغيره، فعمد أحد الأخوين الوصى فزوّج الابنه من ابنه ثم مات أب الابن المزوّج فلما أن مات قال الآخر:

أخى لم يزوّج ابنه، فزوّج الجاربه من ابنه، إلى أن قال:

الراويه فيها أنّها للزوج الأخير و ذلك أنّها قد كانت أدركت حين زوّجها و ليس لها أن تنقض ما عقدته بعد إدراكها. (٣)

و هو و إن كان مضمرا لكن الظاهر أنّ المسئول هو المعصوم عليه السلام.

وجه الدلاله: هو أنّه عليه السلام حكم بأنّها للزوج الأخير و علّله بأنّها قد كانت أدركت حين زوج الأخير إياها و ذلك إنّما يستقيم إذا كان المناط فى تزويج الإناث نفس الإدراك الذى عباره عن البلوغ كما لا يخفى.

ص: ١٥٩

١- (١) الفقيه، ج ٣، ص ٣٩٧، ح ٤٣٩٦.

٢- (٢) الكافى، ج ٥، ص ٣٩٣، ح ٣.

٣- (٣) الكافى، ج ٥، ص ٣٩٧، ح ٣.

و يؤكده قوله عليه السلام:

و ليس لها أن تنقض إلى آخره كما لا يخفى.

و منها: الصحيح المروى فى الكافى:

عن ابن أبى عمير، عن رجل، عن أبى عبد الله عليه السلام قال قلت: الجارية ابنه كم لا تستصبي؟ ابنه ست أو سبع؟ فقال: لا ابنه تسع لا تستصبي و أجمعوا كلهم على أن ابنه تسع لا تستصبي إلا أن يكون فى عقلها ضعف و إلا فإذا هى بلغت تسعا فقد بلغت. (١)

و منها: ما رواه فى التهذيب، فى شرح، و البكر إذا كانت بين أبويها و كانت بالغه فلا بأس بالتمتع بها، بإسناده

عن محمّد بن أحمد بن يحيى، عن العباس بن معروف، عن سعدان بن مسلم، عن رجل، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: لا بأس بتزويج البكر إذا رضيت من غير إذن أبويها. (٢)

و ليس فى سنده من يقدر فى الحديث إلا سعدان، و ما تراه فيه من الإرسال. و يمكن أن يقال: أن المصرح فى كلام شيخ الطائفة فى الفهرست أن سعدان ذو أصل يروى جماعه من الأجله، قال: سعدان بن مسلم العامرى، اسمه عبد الرحمن و سعدان لقبه، له أصل أخبرنا به جماعه، إلى أن قال: عن محمّد بن عذافر، عنه، و عن صفوان بن يحيى، عنه، ثم قال: و أخبرنا به ابن أبى جئد، عن ابن الوليد، عن الصفار، عن العباس بن معروف و أبى طالب عبد الله بن الصلت القمى، و أحمد بن إسحاق، كلهم عنه. (٣)

و لا يخفى ما فى هذا الطرد من الكلام من الدلالة على شدّه الاعتناء به.

قال النجاشى: سعدان بن مسلم، اسمه عبد الرحمن بن مسلم، أبو الحسن العامرى، إلى أن قال: روى عن أبى عبد الله و أبى الحسن عليهما السلام و عمّ عمرا طويلا، ثم قال: له كتاب يرويه

ص: ١٦٠

١- (١) الكافى، ج ٥، ص ٤٦٣، ح ٥.

٢- (٢) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٢٥٤، ح ١٠٩٥.

٣- (٣) الفهرست، ص ١٤١.

جماعه، إلى آخر ما ذكره. (١) ومما ذكره يظهر الوجه في روايه أحمد بن إسحاق عنه، مع كونه من أصحاب الإمام مولانا العسكري عليه السلام.

و أما حكاية الإرسال فنقول: إنَّ شيخ الطائفة و إن رواه في الموضوع المذكور كما ذكر لكن رواه في شرح:

(و إن عقد الأب على ابنته البالغة بغير إذنها أخطأ السنّه) بإسناده

عن محمد بن علي بن محبوب، عن العباس، عن سعدان بن مسلم قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

لا بأس بتزويج البكر إذا رضيت من غير إذن أبيها (٢).

ولتيا علم من النجاشي أنه من أصحاب مولانا الصادق عليه السلام فلا بُعد في كون الروايه عنه تاره مع الواسطه و أخرى من غيرها.

و منها: الصحيح المروى في التهذيب،

عن صفوان بن يحيى، عن إبراهيم بن محمد الأشعري، عن إبراهيم بن محمد الخثعمي، عن محمد بن مسلم قال: سألته عن الجارية يتمتع منها الرجل؟ قال: نعم، إلا أن تكون صبيه تخدع قال: قلت: أصلحك الله، فكم الحد الذي إذا بلغت لم تخدع؟ قال: بنت عشر سنين. (٣)

و قد تبهنا فيما سلف أنه مروى في باب المتعه من نكاح الفقيه أيضا. (٤)

و منها: ما رواه في الباب السالف من التهذيب،

عن محمد بن هاشم، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال: إذا تزوّجت البكر بنت تسع سنين فليست مخدوعه. (٥)

أقول: الظاهر إنَّ المراد من العشر في الأوّل هو الدخول في السنه العاشره و من التسع

ص: ١٦١

١- (١) رجال النجاشي، ص ١٩٢، ش ٥١٥.

٢- (٢) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٣٨٠، ح ١٥٣٨.

٣- (٣) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٢٥٥، ح ١١٠٠.

٤- (٤) الفقيه، ج ٣، ص ٤٦١، ح ٤٥٩١.

٥- (٥) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٤٦٨، ح ١٨٧٥.

هو إكمالهم، و معلوم أنه بعد إكمال التسع يكون الدخول في العاشره فهما في المآل يؤلان إلى شىء واحد.

ثم أقول:نسبه المخدوعيه و عدمها إلى البنت إنما يكون إذا كان المرجع في التزويج نفسها يدلان جواز تزويجها فيما إذا أكملت تسع سنين من غير ولي، و معلوم أن البالغه تسع سنين في الغالب ليست حائزه للرشد المعتبر في دفع المال و هو ظاهر، فمقتضاهما استقلالها في التزويج و عدم توقفه على ولي و لو مع انتفاء الاتصاف بالرشد الموصوف و هو المطلوب.

إن قلت: إن الأمر فيهما و إن كان كما ذكر لكن صحيحه عبد الله بن سنان المذكوره تقتضى حملها بما إذا اتصفت المرأه بالرشد المعتبر في دفع المال إذ قوله عليه السلام:

(بيده عقده النكاح ولي أمرها) يقتضى عدم استقلالها في النكاح مع تحقق الولي لها و معلوم أن أمر المال عند انتفاء الاتصاف بالرشد إلى الولي فلا يمكن التعويل عليهما في الحكم باستقلال البالغه تسع سنين في تزويجها بعنوان الإطلاق.

قلنا: قد نبهنا فيما سلف أن صحيحه عبد الله بن سنان محموله على ما إذا اتصفت بخفه العقل لصحيحه الفضلاء السالفه، فدقق النظر حتى يتضح عليك الحال.

و الخامس الصحيح المروى في باب التزويج بغير ولي من نكاح الكافي،

عن زراره، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لا ينقض النكاح إلا الأب (1). و هو مروى في التهذيب أيضا لكن سند الكافي أقوى و الموثق المروى في شرح

و متى تزوجت البكر بغير إذن أبيها كان له أن يفسخ العقد من التهذيب،

عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لا ينقض النكاح إلا الأب ...

وجه الدلاله: هو أنه إذا زوجت البالغه تسع سنين الفاقده للأب الغير المتصّفه بصفه الرشد المعتبر في دفع المال، و لا بالسفاهه في العرف و العاده بالمعنى السالف، من غير

ص: ١٦٢

١- (١) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٣٧٩، ح ١-١٥٣٢.

رجوع إلى حاكم نقول: إنَّ الحاكم غير الأب فلا يسوغ له نقض نكاحها، أمَّا الصغرى فبالفرض، و أمَّا الكبرى فلقوله عليه السَّلام:

لا- ينقض النكاح إلا- الأب، فاللَّازم منه عدم ثبوت الولايه للحاكم في الصورة المفروضه و هو المطلوب، بل نقول: إنَّ تتبع النصوص يكشف أنَّ استقلال الصغيره بعد أن بلغت في تزويجها كان معهودا و مسلما بين الرواه بحيث لم يكن محتاجا إلى السؤال، ففي الصحيح المروى في الكافي و التهذيب،

عن عبد الله بن الصلت قال: سألت أبا الحسن عليه السَّلام عن الجاريه الصغيره يزوّجها أبوها، أ لها أمر إذا بلغت؟ قال: لا، ليس لها مع أبيها أمر قال: و سألت عن البكر إذا بلغت مبلغ النساء أ لها مع أبيها أمر؟ قال: لا ليس لها مع أبيها أمر ما لم تكبر. (١)

بقي في المقام شيء ينبغى التنبيه عليه و هو أنَّ الأمر في النصوص المذكوره و إن كان كذلك لكن ينبغى المصير إلى مقتضاها عند انتفاء المعارض و أمَّا معه فلا، و المعارض فيما نحن فيه موجود و هو ما رواه شيخ الطائفه في التهذيب، بإسناده

عن علي بن إسماعيل الميثمي، عن فضاله بن أيوب، عن موسى بن بكر، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السَّلام قال: إذا كانت المرأه مالكه أمرها تبيع و تشتري و تعتق و تشهد و تعطى من مالها ما شاءت فإنَّ أمرها جائز، تزوّج إن شاءت بغير إذن وليها، و إن لم يكن كذلك فلا يجوز تزويجها إلاَّ بأمر وليها. (٢)

و ما رواه في كتاب الوصيه منه في الموثق

عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السَّلام.

قال: سأله أبي و أنا حاضر عن قوله الله عز و جل: **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ**. (٣)

قال: الاحتمال قال: فقال: يحتلم في ستّ عشر و سبع عشر سنه و نحوها فقال: إذا أتت عليه ثلاث عشر سنه و نحوها؟ فقال: لا، إذا أتت عليه ثلاث عشره سنه كتبت له

ص: ١٦٣

١- (١) الكافي، ج ٥، ص ٣٩٤، ح ٦.

٢- (٢) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٣٧٨، ح ١٥٣٠.

٣- (٣) سوره مباركه الأحقاف ١٥.

الحسنات و كتبت عليه السيئات و جاز أمره إلا- أن يكون سفيها أو ضعيفا، فقال: و ما السفية؟ فقال: الذي يشتري الدرهم بأضعافه، قال: و ما الضعيف؟ قال: الأبله. (١)

و الجواب، أما عن الأوّل فنقول: قد عرفت أنّ شيخ الطائفة رواه بإسناده إلى علي بن إسماعيل المذكور، و طريقه إليه غير معلوم إذ لم يذكره في المشيخه و لا في الفهرست، مضافا إلى أنّ في سنده موسى بن بكر و علي فرض الإغماض عنه نقول: إنّه متروك الظاهر فيمكن دعوى إطباقهم على خلافه، لما عرفت من أنّ الرشد المعتبر في دفع الأموال الأيتام إليهم هو ملكه حفظ المال و إصلاحه، و أما فعليّه البيع و الشراء أصلا كالنجباء و العفائف المستورات لكنّها رشيدة بالمعنى المذكور، و مقتضى ذيل الحديث المذكور:

(و إن لم يكن كذلك فلا يجوز تزويجها إلاّ بأمر وليها) عدم جواز التزويج و لو مع اتصافها بالرشد المعتبر في دفع المال، و هو ممّا لم يقل به أحد، و على تقدير الإغماض عنه أيضا نقول: إنّه غير صالح لمعارضه ما قدّمناه، من الآيه الشريفه الصريحه في أنّه قد يتفق بلوغ النكاح و لا يجوز دفع المال، و النصوص المعتبره المستفيضه، فنقول: إنّ قوله عليه السلام:

(و إن لم يكن كذلك فلا- يجوز تزويجها إلاّ- بأمر وليها) أعمّ من اتصافها بوصف السفاهه بالمعنى المتقدم أوّلا فيحمل على الأوّل لصحيحه الفضلاء السالفه.

و الحاصل ممّا ذكر: أنّ اليتيمه البالغه تسع سنين تكون على أقسام:

منها: من انغكت عن الرشد المعتبر في دفع الأموال، و كذا عن السفاهه الموجه لانحطاطها عن وصف الكمال و هو الأغلب.

و منها: من اتفق لها الترقى و الصعود إلى درج الكمال، فقد تحقّق فيها الرشد المعتبر في دفع المال.

ص: ١٤٤

و منها: التي اتفق فيها الانحطاط إلى صفة النقصان فاتصفت بالسفاهة الموصلة لفساد العقل و ضعف الاستعداد، و يحمل على الثاني ما اشتمل عليه المروى في باب حدّ الغلام و الجارية، من حدود الكافي، و باب الحدود من الزنا من التهذيب،

عن حمران، قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام قلت له: متى يجب على الغلام أن يؤخذ بالحدود التامة و تقام عليه و يؤخذ بها؟ فقال: إذا خرج عنه اليتيم و أدرك، قلت: فلذلك حدّ يعرف به؟ فقال: إذا احتلم، أو بلغ خمسة عشر سنه، أو أشعر، أو أنبت قبل ذلك، أقيمت عليه الحدود التامة و أخذ بها و أخذت له.

قلت: فالجارية متى تجب عليها الحدود التامة و تؤخذ بها؟ قال: إن الجارية ليست مثل الغلام، إن الجارية إذا تزوّجت و دخل بها و لها تسع سنين ذهب عنها اليتيم و دفع إليها مالها و جاز أمرها في الشراء و البيع و أقيمت عليها الحدود التامة و أخذ بها لها. (1)

كما يحمل على الثالث، قوله:

(و إن لم يكن كذلك فلا يجوز تزويجها إلا بأمر وليها).

و أمّا القسم الأوّل و هو الأغلب فيرجع في حكمه إلى الآيه الشريفه و النصوص المعتمده المستفيضه السالفه و هو استقلالها في عقد نفسها. و أمّا الجواب عن الثاني فنقول:

الظاهر أنّ المراد منه تعريف السفاهة التي في مقابله الرشد المعتمده في دفع الأموال، فالمراد من قوله عليه السلام:

الذي يشتري الدرهم بأضعافه أنّه لم يكن له ملكه حفظ المال و إصلاحه لقوله عليه السلام:

و جاز أمره لظهوره في جواز جميع تصرفاته فلا- تعارض بينه و بين ما ذكرناه كما لا يخفى. ثم ينبغي ختم الكلام بالتكلم في ولايه الوصى على الصغيرين فنقول: قد عرفت اختلاف الأصحاب في ذلك على أقوال: الثبوت مطلقا- قد عرفت أنّه محكى عن المبسوط- و العدم كذلك عزاه شيخنا الشهيد الثاني في المسالك و الروضه إلى الشهره

ص: ١٦٥

١- (١) الكافي، ج ٧، ص ١٩٧، ح ١؛ تهذيب الأحكام، ج ١٠، ص ٣٨، ح ١٣٢ و در هر دو منبع: (و أخذ لها و بها).

و الثبوت فى صورته التصريح و إلا فلا و هو مختار شيخ الطائفة فى الخلاف و المستفاد من عبارته السابقة من المبسوط و العلامة فى المختلف و شيخنا الشهيد فى غاية المراد و المحقق الثانى فى جامع المقاصد و شيخنا الشهيد الثانى فى الروضة و قد سمعت عباراتهم، و ما ذكره شيخنا يحيى بن سعيد يحتمل التقييد و الإطلاق قال فى الجامع:

و الذى بيده عقده النكاح الأب و الجدّ و من أوصى إليه و من ولّته أمرها و هى رشيدة. (١)

و المستند فى ذلك النصوص المعتمده فى الصحيح المروى فى باب طلاق التى لم يدخل بها من الفقيه،

عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام فى قول الله عز و جلّ وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ (٢) قال: هو الأب و الأخ أو الرّجل يوصى إليه و الذى يجوز أمره فى مال المرأة فيبتاع لها و يتجر فإذا عفى فقد جاز. (٣)

و منها: الصحيح المروى فى باب المطلقة التى لم يدخل بها، من الكافى، و الباب المذكور من الفقيه،

عن أبى بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام فى قول الله عز و جلّ: وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ (٢) قال: هو الأب و الأخ أو الرّجل يوصى إليه و الذى يجوز أمره فى مال المرأة فيبتاع لها و يتجر فإذا عفى فقد جاز. (٤)

و منها: الموثق المروى فى البابين من الكتابين، عن سماعه، عن أبى عبد الله عليه السلام مثله. (٥)

و منها: الصحيح المروى فى الباب المذكور من الكافى،

عن الحلبي، عن أبى عبد الله عليه السلام فى قول الله عزّ و جلّ: أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ (٢) قال: هو الأب، و الأخ، و الرّجل

ص: ١٦٦

١- (١) الجامع الشرائع، ص ٤٣٨.

٢- (٢) سورة مباركه البقره ٢٣٧.

٣- (٣) الفقيه، ج ٣، ص ٥٠٦، ح ٤٧٧٨.

٤- (٤) الكافى، ج ٦، ص ١٠٦، ح ٢.

٥- (٥) الفقيه، ج ٣، ص ٥٠٦، ح ٤٧٧٨.

يوصى إليه، و الرجل يجوز أمره في مال المرأة فيبيع لها و يشتري فإذا عفى فقد جاز. (١)

و منها: ما رواه في شرح

(و إنما يجوز عقد الجدّ مع وجود الأب) من التهذيب،

عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن البرقي، أو غيره، عن صفوان، عن عبد الله، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الذي بيده عقده النكاح، قال: هو الأب، والأخ، والرجل يوصى إليه، والذي يجوز أمره في مال المرأة فيبتاع لها و يشتري، فأى هؤلاء عفى فقد جاز. (٢)

و منها: الصحيح المروي في الموضع المذكور من التهذيب،

عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الذي بيده عقده النكاح هو ولي أمرها. (٣)

و منها: الصحيح المروي في أواخر كتاب النكاح من التهذيب

عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الذي بيده عقده النكاح؟ قال: هو الأب، والأخ، و الموصى إليه، والذي يجوز أمره في مال المرأة من قرابتها فيبيع لها و يشتري، قال: فأى هؤلاء عفى فعهوه جائز في المهر إذا عفى عنه. (٤)

و منها: الصحيح المروي هناك،

عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام مثله.

فهذا القول هو المختار وفاقا لما عرفته من عظماء الأصحاب.

وجه دلالة النصوص المذكورة على المرام هو أنه عليه السلام جعل من الذي بيده عقده النكاح الموصى إليه، أي الذي أوصى إليه من طرف الأب، و الوصي من طرف الأب يكون على أقسام: منها، أنه يوصى إلى الوصي في خصوص تزويج الصغيرين.

و منها، أنه يوصى بعنوان العموم بأن يقول: كلما كان لي تسلط على ما يتعلّق من الصغيره مثلا من أولادي فقد فوّضته إليه.

ص: ١٦٧

١- (١) الكافي، ج ٦، ص ١٠٦، ح ٣.

٢- (٢) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٣٩٣، ح ١٥٣٧.

٣- (٣) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٣٩٢، ح ١٥٧٠.

٤- (٤) تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٤٨٤، ح ١٩٤٦.

و منها، أن يقول: أنت وصيبي في ثلثي و صغاري.

و النصوص المذكوره و إن كانت شامله لكل من الصور الثلاث المذكوره لكن القدر المتيقن هو الصورة الأولى و الثانيه، فينبغي القول مضافا إلى أنّ القائل بالإطلاق غير معلوم عدا ما يظهر من العلامه من النسبه إلى المبسوط و قد عرفت الحال في ذلك.

إن قيل: يمكن الإشكال في الاستدلال بالنصوص المذكوره في المقام بيان ذلك: هو أنّ الظاهر أنّ المراد منها تفسير عقده النكاح المذكور في الآيه الشريفه و هي قوله تعالى:

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ (١).

فنقول: إنّ التمسك بالنصوص المذكوره في إثبات ولاية الوصي في تزويج الصغيرين غير صحيح، لما علمت من أنّها وارده في تفسير الآيه الشريفه و هي غير شامله للصغيرين لقوله تعالى: وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ لَوْضُوحُ أَنَّ الطَّلَاقَ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنَ الْمَكْلَفِ فَلَا يَشْمَلُ لِلصَّغِيرِ، وَ الضَّمِيرُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ عَائِدًا إِلَى النِّسَاءِ فِي الْآيَةِ السَّابِقَةِ عَلَى الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ الْمَتَّصِلَةِ بِهَا.

و هي قوله تعالى: لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ ۖ لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً (٢) مضافا إلى قوله تعالى: مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ لِأَنَّ الْمُرَادَ مِنَ الْمَسِّ هُوَ الدَّخُولُ وَ هُوَ إِنَّمَا يَسُوِّغُ بَعْدَ أَنْ أَكْمَلْتَ تِسْعَ سِنِينَ فَلَا يَشْمَلُ الصَّغِيرَةَ أَيْضًا، فَالْمُرَادُ مِنْهَا أَنَّ مَنْ طَلَّقَ زَوْجَتَهُ قَبْلَ الدَّخُولِ بِهَا وَ قَدْ عَيَّنَ لَهَا صَدَاقًا فَالْوَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُعْطِيَهَا نِصْفَ الصَّدَاقِ الَّذِي عَيَّنَهُ لَهَا إِلَّا أَنْ صَدَرَ الْعَفْوُ مِنَ النِّسَاءِ فَلَا يَجِبُ عَلَيْهِ شَيْءٌ إِنْ تَحَقَّقَ الْعَفْوُ مِنْهُنَّ لِكُلِّ النِّصْفِ أَوْ تَمَامِ النِّصْفِ إِنْ كَانَ الْعَفْوُ لِبَعْضِ النِّصْفِ، أَوْ صَدَرَ الْعَفْوُ مِنْ أَوْلِيَاءِ الزَّوْجَةِ الْبَالِغَةِ مِمَّنْ يُمْكِنُ الْعَفْوُ عَنْهُ مِنْهَا كَمَا إِذَا كَانَ رَشِيدَهُ أَمْ لَا كَمَا إِذَا كَانَتْ سَفِيهَهُ، وَ عَلَى التَّقْدِيرَيْنِ

ص: ١٦٨

١- (١) سورة مبارکه البقره ٢٣٧.

٢- (٢) سورة مبارکه البقره ٢٣٦.

لا يكون شامله للصغيرين، فلا يصح التمسك بالنصوص المذكوره الوارده فى تفسيرها كما لا يخفى.

ثم نقول: فى المقام إشكال آخر، وهو أنّ العفو المدلول عليه بالآيه الشريفه إنّما هو بعد الطلاق فكيف يمكن صدور العفو من الوليّ الصغيره لوضوح أنّ تصرّف الوليّ فى الأمور المتعلقه بالمولّى عليه منوط بالغبطه و الصلاح فأى صلاح للعفو عن حقّها الثابت فلا بد من حمل الآيه الشريفه على ما إذا كان المراد من الذى بيده عقده النكاح هو وكيل المرأه و على تقدير الإغماض عنه، نقول: إنّ معنى الآيه الشريفه على ما ذكر هو أنّكم إن طلقتم النساء قبل الدخول و قد عيّنتم لهنّ الصداق و جب عليكم نصف ما عيّنتم لهنّ من الصداق إلا إذا صدر العفو منهنّ فيما إذا كانت قابله للعفو، أو صدر العفو من الذى بيده عقده النكاح.

و الأول، محمول على ما إذا كانت النساء ممّن يصلح العفو منهنّ.

و الثانى، فيما إذا لم تكن كذلك و ذلك بمعونه النصوص الوارده فى المقام، هو الأب عند وجوده، و الوصى عند عدمه، و على التقديرين يكون المطلّقه ممّن يصدق عليها أنّها من النساء، و معلوم أنّه بعد البلوغ فلا بد من حملها فيما إذا بلغت سفيهه و مقتضاه ثبوت الولاية للوصى فى الترويج فى البالغه، و هو ما تقدّم التصريح منهم فى كون ولاية الوصى مختصّه بمن بلغت سفيهه فلا يفهم منه ثبوت الولاية للوصى على الصغيرين، و لعلّه لذلك خصّوها بمن بلغت فاسده العقل، و يمكن الجواب عنه بأنّ العبره بعموم اللفظ لا بخصوص المحل، توضيح الحال فى ذلك يستدعى أن يقال: إنّ المدلول عليه بالآيه لزوم نصف الصداق إلا إذا صدر العفو من المطلّقه أو ممّن بيده عقده النكاح، و قد دلّت النصوص المسطوره أنّه الأب و الوصى، فالمستفاد منها ثبوت الولاية للأب فى النكاح بعنوان الإطلاق، و كذا الوصى خرج منه حال بلوغها و عقلها فبقى غيره مندرجا تحت العموم، فاللازم منه ثبوت الولاية للوصى على الصغيره أيضا كالأب و هو المطلوب.

غايه ما يلزم مما ذكر بعد ملاحظه سياق الآيه الشريفه أنّ العفو المذكور فى الآيه من الوصى إنّما يتحقق فيما إذا كانت بلغت فاسده العقل و أبن ذلك من اختصاص الولايه بتلك الصوره على أنّه يمكن أن يقال: إنّ المراد من النساء فى الآيه الشريفه هو الزوجات فيعمّ الصغيره أيضا.

فالمراد منها أنّه إذا طلقتم الزوجات قبل الدخول بهنّ و هو أعمّ من أن يكون قابله للدخول أولا، فعلى هذا يكون المدلول عليه بالآيه الشريفه هو أنّه إذا طلقتم زوجاتكم قبل الدخول بهنّ و قد عيّنتم لهنّ الصداق و جب عليكم لهنّ نصف الصداق إلا إذا صدر العفو منهنّ فيما إذا كنّ من أهل العفو، أو صدر العفو ممّن فى يده عقده النكاح فيما إذا لم يكن من أهل العفو، كما إذا كانت صغيره أو سفيهه، و قد دلّت النصوص المعتمده السالفه أنّه الوصى عند انتفاء الأب.

ثم نقول: إنّ النصوص المذكوره مع استفاضتها و صحّحه سند أكثرها و إطباق المشايخ العظام على إيرادها فى الكتب المعتمده دالّه على ثبوت الولايه فى التزويج للوصى و قد عمل بها جماعه من أعظم الأصحاب كشيخ الطائفه، و شيخنا يحيى بن سعيد، و العلّامه، و شيخنا الشهيد، و المحقق الثانى، و شيخنا الشهيد الثانى، و وافقهم فى ذلك السيد السند صاحب المدارك قال فى شرحه على النافع: و الأقرب ثبوت ولايته على الصغير و الصغيره و من بلغ فاسد العقل لأنّ الحاجه قد تدعوا فى ذلك، إلى أن قال:

و على القول بثبوت ولايته فهل تثبت بتعميم الوصيه أم لا بد من التصريح بالوصيه فى النكاح؟ الأظهر الثانى، لأنّ النكاح ليس من التصرفات التى ينتقل الذهن إليها عند الإطلاق فيتوقف على التصريح به... انتهى. (١)

ص: ١٧٠

فعلى هذا لا ينبغي التأمل في المسأله، أى في ثبوت الولايه في صورته تنصيب الأب، أو الجد، بالإنكاح في مقام الوصيّه لما عرفت.

و أما الصحيح المرؤى في باب، المرأه يزوّجها الوليان غير الأب و الجد، من الكافي،

عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، قال: سأله رجل عن رجل مات و ترك أخوين و الابنه صغيره و البنت فعمد أحد الأخوين الوصى فزوّج الابنه من ابنه ثم مات أبو الابن المزوّج فلما أن مات قال الآخر: أخى لم يزوّج ابنه فزوّج الجاربه من ابنه، فقيل للجاريه: أىّ الزوجين أحبّ إليك الأوّل أو الآخر؟ قالت: الآخر، ثم إنّ الأخ الثاني مات و للأخ الأوّل ابن أكبر من الابن المزوج فقال للجاريه: اختارى أيهما أحبّ إليك الزوج الأوّل أو الزوج الآخر؟ فقال الروايه فيها أنّها للزوج الأخير و ذلك أنّها قد كانت أدركت حين زوّجها و ليس لها أن تنقض ما عقدته بعد إدراكها. (١)

فهو و إن اقتضى انتفاء ثبوت الولايه في التزويج للوصى على الصغيره كما لا يخفى على المتأمل في السؤال و الجواب لكنه محمول على ما إذا كانت الوصايه بعنوان الإطلاق لوضوح عدم انصراف قول الموصى لغيره: «أنت وصيى في أولادى» إلى الولايه الإجباريه في التزويج كما لا يخفى.

ص: ١٧١

اشاره

تأليف: فقيه و اصولی دقیق النظر آیه الله حاج آقا منیر الدین بروجردی اصفهانی

تحقیق و تصحیح: مهدی باقی سیانی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه [محقق]

اشاره

یکی از منابع غنی فقه شیعه ریشه در سؤال هایی دارد که از ائمه معصومین علیهم السّلام پرسیده شده است و آنچه را که آن بزرگواران در مقام پاسخ فرموده اند مکتوب گردیده و مقداری از آن امروز در اختیار ماست؛ یکی از مهمترین این مجموعه سؤال و جواب ها کتاب مسائل علی بن جعفر است، که شامل سؤالات وی از برادر بزرگوار خود امام کاظم علیه السّلام است و حضرت به آنها پاسخ داده است، (۱) اگرچه از بیان بزرگ کتاب شناس شیعه علامه آقا بزرگ تهرانی چنین استفاده می شود که سؤال کننده در این کتاب

ص: ۱۷۳

۱- (۱) برای آشنایی بیش تر با کتاب و مؤلف آن به مقدمه محققانه آیه الله سیّد محمد رضا جلالی بر کتاب مسائل علی بن جعفر، صص ۹-۸۰ مراجعه شود.

امام کاظم علیه السّلام و پاسخ دهنده، پدر بزرگوارشان حضرت امام صادق علیه السّلام و علی بن جعفر تنها راوی و ناقل این پرسش ها و پاسخ هاست، مگر در مواردی که تصریح به این شده باشد که سؤال را خود علی بن جعفر مطرح نموده است. (۱)

البته ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که مرحوم سید بن طاوس در کتاب ارزشمند «اقبال» (۲) از کتابی با عنوان «المسائل و أجوبتها عن الأئمة» نام برده و مطلبی را از آن نقل می نماید که متأسفانه امروز از آن اثری نیست.

پس از دوران معصومین علیهم السّلام و شروع غیبت آخرین ذخیره هستی امام منتظر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بنا بر سفارش:

«...فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا على هواه، مطيعا لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه» (۳) پیروان حضرتش در احکام شرعی، از فقیهان و عالمان دین تقلید نموده و سؤالات خود را از ایشان پرسیده، و بدان عمل می نمودند، که مجموع این پرسش ها و پاسخ ها خود ذخیره ای بسیار ارزشمند است. اگرچه ما به قسمتی از آن دسترسی داشته و ما بقی آن در گذر زمان دستخوش حوادث روزگار گشته و از میان رفته است.

در این مقام تذکر چند نکته لازم است:

أول: گستره کتاب ها و رساله هایی از این دست در این عرصه پژوهشی حائز اهمیت است. در این قسمت تنها به این مقدار بسنده می کنیم که علامه آقا بزرگ تهرانی در کتاب ارزشمند الذریعه حدود ۹۰۰ کتاب را تحت عنوان: «المسائل، سؤال و جواب، أسئلة و أجوبه، جواب و جوابات» (۴) نام می برد، و تنها کتب ذکر شده

ص: ۱۷۴

۱- ((۱)) ر.ک: الذریعه، ج ۲۰، ص ۳۶۰، شماره ۳۴۰۶.

۲- ((۲)) اقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۶۱.

۳- ((۳)) احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱، ح ۲۰.

۴- ((۴)) ر.ک: الذریعه ج ۲، صص ۷۱-۹۴؛ ج ۵، صص ۱۷۱-۲۴۱؛ ج ۱۲، صص ۲۴۱-۲۵۱؛ ج ۲۰، صص ۳۲۹-۳۷۳.

ذیل عنوان «سؤال و جواب» هفتاد عدد است که خود ایشان در چهل مورد تصریح به فقهی بودن این کتاب ها دارد؛ و در برخی نیز چون کتاب مسئولات (۱) [یا اسأله و اجوبه بروجردیه یا جوابات از علامه ملا محمد تقی مجلسی] که تصریح به فقهی بودن آن ننموده اند، ولی قسمتی از آن پاسخ به سؤالات فقهی و ما بقی جواب سؤالات اخلاقی و اصولی است. (۲)

دوم: قسمت بسیار زیادی از این پرسش ها و پاسخ ها- اگرچه مکتوب گردیده، ولی چون در مجموعه ای گردآوری نشده است- در طول زمان دستخوش حوادث روزگار گردیده و از بین رفته است؛ و به عنوان نمونه تنها به نقل سخن یکی از آخرین یادگاران کاروان علم و فقهت توأم با زهد و قناعت حوزه علمی اصفهان در سال های اخیر یعنی مرحوم آیه الله حاج شیخ حیدر علی محقق (متوفای ۱۴۲۱ ق) اکتفا می کنیم که در مصاحبه خویش با مجله وزین حوزه در مورد علامه آیه الله ملا محمد حسین فشارکی می فرمایند: «وی آن قدر استفتاءات داشت که به گفته خودش (مرحوم آخوند فشارکی) اگر این استفتاءات یک جا جمع شود به اندازه دوره جواهر می شود». (۳)

سوم: فقهاء بزرگوار شیعه در جواب این گونه پرسش ها- با توجه به ظرفیت سؤال کننده- گاه پاسخ را بسیار مختصر فرموده و گاه آن چنان مفصل، استدلالی و همراه با نقل آراء و اقوال مختلف بحث نموده اند که خود رساله ای مستقل گردیده است مانند:

۱) رساله ای از محقق قمی در بیع فضولی که هفتاد صفحه است. (۴)

ص: ۱۷۵

۱- (۱) همان، ج ۲۱، ص ۲۹، شماره ۳۷۹۷.

۲- (۲) ر.ک: زندگینامه علامه مجلسی، ج ۲، ص ۳۹۱.

۳- (۳) مجله حوزه، ش ۵۳، ص ۵۳.

۴- (۴) ر.ک: جامع الشتات، ج ۲، صص ۲۶۷-۳۳۶، سؤال ۱۶۸.

۲) رساله ای از سید شفتی در مورد وقف در ۵۰ صفحه قطع رحلی مخطوط. (۱)

۳) رساله ای از محقق نراقی در مورد وقف برای حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ۱۳ صفحه. (۲)

۴) رساله قبض الوقف حاج آقا منیر بروجردی که در پاسخ به سؤال: «هل یکتفی فی تحقّق القبض الأمر به أم لا؟» در ۲۴ صفحه.

مؤلف

مؤلف این اثر، عالم فاضل و متکلم اصولی، رجالی حدیث شناس و فقیه نام آور قرن سیزدهم هجری حوزه علمیه اصفهان مرحوم آیه الله العظمی علامه حاج آقا منیر الدین بروجردی اصفهانی است که به جودت فکر و قوت حافظه معروف است. (۳) وی نواده دختری محقق قمی - صاحب قوانین الأصول (۴) - و از شاگردان آیه الله العظمی حاج شیخ محمّد باقر نجفی اصفهانی (۵) - صاحب شرح هدایه المسترشدین - (۶) بوده است؛ ایشان در سال ۱۱۶۱ ق در بروجرد چشم به جهان گشود و مقدمات علوم را در زادگاه خویش

ص: ۱۷۶

۱- ((۱)) سؤال و جواب، ج ۲، صص ۳۳۹-۳۸۴.

۲- ((۲)) رسائل و مسائل، ج ۲، صص ۲۶۰-۲۷۲، سؤال ۱۶.

۳- ((۳)) صاحب اعیان الشیعه در معرفی وی چنین می نویسد: «الشیخ آقا منیر الدین البروجردی... کان من نوابغ العصر الأخير فی الفقه و الحدیث...». اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

۴- ((۴)) شرح حال این فقیه، محقق و اصولی بزرگ در روضات الجنات، ج ۵، صص ۳۶۹-۳۸۰، شماره ۵۴۷ و غنائم الأيام، ج ۱، صص ۳۵-۵۴ آمده است.

۵- ((۵)) شرح حال این فقیه فرزانه در تاریخ علمی اجتماعی اصفهان، ج ۱، صص ۳۱۱-۳۴۰، قبیله عالمان دین، صص ۴۱-۶۲؛ رساله صلاتیه، صص ۴۴-۵۳؛ شرح هدایه المسترشدین، صص ۱۵-۴۰ و صص ۵۰-۵۳ آمده است.

۶- ((۶)) این کتاب در سال ۱۳۸۵ ش با تحقیق این جانب در شهر مقدّس قم چاپ گردید.

آموخته، جهت تکمیل معلومات به اصفهان مهاجرت نمود، ایشان مدتی کوتاه نیز در سامراء به درس میرزای شیرازی-صاحب فتوای تحریم تنباکو-حاضر گشت و سپس به اصفهان بازگشته و به تدریس، تألیف، تبلیغ و ارشاد مردم اشتغال ورزید. (۱) وی در ۱۷ ربیع الثانی سال ۱۳۴۲ ق مرغ روحش از قفس تن رها گشت و در دیار باقی رحل اقامت افکند و جسم شریفش در تکیه ملک تخت فولاد اصفهان در خاک آرام گرفت.

از این فقیه فرزانه دو کتاب به زیور طبع آراسته گردیده یکی «رساله الفرق بین النافله و الفریضه» که در سال ۱۳۹۶ ق با مقدمه استاد سید مرتضی رضوی و به همت مرحوم آیه الله سید مصطفی مهدوی هرستانی اصفهانی (متوفای ۱۴۰۹ ق) (۲) و در مصر منتشر گردید، و دیگری «رساله قبض الوقف» که در سال ۱۳۸۴ شمسی با تحقیق این جانب در دفتر دوّم میراث حوزه اصفهان به زیور طبع آراسته گردید. سوّمین اثر رساله حاضر است، و چهارمین آن رساله ای است در مورد حکم اشتباهات و خطاهائی که توسط نویسندگان در کتاب قرآن پدید می آید به نام «حکم الأغلاط الواقعه فی المصاحف من الکتاب» که آن نیز با تحقیق این جناب به زودی منتشر و عرضه خواهد شد. رسائل رجالیه، رسائل اصولیه، رساله الفوائد و برخی رسائل فقیهیه از آن فقیه محقق برجای مانده، که هنوز مخطوط است؛ و نام ۶ اثر را نیز محقق فقید مرحوم سید مصلح الدین مهدوی در کتاب دانشمندان و بزرگان اصفهان نام می برند (۳) و ما در این اینجا نام برخی از رساله های فقهی ایشان را که در هیچ کدام از مصادر شرح حال مرحوم

ص: ۱۷۷

۱- (۱) برای آشنائی با اساتید، مشایخ و شاگردان وی ر.ک: مقدمه «رساله قبض الوقف» و «رساله فی حکم الأغلاط الواقعه فی المصاحف من الکتاب» هر دو از مؤلف کتاب.

۲- (۲) برای آشنائی بیش تر با وی ر.ک: دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۱۰۸۹.

۳- (۳) ر.ک: دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۹۵۰.

مؤلف نیامده ذکر می کنیم. مانند حاشیه بر کتاب الصلاه کشف الغطاء، حاشیه بر کتاب القضاء قواعد الأحكام، رساله ای در نماز مسافر، رساله ای در خیار عیب، رساله ای در بحث ربا و...؛ البته برخی از این رسائل ناتمام است.

رساله حاضر

این رساله که شامل یازده پرسش و پاسخ است به خوبی بیان گر قوت و قدرت علمی مؤلف، داشتن حافظه قوی و کتابخانه غنی وی می باشد مرحوم علامه سید محسن امین در شرح حال مرحوم مؤلف، از دو اثر نام می برد یکی رساله الفرق بین النافله و الفریضه و دیگر رساله حاضر، با این تعبیر «أجوبه المسائل استدلالیه علی نمط جامع الشتات» (۱).

تذکر چند نکته پیرامون این رساله

۱) رساله حاضر تنها یک رساله فقهی صرف نیست بلکه در آن با توجه به حجم کم آن می توان از مباحث رجالی چون بحثی پیرامون کتاب مسائل علی بن جعفر، قول به موثق بودن ابی الجارود و مباحث دقیق تاریخی چون تقسیمات سه گانه برای راویانی که به آنها «وافقه» گفته می شود نشان گرفت.

۲) دو گونه حاشیه در کناره صفحات نسخه خطی موجود است که برخی از مؤلف و برخی نیز از کاتب است.

۳) کاتب این رساله علامه فقیه، محدث و رجالی آیه الله سید احمد صفائی خوانساری صاحب موسوعه ارزشمند کشف الأستار عن وجوه الکتب و الأسفار (۲) است

ص: ۱۷۸

۱- (۱) ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

۲- (۲) شرح حال این فقیه فرزانه در کشف الأستار، ج ۱، صص ۷-۲۷ و ضیاء الأبصار، ج ۱، صص ۴۰۹-۴۲۲ آمده است.

که حدود ۱۲ سال در حوزه علمی اصفهان از محضر مؤلف و دیگر اساتید بهره برده و از صاحب این رساله چنین یاد می کند «الأستاذ الأعظم و الشيخ الأقدم أفضل من في العرب و العجم الحاج آقا منير الدين بروجردی دامت برکاته» (۱).

(۴) مؤلف محترم در ابتدای بعضی از پاسخ ها ابتدا اقوال مختلف در مسأله را با ذکر نام صاحب آن قول یا کتابی که این قول در آن وجود دارد یادآور شده و سپس به بررسی این اقوال پرداخته و قول مورد قبول خود را با ذکر دلیل بیان می نماید؛ از این رو گاه در ابتدای امر خواننده، خود را با انبوهی از کتابها روبرو می بیند؛ مانند پرسش نهم که مؤلف در قسمت آغازین پاسخ خود، سؤال کننده را به حدود بیست کتاب ارجاع می دهد (۲) و از همین رو خواننده محترم این کتاب در قسمت مصادر تحقیق، بیش از ۱۰۰ کتاب و رساله را مقابل خود می بیند.

(۵) ظاهر چنین است که مقداری از انبوه پرسشهایی که مرحوم مؤلف به آن ها پاسخ داده در نزد کاتب موجود بوده و وی این مقدار را جدا نموده و در این مجموعه گردآوری کرده است.

(۶) تاریخ کتابت اثر حاضر، چهارم ذی قعدة ۱۳۳۲ ق می باشد- یعنی ده سال قبل از وفات مؤلف محترم- و سالهای آغازین بازگشت کاتب از نجف اشرف و اقامت در خوانسار.

تنها نسخه شناخته شده این اثر که در کتابخانه آستان قدس رضوی وجود دارد توسط دوست فاضل و گرامی جناب آقای رحیم قاسمی-حفظه الله- به این جانب معرفی گردید و استاد محترم حضرت آیه الله حاج شیخ هادی نجفی-دامت برکاته- آن را تهیه،

ص: ۱۷۹

۱- (۱) رساله فی حکم الأغلاط، ص ۳.

۲- (۲) ر.ک: ص ۱۹۷.

و جهت تحقیق در اختیار این جانب قرار داده و در طول مدّت تحقیق نیز مساعدت و راهنمایی فرمودند.

در پایان این مقدمه نویسنده با تمامی وجود خداوند مهربان را سپاس می گوید که به وی توفیق احیاء اثری دیگر از آثار برجای مانده از سلف صالح را کرامت فرمود، إنّه ولی التوفیق.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین مهدی باقری سیانی، اصفهان سوّم شعبان المعظم ۱۴۲۷ برابر با ششم شهریور ۱۳۸۵

ص: ۱۸۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَسْأَلُهُ وَأُجِيبُهُ فَقْهِيَهُ

مسأله [1] تصرفات وصى بدون اذن ناظر]

آيا تصرفات وصى بدون اذن ناظر صحيح و نافذ است يا خير؟ جواب: من إفاداته أيضا الوصى و الناظر و المتولى يتصور على وجوه خمس.

الأول: الاستقلال فى رأى و التصرف بكون ما للوصى مثلا مجرد العمل.

الثانى: التشريك بكون رأى كل منهما له دخل فى الاستصواب.

الثالث: أن يكون رأى للموصى مع اشتراط اذن من الناظر.

الرابع: كذلك مع اشتراط اطلاق من الناظر حين الإقدام فى العمل.

الخامس: كذلك أيضا مع اشتراط مجرد حصول الاطلاع للناظر و لو بعد العمل. ففى الأول يبطل العمل بدون اذن الناظر و كذلك فى الثانى و الثالث على الأظهر الأقرب و أمّا فى الرابع ففيه وجهان و الصّححه فى الخامس.

أوجه هذه المسأله مع المسائل الآتية من إفادات شيخ المشايخ آقا منير الدين سلمه الله.

فائده فى جملة من الأجوبه التى أجاب بها عن الأسئلة التى التمسوا عن جنابه المفخّم الجواب، و نحن نقلها بلفظ السؤال أولا، ثم نردفها بالجواب بعينها لئلا نخرج عن طريق الصواب، و على الله نتوكل فى المبدأ و المآب.

هرگاه زید ملکی را بدون تصدیق اهل خبره جاهلا بالقیمه بفروشد به قیمت معینی، ثمَّ حقَّ الغبن خود را هم صلح می نمایند و معلوم می شود که مغبون شده به غبن فاحش، آیا صلح حقَّ الغبن با این فرض مسقط حقَّ او می شود یا خیر؟ جواب: خیار غبن از اختیارات مسلمة بین الإمامیه است و کسی خلاف نکرده (۱) و نسبت خلاف هم کس نداده است؛ مگر فاضل آبی-صاحب کشف الرموز (۲)- [که] نسبت داده نفی خلاف غبن را به استادش محقق فی حلقه درسه المیمون بدعوی کون بناء الخلق نوعا علی المعاملات التغابیة اختیارا، و هو ضعیف و مسبوق و ملحق بالإجماع.

و یشرط فی جریان هذا الخیار شروط ستّة:

أول: بودن غبن، و آن تفاوت قیمت است.

ص: ۱۸۴

۱- (۱) فاضل نراقی در مستند الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۸۸، می فرماید: «... و ثبوتہ للمغبون هو المشهور بین الأصحاب خصوصا المتأخرین منهم، بل علیه الإجماع فی الغنیه و التذکره...» و پیروی نموده او را صاحب جواهر الکلام و می فرماید: «...خیار الغبن بلا-خلاف أجده فيه بین من تعرض له عدا ما یحکی عن المصنّف [المحقّق الحلّی] من إنکاره فی حلقه درسه و الموجود فی کتابه خلاف هذه الحکایه»، جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۲۳؛ برای توضیح بیشتر ر.ک: مفتاح الکرامه، ج ۱۴، ص ۲۲۲ و مکاسب المحرمه للشیخ الأنصاری، ج ۵، ص ۱۵۸.

۲- (۲) با جستجوی زیاد، کلام صاحب کشف الرموز را نیافتیم ولی شهید اول در کتاب دروس می فرماید: «...و سادسها: خیار الغبن و هو ثابت... و ربّما قال المحقّق فی الدرس بعدم خیار الغبن، و یظهر من کلام ابن الجنید، لأنّ البیع مبنی علی المکایسه و المغالبه...» الدروس الشرعیه، ج ۳، ص ۲۷۵ و بنگرید: شرح اختیارات اللمعه از فقیه محقق شیخ علی بن الشیخ جعفر کاشف الغطاء، ص ۱۲۵.

دویم: نبودن آن یسیر [اندک] پس نقصان لغوی کفایت نمی کند بلکه باید معتنی به [قابل توجه] باشد و در نظر عرف صدق ضرر کند.

سیم: بودن غبن در حین معامله، پس اگر بعد تفاوت پیدا شود- و لو به فاصله قلیلی، و لو به اضعاف [چند برابر] قیمت- ثمر ندارد. چهارم: جاهل بودن مغبون به غبن.

پنجم: عدم اسقاط آن در ضمن العقد.

ششم: عدم صلح آن، پس با اجتماع شرائط، خیار غبن ثابت و جاری است.

بلی کلامی در مقام است [که] در دو مقام بیان می شود.

مقام اول: این است که اگر مصالحه نمود غبن احتمالی خود را به خیال اینکه نهایت آنچه تصور شود مثلاً ده تومان است بعد معلوم شود بیشتر است إلی ضعف [دو برابر] بلکه اضعاف بوده، ظاهر این است که خیار غبن جاری است؛ و صرح به جماعه من الأوائل و الأواخر (۱)، و الدلیل علیه قاعده الضرر (۲) خصوصاً مع تأییدها بفتوی هذه الأجله؛ پس صلح به خیال بعض، مانع از خیار نیست.

مقام دویم: آنچه متعارف است که در قباله جات می نویسند از صلح غبن، و غبن در غبن بالغاً ما بلغ- و لو إلی ألف تومان مثلاً- با عدم جریان صیغه، یا با جریان و عدم التفات و قصد، مانع خیار نیست.

بقی کلام آخر و هو: أن صحه المعامله و الخیار یترتبان علی المعاملات العقلائیه فلو كانت خارجة من عادات العقلاء و معدوده من الأفعال السفهیه أمکن الإشکال فی أصل الصحه و أول من حکم بالبطلان فی السفهیه أفته الأوائل و الأواخر، الشهید الأول، و الله العالم.

ص: ۱۸۵

۱- (۱) ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۴۳.

۲- (۲) ر.ک: القواعد الفقہیه، محقق بجنوردی، ج ۱، ص ۲۰۹، قاعده هشتم.

مسأله [۳] [حکم اختلاف در ملک مشترک پس از فوت مالکین]

...چه می فرمایید در این مسأله که ملکی تیول دو برادر بوده که دیوان، ملکی را به آنها واگذار نموده، و هر یک مستمری هم داشته [که] از بابت تیول همه ساله می دادند و از منافعش هر دو منتفع می شدند، یکی از این دو فوت می شود که مجتهد بوده [و] اولاد صغیر دارد. برادر دیگر که حی است، همه ساله، مستمری صغار را کما فی السابق بابت مالیات ملک تیول می دادند، و از منافع همه منتفع می شدند، و شهریه [ماهانه] به آنها می رسانید، این برادر که عمو است هم فوت می شود، ورثه اش مدعی می شوند که پدر ما، ملک را به عنوان خالصه، از دیوان به اسم خودش قباله نموده؛ و پیشکار دیوان هم می گوید ثمن او را از وقت خرید از مستمری مشترکی هر دو دادم؛ آیا این معامله صحیح است و ملک مختص برادری می شود که قباله به اسم خود کرده یا خیر؟ بینوا توجروا.

جواب: إجمالاً ید مسلم (۱) معتبر است به ملکیت هر دو نفر برادر، و هر کدام فوت شده باشند - چه مجتهد و چه غیر مجتهد - راجع است به وارث او، و تصرف برادر دیگر - غیر مجتهد - بعد از فوت اول در اموال صغارش با معلومیّت جهت تصرف - که از بابت بزرگتری می باشد - موجب دفع ملکیت سابقه نخواهد بود، و خریدن از سلطان - چه به اسم خود و چه به اسم غیر خود، چه با دادن وجه مستمری و چه با ندادن - مضرّ به ملکیت ورثه برادر مجتهد نیست؛ چنانچه در زمان تصرف سلطان و اجزاء سلطان، مکّرر در مجلس و منبر گفتم که این تیولات بر پنج قسم است.

اول: آن است که ملک در تصرف مسلمانی است با قباله جات، و خود متصرف هم مدعی ملکیت است، مجرد نقل از سلطان و اجزاء آن، نه رفع ملکیت از ذی الید می کند، [و] نه موجب حقی برای مصالح له می شود.

ص: ۱۸۶

۱- (۱) ر.ک: قواعد فقهیه للمحقّق البجنوردی، ج ۱، ص ۱۲۹، قاعده ششم.

دویم: این است که شخص متصرف است، و معلوم نیست جهت تصرف از استناد به نقل خاص یا نقل از حاکم شرع مطاع به عنوان مجهولیت، باز حکم سابق را دارد.

سیم: وجود متصرف، و معلومیت استناد از جانب حاکم شرع - چه خودش حاکم باشد یا از غیر مأذون باشد - این هم ملحق به سابق است در حکم.

چهارم: آنکه متصرف مدعی ملکیت منفعت باشد؛ بعد از اقرار به عدم ملکیت عین، سلب ملکیت عین از او می شود، و ید در منافع معتبر است علی الأقوی، و اشکال محقق نراقی (۱) در ید منفعت، ضعیف است؛ پس در این صورت، انتزاع از ید متصرف نیز نمی توان نمود؛ هر چند عین مال دیگری بشود.

پنجم: آنکه ملک در ید کسی باشد، و خودش مقر است به عدم نقل از مالک خاص، یا حاکم شرع، در این صورت: یا حیاتی کرده است، یا احتمال حیاتی می رود، باز سلب ملکیت از او نخواهد شد.

بلی اگر هیچ کدام از این جهات نباشد، و احتمال هم نرود - حتی احتمال تقاص از بابت مظالم، یا تصرف از بابت مجهولیت؛ - و قائل شدیم به عدم اشتراط اذن الحاکم فی المال المجهول، در اینجا سلب ملکیت از متصرف بالمره می شود؛ لکن به دست او نیز، انتقال از دیوان با محض ادعاء، باز منع متصرف را نمی توان نمود مگر از بابت حسبه و نهی از منکر.

بلی اگر ملکی در ید عمال دیوان باشد از جانب سلطان، و متصرفی در کار نباشد، و اخذ از متصرف هم معلوم نباشد - مثل بعض املاک صدریه (۲) - در این صورت، بعد از

ص: ۱۸۷

۱- (۱) ر.ک: مستند الشیعه، ج ۷، ص ۳۴۲.

۲- (۲) منظور حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی، وزیر فتحعلی شاه قاجار، بانی مدرسه صدر اصفهان و نجف، متوفای ۱۲۳۹ ق و مدفون در سرداب مدرسه صدر نجف می باشد، وی از رجال نامی، خیراندیش و نیکوکار بوده است. شرح حال مفصل وی را نگر در: مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۰۷۳، رقم ۵۴۹ و کشکول طبسی، ج ۲، صص ۲۳۵-۲۵۲.

انتقال دیوان؛ و نقل از حاکم مطاع، ثمر می کند و حکم به ملکیت منتقل الیه می شود، بعض از اجله معاصرین -اعلی الله مقامه- خیلی اقدام در تخریب این بنیان نمودند؛ ولی هنوز رفع شبهه از عوام طلبه و سایر عوام نشده و باز این مطالب اسباب فساد است.

مسئله [۴] [حکم تخلف متصالح از شرایط صلح]

زیدی مایملکش را صلح می کند به یکی از اولادش، مشروط به شرائطی، و بعد از فوت مصالح، متصالح تخلف می کند از مقتضای شروط -کلاً- أم بعضاً- آیا خیار فسخ به جهت سایر ورثه، جاری است یا خیر؟ و آیا به فسخ بعض از ورثه، جمیع آثار صلح، فسخ می شود یا بالنسبه به سهم فاسخ؟ و آیا فسخ، محتاج است به اجتماع همه وراثت یا خیر؟ [جواب:] جواب در ضمن چند مقام است:

[مقام] اول: این است که شرط التزام، در ضمن عقد است کما صرح به فی القاموس (۱)، و مقتضای عمومات عقود و شروط، لزوم وفا است.

[مقام] ثانی آیا تخلف شرط، موجب خیار است یا نه؟ و بنا بر اول، آیا به مقتضای قاعده است یا دلیل خاص، یا دایر مدار ضرر است؟ تحقیق، قسم اول است، و قواعد متصوره در مقام سه قاعده است کما بین فی الخیارات مفصلاً.

و امّا دویم حقّ عموم خیار است به ملا-حظه خبر ابی الجارود، و ضعف دلالت و سند -چنانچه در کلمات فقهاء است اگرچه رمی به ضعف، ضعیف است، لکن ابی الجارود موثقاً کما لا یخفی علی من تتبع الرجال (۲)- منجبر است به شهرت عظیمه استنادیه؛ و مّمن

ص: ۱۸۸

۱- ((۱)) القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲- ((۲)) مشهور بین دانشمندان علم رجال ضعیف بودن ابی الجارود است، اما محدث نوری در خاتمه المستدرک، ج ۵، ص ۴۱۱، شماره ۳۶۳، با استناد به کلام شیخ مفید قدس سرّه در الرساله العددیه او را توثیق کرده است. در این مورد رجوع کنید به: معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۳۶ و قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۲۰، شماره ۳۰۱۳.

صرّح به [الفاضل] النراقی فی المستند. (۱)

و أما سیم: فالأمر یدور مدار الضرر؛ و اندک انجباری را که در قاعده ضرر و حرج لازم می دانیم در مقام، موجود است لفتوی المعظم.

مقام ثالث: این است که بنا بر اول و ثانی خیار مطلقاً ثابت است، و بنا بر ثالث، موقوف به وجود ضرر است؛ و قدر متیقن صورت الزام حاکم است، و عدم الزام مشروط علیه، مع وجود الضرر.

مقام چهارم: خیار مورث است؛ لکنه حقاً من الحقوق نصّاً و إجماعاً (۲)، و کلّ حقّ موروث لما ورد من «أنّ ما ترک [المیت] من حقّ فهو لوارثه» (۳).

ص: ۱۸۹

۱- (۱) مستند الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۸۹.

۲- (۲) بنگرید: تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۵۳۶، السرائر، ج ۲، ص ۲۴۹، مسالک الأفهام، ج ۱۲، ص ۳۴۱، الرياض، ج ۸، ص ۲۰۲، مستند الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱۲ و المكاسب للشیخ الأنصاری، ج ۶، ص ۱۰۹.

۳- (۳) با جستجوی فراوان به این روایت دسترسی پیدا نکردیم، اما اعلام زیر این روایت را نقل نموده اند: الف: شهید ثانی در مسالک الأفهام ج ۱۲، ص ۳۴۱. ب: محدث کاشانی در مفاتیح الشرائع، ج ۳، ص ۸۲. ج: محدث بحرانی در حدائق الناضره، ج ۲۰، ص ۳۲۶. د: وحید بهبهانی در حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص ۲۱۴. ه: سید طباطبائی در ریاض المسائل، ج ۸، ص ۲۰۲، این روایت را نقل نموده اند؛ و: محقق عاملی در مفتاح الکرامه، ج ۱۴، ص ۲۸۹ در مورد آن می فرماید: و يدلّ علیه النبوی المنجبر بعمل العلماء «ما ترک المیت من حقّ فهو لوارثه» المؤید بعمومات الإیرث کتابا و سنّه. برای توضیح بیشتر بنگرید: به «کتاب الخیارات» آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی، ج ۲، ص ۲۷۱

[مقام پنجم این است که فسخ احد ورثه، کفایت می کند چه دیگران ساکت باشند، یا معارض-و فاسخ، مقدم است.

[مقام ششم این است که امضاء متصالح، شرط نیست و رضا و عدم آن علی السویه است؛ و الله العالم.

مسئله [۵] [حکم اختلاف در تعدیل و تقسیم آب باغات و املاک]

در مثل رودخانه زاینده رود که سدهای متعدده، جهت تعدیل و تقسیم آب بسته شده، آیا ارباب سده فوق می توانند سده خود را بلندتر کنند که مانع شود از آمدن آب به پائین، هرچند باعث شود خشک شدن املاک و زراعات و باغات سدهای پائین دست را یا خیر؟ جواب: کلام در این مسئله در سه مقام است.

مقام اول: در انهار مستحده، پس آنچه در فم [دهانه] نهر وارد می شود تمام را، صاحب نهر مالک است، به نحوی که می تواند قطره ای به لاحقین نهد- یعنی آن کسانی که ملکی بعد احداث کرده اند- و می تواند بفروشد و اراضی جدیده احداث کند، و طاحونه [آسیاب] بسازد؛ به جهت این که به حیازت، مالک می شود، نظیر احتطاب و غیره، و قول شیخ طوسی به اولویت (۱) ضعیف است، کما بین فی محله.

مقام دوم: در انهار عظیمه قدیم است؛ مثل زاینده رود و نحوه، پس حق این است که صاحب سده و اراضی فوق، مختار است در تصرف در آب، به مقدار اراضی سابقه، به قدر متعارف در زرع به میزان خود و در شجر به میزان خود؛ چنانچه در بعض روایات

ص: ۱۹۰

هم از سید انبیاء صلی الله علیه و آله تحدید شده؛ (۱) پس زیاده بر اندازه آن اراضی و قدر متعارف-چه به جهت اراضی مستحدثه باشد و چه طاحونه، و چه در اراضی سابقه زیاده بر متعارف و میزان معمولی-حقی ندارد، و جائز نیست؛ مگر در وقتی که مزاحم با حق سائرین و لاحقین نشود؛ پس بند و سده را بلند کردن، جهت شرب اراضی سابقه، مانعی ندارد؛ و لو این که اراضی پائین و لاحقین، کلیه باثر شود و بخشکد، و اما اگر به جهت غیر آن اراضی یا زیاده بر میزان متعارف باشد، حقی ندارد.

[مقام]سیم: اگر جماعتی شریک شوند در حفر نهر-چنانچه علامه در تذکره (۲) و قواعد (۳) فرموده-در صورت نقصان آب، همه علی السویه هستند، و باید تقسیم شود به یکی از طرق شرعیّه، و تقدّم و تأخر مکانی در اینجا، باعث اولویت نخواهد شد.

مسأله [۶] [حکم وقف بر اولاد ذکور پس از انقراض]

مسأله: هرگاه ملکی وقف شود بر اولاد ذکور، و اتفاق بیفتد انقراض آنها، و مقطوع الآخر باشد؛ آیا اصل وقف صحیح است یا باطل؟ و بر فرض بطلان، ملک به وارث واقف، می رسد یا موقوف علیه؟ جواب: کلام در دو مقام است.

[مقام]أول در صحّت چنین وقفی است، و در مسأله، سه قول است.

قول أول، صحّت است و قفا، کما اختاره جماعه منهم الشیخان و ابن البرّاج. (۴)

ص: ۱۹۱

۱- ((۱)) روایت غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام قال سمعته يقول: «قضى رسول الله صلى الله عليه وآله في سيل وادی مهزور: للزرع إلى الشراك و للنخل إلى الكعب ثم يرسل الماء إلى أسفل من ذلك» کافی، ج ۵، ص ۲۷۸، ح ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۲۰، ح ۱.

۲- ((۲)) تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۴۰۷.

۳- ((۳)) قواعد الأحكام، ج ۲، ص ۲۷۳.

۴- ((۴)) المقنعه، ص ۶۵۵؛ المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۲؛ الخلاف، ج ۲، ص ۱۳۱؛ المهذب، ج ۲، ص ۹۱.

قول دويم، صحّت است حبسا، كما هو مختار جماعه و عليه كثير من المتأخرين. (١)

قول سيم، بطلان است مطلقا، كما نقله الشيخ الطوسي (٢) و لم يتعين القائل؛ لكنّه صريح العلامه في التحرير (٣)، و الفخر في الإيضاح (٤)؛ و الأقوى الصحّه حبسا لكن لا مطلقا.

و التفصيل: أنّ الواقف قد يوقف و يقصد الوقف الحقيقي. و قد يوقف بقصد الحبس و لو كان بصورة الوقف، و القرينه كون الموقوف عليه ما ينقرض غالبا.

و ثالثه يكون جاهلا بعنوان الوقف و الحبس، و إنّما يقع منه مجرّد حبس العين و تسبيل الثمره.

و رابعه أن لا يعلم الغرض المقصود أصلا- كما في مثل فرض السؤال- فالمحكوم بالبطلان إنّما هو الصورة الأولى، و أمّا الثلاثه الأخيره فيكفي في صحّه الأولين عموم الأدلّه، و فقدان المانع؛ و في الثالث و الأخير أصاله الصحّه في فعل المسلم.

مقام دويم: في أنّه على فرض البطلان فلمن الملك؛ و فيه ثلاثه أقوال (٥)، و الأقوى رجوعه إلى الواقف لو كان حيّا، و إلّا فيلى وارثه دون الموقوف عليه؛ و المعيار في الوارث

ص: ١٩٢

١- (١) از آن جمله: ابن حمزه در الوسيله، ص ٢٧٠؛ محقق حلّي در شرايع الإسلام، ج ٢، ص ٢١٧؛ علامه حلّي در إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٤٥٢ و قواعد الأحكام، ج ٢، ص ٣٨٩ و شهيد أوّل در الدروس الشرعيه، ج ٢، ص ٢٦٤ و مسالك الأفهام، ج ٥، ص ٣٥٦، و الروضه البهيّه، ج ٣، ص ١٦٩. و بنگريد: رياض المسائل، ج ١٠، ص ١٠٧؛ و جواهر الكلام، ج ٢٨، ص ٥١.

٢- (٢) المبسوط، ج ٣، ص ٢٩٢؛ الخلاف، ج ٣، ص ٥٤٣-٥٤٤، مسأله ٩.

٣- (٣) تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٢٧٤.

٤- (٤) إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ٣٩٣.

٥- (٥) بنگريد: شرايع الإسلام، ج ٢، ص ٤٤٨؛ المهذب البارع، ج ٣، ص ٥٠؛ مسالك الأفهام، ج ٥، ص ٣٥٦؛ كفايه الأحكام، ج ٢، ص ١٠؛ رياض المسائل، ج ٩، ص ١٩؛ جواهر الكلام، ج ٢٨، ص ٥٨.

هو الوارث حين الفوت، لا حين الانقراض. (۱)

مسئله [۷] [حکم ارث پدر بابی از فرزند مسلمان]

زیدی فوت شده پدر و مادر دارد، و لکن پدرش بابی است؛ چنین پدری ارث می برد یا خیر؟ جواب: بابی در عناوین اخبار اهل بیت علیهم السّلام نیست؛ بلی شیخ اجل شیخ ابی جعفر طوسی قدّس سرّه - که از اعظم علماء شیعه است - در کتاب خود می فرماید: «فی البایئه لعنهم الله» (۲)، بلی این طائفه معروفه - خذلهم الله - آنچه محقق است و به شیاع و تواتر شنیده شده است قائل هستند به نسخ احکام شریعت سید انام، و قائل به این قول، خارج از اسلام است، و اگر بخواهیم کفریات آنها را جمع کنم مثنوی هفتاد من کاغذ شود، إجمالاً به ضرورت شریعت سید انام، این فرقه ضالّه، تمام احکام کفر بر آنها جاری است، و فرقی نیست ما بین طوائف آنها از ازلّی، و بهائی، و تابع عباس افندی لعنه الله علیهم اجمعین - بلی اگر به واسطه شهواتیت نفسانیه، کسی با آنها محشور باشد؛ و به اعتقادات اسلامیّه باقی باشد - کما هو المسموع فی کثیر منهم - حکم به کفر نمی شود، و الله العالم.

مسئله [۸] [حکم همسر و مرد مفقود الاثر]

زیدی است پنج شش سال است رفته، و مفقود الخبر شده اؤلا - بفرمائید تکلیف زوجه او چیست؟ و ثانیاً اموال او را باید چه کسی تصرّف کند؟ [آیا] می شود وارث او تقسیم کنند یا خیر؟ متّع الله المسلمین بطول بقائکم.

ص: ۱۹۳

۱- ((۱)) لازم به ذکر است که از مؤلّف این رساله، رساله قبض الوقف با تحقیق این جانب در میراث حوزه اصفهان، دفتر دوّم به چاپ رسیده است.

۲- ((۲)) الغیبه، ص ۳۹۷.

جواب اجمالی مسأله: اما زوجه، پس اولی و احوط صبر کردن است تا عمر طبیعی شوهرش برسد، آن وقت مختار است؛ و الا باید عرض حال خود را به حاکم شرع جامع الشرائط بنماید، و حاکم او را امر کند به تربص و صبر تا چهار سال، و در خلال این مدت فحص، از تمام جهاتی که محتمل است این شخص در آنجا باشد به ارسال رسل و مکاتیب بنماید، و بعد از یأس و انقضاء مدت، احوط این است که حاکم طلاق بگوید، و بعد از عده می تواند شوهر کند. (۱)

و اما حکم اموالش: ففیه خلاف.

الأحوط الصبر أيضا إلى انقضاء العمر الطبيعي، و هو مقتضى الاستصحاب أيضا من جهتين، و عليه جماعه من القدماء و المتأخرين. (۲)

و قيل بالصبر إلى عشر سنين؛ (۳) نظرا إلى بعض الروايات. (۴)

و السيد المرتضى (۵) اختار أربع سنين؛ للإجماع، و الأولوية بالنسبه إلى النكاح - كما

ص: ۱۹۴

۱- (۱) بنگرید: جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۶۳؛ مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۸۵.

۲- (۲) از آن جمله شیخ الطائفه فی المبسوط، ج ۴، ص ۱۲۵ و الخلاف، ج ۴، ص ۱۱۹ و ابن بزّاج در المهذب البارع، ج ۲، ص ۱۶۶ و ابن حمزه طوسی در الوسيله، ص ۴۰۰ و ابن ادریس حلّی در السرائر، ج ۳، ص ۲۹۸ و محقق حلّی در شرایع الإسلام، ج ۴، ص ۱۶ و علامه حلّی در قواعد الأحكام، ج ۲، ص ۱۶۷ و شهید اول در اللمعه الدمشقیه، ص ۲۲۳ و مسالك الأفهام، ج ۱۳، ص ۵۷؛ و فاضل مقداد این قول را اولی و احوط شمرده است. ر.ک: التنقیح الرائع، ج ۴، ص ۲۰۷.

۳- (۳) صاحب این قول را نیافتیم، ولی این قول را علامه حلّی در قواعد الأحكام، ج ۲، ص ۱۶۷ و محقق حلّی در المختصر النافع، ص ۲۶۶ و شرایع الإسلام، ج ۴، ص ۱۶ و شهید ثانی در الروضه البهیة، ج ۸، ص ۵۰ نقل نموده اند.

۴- (۴) از آن جمله صحیحہ علی بن مهزیار، الکافی، ج ۷، ص ۱۵۴، ح ۶؛ التهذیب ج ۹، ص ۳۹۰، ح ۱۳۹۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹۹، ح ۷.

۵- (۵) الانتصار، ص ۵۹۵.

فی مسئلہ الفضولی-، و لحدیثین صحیحین (۱) أحدهما صحیحہ سماعه؛ و هذا هو الأظهر،-خصوصا مع ذهاب جمع من المتأخرين كالمحقق القمي (۲) و غیره (۳) بذلک-فإنه صرح بذلك مع الإمكان و مع عدمه بالصبر إلى العمر الطبيعي.

نعم قد يستشكل في سماعه بكونه من الموثقات، نظرا إلى رمية بالوقف في بعض الكلمات (۴).

و الجواب:-بعد الفحص عن كفايه الإجماع و الصحيح الآخر (۵) و حجیه الموثقات-أنّ القول بكون سماعه موثقا لا صحیحا ناش من قلّه التتبع؛ فإنّ الوقف على أقسام.

ص: ۱۹۵

۱- ((۱)) الكافي، ج ۷، ص ۱۵۵، ح ۹؛ وسائل الشيعه، ج ۲۶، ص ۳۰۰، ح ۹. و دوّمین این روایات صحیحہ اسحاق بن عمّار بنا بر نظر مصنّف؛ الكافي، ج ۷، ص ۱۵۴، ح ۵؛ الوسائل، ج ۲۶، ص ۲۹۸، ح ۵.

۲- ((۲)) جامع الشتات، ج ۳، ص ۱۲، سؤال ۶.

۳- ((۳)) از آن جمله محقق سبزواری در کفایه الأحكام، ج ۲، صص ۸۰۵-۸۰۶، و این قول را شهید اول در الدروس الشرعیه، ج ۲، ص ۳۵۲ و شهید ثانی در الروضه البهیة، ج ۸، ص ۵۰ قوی شمرده اند و همچنین شهید ثانی در مسالك الأفهام، ج ۱۳، ص ۵۹ این قول را وجیه دانسته؛ و در این خصوص محدّث کاشانی در مفاتیح الشرائع، ج ۳، ص ۳۱۹ فرموده است: «أنه سید الأقوال».

۴- ((۴)) شیخ صدوق در فقیه، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۱۹۰۳ و ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۱۹۶۶، تصریح به واقفی بودن سماعه نموده است و پیروی نموده ایشان را شیخ طوسی در رجال خود، ص ۲۳۷، شماره ۵۰۲۱؛ ولی با این حال ممکن است که قول به واقفی نبودن سماعه را بپذیریم به دلایل زیر: الف: وی از بزرگان روات و از چهره های سرشناس می باشد و چنانچه او از طایفه واقفه می بود این مطلب شایع و ظاهر می شد اما مرحوم برقی و کشی و نجاشی متعرض این مطلب نشده اند. ب: مرحوم نجاشی در شرح حال وی کلمه (ثقه) را به کار برده. ج: ابن غضائری که به این امور اهتمام ویژه ای دارد سخنی در این رابطه نگفته است؛ برای توضیح بیشتر رجوع کنید: موسوعه الرجالیة المیسره، ص ۲۲۶، شماره ۲۷۴۴.

۵- ((۵)) یعنی صحیحہ إسحاق بن عمّار (بنا بر نظریه مصنّف).

الأول: من روى عن الصادق عليه السلام أنّ الكاظم عليه السلام قائم و إمام الزمان (١) مع الغفله عن أنّ كلّ إمام كذلك؛ وإن كان الذى يملأ الأرض قسطا و عدلا هو الثانى عشر مع موته فى حياه الكاظم عليه السلام كسماعه و هو صحيح لعدم لزوم الاعتقاد بالإمام اللاحق الذى لم يدرك زمانه و إلاّ لزم ضعف مثل زراره و أضرابه، و هو باطل قطعاً.

الثانى: من روى ذلك و أدرك الرضا عليه السلام مع عدم المعادات معه و هو موثّق.

الثالث: من أدركه مع إظهار المعادات كالبطائى؛ و هو ضعيف فيرتفع أصل الإشكال فتدبّر و اغتنم. (٢)

مسأله [٩] [حكم مكره در ازدواج و مسائل پيرامون آن]

حجه الإسلام-أدام الله ظلّكم-چه مى فرماييد در اين مسأله:هرگاه زیدى پسرى و دختری دارد،هر دو فوت شده اند،و از پسرش دختری،و از دخترش پسری دارد که جدّ این دو مى شود،و آنها را به یکدیگر تزویج مى کند،و پسر اظهار کراهت مى کند؛و امضاء نمى کند؛و فرار مى کند؛و قریب پنج سال مفقود الخبر شده،حالیّه زید هم فوت شده،مادر دختر-که عروس زید بوده-مطالبه مهریه دخترش را مى کند.آیا چنین حقی را دارد یا خیر؟و آیا صغارت و کبارت متزاجین،یا احدهما،باعث اختلاف حکم مى شود؟ [جواب] بسم الله الرحمن الرحيم جواب از این مسأله در ضمن چهارده مقام است.مقام اول این است که آیا شرط است در ولایت جدّ أبی،بقاء پدر،یا شرط نیست؟مسأله محلّ خلاف است. (٣)

ص: ١٩٦

-
- ١- (١) کمال الدین، ص ٣٦١، ح ٥؛ ولی این روایت، بنا بر جستجوی ما، از امام کاظم علیه السلام مى باشد.
 - ٢- (٢) بنگرید: الفوائد الرجالیه (وحید بهبهانی)، صص ٤٠-٤٣، توضیح المقال فى علم الرجال، صص ٢٢٣-٢٢٥، و برای آگاهی از ردیه هاى که برای طایفه واقفه نوشته شده است رجوع کنید: بحار الأنوار، ج ٤٥، صص ٢٥٠-٢٧٥.
 - ٣- (٣) ر.ک: شرایع الإسلام، ج ٢، ص ٢٢٠؛ مختلف الشیعه، ج ٧، ص ١٠٠؛ مسالك الأفهام، ج ٧، ص ١١٧؛ جواهر الکلام، ج ٢٩، ص ١٧١ و مستند الشیعه، ج ١٦، ص ١٢٨.

صریح صدوق (۱) و شیخ طوسی در خلاف (۲) و نهایی (۳) قول اول است، و حکایت شده از مبسوط (۴) نیز، و اختیار کرده اند آن را، اسکافی (۵)، و حلبی (۶)، و دیلمی (۷)، و الصهرشتی (۸)، و قطب راوندی (۹)، و ابن زهره (۱۰)، ابن حمزه (۱۱)؛ و میل کرده به سوی او قطب رازی (۱۲) از متأخرین، و در خلاف (۱۳) ادعای إجماع کرده صریحا، و ابن زهره (۱۴) ظاهرا؛ و محکی از مفید (۱۵)، و سید (۱۶)، و ابن إدريس (۱۷)، و صاحب جامع (۱۸)، و محقق (۱۹) و علامه در بعض کتب (۲۰)، قول ثانی است که عدم اشتراط باشد، و اختیار کرده است این قول را جمله ای از متأخر متأخرین ممن قاربوا عصرنا، (۲۱) و دلیل این قول استصحاب است؛ و بودن ولایت

ص: ۱۹۷

-
- ۱- (۱) الهدایه، ص ۲۶۰.
 - ۲- (۲) الخلاف، ج ۴، ص ۲۶۵.
 - ۳- (۳) النهایه، صص ۴۶۵-۴۶۶.
 - ۴- (۴) المبسوط، ج ۴، ص ۱۶۴.
 - ۵- (۵) این قول را علامه حلّی از اسکافی نقل نموده است؛ ر.ک: مختلف الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۰.
 - ۶- (۶) الکافی، ص ۲۹۲.
 - ۷- (۷) المراسم، ص ۱۴۸.
 - ۸- (۸) إصباح الشیعه، ص ۴۰۴.
 - ۹- (۹) فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۳۸.
 - ۱۰- (۱۰) غنیة النزوع، ص ۳۴۲.
 - ۱۱- (۱۱) الوسیله، صص ۲۹۹-۳۰۰.
 - ۱۲- (۱۲) نقل کرده است از او فاضل آبی در کشف الرموز، ج ۲، ص ۱۱۰.
 - ۱۳- (۱۳) الخلاف، ج ۴، صص ۲۶۵-۲۶۶، مسأله ۱۷.
 - ۱۴- (۱۴) الغنیه، ص ۳۴۲.
 - ۱۵- (۱۵) المقنعه، ص ۵۱۱.
 - ۱۶- (۱۶) الانتصار، ص ۱۲۱.
 - ۱۷- (۱۷) السرائر، ج ۲، ص ۵۶۱.
 - ۱۸- (۱۸) الجامع للشرائع، ص ۴۳۸.
 - ۱۹- (۱۹) النافع، ص ۱۳۸.
 - ۲۰- (۲۰) تحریر الأحكام، ج ۳، ص ۴۳۴، مسأله ۴۹۳۵.
 - ۲۱- (۲۱) از آن جمله صاحب ریاض المسائل و صاحب جواهر الکلام ر.ک: ریاض المسائل، ج ۱۱، ص ۷۷؛ جواهر الکلام، ج ۲۹، صص ۱۷۱-۱۷۲.

جد اقوی از ولایت اب، پس باطل نمی شود اقوی به فوت اضعف؛ و صحیح ابن سنان (۱) - که عبد الله است نه محمد -

«الذی بیده عقده النکاح هو ولی امرها» (۲) و لا خلاف فی أنّ الجد ولی امرها.

أقول: أمّا استصحاب پس مدفوع است، نه به ملاحظه عدم جریان در جمیع موارد، و نه به ملاحظه استصحاب حال و محل - چنانچه [فاضل] نراقی فرموده است (۳) -، و نه به واسطه شک در کیفیت اقتضاء، بلکه به ملاحظه دلیل حاکم.

و اما وجه دویم پس در کمال ضعف، و از قبیل وجوه استحسانیه است که منشأ حکم شرعی نمی شود.

و اما صحیح [عبد الله بن سنان]، پس جواب می دهیم تاره به عدم تمامیت دلالت، و اخری به واسطه معارضه، اما اولی به جهت احتمال این که روایت مسوق باشد از برای

ص: ۱۹۸

۱- (۱) «ابن سنان» عنوانی است که برای دو تن از روات به کار رفته است، یکی عبد الله بن سنان - که ثقه است - و دیگری محمد بن سنان - که مشهور وی را ضعیف می دانند - و هر گاه این عنوان «ابن سنان» به تنهایی به کار رود برای این که بدانیم کدام یک از دو فرد فوق، مورد نظر می باشند باید ملاحظه شود که اگر فردی که ابن سنان از او روایت نقل می کند حضرت امام صادق علیه السلام باشد پس بدون شک مقصود، عبد الله بن سنان است؛ و اگر فردی که ابن سنان از او روایت نقل می کند حضرت امام کاظم یا امام رضا یا امام جواد علیهم السلام باشند پس بدون شک مقصود محمد بن سنان است و همچنین است اگر روایت وی - ابن سنان - از این سه امام بزرگوار با واسطه باشد؛ بنگرید: حاوی الأقوال، ج ۴، صص ۴۴۳-۴۴۴؛ عدّه الرجال، ج ۱، صص ۲۲۴-۲۲۸؛ الفوائد الرجالیه «محقق خواجه» ص ۱۹۶ و ۳۵۰؛ الرسائل الرجالیه (از فقیه محقق رجالی سید محمد باقر شفتی) صص ۶۰۹-۶۳۷؛ الرسائل الرجالیه (أبی المعالی کلباسی)، ج ۳، صص ۶۷۰-۶۷۱، (التنبیه الثامن)، سماء المقال، ج ۱، صص ۵۴۹-۵۵۰.

۲- (۲) التهذیب، ج ۷، ص ۳۹۲، ح ۱۵۷۰؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۸۲، ح ۲.

۳- (۳) مستند الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۹.

بیان ولی امر، نه آن کسی که به ید او عقده نکاح باشد یا نباشد، یا این که مراد به ولی امر، ولی امر در نکاح است؛ پس می باشد مسوق از برای بیان

«من بیده عقده النکاح» - که آن چنان کسی است که از برای او عفو باشد از صدق- و این که بوده باشد مراد آن کس، از کسی که به ید اوست عقده نکاح، آن کسی که از برای او عفو باشد، نه کسی که به دست او تزویج است، یعنی کسی که از برای او عفو است، آن کس، ولی امر است؛ و دلالت می کند بر این مطلب اخبار کثیره که مصرحه است به این که

من بیده النکاح الأخ و الوصی و الوکیل فی المعاملات. (۱)

و اما ثانیه به تخصیص روایت- بر فرض تمامیت- به موثقه بقباق (۲)؛ پس دور نیست ترجیح قول به اشتراط [را].

مطلب دوم: این است که آن کسی که قابل ولایت است جدّ اَبی است؛ پس پدرِ مادر و پدرِ مادرِ جدّ اَبی، خارج از محل کلام است؛ اگرچه بعض روایات شامل است (۳)، و خروج اَوّل، بعد از عدم تبادر و انصراف، إجماع است؛ و اما دوم پس دلیلی بر خروج نیست؛ چنانچه علامه در تذکره (۴) قرار داده نظر را در حقیقت با عدم اَب اَب، بلکه با بودن نیز، لکن احتیاط مقتضی اقتصار بر اَوّل است.

مطلب سوم: خیار از برای صبیّه بعد از بلوغ نیست؛ هرگاه تزویج کند او را ولی،

ص: ۱۹۹

-
- ۱- (۱) بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۸۲، ابواب عقد النکاح، باب ۸.
 - ۲- (۲) الکافی، ج ۵، ص ۳۹۶، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۹۰، ح ۴. (منظور از بقباق ابو العباس الفضل بن عبد الملک است که مرحوم نجاشی و علامه حلّی از وی چنین یاد می کنند: «مولى، کوفی، ثقه، عین، روی عن اَبی عبد اللّٰه علیه السلام» بنگرید: رجال نجاشی، ص ۳۰۸، شماره ۸۴۳ و خلاصه الأقوال، ص ۲۲۹، شماره ۷۷۳).
 - ۳- (۳) بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۷۷، ح ۵.
 - ۴- (۴) تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۵۸۷.

قبل از بلوغ بلا- خلاف کما ادّعاء جماعه (۱) بل إجماعا (۲)، و حکایت إجماع مستفیض است، و دلالت می کند بر این مطلب، صحاح متعدّده مثل صحیح ابن یقظین «إذا بلغت الجاریه فلم ترض فما حالها؟ قال: لا بأس إذا رضی أبوها أو ولیّها» (۳).

مطلب چهارم: هم چنین است صبیّ، (۴) به جهت صحیحه حدّاء (۵)، و صحیحه محمّد (۶) خلافا للمحکّی عن النّهایه (۷)، و السرائر (۸)، و القاضی (۹)، و ابن حمزه (۱۰) پس اثبات کرده اند تخییر را از برای صبیّ، بعد از بلوغ به جهت عموم روایت أبان (۱۱) و روایت بقباق؛ و در آخر روایت است

«إذا زوّج الرجل ابنه فذلک إلى ابنه و إذا زوّج ابنته جاز» ، پس مسأله خالی از اشکال نیست؛ و دعوی تسلّم یا تسالم از بعضی، ناشی از عدم اطلاع است؛ و لکن مع ذلک، أقوى قول أول است لصحیحه الحدّاء، و صحیحه محمّد بن مسلم المشبّه لتوارثهما المنافی ذلک للإلحاق بالفضولی؛ و لما دلّ علی أنّ الترویج للجدّ إذا تعارض مع الأب- و لو كان له الخيار- كان منوط باختیاره و هذا الاختیار مقدّمه علیها من وجوه عدیده، و علی فرض التعارض فالأصل هو الصّحه و اللزوم.

ص: ۲۰۰

-
- ۱- ((۱)) از آن جمله شیخ طوسی در الخلاف، ج ۴، ص ۲۶۶ و ابن زهره در الغنیه، ص ۳۴۲.
 - ۲- ((۲)) بنگرید: ریاض المسائل، ج ۱۱، ص ۷۸ و مستند الشیعہ، ج ۱۶، ص ۱۳۱.
 - ۳- ((۳)) التهذیب، ج ۷، ص ۳۸۲ ح ۱۵۴۳؛ وسائل الشیعہ، ج ۲۰، ص ۲۷۷ ح ۷.
 - ۴- ((۴)) بنگرید: کشف اللثام، ج ۷، ص ۹۸؛ ریاض المسائل، ج ۱۰، ص ۹۱؛ مستند الشیعہ، ج ۱۶، ص ۱۳۲.
 - ۵- ((۵)) الکافی، ج ۷، ص ۱۳۱ ح ۱؛ التهذیب، ج ۷، ص ۳۸۸ ح ۱۵۵۵؛ وسائل الشیعہ، ج ۲۶، ص ۲۱۹ ح ۱.
 - ۶- ((۶)) التهذیب، ج ۷، ص ۳۸۲ ح ۱۵۴۳؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۲۳۶ ح ۸۵۴؛ وسائل الشیعہ، ج ۲۰، ص ۲۷۷ ح ۸.
 - ۷- ((۷)) النّهایه، ص ۴۶۷.
 - ۸- ((۸)) السرائر، ج ۲، ص ۵۶۸.
 - ۹- ((۹)) المهدّب، ج ۲، ص ۱۹۷.
 - ۱۰- ((۱۰)) الوسیله، ص ۳۰۰.
 - ۱۱- ((۱۱)) التهذیب، ج ۷، ص ۳۹۳ ح ۱۵۷۶؛ وسائل الشیعہ، ج ۲۰، ص ۲۹۳ ح ۳.

مطلب پنجم: اگر جدّ، دختر پسر خود را از برای پسر پسر خود، عقد کند، نافذ است و خیاری از برای آنها بعد از بلوغ نیست.

مطلب ششم: اگر دختر پسر خود را، از برای پسر دختر خود عقد کند در حالت صغر هر دو، از برای دختر خیاری نیست، لکن از برای پسر خیار است؛ می تواند بعد از بلوغ امضا و می تواند رد کند.

مطلب هفتم: همین صورت با این که معلوم شود پسر بعد از بلوغ، رد کرده است در حالت عقل و رشد، پس عقد باطل می شود، و دختر مستحقّ مهر نیست.

مطلب هشتم: این که پسر قبل از بلوغ فوت شود، و دختر باقی بماند؛ آیا دختر می تواند مطالبه مهر و ارث کند یا نه؟ پس می گوئیم عقد باطل می شود؛ و دختر نه حقّ مهر دارد نه ارث؛ و مسأله محل اشکال نیست [بلکه] معقد إجماع و نصوص است.

مطلب نهم: آن است که پسر به حدّ بلوغ برسد، و بعد از بلوغ رد کند، إجماعاً عقد باطل و ترتیب اثری بر او نخواهد شد.

مطلب دهم: این است که بعد از بلوغ، قبول کند و امضا نماید قولاً- یا فعلاً- عقد صحیح و لازم می شود، و اگر دختر فوت شد [شوهر] دختر ارث می برد، و امّیا در مهر، خلاف عظیم است جمع کثیری، بلکه مشهور قائل تمام مهرند، و جماعتی قائل به نصفند، و جدّ مرحوم، میرزای قمی- اعلی الله مقامه- می فرماید: «احوط در این مسأله صلح است»؛ و در سؤال و جواب می فرماید: «من در این مسأله- مثل بسیاری از مسائل- حیرانم؛ و می گویم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده:

الصلح خیر و مردم می گویند خیر خیر، لکن حقیر در سوابق ایام، ترجیح قول به تنصیف را داده ام.» (۱)

ص: ۲۰۱

مطلب یازدهم: اگر چنانچه پسر بعد از امضا مفقود شد؛ مسأله محل خلاف عظیم است، و لکن اقوی این است که حاکم چهار سال معین می کند، و از اطراف فحوص می کند، اگر خبر نرسید حکم به ارث و مهر بعد از چهار سال می شود؛ اگرچه در زمان غیبت، و عدم بسط ید علما-چنانچه شیخ جلیل صاحب أنوار الفقاهه می فرماید-محل اشکال است.

مطلب دوازدهم: این است که اگر رد کند بعد از بلوغ و [آنگاه] مفقود شد، عقد باطل است، و استحقاق مهر و میراث هیچ کدام در مقام نیست.

مطلب سیزدهم: آنکه این عقد اگر در حالت کبر [و بلوغ] هر دو واقع شود، شبهه نیست که عقد فضولی است و به ردّ احدهما یا هر دو باطل می شود، و قول به ولایت مستقلّه در ولیّ از برای عاقله باکره رشیده ضعیف است، بلکه می توان گفت مسبوق و ملحوق به اجماع است.

الرابع عشر: حکم فوت احدهما از مطالب سابقه، ظاهر شد؛ و الله العالم.

مسأله [۱۰] [حریم باغات و احکام تابع آن]

هر گاه پشت دیوار باغی را شخصی به عنوان حریم باغ و دیوارش، اشجاری غرس نموده باشد؛ و معبر هم می باشد، حالیه می خواهد قطع اشجارش را نماید، و دیوار باغ را عقب بیاورید، و جای اشجار بنا کند، با اینکه باعث تنگی شارع خواهد شد، و علاوه نهر آبی که پشت دیوار بوده مجدداً می خواهد غرس اشجار کند [حکم آن را بیان نمایید].

جواب توضیح مقصد در هشت مطلب است.

[مطلب] اول: در حریم دیوار است، و آن عبارت از کل برف انداز است، چنانچه مورد کلمات و معاهد اجماعات است. (۱)

ص: ۲۰۲

۱- (۱) بنگرید: جامع عباسی، ص ۲۵۷، باب دهم، اقسام حریم؛ مرحوم شهید اول در الدرر السعیه، ج ۲، ص ۵۸، در این مورد می فرماید: «فحریم الدار مطرح ترابها و کناستها و مصبّ میاها و ثلوجها» و همچنین محقق سبزواری در کفایه الأحکام، ج ۲، ص ۵۵۵، می فرماید: «...المشهور بین الأصحاب أن حریم الدار مقدار مطرح ترابها... و فی حکم مطرح التراب مطرح القمامه و الرماد و الثلج و نحو ذلك». مرحوم کاشف الغطاء در کشف الغطاء، ج ۴، ص ۳۹۶ می فرماید: «فحریم الدار مطرح ترابها و کناستها و مصبّ مائها من میزاب أو نحوه و ثلوجها و سلک الدخول و الخروج إليها».

[مطلب] دویم: حریم در جایی است که دیوار در زمین مباح باشد؛ یعنی اطرافش، پس اگر حقّ غیر، یا مملوک غیر است مثل استطراق، حریم ثابت نیست، و فرق نیست در این که شارع، ملک غیر، یا مجرد حق العبور باشد.

[مطلب] سوم: اشکالی نیست در عدم جواز غرس اشجار، در کنار نهر، در صورت رسیدن ضرر به صاحب نهر به واسطه آن.

[مطلب] چهارم: ظاهر تحریم است و لو این که ضرری هم به صاحب نهر نرسد، و دلیل رافع از برای أصاله التحریم و عدم جواز نیست.

[مطلب] پنجم: اگر کسی درخت غرس کرد بدون إذن صاحبان نهر، می توانند صاحبان نهر درخت را قطع کنند؛ و اگر هم نکردند اجرت المثل مستحقّند.

[مطلب] ششم: در صورت شک در حقیقت، معیار تصرّف فعلی است تا خلافش معلوم شود؛ پس همان طوری که معبر را، یا عبور مسلمانان را نمی توان تصرف کرد؛ همین نحو اگر درختی دیدیم در کنار نهر است، و نمی دانیم به اذن و میزان شرعی است یا عدوان، محمول به صحّت است؛ و نمی تواند کسی به مجرد دعوی عدوان، قطع کند.

[مطلب] هفتم: آنچه فقهاء تحدید فرموده اند در شارع، هفت ذراع است (۱) پس زیاده را مسلمانان می توانند تصرّف کنند؛ نهایت این است، احتیاط إذن حاکم شرع مطاعی.

ص: ۲۰۳

۱- ((۱)) بنگرید: النهایه، ص ۴۱۸؛ الجامع للشرائع، ص ۲۷۶؛ تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۱۸۲؛ مختلف الشیعه، ج ۶، ص ۲۱۱؛ تبصره المتعلّمین، ص ۱۴۵؛ ایضاح الفوائد، ج ۲، ص ۲۳۲؛ الدروس الشرعیه، ج ۳، ص ۶۰؛ جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۳۸.

[مطلب] هشتم: این تحدید، در مقام نقصان است؛ پس کمتر از هفت ذراع، جائز نیست؛ و لو این که عابرین به واسطه قَلت آنها محتاج نباشند، و نتیجه این مطلب این است که اگر شارع، زیاده بر هفت ذراع باشد؛ و مسلمانان محتاج باشند در عبور زیاده، جائز نیست أخذ زیاده؛ پس اگر زیاده بر هفت ذراع را تصرف کنند و محتاج إليه نباشند و ضرر به مازّه نداشته باشد، در این صورت، مانعی ندارد؛ خصوصاً با اذن حاکم.

و آنچه ذکر کردیم در شارع عام است، و اَمّا در خاص اگر صد ذراع باشد؛ اُحدی نمی تواند تصرف کند مگر به اذن شرکاء. [\(۱\)](#)

مسأله [۱۱] [حکم ترشح باران از بدن نجس العین]

اشاره

هرگاه در حال نزول مطر از آسمان، بدن یا لباس شخصی، با بدن سگی ملاقات کند؛ یا این که ترشح کند رطوبت از بدن سگ در این حال، و به جایی برسد، آیا باعث نجاست ملاقی می شود یا خیر؟ چون علمای عصر اختلاف کرده اند در حکم این مسأله.

[جواب]

بسم الله الرحمن الرحيم

جواب از مسأله مسطوره اقتضا دارد رسم مقدمه ای را؛ و آن مقدمه این است که در طهارت و مطهریت آب نازل از سماء، چند قول است. [\(۲\)](#)

ص: ۲۰۴

۱- ((۱)) هذا ما أفاده -سَلَّمه الله لكن الظاهر أنّ الغارس لو كان شريكاً في النهر و مائه بكونه صاحب ملك يشرب منه أو يحكم في عرفهم بكون شاطئ النهر من توابع ملكه العالی- كما في بلدنا هذا -و لو مع فصل الشارع و لا سيّما مع تصرف كلّ شريك في سهمه بالنسبه كذلك فحقّ منعه من الغرس أو قطعه و قلعه غير معلوم. (حاشیه نسخه؛ ظاهراً این حاشیه از شاگرد ایشان آیه الله علامه سید احمد صفائی خوانساری قدس سرّه است).

۲- ((۲)) بنگرید: جواهر الکلام (چاپ جامعه مدرّسین)، ج ۶، ص ۴۸۹.

القول الأول: طهارته؛ و لو كانت قطره واحده، و هو اللازم من كلام الشهيد الثاني في روض الجنان و نفى عنه البعد أيضا (١)؛ و هذا القول و إن كان أوثق الأقوال لكنّه أضعفها.

الثاني: اشتراط القوّه المصحّحه لاسم الغيث و المطر، سواء قلّ أو كثر؛ جرى أو لم يجر؛ و هذا هو القول المشهور (٢) في مقابل السابق.

الثالث: اعتبار الكثره و الجريان و لو بالقوّه؛ و هو المحكى عن المقدّس الأردبيلي (٣).

الرابع: اعتبار مسمّى الجريان بالفعل، و إن لم يجر من الميزاب و نحوه؛ و هو مختار الفاضل الهندي في كشفه (٤)، و نفى عنه البعد في المدارك (٥) و الكفايه (٦).

الخامس: اشتراط الجريان من الشعب، ميزابا كان أو مثله؛ و هو ظاهر ابن حمزه في الوسيله. (٧)

السادس: اشتراط الجريان من خصوص الميزاب؛ و هو ظاهر قول الشيخ (٨)، و هو أضيّق الأقوال ما لم يصرفه صارف عن ظاهره؛ و حاصل القول فيه: إنّ ذكر الميزاب إمّا للتعين، أو التمثيل، و على الثاني فالتمثيل: إمّا لبيان المقدار أو في أصل الجريان، و على التقادير فالمراد بالجريان: إمّا خصوص الجريان حقيقه، أو ما يعمّ ذلك و الجريان حكما بأن يبلغ ماء المطر من الكثره حدّ الجريان من الميزاب و نحوه و إن لم يجر منه، أو حدّ الجريان مطلقا و إن لم يجر أصلا، و على كل تقدير فالحكم بخصوص بنفس الجارى حقيقه أو حكما، و المراد ثبوته لماء المطر مطلقا حال جريانه في بعض المواضع تحقيقا أو تقديرا.

ص: ٢٠٥

١- (١) روض الجنان، ج ١، صص ٣٧١-٣٧٢.

٢- (٢) ر.ك: غنائم الأيام، ج ١، ص ٥٢٧ و جواهر الكلام (چاپ جامعه مدرّسين)، ج ٦، صص ٤٨٩-٤٩٠.

٣- (٣) مجمع الفائده و البرهان، ج ١، ص ٢٥٦.

٤- (٤) كشف اللثام، ج ١، ص ٢٥٨.

٥- (٥) مدارك الأحكام، ج ٢، ص ٣٧٧.

٦- (٦) كفايه الفقه، ج ١، ص ٤٩.

٧- (٧) الوسيله، ص ٧٣.

٨- (٨) المبسوط، ج ١، ص ٦.

ثم التقدير: إمّا أن يلاحظ في الماء خاصّه أو فيه و في الأرض أيضا بأن يعتبر وسطاً في الصيّلابه و الرخاوه فلا يكون صخرًا ينحدر عليه الماء سريعاً و لا رملاً يغور فيه الماء سريعاً و لا يجري عليه و الاحتمالات المسطورة جاريه في كلام ابن حمزه إلا أن الظاهر منه الاكتفاء بمطلق الجريان و ظاهر الشيخ اعتبار الميزاب؛ و أنت خير برفع الاختلاف بناء على بعض الوجوه المذكوره، بل الخلاف بينهما و بين القول الثالث أو الرابع فيعود إلى اعتبار الكثره أو الجريان في الجملة و ربّما رجح القول الرابع إلى الثالث فبقى النزاع فيه و في تطهير القطره و القطرات. و تؤول الأقوال إلى ثلاثه، و الأقوى عدم اشتراط الكثره و الجريان، لكن مع وجود القوّه سواء قلّ أو كثر فلا يكتفى بمثل القطره و القطرات.

لنا الأصل في الجملة و العمومات و السيره القاضيه بعدم التوقّي و النصوص المستفيضه الدالّه على طهاره المطر و الأرض مطلقاً
(١) كقول الصادق عليه السّلام

«كلّ شيء يراه ماء المطر فقد طهر» (٢) و قوله عليه السّلام

«طين المطر لا ينجس» (٣) و قوله عليه السّلام في الصحيح - لا كالصحيح لوجود المعدّل من قدماء الأصحاب -

«عن السيّد طح بيال عليه فيصبيه السّماء فيكف فيصيب الثوب فقال: لا بأس به ما أصابه من الماء أكثر منه» الخبر (٤) و قد سئل عنه عليه السّلام

«عن الكنيف يكون خارجه فيمطر السماء فيقطر على القطره قال: ليس به بأس» (٥) و الكاظمي

«في طين المطر أنّه لا بأس به أن يصب الثوب ثلاثه أيام إلا أن يعلم أنّه قد نجسه شيء بعد المطر» (٦) و قوله عليه السّلام

«عن الرجل يمرّ في ماء المطر و قد صبّت فيه خمر

ص: ٢٠٦

١- (١) در اين مورد بنگريد: منتقد المنافع، ج ١، ص ٢٠٥، التذنيب الأولى.

٢- (٢) الكافي، ج ٣، ص ١٣، ح ٣؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٤٦، ح ٥.

٣- (٣) الفقيه، ج ١، ص ٨، ح ٥؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٤٧، ح ٧.

٤- (٤) الفقيه، ج ١، ص ٧، ح ٤؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٤٤، ح ١.

٥- (٥) التهذيب، ج ١، ص ٤٢٤، ح ٢١؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٤٧، ح ٨.

٦- (٦) الكافي، ج ٣، ص ١٣، ح ٤؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٤٧، ح ٦.

فأصاب ثوبه هل يصلّي فيه قبل أن يغلسه؟ قال: لا يغسل ثوبه ولا رجلاه يصلّي فيه فلا بأس» (١) وهذا الحديث صحيحه على بن جعفر عن أخيه عليه السّلام ويمكن عدّه صحيحاً باصطلاح صاحب المنتقى والمدارك (٢) لكون الخبر مزكّي بتركه العدلين في كلّ مرتبه فيسمّى اصطلاحاً بصحّي بالتخفيف لا الصحّي بالتشديد (٣) كما توهم السيّد الداماد قدّس سرّه (٤) وأمّا صحيحه على بن جعفر

«عن البيت يبال على ظهره و يغتسل من الجنابه ثم يصيبه المطر أ يؤخذ من مائه فيتوضأ به للصلاه؟ فقال: إذا جرى فلا بأس» (٥) والمرويّ في المسائل

«عن المطر يجرى في المكان فيه العذره فيصيب الثوب يصلّي فيه قبل أن يغتسل؟ قال: إذا جرى به المطر فلا بأس» (٦) وفي قرب الإسناد

«عن الكنيف يكون فوق البيت فيصيبه المطر فيكف فيصيب الثياب أ يصلّي فيها قبل أن يغتسل؟ قال إذا جرى من ماء المطر لا بأس» (٧) والمرويّ في التهذيب (٨) والكافي عن هشام بن حكم - في الحسن

ص: ٢٠٧

-
- ١- (١) التهذيب، ج ١، ص ٤١١، ح ١٢٩٧ و ص ٤١٨، ح ١٣٢١؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٥، ح ٢.
 - ٢- (٢) بنگريد: الفوائد الرجاليه للسيّد البحر العلوم، ج ٣، ص ٢٩٩؛ و الرسائل الرجاليه لأبي الهدى الكلّباسي، ج ١، ص ٤٧٠.
 - ٣- (٣) برای آگاهی بر اقوال و آرای دانشمندان علم درايه در مورد صحّي (با تشديد و بدون تشديد) و جهات اختلاف اين دو، بنگريد تعليقه و توضيح ما را بر بيان مؤلف اين رساله، در رساله ديگر ايشان با نام «رساله في قبض الوقف» منتشر شده در ضمن مجموعه ميراث حوزه اصفهان، ج ٢، صص ١١١-١١٣.
 - ٤- (٤) بنگريد: الرواشح السماويه، ص ٨٠، الراشحه الثالثه؛ منتقى الجمان، ج ١، ص ١٦، الفائده الثانيه.
 - ٥- (٥) التهذيب، ج ١، ص ٤١١، ح ١٢٩١ و ص ٤١٨، ح ١٣٢١؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٥، ح ٢.
 - ٦- (٦) مسائل عليّ بن جعفر، ص ١٣٠، ح ١١٥؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٨، ح ٩.
 - ٧- (٧) قرب الإسناد، ص ١٩٢، ح ٧٤٢؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٥، ح ٣.
 - ٨- (٨) التهذيب، ج ١، ص ٤١١، ح ١٢٩٥؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٦، ح ٤.

عن أبي عبد الله عليه السلام في ميزابين سالا - أحدهما بول و الآخر ماء المطر فاختلفا فأصاب ثوب رجل لم يضره ذلك، و الصحيح المروى في الكافي

عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «لو أنّ ميزابين سالا - أحدهما ميزاب بول و الآخر ميزاب ماء فاختلفا ثم أصابك ما كان به بأس» (١) فلا توجب تقييد ما قدمناه من الأخبار المعتبره.

أمّا خبر الميزابين فأقصى ما دلّ - عليه طهاره المطر الجارى من الميزاب دون اشتراط الجريان، و الخلاف فى الثانى دون الأوّل، و الحكم فيهما مبنى على عدم العلم بالمصيب، أو العلم بكونه الماء دون البول، أو استهلاك البول فى الماء و صيرورته به ماء مطلقا و إلاّ - فالبول لا - يقبل التطهير مع بقاء عينه هكذا حَقَّقَ المقام العلامة الطباطبائى قدس سره (٢) و فى بعض ما ذكره نظر واضح فالتحقيق هو الجواب الأوّل.

و أمّا سائر الأخبار فالعمده فيها صحيحه على بن جعفر الظاهره فى اعتبار شرط الجريان فالجواب عنها من وجوه:

الأوّل: أنّ الشرط فيها وارد مورد الغالب كما فى قوله تعالى «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» (٣) فلا مفهوم لها.

الثانى: أنّه وارد مورد الواقع فإنّ ظاهر السؤال بلوغ المطر حدّ الجريان و فائده الشرط التنصيص على مورد السؤال.

الثالث: أنّ الأخذ بما أصاب السطح من المطر إنّما يتأتّى غالبا على تقدير جريانه من ميزاب أو غيره و بدونه لا يتحقّق الأخذ إلاّ على بعض الفروض البعيده، و على هذا يكون اعتبار الجريان للتمكّن من الأخذ لا لنجاسه الماء إذا انتفى الجريان.

ص: ٢٠٨

١- (١) الكافي، ج ٣، ص ١٢، ح ١؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٤٥، ح ٤.

٢- (٢) نقل کرده است از او صاحب جواهر الكلام (چاپ جامعه مدرسین)، ج ٦، ص ٤٩٥.

٣- (٣) سورة مبارکه نور/ آیه ٣٣.

الرابع: أن المراد بالجريان تدافق المطر و تكاثره و المقصود الاحتراز عن القطرات اليسيره التي لا يعتدّ بها.

الخامس: أن اعتبار الجريان بملاحظه مظنه التغير بنجاسه السطح فإنّ قوله

«يبال عليه» يدلّ على تكثّر ذلك فيه، بل كونه كالمعدّد له، ولا ريب أن للبول مع ذلك أثرا باقيا محسوسا فإذا كان المطر قليلا لا يبلغ حدّ الجريان لزمه التغير به فينجس بالتغير دون الملاقات.

السادس: أن المراد نفى البأس به حاله جريانه، والغرض المنع من أخذه بعد الانقطاع بناء على عدم طهاره السطح بمجرّد وصول ماء المطر إليه فإنّه إذا لم يطهر به و بقي فيه شيء بعد الانقطاع فإنّه ينجس بمحلّه النجس فلم يجز استعماله في الطهاره.

السابع: أن المنع من الوضوء لا ينحصر وجهه في النجاسه إذ ربّما كانت جهه المنع كونه بعد الانقطاع غسله غير رافعه للحدث أو مضافا غير صالح للوضوء.

الثامن: أن أقصى ما يدلّ عليه الرّوايه ثبوت البأس في أخذ ذلك الماء للوضوء مع عدم الجريان، وهو أعمّ من النجاسه، فلعلّ وجهه توقّف النظافه عليه؛ وهذا الوجه ذكره في المدارك. (1)

التاسع: أن البأس لا يدلّ على الحرمة و ما يقال: «أنّ البأس هو العقاب» - كما صرح به بعض اللغويين - (2) فيكون دالا على الحرمة، مدفوع بكون العرف مخالفا للغه لإطلاقه في العرف في المواضع المنقصة و الغضاضه.

العاشر: ما ذكر في المعالم (3) من أنّ مقتضى الحديث إناطه بعض الأحكام بالجريان و هو لا ينافي ثبوت غيره.

الحادى عشر: ما ذكره العلامة قدّس سرّه (4) من حمل الجريان على النزول من السماء.

ص: ٢٠٩

١- (١) مدارك الأحكام، ج ٢، ص ٣٧٦.

٢- (٢) القاموس المحيط، ج ٢، ص ١٩٩.

٣- (٣) المعالم في الفقه، ص ١٢٠.

٤- (٤) منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٩.

الثاني عشر: ما ذكره المحقق في المعتبر (١) [من] أنّ الروايه لا تدلّ على الاشتراط فإنّه لو لم يكن طاهرا لم يطهره الجريان. (٢)

والذى يستفاد منه أنّه حمل اشتراط الجريان فى قول الشيخ و من وافقه، على توقّف الطهاره على حصول الجريان بمعنى أنّه إذا جرى ثم لاقى نجاسه لم ينفعل بها، لا أنّه إذا لاقى النجاسه ثم جرى كان طاهرا، لأنّه على هذا التقدير ينجس بالملاقات فلا يطهر بالجريان، لأنّ الماء المعلوم نجاسته حال استقراره باق على نجاسته و إن جرى إجماعا (٣) و استشكله جماعه كصاحب المدارك (٤) و غيره.

و حاصل الإشكال أنّ مذهب القائل بالجريان طهاره ماء المطر الملاقى للنجاسه من حين نزوله لكن بشرط بقاء التقاطر إلى حدّ الجريان، و المطهرّ بالجريان إنّما ينكر لو قال بنجاسته بالملاقات و طهارته إذا جرى و ليس كذلك قطعا.

لكن أقول: إنّما وقع الاشتباه من جهه حمل الجريان على كفيّته الماء المطر؛ و لو حمل على الكميّه اندفع الإشكال و ارتفع الخلاف، و كيفما كان فأنّت خبير بأنّ الوجوه المذكوره و إن كان بعضها محل الإشكال و خلاف الظاهر، إلّا أنّ فى واجد منها الكفايه فضلا عن أكثرها؛ هذا تمام الكلام فى الصحيحه.

و أمّا روايته الأخرى فيها أوّلا الطعن بالسند، و ما يقال بصحّته كتاب على بن جعفر (٥)

ص: ٢١٠

١- ((١)) المعتبر، ج ١، ص ٤٢.

٢- ((٢)) أقول: إنّ هذا الكلام منه قدّس سرّه فى روايه هشام بن حكم لا صحيحه على بن جعفر؛ فراجع (حاشيه نسخه).

٣- ((٣)) انظر: مشارق الشمس، ج ١، ص ٢١٤؛ جواهر الكلام، ج ٦، ص ٤٩١.

٤- ((٤)) مدارك الأحكام، ج ٢، ص ٣٧٥.

٥- ((٥)) محقق بزرگوار آيه الله العظمى خوئى قدّس سرّه در كتاب الحج، ج ٤، ص ١٣٩، در اين مورد مى فرمايد: «إنّ طريق صاحب الوسائل إلى كتاب على بن جعفر صحيح لأنّ طريقه يصل إلى طريق الشيخ و طريق الشيخ إلى الكتاب صحيح (كما نصّ عليه الشيخ فى الفهرست، ص ٢٦٤، الرقم ٣٧٧ و مشيخه التهذيب، ج ١٠، ص ٨٦)» و هذا مختار جماعه من الفقهاء.

فهو مبنى على تواتر نسبه الكتاب إليه، وهو ممنوع، فالخبر تابع لما فى أول السند و هو مشتمل على عدّه من المجاهيل لغويًا و اصطلاحيًا (١)، قال فى البحار: روايه كتاب المسائل عن أحمد بن موسى بن جعفر أبى العباس عن أبى جعفر بن يزيد بن النضر الخراسانى عن على بن الحسن العلوى عن على بن جعفر (٢) و أنت خير بكون الرواه من المجاهيل، و قد أتعب المحدث النورى نفسه الشريفه فى المستدرک (٣) فى اعتبار الخبر، لكنّه لم يأت بشيء يروى الغليل و يشفى العليل.

و ثانياً: إنّما الجريان إنّما اعتبر فيها تبعاً للسؤال فإنّه أخذ فيه ذلك صريحاً.

ثالثاً: أنّ الظاهر من قوله

«إذا جرى به المطر فلا بأس» اشتراط جريان المطر بما فى المكان من العذره، و ليس ذلك شرطاً إجماعاً إذ غايه الأمر اشتراط الجريان فى المكان و أمّا الجريان بما فيه فلا.

و أمّا روايته الثالثه فلا دلالة فيها على الاشتراط أصلاً، و العجب من توهم بعض المتوهمين فإنّ المراد من قوله عليه السلام

«إذا جرى من ماء المطر فلا بأس» نفى البأس عمّا

ص: ٢١١

١- (١) لا يخفى على الخبير بالبحوث الرجاليه إنّهم قد يقولون فى حقّ الراوى تاره أنّه مهمل و أخرى أنّه مجهول، و الأول ما لم يذكر فى الكتب الرجاليه كابن اشناس راوى صلاه عشرين ذى الحجه، و أمّا المجهول فهو قسمان لغوى و اصطلاحى، أمّا اللغوى فهو ما لم يذكر الراوى بمدح و لا قدح بعد التصريح باسمه، بل باسم أبيه و طائفته و بلده، و يخرج من الثانى ما لو ظهر لنا عداله الطائفه، أو حسن حالهم كالأعين و نحوه كما صرح به العلامة الطباطبائى فى رجاله، ج ١، ص ٢٢٢، و أمّا الاصطلاحى فهو ما صرحوا فيه بالجهاله كفارس بن حاتم و غيره و هذان الاصطلاحان مأخوذان من سيّد المحققين و رئيس الحكماء المتألهين مولانا العماد السيّد الداماد فى رواشحه «منه».

٢- (٢) بحار الأنوار، ج ٧٧، ص ١١.

٣- (٣) خاتمه المستدرک، ج ٤، ص ٤٧٦، شماره ٢١٤.

يصيب الثوب من ماء المطر و الغرض الاحتراز عن إصابه ما فى الكنيف فعّد هذا الخبر من دلائل المشهور أولى؛ و يمكن ورود جملة من الإيرادات السابقه عليها.

فظهر من جميع ذلك أنّ الأقوى كفايه قوّه ماء المطر بدون الجريان لوجود الأخبار الصحيحه كما عرفت، و الضعيف منها منجبر بالشهره العظيمه الاستناديه المفيده للظنّ بل الوثوق بالصدور.

بقى الكلام فى مستند من قال باعتبار الكثره و هو ما رواه الصدوق رحمه الله فى الفقيه

عن هشام بن سالم أنّه «سئل أبا عبد الله عليه السلام عن السطح يبال عليه فيصيب السماء فيكيف فيصيب الثوب؟ فقال: لا بأس به ما أصابه من الماء أكثر منه» فإنّ قوله عليه السلام ما أصابه إلى آخره بمنزله التعليل لنفى البأس فيفهم منه ثبوته إذا لم يكن كذلك. (١)

و الجواب: أمّا أولاً فبأنّ المراد بالأكثرية القهر و الغلبه، دون الكثره المقداريه- كما هى مراد القائل- فإنّ البول الجاف لا مقدار له.

و أمّا ثانياً فباحتمال رجوع الضمير فى قوله

«ما أصابه» إلى الثوب، و المعنى أنّ القطره الواصله إلى الثوب أكثر من البول الذى أصابه.

و أمّا ثالثاً فبما ذكره بعض المحققين (٢) من أنّ انتفاء العله المنصوصه لا- يقتضى انتفاء المعلول، و إن كان أطرادها يقتضى أطرادها؛ بناء على حججه المنصوص العله.

حجّه القول بالانتفاء بالقطره و القطرات على تقدير إرادته المقتصر عليها فى النزول من السماء عموم الآيه و الروايه نحو قوله تعالى «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» (٣)، و قوله عليه السلام

«كلّ شىء يراه ماء المطر فقد طهر» (٤)، و إنّ القطره لو لم يثبت لها الحكم لم يثبت

ص: ٢١٢

١- (١) بنگريد: جواهر الكلام با تحقيق شيخ محمد شيخ محمد باقر خالصى، ج ٦، ص ٤٩٧.

٢- (٢) منظور صاحب جواهر مى باشد؛ بنگريد: جواهر الكلام (چاپ جامعه مدرسین)، ج ٦، ص ٤٩٨.

٣- (٣) سوره مبارکه فرقان ٤٨/.

٤- (٤) الكافى، ج ٣، ص ١٣، ح ٣؛ وسائل الشيعه، ج ١، ص ١٤٦، ح ٥.

للقطرات، لأنّ المطر ليس إلاّ القطرات المتعدده و التطهير يستلزم الطهاره.

و الجواب عدم صدق ماء المطر على نحو ذلك، و الظاهر كون التشكيك فى المرتبه الرابعه و هو المضّر المبيّن العدم لا التشكيك الحضورى و الخطورى و البدوى و المضّر الإجمالى، و هذا هو التشكيك الفقهى الذى ذكره الفقيه النبيه الشيخ حسن بن الشيخ جعفر الغروى فى شرح الخيارات (١)، فإنّ ذكر التشكيك فى لسان الفقه بسبب القلمه و الندره و العزّه و العيب و الحيلوله مع أنّا لم نتحقّق أصل القول و منشأ عباره الروض (٢) و هى محتمله- إن لم يكن ظاهره- فى إرادته كفايه ملاقات القطره من الغيث المتدافق فى حصول طهر الماء النجس و غيره و سيأتى الكلام فيه، نعم نسبه بعض مشايخنا إلى بعض الأخباريين. (٣)

فقد تلخّص من جميع ما تلوناه عليك أنّ المعيار فى ماء المطر هو القوه و عدم الاعتبار بالقطره و القطرات و عدم اشتراط الكثره و الجريان و الله المستعان.

إذا عرفت ذلك فهاهنا مقامات

المقام الأوّل:

هل يعتبر فى طهر الماء النجس بماء الغيث المزج أم لا-؟ و الظاهر عدم اعتباره بناء على ما ذكرنا من كفايه الاتصال فى الكر المحقون، بل هنا أولى؛ و أمّا بناء على اعتبار المزج هناك أمكن القول بكفايه الاتصال هنا لعموم «كلّ ما يراه المطر فقد طهر» تأمّل بعضهم (٤) فى ذلك بإمكان دعوى عدم صدق رؤيه جميع الماء النجس إلاّ- بالمزج و الاستيعاب ممنوع، لصدق الرؤيه عرفاً. و لقد أجاد فى الجواهر حيث قال: إنّ

ص: ٢١٣

١- (١) شرح خيارات اللمعه، ص ٢٥.

٢- (٢) روض الجنان، ج ١، ص ٣٧٢.

٣- (٣) بنگريد: الحدائق الناضره، ج ١، ص ٢٢٢.

٤- (٤) بنگريد: وسائل الشيعه محقّق أعرجى بغدادى، صص ٩٨-٤٩٩؛ مصباح الفقيه، ج ٨، ص ٣٤٥؛ كتاب الطهاره شيخ انصارى، صص ١٤٣-١٤٥.

هذه الدعوى مما لا ينبغي أن يصغى إليها (١) أقول: ووجهه عدم إناطه الأحكام الشرعيّة و إحراز موضوعاتها بالدقائق الفلسفيّة.

المقام الثاني:

أنّ ماء الغيث متى بلغ مرتبه عدم الانفعال من الفضل و القوّه- كما هو المختار- إذا وقعت قطره منها على غير الماء من المنتجس فلا- إشكال في تطهيرها له بقدر ما تسع القطره من سطح ما تقع عليه، و من أعماقه أيضا بقدر ما تمصّ و ترسّب فيه، و في الماء النجس إن اعتبرنا المزج هنا يعتبر في التطهير بقاء التقاطر عليه إلى حصول المزج و لو بعلاج لثلا يحصل الانقطاع من المادّه قبل حصول الطهر الذي لا يكون إلا بالمزج؛ و أمّا على المختار من كفايه الاتّصال فيكفي التقاطر على بعض سطحه، بل لا يبعد كفايه وقوع القطره الواحده على الماء.

و التأمل في كفايه اتّصال الماءين بواسطه قلّه سعه القطره، ضعيف و من العجب الاكتفاء بالقطره في أصل المسأله بدعوى تحقّق ماء الغيث المطهر بذلك كما هو الظاهر من بعض الساده الأجلّاء (٢)؛ و أمّا الذي اخترناه فهو الكفايه في طهر الماء بماء الغيث المتدافق مع وقوع قطره منه عليه، و ما يقال «إنّ كفايه القطره في المقام لعموم أنّ المطر بحكم الجارى» و هو ممنوع لأنّ ما هو المقتضى لهذا الحكم في الجارى غير موجود هنا؛ لأنّ المقتضى لطهاره الماء بمجرد الاتّصال- على القول به- هو كون الجزء الملاقى للكثير يطهر بملاقاته له عملا بعموم ما دلّ على كون الماء مطهرا و بعد الحكم بطهارته يتّصل بالجزء الثانى.

و الحاصل أنّه متّفق مع الكثير الذى منه طهره فيطهر الجزء الثانى و هكذا، و هذا

ص: ٢١٤

١- (١) جواهر الكلام، ج ٦، ص ٤٩٩.

٢- (٢) مرحوم محدّث بحرانى قدّس سرّه در حاشيه كتاب الحدائق الناظره در اين خصوص مى فرمايد: «هو السيد حسن بن السيد جعفر المعاصر لشيخنا الشهيد الثانى، قال فى الروض، ج ١، ص ٣٧١: و كان بعض من عاصرناه من الساده الفضلاء يكتفى فى تطهير الماء النجس بوقوع قطره واحده عليه... منه رحمه الله». الحدائق الناظره، ج ١، ص ٢٢١.

لا- يجرى هنا لأن أقصى القطره أنها يطهر ما يلاقيها و الانقطاع لا ينفك عن ملاقاتها و هى يعد فى حكم القليل فليس للجزء الذى طهر بها حينئذ مقو لتستعين به على تطهير ما يليه، بل هى معها حين الانقطاع ماء قليل فيعود إلى الانفعال بملاقات النجس. فهو مدفوع بأن التطهير ليس موقوفا على خصوص الكثره بل على الاتّصال بماء معتصم إمّا بكثرته أو بمبادرته، و القطره بعد أن يكون بعضها ممّا يصدق عليه ماء الغيث فهى معتصمه بما ينزل معها من القطرات و إن لم يتصل بعضها ببعض لكفايه تراكمها فالقطره الواقعه على الماء النجس معتصمه باصطحاب ما فى القطرات النازله المتدافقه و إن كانت منفصله عنها و لم تقع فى هذا الماء و هذه العصمه باقيه للقطره إلى ملاقات الماء و بمجرد الملاقات باتصال الماء النجس بها يحكم بطهاره الجميع دفعه، غايه الأمر التقدّم و التأخر ذاتى لا زمانى فلا يرد إشكال أصلا.

و قال بعض المحققين (١) «إنّ صدق التطهير يتوقّف على إصابه المطر و من المعلوم عدم الإصابه فى غير هذا الجزء».

و فيه: أنّ هذا من القول باعتبار المزج و اعتبار إصابه كلّ جزء حقيقه، و أمّا على تقدير القول بكفايه الاتّصال و إصابه الماء فى الجمله فيصدق إصابه المطر؛ و بالجمله إصابه المحقون الكثير و الجارى و الغيث على حدّ سواء و جوابه فيهما هو الجواب فى المقام.

و استدللّ فى الجواهر لكفايه وقوع القطره من الغيث المتداقق فى طهر الماء النجس بأنّ الجزء الملاقى للقطره يطهر، لعموم طهوريه ماء المطر، و ليس عندنا ماء واحد فى سطح واحد بعضه طاهر و بعضه نجس بغير التغيير و مرجعه إلى أنّ الحكم بكفايه مجرد الاتّصال فى غير المطر لأجل هذه القاعده و هى جاريه فى المطر.

ص: ٢١٥

١- (١) منظور، شيخ حسن بن زين الدين بن على العاملى - معروف به صاحب معالم - مى باشد؛ رجوع كنيد: المعالم فى الفقه، ج ١، ص ١٢١.

أقول: إن ما ذكره صاحب الجواهر مأخوذ من كلام المعالم و في تماميّه هذه القاعده عندى تأمل واضح و قد فصّلنا الكلام فى هذه المسأله فى مقامها.

المقام الثالث:

أنّ ماء الغيث الثابت له حكم الجارى هل هو النازل من السماء مقيّدا بحال نزوله، أو النازل و لو بعد نزوله و قراره على الجسم ما لم ينقطع ترادف التقاطر عليه فعلا، أو النازل و لو بعد القرار ما دام تهيؤه للتقاطر عليه باقيا و إن لم يقع عليه فى بعض الفترات عليه لحظه؟ فعلى الأوّل الماء المجتمع من النازل فى محله من المحقون المعتصم بأتصاله بالغيث، لكن مع بقاء التقاطر عليه.

و على الثّانى هو ماء الغيث مع بقاء التقاطر عليه فعلا، فإن لم يقع عليه -و لو لحظه- صار محقونا، و إذا عاد التقاطر صار محقونا معتصما بالغيث.

و على الثالث هو ماء غيث حين الفتره ما دام هو فى معرض التقاطر، فالنّازل المجتمع بعد انقطاع السماء أصلا، أو مع خروج المجتمع عن معرض التقاطر عليه كما إذا أخذ و وضع فى بيت مثلا خارج عن ماء الغيث قطعاً على جميع التقادير و جوه و أقوال (١).

و صريح العلامه الطباطبائى هو الأوّل، بل أرسله إرسال المسلّمات؛ قال: «و يحصل الانقطاع فى القطرات النازله بملاقاتها الجسم و لو قبل الاستقرار على الأرض فلو لاقّت فى الجوّ شيئا ثم سقطت على نجس نجست بالملاقاه ما لم يتقوّ بأتصالها بالنازل بعدها» (٢) انتهى كلامه.

ص: ٢١٦

١- (١) براى اطلاع از تفاصيل نظرات در اين زمينه بنگريد: ذخيره المعاد، ج ١، ص ١٢١ و كتاب الطهاره آيه الله سيد مصطفى خمينى، ج ١، ص ٣٧٦.

٢- (٢) اين قول را صاحب جواهر از علامه طباطبايى نقل کرده است؛ ر.ك: جواهر الكلام، ج ٦، ص ٥٠١.

و محصّل هذا الكلام أنّه إذا اجتمع من النازل ما لم يبلغ حدّ الكر، ثمّ جرى فليس الجارى مطرا، بل محقونا متقويا باتصاله بالماء النازل كنفس المجتمع في محله مع التقاطر عليه.

و ذهب بعضهم إلى الثّاني؛ و اختار في الجواهر الثالث، قال: «ماء المطر له حكم الجارى حال تقاطره قبل ملاقاته جسما من الأجسام و بعده أيضا لكن بشرط عدم انقطاع التقاطر من السّماء، و عدم صيرورته في مكان يصدق عليه اسم الانقطاع من المطر عرفا كما لو وضع في خائبه و ترك في بيت مثلا بل كان معرضا أو متهيا لوقوع التقاطر عليه، فإنّ الظاهر جريان الحكم الجارى عليه بنفسه كما كان حال تقاطره قبل استقراره لا لاتصاله بالجارى أى القطرات الواقعة». (1)

و لكل وجه: أمّا الأوّل فوجهه ظهور كلمات الأصحاب من قولهم ماء الغيث نازلا أو في حال نزوله كالجارى في ذلك ضروره انتهاء حاله النزول بملاقات الجسم؛ و إلّا لزم بقاء الحكم، و إن أحرز في كوز و وضع في بيت مثلا و من المعلوم عدمه لأنّ إطلاق ماء الغيث بعد النزول ليس إلّا كإطلاق الجارى على ما في الكأس.

و وجه الثّاني الحكم بالطهر في الأخبار عليه بعد النزول بملاقات الجسم كما في خبر الميزابين، و خبر أبي بصير على القطره بعد إصابه الكنيف، و خبر هشام بعد إصابه السطح يبال عليه، و مرسله الكاهلي ماء المطر أرى منه التغيير و آثار القدر، و خبر على بن جعفر إصابه ماء المطر و قد صبّ فيه خمر؛ لظهور الكلّ خصوصا الأخيرين فيما بعد ملاقاته أرضا و جسما و التعبير عمّا حكم فيها بطهره بماء المطر ظاهر في كون الحكم لأنّه ماء المطر لا لأنّه محقون معتصم به؛ و دعوى كون الإطلاق من قبيل إطلاق الجارى على ما في الكرّ و الكأس - كما عرفت - ممنوعه.

ص: ٢١٧

و وجه الثالث هو ما عرفته من عباره الجواهر، و الظاهر أنّ إطلاق ما فى المصايح من ارتفاع موضوع ماء الغيث بعد القرار كإطلاق ما فى الجواهر من بقاءه، و إن انقطع عنه التقاطر ما دام باقيا فى معرض التقاطر عليه غير جيد، بل الوجه هو الثانى، فكما أنّ الأوّل تفريط فالثانى إفراط فلا إشكال فى المسأله خصوصا مع ظهور بعض الأخبار، بل صراحتها.

فمرجع الخلاف- مع ما فى المصايح- إلى بقاء الموضوع بعد القرار و عدمه، لا- فى حكم تنجس الماء و عدمه لأنّه، و إن نفى موضوع ماء المطر بعد القرار و عدمه لكن أثبت له الطهوريه ما دام التقاطر عليه، و لو من جهه كونه محقونا معتصما بالمطر فتقلّ الثمره معه، بل تعدم إلا فى بعض الفروض النادره.

و أمّا الخلاف مع الجواهر فى المجتمع من ماء المطر فى معرض التقاطر عليه و السماء يكفّ فأصابته نجاسه صادف اللحظه الفتره لعدم التقاطر فينجس عندنا لا عند الجواهر، و على ما فى المصايح يطهر بعود التقاطر عليه، و يمكن الثمره بين قولنا و المصايح بأنّه يتم تقوى الماء القليل من غير المطر الطاهر بالتقاطر عليه بحيث لا- ينفعل بالملاقات على مختارنا، و مختار الجواهر، بخلافه على ما فى المصايح فإنّ مثل هذا القليل على ما فى المصايح مثل القليل المتصل بالجارى فهو متقوّ معتصم بالنازل من السماء.

و قد يشكل الطهر بنحو القطره و القطرتين عندنا و على ما فى المصايح من حيث كون الاتّصال بمقدار سطح النقطه و النقطتين كافيا فى الاعتصام، و هو أمر آخر، و إن الأقوى كفايته فى الاتّصال بالعاصم.

المقام الرابع:

قد ظهر بما ذكرنا أنّ القطره و القطرات من الماء البالغ حدّ الغيث بعد قرارها على جسم إذا وقعت على جسم آخر حين ما يكفّ السماء إذا كان الجسم الآخر نجسا فإنّها تنجس لأنّها خارجه عن موضوع ماء الغيث عند وقوعها على الآخر قطعاً على جميع الأقوال المتقدمه لارتفاع حاله النزول و انفصالها عن الماده و عدم ترادف

القطرات عليها حين وقوعها على الجسم الثاني، وهذا بخلاف ما إذا وقع المطر على جسم نجس أو متنجس ثم وقع على جسم آخر طاهر فإنه لا ينجس لوروده على الأول مع التقاطر فكذا الثاني و الوجه واضح.

المقام الخامس:

إذا نزل المطر على سقف من طين و نحوه، ورسب الماء في أعماقه على وجه تقاطر من جانبه الآخر- إن كان التقاطر من السماء باقيا- فالظاهر عدم لحوقه حكم المطهريه و عدم الانفعال إذا كان على وجه التقاطر من السقف دون الجريان بنحو اتصال عمود الماء، و كذا إذا تقاطر على فسطاط أو بعض السقوف المعموله من نحو البوارى و الشعور، ثم أخذ حال الأكفاء يتقاطر من تلك الأجسام لا بنحو الجريان و اتصال العمود، و كذا المتقاطر من رءوس الجدران و الأشجار لا بنحو الجريان ففي الجميع ينجس ما تقاطر منها على ما تحتها إن كان ما تحتها نجسا كما ذكر في القطره من المطر المتداق إذا وقعت على جسم ثم وقعت منه على آخر لحصول الانقطاع عن المادّه في جميعها بالانفصال عن مواضعها و الانتقال عنها إلى غيرها بنحو التقاطر فهي كالقطره و القطرات المنفصله عن الجارى، و هذا بخلاف الجريان على ما تحتها اتصال العمود لتحقق الاتصال بالمادّه.

المقام السادس:

ما إذا وقع المطر على جسم فمسّ حال نزوله جسما مسيا لا- قرار معه أصلا فوق بعد المسّ على متنجس، فهل يبقى الحكم بالطهوريه فيطهر بقدر ما يلاقيه أو لا؟ و الأقوى هو الأول لبقاء حاله النزول من السماء عرفا، و التشكيك من التشكيكات البدويه التي لا اعتبار بها فيكون كما لاقاه من السماء.

و الفرق بين المقام (1) و بين السابق من وقوع المطر على متنجس بعد القرار قبل وقوعه في جسم آخر العرف؛ لصدق بقاء حاله النزول عرفا هنا دون المتقدم، ففي المقام لو وقعت

ص: ٢١٩

قطره على المتنجس، أو نجس العين، ثم وقع على جسم آخر فلا ينجس، بل و يطهر الجسم الآخر إذا كان متنجسا بقدر الملاقات؛ و أما فى المقام السابق فيشترك معه فى عدم التنجيس، و يفرق منه فى عدم المطهره لعدم صدق المطر بعد الاستقرار، و أظن أن هذا مما لا يخفى على عوام الطلبة فضلا عن خواصها فضلا عن العلماء الأعلام.

المقام السابع:

لا يفرق فى حكم ماء الغيث و وروده على المتنجس فى الطهر به أو ورود المتنجس عليه، لعموم التشبيه بالجارى و للإطلاقات المتقدمه، و من المعلوم عدم الفرق فيه، هذا على المختار و مختار الجواهر، و أما على القسم الأول الذى اختاره فى المصايح-من اختصاص موضوع المطر بالنازل حين نزوله (١)- فيشكل فرض ورود النجاسه على ماء المطر، ضروره أنه لا يلقى حينئذ ما هو ماء مطر إلا و اردا هو على النجاسه، فلا يرد عليه النجاسه إلا بعد خروجه من موضوع المطر فينجس بناء على نجاسه المورد؛ و يمكن دفعه بأن التنازل بعد نزوله؛ و إن حكم بخروجه عن موضوع الغيث لكن بقاء التقاطر موجب للاعتصام، و كل معتصم يؤتى حكم المعتصم به فيجرى على النازل المورد مع التقاطر عليه حكم الوارد.

المقام الثامن:

قال فى كشف الغطاء «و لو ترشح ماء مما يقع على نجاسه العين مع بقاء التقاطر فلا بأس له» ثم قال: «و هو عاصم لما اتصل به من الماء مطهر لما وقع فيه معصوم لا ينجس إلا بالتغيير». (٢)

أقول: و هو كذلك لصدق ماء المطر فى صورته عدم الاستقرار أولا، و لاتصاله بالمبدإ و هو قطرات الماء ثانيا، فلا إشكال فى الحكم بالطهاره لعين ما عرفت و لا نحتاج إلى معونه زائده.

ص: ٢٢٠

١- (١) بنگريد: جواهر الكلام، ج ٦، ص ٥٠١.

٢- (٢) همان.

المقام التاسع:

إذا وقعت الملاقات بين الشخص و الماء النجس المتصل بالماء الذى ورد عليه القطره أو القطرات، فلا شبهه فى عدم نجاسه الملاقى، لطهاره الماء بالاتصال إلا على القول بالممازجه؛ وقد بينا ضعفه و بعد ملاحظه ما ذكرنا من الأخبار الوارده فى الباب لا يبقى شك و لا ارتياب.

المقام العاشر:

فيما إذا وقعت الملاقات بينه و بين نجس العين فى حال تقاطر ماء المطر فهل ينجس بالملاقات أو لا؟ و الظاهر أنها على أقسام.

الأول: إذا حصلت الملاقات مع الماء الذى يترشح منه فى حاله عدم انفصاله عنه.

الثانى: ملاقات عين النجس مع عدم انقطاع ماء المطر من ذلك الموضع، إن أمكن الفرض.

الثالث: ملاقات الماء الذى فى جلد الكلب و أعماق صوفه و وبره مثلاً مع اتّصاله بالماء الذى فى جلده مع عدم انقطاع التقاطر عليه.

الرابع: ملاقات الجذع مع الانقطاع التقاطر عليه.

الخامس: الترشح من غير موضع يراه المطر كالتقاطر من بطنه و ما بين يديه و رجليه مع الاتّصال بالظهر.

فالذى يمكن الحكم بطهارته هو الأول و الثانى، و إن كان فرضه بعيداً، و كذا الثالث؛ و أمّا الرابع فلا إشكال فى الحكم بالنجاسه.

و أمّا الخامس فقد يكون الاتّصال بنحو الجريان و قد يكون بالتقاطر، و على التقديرين إمّا أن يكون الماء مستقراً أولاً، فالمحكوم بالطهاره و عدم التنجيس هو صورته الجريان مع عدم الاستقرار، و أمّا مع الاستقرار فقد يشكل فيه، و منشأ الإشكال عدم صدق المطر عليه كما عرفت، فلا يدخل فى عنوان ماء المطر، و إن كان ظاهراً بواسطة الاتّصال بالتقاطر عليه من المطر، و أمّا صورته عدم الجريان فلا ريب فى الحكم بالنجاسه لعدم الاتّصال.

تتميم: لو شك في الماء المترشح أنه من ظهر الكلب أو بطنه، متصلا أو غير [متصل]،

كونه في حال التقاطر، وعدمه فلا إشكال في الطهاره لأصالة الطاهره.

نعم، قد يحكم بالنجاسه إذا علمنا بانقطاع التقاطر، ثم شككنا فيه فإنه نحكم عليه بالنجاسه للاستصحاب، إلا إذا شك في أنه كان في حال الفتره أو بعد التقاطر الثانوى فإنه محكوم بالطهاره أيضا للأصل، وقد ظهر الجواب عن شقى السؤال و الله أعلم بحقيقه الحال.

و حرره أقلّ المحضّلين أحمد بن محمّد رضا الحسينى عفى الله عن جرائمهما فى عصر الحادى و العشرين من ذى القعدة الحرام من عام ١٣٣٢ و لله الحمد.

ص: ٢٢٢

- ۱- اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، شیخ طوسی، تحقیق جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۷ ق.
- ۲- إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، علامه حلّی، تحقیق شیخ فارس الحسون، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
- ۳- الاستبصار فيما اختلف من الأخبار؛ شیخ طوسی، تحقیق سید حسن موسوی خراسان، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
- ۴- إصباح الشیعه بمصباح الشریعه، قطب الدین بیهقی کیدری، تحقیق ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶ ق.
- ۵- أعيان الشیعه، سید محسن امین، إعداد سید حسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات.
- ۶- إقبال الأعمال، سید بن طاوس، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
- ۷- الانتصار، سید مرتضی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ ق.
- ۸- إیضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، فخر المحققین حلّی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۳ ش.
- ۹- بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، علامه محمّد باقر مجلسی، چاپ دوّم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۰- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، سید مصلح الدین مهدوی، قم، نشر الهدایه، ۱۳۶۷ ش.

- ١١- تبصره المتعلمين، علامه حلّی، تحقیق سید احمد حسینی و شیخ هادی یوسفی، تهران، انتشارات فقیه، ١٣٦٨ ش.
- ١٢- تحریر الأحكام الشرعيه على مذهب الإمامیه، علامه حلّی، تحقیق ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه امام صادق علیه السّلام، ١٤٢٠ ق.
- ١٣- تذکره الفقهاء، علامه حلّی، قم، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت عليهم السّلام لإحياء التراث، ١٤١٤ ق.
- ١٤- التنقيح الرائع لمختصر النافع، فاضل مقداد، تحقیق عبد اللطيف الحسيني، قم، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ١٤٠٤ ق.
- ١٥- توضیح المقال فی علم الرجال، ملاً علی کنی، تحقیق محمّد حسین مولوی، قم، دار الحديث، ١٤٢١ ق.
- ١٦- تهذيب الأحكام، شیخ طوسی، تحقیق سید حسن خراسان، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ١٣٦٥ ش.
- ١٧- جامع الشتات، محقق قمی، تصحیح مرتضی رضوی، تهران، انتشارات کیهان، ١٣٧١ ش.
- ١٨- جامع عباسی، شیخ بهائی، تهران، انتشارات فراهانی.
- ١٩- الجامع للشرائع، یحیی بن سعید حلّی، قم، مؤسسه سید الشهداء علیه السّلام، ١٤٠٥ ق.
- ٢٠- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، شیخ محمّد حسن نجفی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ١٤١٧ ق.
- ٢١- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، شیخ محمّد حسن نجفی، اعداد شیخ عباس قوچانی، چاپ دوّم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ١٣٦٥ ش.
- ٢٢- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، علامه وحید بهبهانی، قم، مؤسسه علامه وحید بهبهانی، ١٤١٧ ق.

- ٢٣- حاوى الأقوال فى معرفه الرجال، شيخ عبد النبى جزائرى، قم، مؤسسه الهدايه لإحياء التراث، ١٤١٨ ق.
- ٢٤- الحدائق الناضره فى أحكام العتره الطاهره، شيخ يوسف محدث بحرانى، تحقيق محمّد تقى ايروانى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤٠٩ ق.
- ٢٥- خلاصه الأقوال فى معرفه الرجال، علامه حلى، تحقيق جواد قيومى، قم، نشر الفقاهه، ١٤١٧ ق.
- ٢٦- الخلاف، شيخ طوسى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤٠٧ ق.
- ٢٧- دانشمندان و بزرگان اصفهان، سيّد مصلح الدين مهدوى، تحقيق رحيم قاسمى و محمّد رضا نيلفروشان، اصفهان، انتشارات گلدرسته، ١٣٨٤ ش.
- ٢٨- الدروس الشرعيه فى فقه الإماميه، شهيد أول، قم، تحقيق و نشر مؤسسه نشر اسلامى، ١٤١٢ ق.
- ٢٩- ذخيره المعاد فى شرح الإرشاد، محقق سبزوارى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام لإحياء التراث.
- ٣٠- الدرعيه إلى تصانيف الشيعه، شيخ آقا بزرگ طهرانى، چاپ سوّم، بيروت، دار الأضواء، ١٤٠٣ ق.
- ٣١- الرجال، ابن غضائرى، تحقيق سيّد محمّد رضا حسيني جلالى، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ ق.
- ٣٢- رجال النجاشى، أحمد بن على النجاشى، تحقيق سيّد موسى شبيرى زنجانى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤٠٧ ق.
- ٣٣- الرسائل الرجاليه، أبو المعالى كلباسى، تحقيق محمّد حسين درايتى، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ ق.

- ۳۴- الرسائل الرجالیه، سید محمد باقر حجه الاسلام شفتی، تحقیق سید مهدی رجایی، اصفهان، مکتبه مسجد سید، ۱۴۱۷ ق.
- ۳۵- رسائل و مسائل، ملا احمد نراقی، إعداد رضا استادی، قم، کنگره بزرگداشت ملا مهدی و ملا احمد نراقی، ۱۳۸۰ ش.
- ۳۶- رسائل صلاتیه، شیخ محمد تقی رازی نجفی اصفهانی، تحقیق مهدی باقری سیانی، قم، ذو القربی، ۱۳۸۳ ش.
- ۳۷- رساله فی حکم الأغلاط الواقعه فی المصاحف من الکتاب، علامه حاج آقا منیر الدین بروجردی اصفهانی، تحقیق مهدی باقری سیانی، اصفهان، ۱۳۸۵ ش.
- ۳۸- رساله فی قبض الوقف، علامه حاج آقا منیر الدین بروجردی، تحقیق مهدی باقری سیانی، اصفهان، ۱۳۸۴ ش، میراث حوزه اصفهان.
- ۳۹- الرواشح السماویّه فی شرح الأحادیث الإمامیه، سید محمد باقر داماد، تحقیق نعمت الله جلیلی و غلامحسین قیصریه ها، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۲ ق.
- ۴۰- روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، سید محمّد باقر خوانساری، تحقیق اسد الله اسماعیلان، قم، انتشارات اسماعیلان، ۱۳۹۰ ق.
- ۴۱- روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، شهید ثانی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ ق.
- ۴۲- الروضه البهیّه فی شرح اللمعه الدمشقیّه، شهید ثانی، تحقیق سید محمد کلانتر، چاپ دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
- ۴۳- ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالدلائل، سید علی طباطبائی، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السّلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ ق.

۴۴- زندگی نامه علامه مجلسی، سید مصلح الدین مهدوی، حواشی سید محمد علی روضاتی، تهران، همایش بزرگداشت علامه مجلسی، ۱۳۷۸ ش.

۴۵- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس حلی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.

۴۶- سماء المقال، أبو الهدی کلباسی، تحقیق سید محمد حسینی قزوینی، قم، مؤسسه ولی عصر علیه السلام للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۹ ق.

۴۷- شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی، تحقیق عبد الحسین محمد علی بقال، چاپ دوم، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.

۴۸- شرح خيارات اللعنه، شیخ علی کاشف الغطاء نجفی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۲ ق.

۴۹- شرح هدايه المسترشدين، شیخ محمد باقر نجفی اصفهانی، تحقیق مهدی باقری سیانی، قم، نشر عطر عترت، ۱۳۸۵ ش.

۵۰- عده الرجال، سید محسن اعرجی (مقدس بغدادی)، قم، مؤسسه الهدایه لإحياء التراث، ۱۴۱۵ ق.

۵۱- غنائم الأيام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق (میرزای) قمی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۵۲- غنیه النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، ابن زهره حلبی، تحقیق ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ ق.

۵۳- الغیبه، شیخ طوسی، تحقیق الشیخ عباد الله الطهرانی و الشیخ علی أحمد ناصح، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ ق.

٥٤-فقه القرآن، سعيد بن هبه الله الراوندى، تحقيق سيد أحمد حسيني اشكوري، چاپ دوّم، قم، كتابخانه آيه الله العظمى نجفى مرعى، ١٤٠٥ ق.

٥٥-الفرق بين الفريضة و النافله، علامه حاج آقا منير الدين بروجردى، اعداد سيد مرتضى رضوى، قاهره، مطبوعات النجاح، ١٣٩٦ ق.

٥٦-الفوائد الرجاليه، علامه بحر العلوم نجفى، تحقيق محمد صادق و حسين بحر العلوم، تهران، مكتبه الصادق، ١٣٦٣ ق.

٥٧-الفوائد الرجاليه، محقق خواجه، تحقيق سيد مهدى رجائى، مشهد، مجمع البحوث الإسلاميه، ١٤١٣ ق.

٥٨-الفوائد الرجاليه، وحيد بهمانى-منهج المقال ٥٩-فهرست كتب الشيعة و اصولهم، شيخ طوسى، تحقيق سيد عبد العزيز طباطبائى، قم، مكتبه محقق طباطبائى، ١٤٢٠ ق.

٦٠-قاموس الرجال، شيخ محمد تقى محقق تسترى، چاپ دوّم، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤٢٤ ق.

٦١-القاموس المحيط، مجدد الدين فيروز آبادى، بيروت، دار الجيل.

٦٢-قبيله عالمان دين، شيخ هادى نجفى، قم، انتشارات عسكريه، ١٤٢٣ ق.

٦٣-قرب الإسناد، عبد الله بن جعفر حميرى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤١٣ ق.

٦٤-قواعد الأحكام، علامه حلى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤١٣ ق.

٦٥-القواعد الفقهيّه، سيد محمد حسن بجنوردى، تحقيق محمد حسين درايتى و مهدى مهرى، قم، مؤسسه الهادى، ١٤١٩ ق.

- ٦٦-الكافي، ثقة الاسلام كلبيني، تحقيق علي اكبر غفاري، چاپ هشتم، تهران، دار الكتب الإسلاميه، ١٣٧٥ ش.
- ٦٧- كتاب الحج، آيه الله العظمى سيد أبو القاسم خوئي، قم، مؤسسه العلميه. ١٤٠٧ ق.
- ٦٨- كتاب الخيارات، آيه الله سيد مصطفى خميني، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ١٤١٨ ق.
- ٤٩- كتاب الطهاره، شيخ مرتضى انصاري، تحقيق لجنه تحقيق تراث الشيخ الأعظم، قم، ١٤١٥ ق.
- ٧٠- كتاب الطهاره، آيه الله سيد مصطفى خميني، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ١٤١٨ ق.
- ٧١- كشف الأستار عن وجه الكتب و الأسفار، علامه سيد أحمد صفائي خوانساري، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤٠٩ ق.
- ٧٢- كشف الرموز في شرح مختصر النافع، فاضل آبي، قم، مؤسسه نشر اسلامي، ١٤٠٨ ق.
- ٧٣- كشف الغطاء عن مبهمات الشريعه العزّاء، شيخ جعفر كاشف الغطاء، مشهد مقدّس، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، ١٤٢٢ ق.
- ٧٤- كشف اللثام عن قواعد الأحكام، فاضل هندي (شيخ بهاء الدين اصفهاني)، قم، مؤسسه نشر اسلامي، ١٤١٦ ق.
- ٧٥- كشكول طبسي، سيد علي نقى طبسي حائري، چاپ دهم، مشهد، انتشارات فدك، ١٣٦٠ ش.
- ٧٦- كفايه الأحكام، محقق سبزواري، تحقيق شيخ مرتضى واعظي اراكي، قم، مؤسسه نشر اسلامي، ١٤٢٣ ق.

- ٧٧- كمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق، تحقيق على اكبر غفارى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤٠٥ ق.
- ٧٨- اللمعه الدمشقيه، شهيد أول، تحقيق شيخ على كوراني، قم، انتشارات دار الفكر، ١٤١١ ق.
- ٧٩- المبسوط فى فقه الإماميه، شيخ طوسى، تهران، مكتبه المرتضويه لإحياء الآثار الجعفريه.
- ٨٠- مجمع الفائده و البرهان، محقق (مقدس) اردبيلي، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤٠٢-١٤١٦ ق.
- ٨١- المختصر النافع فى فقه الإماميه، محقق حلى، چاپ سوم، تهران، مؤسسه بعثت، ١٤١٠ ق.
- ٨٢- مختلف الشيعه فى أحكام الشريعه، علامه حلى، چاپ دوّم، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ١٤٢٣ ق.
- ٨٣- مدارك الأحكام فى شرح شرايع الإسلام، سيد محمد عاملى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام لإحياء التراث، ١٤١٠ ق.
- ٨٤- المراسم فى الفقه الإسلامى، سلار ديلمى، قم، منشورات حرمين، ١٤٠٤ ق.
- ٨٥- مسالك الأفهام إلى تنقيح شرايع الإسلام، شهيد ثانى، چاپ دوّم، قم، مؤسسه معارف اسلامى، ١٤٢١ ق.
- ٨٦- المسائل، على بن جعفر العريضى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام لإحياء التراث، ١٤١٠ ق.
- ٨٧- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نورى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام لإحياء التراث، ١٤٠٧ ق.
- ٨٨- مستند الشيعه فى أحكام الشريعه، محقق نراقى، مشهد مقدس، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام لإحياء التراث، ١٤١٥ ق.

- ٨٩- مشارق الشموس فى شرح الدروس، محقق خوانسارى، قم، افست مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
- ٩٠- مصباح الفقيه، علامه (آقا رضا) همدانى، قم، مؤسسه جعفريه، ١٤١٧ ق.
- ٩١- معالم الدين و ملاذ المجتهدين (الفقه)، شيخ حسن بن زين الدين العاملى، قم، ١٤١٨ ق.
- ٩٢- المعبر فى شرح المختصر، محقق حلى، قم، تحقيق و نشر مؤسسه سيد الشهداء عليه السلام، ١٣٦٤ ش.
- ٩٣- معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، محقق خوئى، چاپ پنجم، قم، مركز نشر آثار الشيعة، ١٤١٣ ق.
- ٩٤- مفاتيح الشرائع، مولى محسن فيض كاشانى، تحقيق سيد مهدي رجايى، قم، مجمع الذخائر الإسلاميه، ١٤١٠ ق.
- ٩٥- مفتاح الكرامه فى شرح قواعد العلامه، علامه سيد جواد عاملى، تحقيق شيخ محمد باقر خالصى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤١٩ ق.
- ٩٦- المقنعه، شيخ مفيد، چاپ چهارم، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤١٧ ق.
- ٩٧- المكاسب، شيخ اعظم انصارى، تحقيق لجنه تحقيق تراث الشيخ الأعظم، چاپ هفتم، قم، مجمع الفكر الإسلامى، ١٤٢٤ ق.
- ٩٨- مكارم الآثار، ميرزا محمد على معلّم حبيب آبادى، اعداد سيد محمد على روضاتى، اصفهان، نشر نفائس مخطوطات، ١٣٥٢ ش.
- ٩٩- منتقد المنافع فى شرح المختصر النافع، ملا حبيب الله شريف كاشانى، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ١٤٢٦ ق.
- ١٠٠- منتقى الجمان فى الأحاديث الصحيح و الحسان، شيخ حسن بن زين الدين عاملى، تحقيق على اكبر غفارى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٣٦٢ ش.

- ١٠١- منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، علامه حلى، مشهد مقدس، انتشارات آستان قدس رضوى، ١٤١٢ ق.
- ١٠٢- منهج المقال فى تحقيق احوال الرجال، ميرزا محمد على استرآبادى، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، ١٤٢٢ ق.
- ١٠٣- موسوعه الرجاليه الميسره، على اكبر ترابى (تحت اشراف آيه الله جعفر سبحانى) چاپ دوّم، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٤٢٤ ق.
- ١٠٤- المهذب، قاضى ابن بزّاج، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤٠٦ ق.
- ١٠٥- المهذب البارع فى شرح المختصر النافع، ابن فهد حلى، تحقيق شيخ مجتبى عراقى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤٠٧ ق.
- ١٠٦- النهايه فى مجرّد الفقه و الفتاوى، شيخ طوسى، قم، انتشارات قدس محمدى.
- ١٠٧- الوجيزه فى الرجال، علامه محمد باقر مجلسى، تحقيق محمد كاظم رحمان ستايش، تهران، همایش بزرگداشت علامه مجلسى، ١٣٧٨ ش.
- ١٠٨- وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه، شيخ حرّ عاملى، چاپ سوّم، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، ١٤١٦ ق.
- ١٠٩- وسائل الشيعه إلى أحكام الشيعه، علامه سيد محسن كاظمينى أعرجى [معروف به محقق و مقدّس بغدادى]، تهران، چاپ بوذرجمهرى، ١٣٦٤ ش.
- ١١٠- الوسيله إلى نيل الفضيله، ابن حمزه طوسى، تحقيق شيخ محمد الحسون، قم، كتابخانه آيه الله العظمى نجفى مرعشى، ١٤٠٨ ق.
- ١١١- الهدايه [فى الاصول و الفروع]، شيخ صدوق، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٤١٨ ق.

شیخ محسن عاصی اصفهانی رشتی (متوفای بعد ۱۲۹۰)

تحقیق و تصحیح: علی صدرایی خویی

بسم الله الرحمن الرحيم

اهتمام به اخلاق و تهذیب نفوس، دغدغه اصلی عالمان و عارفان الهی بوده و آنان با گفتار و رفتار خود دیگران را به پویش راه حق و پیمودن مسیر پرفراز و نشیب آن دعوت می کردند.

در این میان نقش نظم از نثر بیشتر بوده است؛ روانی و سلاست نظم آن چنان جانها را جذب می نموده که گاه یک بیت شعر عرفانی موجب هیجان روحی گردیده و شخص به فرارفتن از عالم مادی روحش را به پرواز درمی آورد.

از نمونه این گونه منظومه ها می توان از مثنوی معنوی و گلشن راز و نزهه الارواح و منظومه سیر و سلوک صفای اصفهانی یاد کرد.

در این نوشته نیز یکی دیگر از این منظومه ها به نام مرآت العاشقین، اثر عاصی اصفهانی تقدیم می گردد.

مؤلف

ناظم و سراینده این اثر، شیخ محمد محسن بن شیخ محمد رفیع رشتی اصفهانی متخلص به عاصی و مشهور به خاکسار است.

او از طرف پدر از احفاد شیخ مفید و از جانب مادر از احفاد شیخ بهایی است؛ چنانچه خود در کتاب «وسيله النجاه» بدان تصریح نموده است. (۱)

پدرش شیخ جمال الدین محمد رفیع رشتی بن محمد حسین بن محمد رفیع تولمی رشتی است که در سال ۱۲۳۷ ق به رحمت ایزدی پیوسته است. (۲)

محمد محسن در سال ۱۲۲۴ ق در اصفهان چشم به جهان گشود و در همان شهر تحصیلات علمی خود را در نزد پدرش شروع نمود. در سیزده سالگی پدرش از دنیا رفت و ادامه تحصیلات خود را نزد کلباسی، صاحب منهاج و سید میر محمد شهبهانی اصفهانی و سید أبو تراب بن محمد موسوی اصفهانی و سید محمد باقر حجه الاسلام شفتی و شیخ عبد العلی ماسولجی رشتی گذرانید. و از شهبهانی و ماسولجی اجازه نقل روایت دریافت نمود. او در سال ۱۲۵۷ به زادگاه پدرانش رشت و لاهیجان مسافرت کرد و تا سال ۱۲۶۷ در آنجا بود تا اینکه از این سال تا سال ۱۲۸۷ ساکن قزوین گردید. (۳)

او زیاد مسافرت می نمود و به همین دلیل از پایان زندگانی و تاریخ وفاتش اطلاعاتی در دست نیست. آخرین اطلاع از وی سال ۱۲۹۰ ق است که کتاب

ص: ۲۳۴

۱- (۱) الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۴، ص ۲۴۵.

۲- (۲) تراجم الرجال، سید احمد حسینی اشکوری، ج ۳، ص ۲۴۷۰؛ الکرام البرره، ص ۵۷۷.

۳- (۳) موسوعه مؤلفی الامامیه، مجمع الفکر الاسلامی، ج ۱، ص ۵۲۲.

«دافع البلیه» را در این سال نگاشته است. او عالمی دارای اطلاعات گسترده در علوم مختلف بود و در علوم غریبه نیز دستی داشت. او شیفته تألیف بود و بنا به تصریح خودش در کتاب «دافع البلیه» تا آن تاریخ (۱۲۹۰ ق)، هفتصد و ده کتاب به نظم و نثر نوشته است.

او به فارسی و عربی شعر می سروده و در اشعار فارسی اش عاصی تخلص می کرد.

خاندان

مؤلف در خاندانی رشد و نمو نموده که شخصیت های علمی دیگری نیز در آن به ظهور رسیده اند که از جمله آن پدرش که آثاری نیز داشته است. همچنین مؤلف برادری داشته به نام محمد بن رفیع که از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری بوده است.

همچنین دو پسر داشته به نام های محمد علی و حسین علی که گویا از اهل علم بوده اند.

آثار

چنانچه یاد شد شیخ محسن رشتی به تألیف و تصنیف علاقه زیادی داشت و بیش از هفتصد کتاب به نظم و نثر نگاشته است. از آثار او تاکنون چیزی منتشر نشده است.

اغلب آثار وی به کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی منتقل شده و به خط وی در آنجا نگهداری می شود. برخی از آثار وی عبارتند از:

۱- بحر العرفان (مرعشی، نسخه ش ۷۰۰۳).

۲- بحر المواعظ للحیب الواعظ (مرعشی، نسخه ش ۷۳۹).

۳- بدر المنیر (مرعشی، نسخه ش ۲۶۵۹).

۴- تحفه الایادی (مرعشی، نسخه ش ۷۳۹).

۵- تحیات المعصومین (مرعشی، نسخه ش ۲۴۸۶).

۶- تبصره الناظرین فی کشف مدارک احکام فروع دین (مرعشی، نسخه ش ۲۶۵۹).

۷- تذکره الاقوال فی فقه سید الرسل و آله المفضال (مرعشی، نسخه ش ۳۱۸۸-۳۵۲۷، ۳۳۸۳، ۳۱۹۰).

۸- جام گیتی نما (مرعشی، نسخه ش ۷۰۴۵).

۹- جامع المصائب (مرعشی، نسخه ش ۷۰۰۳).

۱۰- جنگ المخرقات (مرعشی، نسخه ش ۲۰۶۸).

۱۱- حقائق الشیعه (مرعشی، نسخه ش ۳۱۴۳).

۱۲- خاتمه التصانیف (مرعشی، نسخه ش ۲۶۵۹).

۱۳- دادار نامه (مرعشی، نسخه ش ۶۵۴۴).

۱۴- دافع البلیه (مرعشی، نسخه ش ۴۱۹۹، ۴۱۹۸، ۴۱۹۷، ۳۲۷۳).

۱۵- درر الاقوال فی فقه سیدنا محمد و آله الاطهار المفضال (مرعشی، نسخه ش ۴۱۹۱، ۲۸۰۷، ۴۱۹۶).

۱۶- الدرہ المزیئہ فی تحقیق مسأله البداء، که تمامی آن را در کتاب «وسیله النجاه»- که به فارسی نوشته و در سال ۱۲۶۹ آن را تألیف نموده- آورده است. (۱)

۱۷- دلیل المتحیرین در آداب دعاء و أسباب و موانع اجابت دعا (الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۸، ص ۲۶۰).

۱۸- دیوان اشعار؛ او در شعرش به عاصی تخلص می کند و چند منظومه نیز علاوه بر دیوانش سروده است. (مرعشی، نسخه ش ۲۹۱۷، الذریعه، ج ۹، ص ۶۷۳).

۱۹- ذخیره المعاد و ذریعه الوداد در تفسیر سوره یوسف (الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱).

۲۰- ذریعه الوداد (مرعشی، نسخه ش ۲۰۶۸).

ص: ۲۳۶

۱- ((۱)) الذریعه، ج ۸، ص ۱۰۷.

- ۲۱- روض الرياض (مرعشی، نسخه ش ۲۰۶۵).
- ۲۲- زاد السالکین در آداب سیر و سلوک و بیان مسالک. (۱).
- ۲۳- الزکاه (مرعشی، نسخه ش ۱۳۷۹).
- ۲۴- سوانح السفر، به فارسی، درباره وقایعی که برای او در سفرش از اصفهان به رشت در سال ۱۲۶۷ اتفاق افتاده، او این سفرنامه را برای دوستش میرزا شهباز فرستاده است. (۲).
- ۲۵- سی و یک خطبه (مرعشی، نسخه ش ۷۰۰۳).
- ۲۶- صحه الاصول الاربعه (مرعشی، نسخه ش ۲۶۵۹).
- ۲۷- شد الوثیق در أحوال چهارده معصوم علیهم السلام به صورت مختصر در ۱۴ باب. (۳).
- ۲۸- منظومه شور و شیرین مانند نان و حلواى شیخ بهایی. (۴).
- ۲۹- غزوه خبیر به نظم و فارسی که آغازش چنین است:
- الهی بگویم مرا باک نیست تو دانی مرا فهم و ادراک نیست (۵)
- ۳۰- غوث الانام (مرعشی، نسخه ش ۳۱۴۳).
- ۳۱- القواعد و الفوائد (الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۷، ص ۱۹۳).
- ۳۲- قیام الحجه (مرعشی، نسخه ش ۶۴۲۷).
- ۳۳- کشف الاسرار (الذریعه، ج ۱۸، ص ۲).
- ۳۴- کشف الحجب (الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۸، ص ۲۷).
- ۳۵- کشف المقال (الذریعه، ج ۱۸، ص ۶۳).
- ۳۶- کنز الفوائد فی لب العقائد و فروع الفرائد (مرعشی، نسخه ش ۳۱۴۳).

ص: ۲۳۷

٢-٢) همان، ج ١٢، ص ٢٥٣.

٣-٣) همان، ج ١٣، ص ٤٢.

٤-٤) همان، ج ١٤، ص ٢٤٥.

٥-٥) همان، ج ١٦، ص ٥٤.

۳۷- کنز المأمول یا شش دفتر که منظومه شور و شیرین خود را نیز در آن درج نموده است. (مرعشی نسخه ش ۷۰۰۳، الذریعه، ج ۱۸، ص ۱۶۴).

۳۸- لب العقائد (مرعشی، نسخه ش ۳۱۴۳).

۳۹- لوائح الطرایح (الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۷۴).

۴۰- لؤلؤ البحرین در تفسیر آیت الکرسی و سوره القدر (الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۷۸).

۴۱- متروک الانظار لتحقیق الحال در حوادث ماهها و سالها. (۱)

۴۲- مجمع الانوار (مرعشی، نسخه ش ۷۰۰۳).

۴۳- مدینه الابحاث فی احکام المیراث (مرعشی، نسخه ش ۱۳۷۹).

۴۴- مرآه السبیل. (۲)

۴۵- مرآه الشریعه فی احکام الشریعه. (۳)

۴۶- مرآه العاشقین (رساله حاضر).

۴۷- مراجع الضمایر. (۴)

۴۸- مرجع الضمایر. (۵)

۴۹- معراج الشهاده؛ منظومه ای فارسی و حماسی نظیر حمله حیدری در بیان وجوه شباهت ها بین معراج امام حسین علیه السلام در کربلا- و معراج جدش در مکه. این منظومه بیش از هزار بیت است و مؤلف آن را در سال ۱۲۶۷ به اتمام رسانده و در آن متذکر شده که قبل از آن ۱۲۰ اثر تألیف نموده است. و در مقدمه آن ناصر الدین شاه را یاد کرده است. (۶)

۵۰- مفاتیح النجاه. (۷)

ص: ۲۳۸

۱- ((۱)) الذریعه، ج ۱۹، ص ۶۱.

۲- ((۲)) همان، ج ۲۰، ص ۲۷۲.

۳- ((۳)) همان، ج ۲۰، ص ۲۷۴.

۴- ((۴)) همان، ج ۲۰، ص ۲۹۴.

٥- (٥) همان، ج ٢٠، ص ٣٠٢.

٦- (٦) همان، ج ٢١، ص ٢٣٠.

٧- (٧) همان، ج ٢١، ص ٣٠٨.

۵۱-ملتسمس المحبوب. (۱)

۵۲-منهاج الدين في اصول الدين. (۲)

۵۳-وسيله النجاه في رفع المهلكات به فارسی در جبر و تفویض؛ این رساله را مؤلف در قزوین به درخواست حاج محمد علی قزوینی در سال ۱۲۶۹ نگاشته و صد و هفدهمین اثر مؤلف است. (۳)

۵۴-نجاه النسوان. (۴)

مرآة العاشقین

رساله ای که اینجا عرضه می شود اثر منظومی است در عرفان و به فارسی که در حدود سیصد بیت است. او در پایان این منظومه تخلص خود را عاصی می آورد و این منظومه را در سال ۱۲۴۲ ق در اصفهان به پایان رسانده است.

نظم و شعر مؤلف در حد متوسط است و عنوان مباحث این منظومه چنین است:

مقدمه در تعریف عشق؛ در بیان مراتب عالم ارواح؛ در بیان مراتب عالم اجسام؛ مثنوی در خلاصه سخن؛ در اثبات وحدانیت؛ سؤال و جواب؛ نصیحت؛ در بیان پیر کامل و طلب او؛ در بیان پیر ناقص؛ مثنوی در خلاصه سخن؛ شروط سیر و سلوک (ده شرط)؛ خاتمه: در بیان ذکر اول و سیر اول.

لازم به ذکر است که در برخی موارد قافیه های ابیات درست نبود که شکل صحیح آن را در پاورقی تذکر داده ایم. در پایان از خانم فاطمه حیدری که زحمت بازبینی اشعار و اصلاح ابیات را کشیده اند، تشکر می نمایم.

ص: ۲۳۹

۱- (۱) همان، ج ۲۲، ص ۱۹۶.

۲- (۲) همان، ج ۲۳، ص ۱۶۰.

۳- (۳) همان، ج ۲۵، ص ۹۰.

۴- (۴) مرعشی، نسخه ش ۲۶۵۹.

در مصادر كمتري به شرح حال مؤلف تعرض شده كه عبارتند از:

الكرام البرره (بخش مخطوط) ص ۱۹۷ رقم ۵۳۲ از مخطوط.

الذريعه الي تصانيف الشيعة؛ در موارد متعدد كه كتابهاى او را ياد کرده است.

تراجم الرجال، سيد احمد حسيني اشكوري: ج ۲، ص ۳۳۰-۳۳۴.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

ص: ۲۴۰

[مرآت العاشقین]

اشاره

ای دل ای دل گرچه لالی از مقال سیما بین الصلوتین و مقال
لیک چون خواندندت از نام و نسب بی ادب راندندت از فضل و حسب
مرد مردانه دلم خواهد به نظم تازی اندر ردّ این صوفی به کظم
ای سرت نازم بزن از دشنه اش آب کزی کن به حلق تشنه اش
تا به قیل و قال دارد گرم سر دفتری سر کن به ردش سربه سر
اصفهانى زاده فرزند رفیع محسن عاصی تخلص ای لکیع
هین تو را گوید چه لافی بی حریف از ظرافت بگذر ای گبر ظریف
این که گفتی عشق نه بل عقل نه آنچه بینم زین تعشق نقل نه
آن که گفته نی مرادش مصطفی است دردش از دوری ارباب صفا است
معنیش آواز این طنبور نیست از مضمیف افسوس که دستور نیست
مجملاً امکان و ماهیات او این که راندی این همه آیات از او
زان طرف معشوق و عشق و عاشقی آن همان که گفتی ار خود صادقی
لیک عشق و عاشق از هم کی جداست شبهه کردی کوه دارای صداست
این مثل کامد تو را در آینه بود رأیی آن مثل یا آینه
مجملاً عاشق چو گردد عشق کیش عشق معشوقش چو گرداند پریش
عشق بازی با جمال خود شود خویشتن معشوق، خود عاشق شود
ای چه خوش گفت همچو من آن پاک دین قبله غزنین محمود گزین

خود نبود امکان به این بی آینه طالب آینه شد هر آینه
زانکه فرمود آن رسول پاک دین مؤمن است آینه مؤمن یقین

ص: ۲۴۳

غیر مؤمن ز آنکه ذرات جهان مظهر حقند اگرچه ای جوان
لیک مؤمن بنده این عالم است جمله اشیاء را نتیجه آدم است
آدمی را خواست تا پیدا کند خلق عالم را بر او شیدا کند
از وجود خاص نور عام کرد جوهر اول مر او را نام کرد
کرد از و ظاهر وجود کائنات فهم کن این نکته را ای پاک ذات
آن بود راز محمّد(ص) ای ندیم عقل اول نیز در نزد حکیم
آدمی معنی همین است ای پسر بشنو از من تا چه می گویم خبر
سالکان کین راه حق را رفته اند نام این، روح اضافی گفته اند
اصل این روح است ای جان پدر روح هر جسمی از این آمد به در
در مثل میدان که چون کلی است این حصّه هر جسم چون جزوی از این
لیک ترتیب است اینجا ای فقیر بشنو از من جمله را و یادگیر

در بیان مراتب عالم ارواح

آن خداوند کریم کارساز قادر پروردگار بی نیاز
چون نظر بر جوهر اول را فکند از ضیاء بگداخت جوهر بی گزند
بر سر آمد زبده جوهر روان روح خاتم آفرید از وی همان
بعد از آن باقی جوهر جوش کرد در نظاره خویش را مدهوش کرد
بار دیگر زبده اش آمد پدید از وی ارواح اولوالعزم آفرید
هم برین ترتیب ای جان پدر زبده باقی جوهر شد دگر
از وی ارواح رسل را آفرید آن خدای خالق عرش مجید

بعد از آن ارواح اهل معرفت آفرید آن فرد بی شکل و صفت

بعد از آن ارواح باقی انبیاء بعد از آن ارواح جمله اولیاء

بعد از آن ارواح جمله زاهدین بعد از آن ارواح جمله عابدین

بعد از آن ارواح جمله مؤمنین بعد از ایشان روح جمله کافرین

بعد از آن ارواح حیوان آفرید بعد از آن روح نباتی شد پدید

بعد از آن حق طبایع ساخت او جمله را بر این نسق پرداخت او

لیکن آن حق کریم دادگر در مقام خود به هر روح ای پسر

بی عدو چندین ملک ایجاد کرد باقی عالم چنین بنیاد کرد

عالم ملکوت شد اینجا تمام عالم جنسی ورا کردند نام

در بیان مراتب عالم اجسام

آن وجودی کو خدای عالم است مظهر اکمال آل آدم است

خواست از بهر ظهور نام را آفریند عالم اجسام را

دُرِّد جوهر را نظر افکند باز از وی آمد در زمان جوش و گداز

زبده او نیز چون آمد پدید عرش را از زبده آن آفرید

بعد از آن بار دگر بگذاخت او زبده اش را نفس کرسی ساخت او

آسمانها را همه بر این طریق آفرید آن پاک شاه بی رفیق

عنصر و نار و هوا و باد و خاک بعد از ایشان آفرید آن ذات پاک

عالم اجسام شد اینجا تمام عالم ملک است نامش ای همام

ختم شد اینجا به کلی مفردات بیست و هشت آمد همه ای پاک ذات

چارده در عالم ارواح شد مثل این در عالم اشباح شد
ای به معنی کرده جان و دل گرو سه مرگب شد از اینها خوش شنو
جسم حیوانی، نباتی، معدنی فهم کن گردم ز معنی می زنی
مثل این حرف تهجی را بدان بیست و هشت آمد برو بشمر بخوان
سه مرگب شد از اینها مثل این این چنین دیده است چشم راست بین
اسم و فعل و حرف شد اصل کلام هم چنان کز آن سه عالم را بدان (۱)

مثنوی در خلاصه سخن

پس بدان ای عارف پاک اعتقاد آنکه این بنیاد را زیبا نهاد
روح تو از جوهر پاک آفرید تو ز نادانی تو را دانی پلید
پرتو انوار ذاتی ای فقیر تا نه پنداری ورا چیزی حقیر
تو به معنی از ملایک برتری لیک در صورت بماندی از خری
دارد این صورت چه نیکان و بدان اعتباری نیست صورت را بدان
بهر آن دادند این صورت تو را تا بدانی کردگار خویش را
با عناصر پای هایت بسته اند پر و بالت را بدان اشکسته اند
تا نپری سوی اصل خویشان زین سبب کردند محبوس بدن
چون عناصر شد میان را کمر بهر آن گفتند نامت را بشر
ورنه تو خود روح پاکی ای پسر تا نپنداری که خاکی ای پسر

ص: ۲۴۶

یک عدد در عنصر آمد دو نمود جمله موجودات از اینجا رو نمود

جمله اعداد از یک بیش نیست جز خیالات محال اندیش نیست

گر هزار و صد بود گر صد هزار این همه جمله یک است ای یار غار

این همه کثرت ز وحدت ناشی است غیر واحد هرچه بینی لاشیء است

از دوئی بگذر که تا یکتا شوی بی زبان شو تا به حق گویا شوی

رو حدیث «كُنْتُ كُنْزًا» را بخوان تا شوی دانای این راز نهان

تمثیل

اصل ما چون آب ما در روی آب می دویم از هرطرف هم چون حباب

پس وجود ما ز آب است ای پسر لیک در جسم اوفتاده است ای پسر

چون که باد از اندرون ما رود این حباب ما همان دریا شود

این چنین است اصل ما ای مرد کار سرِّ حق را با تو کردم آشکار

چون بدانستی تو حال خویش را فکر کن زین پس مآل خویش را

جهد کن تا خود به حکم من عرف حق شناسی نزد وی یابی شرف

در اثبات وحدانیت

آن وجودی کو خدای بر حق است نزد اهل حق وجود مطلق است

در دو عالم غیر از و موجود نیست در حقیقت غیر از و معبود نیست

ذکر او هم ذاکر و مذکور اوست شکر او هم شاکر و مشکور اوست

ذره را غیر از او هستی کجاست جز شراب عشق او مستی کجا است

ذات پاک او منزّه از جسد وصف ذاتش قل هو الله احد

در یمین و در یسار و پیش و پس جز وجود حق نباشد هیچ کس

هر چه بینی جمله حق است ای جوان نیست باطل فهم کن نیکو بدان

سؤال

أحوّل کج بین سؤالی می کند ابله فاسد خیالی می کند

غیر حق گوید که چون موجود نیست این وجودات جهان را جود نیست

نیست چون غیر وجود حق پدید چیست این ابراهیم و آن بایزید

این شریعت بهر چه آراستند از شرایع انبیاء چه خواستند

چیست این حج و زکات و این صیام وین رکوع وین سجود و این قیام

این کلام الله مُنَزَّل پس چراست غیر او چون نیست، حکم او چراست

گر چنین است اینکه میگوی سُبُل لازم آید نفی ارسال رُسُل

عاقلان هرگز نگویند این سخن این سخن نبود مگر مکر کهن

جواب

بشنو ای سائل ز من شاخ جواب تو مرض داری دهم بر تو جواب

بگذر از پندار خود ای بوالهوس گوش جان بگشا و بشنو این نفس

اینکه تو می گویی اینها را وجود جمله اعراضند اینها ای عنود

از سر کبر و تکبر از غرض کرده ای اطلاق جوهر بر عرض

در درون تخم عداوت کاشتی جوهر حق را عرض پنداشتی

جوهر آن مطلق وجود است ای جوان نه عدم عاری است بر وی نه زمان

نیست مر او را فنا دایم بود جمله ماهیت بدو قایم بود

پس حقیقی نبود الا این وجود جمله او را در رکوع و در سجود

این وجودات جهان اظلال ازوست این چه موضوع است و این احوال ازوست

آن شمس است این همه چون پرتوند جمله در آخر به سویش می دوند

او چو بحر است این همه امواج ازواست او چو شاه است این همه محتاج او است

گرچه موجود است اینها در شهود مستقلاً نیست آنها را وجود

گر هزار و صد بود گر بیستند جمله اعراضند، جوهر نیستند

در حقیقت یک وجودند این همه شکل او بودند هریک این همه (۱)

چون که هریک دید شکل خویشان آن یکی تو گفت این یک گفت من

از من و تو گشت این کثرت پدید آن یک ابراهیم شد آن بایزید

از من و تو یافت این اشیاء وجود بی من و تو جز وجود او نبود

این من و تو تابع جسم و تن است این سخن در نزد اهلان روشن است

تا بود جسم کثیف برقرار این من و تو کی کنند از وی گذار

پس بده تلطیف جسم خویش را تا نرنجانی دل درویش را

لیک این تلطیف با حکم نبی می شود حاصل ز احکام نبی (۲)

بهر آن کردند ارسال رسل رهروان را تا شود روشن سبل

این کلام الله بران انزال شد حکم او را بهر این اجلال شد

ص: ۲۴۹

۲- (۲) اشکال نداشتن قافیه در این بیت با تغییر بیت به «می شود حاصل ز احکام وصی» برطرف می شود.

این لطافت شد مراد او ز شرع این لطافت شد علوم اصل و فرع

پس به راه شرع باید راستی چون به راه شرع رفتی راستی

در شریعت کج روی ناید به کار راست رو شو تا شود کار تو کار

بی شریعت کار آسان کی شود قطره مسکین به عمّان کی شود

ما ز دریاییم اگرچه قطره ایم قطره را بر سوی دریا کی بریم

باوجود این که این جسم کثیف با ریاضت ناشده باشد لطیف

با لطیفان کی شود بی رای او همچو مرغی مانده بی پروای او

لازم آید پس ترا شرع رسول رو به جان و دل بکن قولش قبول

در رهش شرع محمّد کن مدام تا حقیقت رو نماید والسلام

گر سر مویی ز شرعش کم شود لا جرم راه حقیقت گم شود (۱)

نصیحت

بنده حق باز تن پرور شود در میان جاهلان سرور شود

چرب و شیرین کم بده این مار را جهد کن از گردن افکن بار را

دامن از دنیا بر افشان یک جهت بر دلت سوزد چراغ معرفت

جمله عالم را بکن یکسان نظر هر چه بینی نیک بین و در گذر

عیب خود را بین، مبین تو عیب کس رو مزن در عیب معیوبان نفس

وارهان خود را تو از ما و منی تا شود حاصل دلت را روشنی

پنبه پندار بیرون کن ز گوش از شراب عشق حق جامی بنوش

۱- (۱) قافیه بیت به صورت زیر باشد صحیح است: لاجرم راه حقیقت خم شود

نفس را مغلوب روح خویش ساز خویشتن را جهد کن درویش باش (۱)

□

بگذر از صورت به معنی راه یاب در طریقت حضرت الله یاب

تا تو در بند تن و مال و زنی پیش صاحب دل، نیرزی ارزنی

تا دماغت از غم دنیا پر است بت پرستی، بت پرستی، بت پرست

تا درونت پر ز حرص و از هواست دعوی اسلام کردن نارواست

نیستی بگزین و با حق هست شو از شراب لا یزالی مست شو

هرچه داری از غم چون و چرا جمله را در باز در راه خدا

عشق او بگزین و با حق یار باش عقل را در باز و برخوردار باش

عقل را با عشق مردان کار نیست اندرین ره عقل را بازار نیست

انتهای عقل و عاقل با خودی است ابتدای عشق عاشق بی خودی است

بی خود آی و با خدا همراه شو کسوت درویش پوش و شاه شو

چون وجود خویش را کردی فنا عشق جانان می شود پیدا تو را

□

دیده دل کی شود الله بین تا خودی خود بود با تو قرین

رو تو خود را از میان بیرون آر بعد از آن پرواز کن تا نزد یار

تا تو هستی در میان، باشد توئی پس یقین می دان، حجاب خود توئی

روح تو از عالم پاک است پاک جسم تو در کوزه خاک است خاک

جهد کن این پاک را بر پاک بر همچو مردان چست رو، چالاک پر

صوفی صافی شو و صوفی مباحش مرد شو مردانه تو بوقی مباحش

راست باش و راست بین و راست گوی تا بر آری نام خود را راست گوی

گر دروغی و تو را این صنعت است این همه از درد رنج و شهبزه است

۱- ((۱)) اگر درویش ساز باشد، قافیه بیت صحیح می باشد.

گر چنین مردی تو صافی نیستی کاندرین ره نیست غیر از نیستی
تا تو هستی صوفیی ناید به دست بس به هستی صوفیی کردن بد است
صوفی آن نبود که شد صورت پرست صوفی آن باشد که از صورت به رست
صوفیی ناید به تاج و خرقه راست هر که صوفی شد به خرقه بر نخواست
صوفیی نبود مرقع دوختن صوفیی را دل ببايد سوختن
صوفی انسان نبود ای مرد یقین گر تو انسانی برو بر جانشین
گر تو صوفیی تو را این دام چیست ورنه صوفیی بگو این نام چیست؟
بت پرستی میکنی در زیر دلق می نمائی خویش را صوفی به خلق
با چنین عادت مسلمان کی شوی در طریق اهل ایمان کی شوی
رو چو ابراهیم بتها را شکن تا شوی آرایش هرانجمن
گر دلت از دست این بتها پُرت من تو را هرگز نگویم بت پرست
همچو شیطان لاف هستی میزنی نعره الله پرستی میزنی
اینچنین نبود طریق عارفی گر بدانی نفس خود را عارفی

در بیان پیر کامل و طلب او

بشنو ای جوینده اسرار حق گر تو هستی طالب انوار حق
چون ندانستی تو نفس خویش را کی شوی دانا دل درویش را
چون ندانستی دل خود را که چیست رو طلب کن صاحب دل را مایست
صاحب دردی طلب کن در جهان تا کلید از دل گشاید در زمان
دم ز مردان زن از ایشان جوی راز تا شوی در نزد مردان سرفراز

دست خود بر دامن پیری بزن مرد شو تا کی نشینی همچو زن

ص: ۲۵۲

هرچه او گوید تو را بی[هر]الجاج می نمائی چون که بر وی احتیاج

پیش او گر پادشاهی بنده باش مرده شو در پیش پیر و زنده باش

پیر باید تا تو را رهبر شود تا از او مسّ وجودت زر شود

زانکه بی رهبر نباشد راه او (۱) راه رو بر آب و آنگه راه رو

راه رفتن کی تواند بی رفیق زان که صعب است و خطرناک این طریق

پیر باید تا قلاویزی کند راه حق را منزل آموزی کند

لیک آن پیری ببايد در طریق در شریعت در طریقت بی رفیق

رفته باشد بارها این راه را گشته باشد لایق آن درگاه را

تا هر آن مشکل که افتد بر مرید دل کند آن پیشوای اهل دید

با شریعت ظاهرش آراید او با طریقت باطنش آراید او

با حقیقت جمله اسرار را و نماید بر مریدان ره نما

او به غیر از مجتهد باشد چه کس رکن رابع اوست رو بر وی پرس

بر امامت او است امروزه سفیر شیعه جز او نیست ورنه رو بمیر

باب چه؟ باید بر او ابواب بست ره بر او از زهد شیخ و شاب بست

نکته سر بسته گفتم گوش کن گوش خر بفروش و بروی هوش کن

وقت تنگ است فرصت تطویل نیست فکر کن این فهم و این تأویل چیست

در بیان پیر ناقص

آنکه او این راه ها نادیده است دیده دارد گر دو صد نادیده است

گرچه او دعوی پیری می کند نیست او پیر بلکه میری می کند

۱- ((۱)) اگر «راه او» به «راه رو» تبدیل شود اشکال نداشتن قافیه برطرف می شود.

بهر دنیا کرده تلبیس اختیار می فریبد خلق را ابلیس وار
بهر دنیا بسته است این نام را تا به دام خود بگیرد عام را
ظاهراً گر پارسائی می کند نه ز بهر حق ریائی می کند
این چنین کس پیشوایی کی کند گشته گمره ره نمایی می کند
حضرت ملای رومی گفته است در بیان این سخن دُرّ سفته است
«ای بسا ابلیس، آدم روی هست پس به هردستی نباید داد دست»
روضه پیغمبر است عرعر مکن ریشخندت می کنند باور مکن

مثنوی در خلاصه سخن

گر تو را بازار این بازار هست قصد اعلائی بکن منشین تو پست
جهد کن تا پیر یابی آن چنان تا کند پیدا تو را سرّ نهران
زان که او این راه را پیموده است بارها در بند این ره بوده است
تا نماید او تو را راه یقین از بلای ره زنان باشد امین
گر چنین پیری که گفتم دست داد حق در دولت به رویت برگشاد
چون گرفتی دست او گشتی مرید در دلت صد گونه ذوق آید پدید
من جمیع الوجه ارادت بایدت هرچه فرماید اطاعت بایدت
تا تو را در راه حق تمکین دهد ذکر اول را به تو تلقین دهد
هرچه او دیده است خود از پیر خویش جمله را آرد تو را یک یک به پیش
بعد از آن ده شرط باید برقرار تا شود در راه حق کار تو کار
این شنیدی آن منم آرام دار دل به ذکر حجت اسلام دار

ای روانش شاد گفتا این به راز در صفاهان با بسی اندوه و ساز

ص: ۲۵۴

شرط اول

شرط اول شد طهارت در بدن بی طهارت اندرین ره دم مزین
پس طهارت باید اندر نفس خویش تا ازین منزل رود راحت به پیش
هم طهارت باید از جمله گناه تا شوی در زمره مردان راه

شرط ثانی

شرط ثانی عزلت است ای یار پاک اختیار خلوت است از ما سواک
خانه تاریک باید جای تو تا شود بسته ره حس های تو
فتح گردد بعد از آن درهای دل جملگی مُدرک شود حس های دل

شرط ثالث

شرط ثالث شد سکوت بر دوام ناید ار لفظ تو جز خیر السلام
چون شوی ساکت ز غفلت وارهی بر نفاق و کذب رخصت کی دهی
چون زبان ساکت شود از قیل و قال قلب ناطق می شود از ذو الجلال

شرط رابع

شرط رابع روزه آمد ای جوان روزه عادت بگیرد زن همان
زانکه می فرماید آن خیر البشر روزه شد مر تیر نفست را سپر

روزه بخشد سالکان را پرورش قلب را صافی کند از غل و غش

شرط خامس

شرط خامس شد دوام ذکر حق کاندترین ره می برد سالک سبق

با حضور قلب باید ذکر تو تا شود صافی و روشن فکر تو

رفع نخوت می نماید ای فقیر تا که شیطان ره نیابد بر ضمیر

افضل اعمال ذکر خالق است ذات او را ذکر کردن لایق است

افضل اذکار هم بی اشتباه لا اله الا الله است ای مرد راه

ذکر کن ذکری که تا فکر آورد صد هزاران نکته بکر آورد

شرط سادس

شرط سادس را توکل بر خدا بر مقدر کرده تسلیم رضا

در غنا و فقر اندر شک و سهو در رجا و خوف در اثبات و محو

منهدم باید در این ره شک و ریب تا گشاید بر دلت درهای غیب

شرط سابع

شرط سابع نفی خواطر بایدت دفع باید هرچه در دل آیدت

ز آنکه شیطان اندرین ره رهزن است یجری عن مجری الذی هم روشن است

بسته باید دایماً مجرای او تا شود فارغ دل از غوغای او

شرط ثامن

شرط ثامن ربط قلب است ای رفیق از ره تحقیق بر پیر طریق
تا نماید او تو را راه درست در طریق حق روی چالاک و چست
از مخاوف و راهاند او تو را از خودی خود ستاند او تو را

شرط ناسع

شرط ناسع ترک نوم است ای فقیر بشنو از من جمله را در یادگیر
تا نه آید بر سرت غوغای نوم ای عزیز من شود سودای نوم
با خشوع و با خضوع و با نیاز خلق خفته، تو به حق می کن نماز

شرط عاشر

شرط عاشر قلت اکل طعام کرده اند ای یار من در این مقام
لیک باید خورد از وجه حلال نه کم و نه بیش شرط است اعتدال
پس وسط ممدوح شد در هر مقام این چنین فرمود آن خیر الانام

در بیان ذکر و هفت سیر

پس شرایط جملگی معدود شد در وجود سالک این موجود شد
سالک راه خدا شد او عیان واقف حال آمد از سرّ نهان

چون که از راه شریعت آمد او لایق راه حقیقت آمد او

پس باید کرد روشن فهم و فکر تا بداند هفت سیر و هفت ذکر

خاتمه در بیان ذکر اول و سیر اول، سیر الی الله است

بشنو ای طالب ز من مغز سخن تا برارم پیش تو نغز سخن

هریکی را می کنم شرح و بیان بشنو از من جمله را نیکو بدان

چون شنیدی ذکر اول از مسیر خویشتن از ذکر کردن وا مگیر

منزل سیر الی الله را بگیر و اندر او شش سیر بنگر ای خبیر

که ز هرچه بگذری در هرچه هست بودن اندر فکر حق آن خوشتر است

لیک نی بی ذکر باید فکر کرد بی عبادت فکرها را بکر کرد

که چنین کس صوفی و بی مذهب است مرد بی مذهب کجا در مطلب است

ای چه خوش گفت آن که تکلیف عباد یا به تقلید است یا در اجتهاد

آری آری خویش بر غفلت مده دامن دین زین دو ره از کف مده (۱)

مجملاً شب رفت و شد وقت عشاء بیش از اینم نیست فرصت یا اخا

ز آن گذشته مجلس مهمانی است نی محلّ عرض مذهب دانی است

عاصیا بس کن چه می خواهی مقام کالکلام اِنْجَرَّ اَيْضاً بِالْكَلام

مطلب ار عرض سخن بُد گشت بس بیش از این است نیست جانا دست رس

زود سر کن بزم و ردّ در بزم دین کأنهم فی الدین قوم ماردین

جان من چَبُود بیان ناثلث سر کن از تفسیر و از فقه و حدیث

۱- ((۱)) اگر «دامن دین زین دوره از کف نده» باشد بیت از نظر قافیه بدون اشکال خواهد بود.

یا رب این دستان هم از ما شد ختام با نماز مغربم آمد تمام

دعوتم این است کز لطف عمیم خود کنی تتمیم کارم یا کریم

عاصیا اینهم ز تو در روزگار یادگاری ماند بر خُرد و کِبار

ختم کن دستان و دم بند از کلام وعده ما و تو در یوم القیام

تمام شد این اوراق در خطه اصفهان به کلک بی سلک این بنده فانی، محسن ابن المرحوم الحاج شیخ محمد رفیع الجیلانی در
شب یازدهم ربیع المولود ۱۲۴۲. (۱)

ص: ۲۵۹

۱- (۱) در پایان نسخه که به خط ناظم است، ترقیمه نسخه چنین درج گردیده است.

عالم پرهیزکار آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی نجف ❖ آبادی (۱۲۷۹-۱۳۳۴ ش)

(۱۳۲۰-۱۳۷۴ ق)

تحقیق و تصحیح: محمد جواد نور محمدی

[مقدمه محقق]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح حال آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی

اشاره

(۱)

حضرت آیت الله ریاضی در سال ۱۲۷۹ در خانواده ای مذهبی در شهر نجف آباد که در آن روزگار شهر کوچکی بوده به دنیا آمد. پدرش مشهدی محمد از ارادتمندان آیت الله سید محمد حسین سجادی-امام جماعت مسجد بازار نجف آباد-و به احکام و مسائل اسلامی آشنا بود. آیت الله ریاضی در ده سالگی پدرش را از دست داد و در ابتدای نوجوانی سختی ها و محنت های فراوانی را تحمل کرد. با فوت پدر، تحت سرپرستی برادر بزرگشان قرار می گیرند و از همان کودکی به کار کشاورزی

ص: ۲۶۱

۱- ((۱)) شرح حالات و خدمات ارزنده این عالم فرزانه و بنیان گذار حوزه علمیه نجف آباد را در کتاب «بنیان گذار بنای عشق» چاپ ۱۳۷۵، انتشارات نهانندی آورده ایم.

و دامداری می پردازند و از صبح تا شب، هرروز به کارهای سخت مشغول بوده اند. از آنجا که در آن زمان وضعیت معیشتی مردم، خوب نبوده است، لذا مردم فرزندان را به مکتب نمی فرستادند و ترجیح می دادند در کار به آن ها کمک کنند. آیت الله ریاضی سعی می کرد در فرصت های فراغت عصر و شب به مکتب برود و تحصیل کند اما باز با مخالفت شدید روبرو شد و تا هجده سالگی مشغول کار و تلاش بود. در سن هجده سالگی علی رغم مخالفت های اطرافیان به اصفهان رفت و تحصیل را شروع کرد و به خصوص در آن زمان که حوزه های علمیه از انسجام کافی برخوردار نبود برای یک جوان بی سرپرست تنها بسیار دشوار بود که در شهر غربت تحصیل کند. از خود مرحوم ریاضی نقل شده است که: در اصفهان چنان عرصه بر من تنگ شد که از کاهوهای پلاسیده ای که مردم دور ریخته بودند برای رفع گرسنگی استفاده کردم. (۱)

با همه این احوال، استقامت آیت الله ریاضی در مشکلات توانست توفیق خداوندی را همراه وی کند و ایشان در اصفهان دروس سطح حوزه های علمیه را به پایان رساند و در علوم عقلی نیز منظومه سبزواری را فراگرفت؛ این مدت نه سال طول کشید و در حالی که بیست و هفت بهار از عمرش گذشته بود به حوزه علمیه قم هجرت کرد.

و دروس فلسفه و خارج حوزه و نیز اخلاق و معارف الهی را در خدمت استادان بزرگ حوزه قم شروع کرد. مرحوم آقا شیخ محمد شریف رازی، تراجم نگار معاصر در کتاب «آثار الحجه»، تحصیل ریاضیات و نجوم را نیز به ایشان نسبت داده است. (۲) جناب حجت الاسلام حاج شیخ محمد علی موحدی می فرمودند: شاید ایشان این دروس را

ص: ۲۶۲

۱- (۱) مصاحبه با حضرت حجت الاسلام حاج شیخ حیدر علی ریاضی فرزند آن بزرگوار.

۲- (۲) آثار الحجه، محمد شریف رازی، مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب قم «جزائری» چاپ سوم، ص ۳۷۳.

خدمت شیخ محمد باقر کرمانی فراگرفته باشد، من اسم ایشان را از حاج شیخ شنیده بودم و وقتی هم که ایشان به قم می رفت بیشتر به منزل شیخ محمد باقر کرمانی می رفتند و به ایشان سر می زدند. (۱)

در ایامی که آیت الله ریاضی در قم بودند توفیق حضور در محضر عارف بزرگ و کامل، آیت الله حاج شیخ محمد علی شاه آبادی را پیدا نمودند و از خرمین معرفت و اندیشه ایشان استفاده کردند.

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد علی احمدیان نقل کردند: مرحوم آیت الله ریاضی از فضیلتی مورد توجه حوزه قم بود؛ ایشان در قم سه درس داشتند و شاگردان فهمیده ای داشتند. یک درس شرایع و یک تدریس شوارق الالهام و نیز یک درس اسفار می فرمودند. ایشان در مدرسه ملا محمد صادق قم واقع در خیابان چهار مردان، حجره داشتند. در تمام ایام، قبل از اذان صبح، رو به حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام می نمودند و زیارت عاشورا را در حال ایستاده، در پشت بام مدرسه، با حالتی خاص و معنوی می خواندند. (۲)

آیت الله ریاضی مدت نه سال در قم ماند و پیگیر و پر تلاش به تحصیل ادامه داد. در آن ایام علاوه بر تحصیل، از نزدیکان مرحوم حائری، مؤسس حوزه گردید و در بخشی از کارها همراه آن بزرگ بود و بخشی از تقسیم شهریه مرحوم آیت الله حائری به عهده ایشان بود. البته باید توجه داشت که در آن زمان، کسانی را برای پرداخت شهریه انتخاب می کردند که از جاهت و متانت بالایی برخوردار باشند تا پرداخت شهریه به فضلا و بزرگان حوزه با رعایت حرمت و شئونات فضلا و طلاب انجام گیرد. علاوه بر

ص: ۲۶۳

۱- (۱) مصاحبه با حجت الاسلام حاج شیخ محمد علی موحدی رحمه الله از روحانیون نجف آباد.

۲- (۲) در گفتگو با آیت الله حاج شیخ محمد علی احمدیان (ره).

این مرحوم ریاضی به همراهی آیت الله میرزا مهدی بروجردی مسئولیت نظارت بر مدارس فیضیه و دار الشفاء را به عهده داشتند. (۱)

استادان

آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی تحصیلات خود را در خدمت استادانی به کمال رسانده که در اینجا نام مبارک آن بزرگان را زینت این شرح حال می نمایم:

۱- آیت الله العظمی میرزا محمد صادق خاتون آبادی اصفهانی.

در کتاب آثار الحججه، ایشان را یکی از استادان مرحوم ریاضی نام برده است. (۲)

۲- حکیم و فیلسوف الهی شیخ محمد حکیم خراسانی.

مرحوم ریاضی منظومه سبزواری را در خدمت ایشان فرا گرفته است. (۳)

۳- آیت الله العظمی میر سید علی آیت نجف آبادی.

۴- حکیم الهی شیخ محمود مفید.

۵- آیت الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی.

این بزرگواران از استادان مرحوم ریاضی نجف آبادی در حوزه اصفهان بوده اند.

۶- عارف کامل آیت الله میرزا محمد علی شاه آبادی.

در کتاب آثار الحججه به شاگردی مرحوم ریاضی در خدمت ایشان تصریح شده است. علاوه بر این، در خدمت بعضی از عالمان حوزه صحبت از این نکته به میان آمد، ایشان بیان داشتند: مرحوم ریاضی وقتی که در قم بودند بعضی اوقات که بحث و گفتگو

ص: ۲۶۴

۱- (۱) گفتگو با آقا شیخ محمد علی موحدی رحمه الله و نیز گفتگو با حجت الاسلام حاج شیخ حیدر علی ریاضی.

۲- (۲) آثار الحججه، محمد شریف رازی، ص ۲۷۳.

۳- (۳) همان.

به میان می آمد مطالب عرفانی و نکات بلند فلسفی را بیان می فرمودند که مشخص بود این ها را در خدمت کسی فراگرفته اند و با این مطالب سروسری دارند.

مطالب فلسفی و عرفانی را در آن زمان آیت الله شاه آبادی بیان می فرمودند و تقریباً میدان دار طرح این سخنان در حوزه، ایشان بودند ولی من اطلاعی از اینکه شاگردی آیت الله شاه آبادی را کرده باشند، ندارم.

همچنین بنده از خدمت حجت الاسلام حاج شیخ حیدر علی ریاضی نسبت به مطالب مندرج در کتاب آثار الحجه سؤال کردم. ایشان فرمودند: بنده خودم خدمت حاج شیخ محمد شریف رازی رسیدم و از ایشان سؤال کردم شما شرح حال مرحوم ابوی را از کجا نوشته اید؟ ایشان فرمودند: من از ایشان درخواست کردم شرح حال خودشان را برای بنده بنویسند، ایشان هم لطف فرموده نوشتند و فرستادند. (۱) بنابراین در شاگردی ایشان در خدمت آیت الله شاه آبادی شبهه ای باقی نمی ماند.

۷- حضرت امام خمینی (رضوان الله علیه).

در کتاب آثار الحجه به این رابطه شاگردی و استادی اشاره شده است و چنین استفاده می شود که وی سطوح فلسفه را خدمت ایشان تکمیل کرده است. (۲)

البته شاگردی ایشان در خدمت حضرت امام را حضرت آیت الله احمدیان (ره) که ارتباط زیادی با ایشان داشتند نمی پذیرفتند اما از آنجا که نظر ایشان در این مورد از سر تحقیق و اطلاع نبود از نظر این جانب قابل پذیرش نبود. و الله العالم.

۸- آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی.

مرحوم شیخ ابراهیم ریاضی خارج فقه و اصول مرحوم حائری را شرکت می جستند. (۳)

ص: ۲۶۵

۱- (۱) مصاحبه با حجت الاسلام حاج شیخ حیدر علی ریاضی.

۲- (۲) آثار الحجه، محمد شریف رازی، صص ۷۳-۳۷۲.

۳- (۳) یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، عقیقی بخشایشی، ج ۳، ص ۳۷.

۹- آیت الله العظمی سید محمد حجت حسینی کوه کمره ای.

ایشان علاوه بر اینکه استاد فقه مرحوم ریاضی بوده اند، پشتیبانی شایسته نیز در امور اجتماعی از مرحوم ریاضی در هنگامی که ایشان در نجف آباد بودند به عمل آورده اند. در اینجا یکی از نامه های ایشان که در تأیید شیخ ابراهیم ریاضی نوشته و به همراه مرقومه ای برای وی فرستاده شده، آورده می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض می شود که امیدوارم انشاء الله مزاج مسعود در کمال صحت و عافیت و مشمول توجهات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بوده و در ترویج شرع اقدس سید نام، مؤید و موفق بوده باشید. مرقومه کریمه عز و وصول بخشید و استقامت مزاج شریف موجب مسرت و تشکر گردید. در خصوص اقامت مدتی در نجف آباد به جهت ترویجات دینیته در صورتی که موفق به خدمت و ترویج باشید خیلی مناسب و به موقع است و از حضرت احدیت، عز اسمه، مزید آن را خواهانم. اجازه که آن را ارسال فرمودید چون لفظ اجتهاد- و لو کما اینکه سابقه دارید- به جهت مقتضیاتی بنا شده بنویسیم. فلذا خلاف آن تعابیر مؤونه نمودم لکن مضامینی که بهتر از آن باشد، نوشته، ارسال شد. خطبه برداشته و عوض آن القاب که کم بود علاوه نمودیم. امید دارم که انشاء الله در اوقات دعا فراموش نفرماید.

«الاحقر محمد الحسینی الکوه کمره ای»

این نامه پیوست نامه بعدی است که در تأیید مراتب علمی و اخلاقی آیت الله ریاضی نوشته و برای ایشان به نجف آباد فرستاده شده است. متن نامه چنین است:

ص: ۲۶۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على محمد و آله الطاهرين

و بعد؛ فان العالم العامل و الفاضل الكامل قرّه عين الفضل و الكمال و غرّه جبين العلم و الافضال عمده العلماء العظام و زبده الفضلاء الفخام الشيخ ابراهيم الاصفهاني دامت بركاته قد صرف شطرا من عمره في تحصيل علوم الدينيه و جدّ جدّه و اسهر ليله و اتعب نفسه حتى فاز المراتب العليه العلميه و العمليه و جميع المكارم الصوريه و المعنويه و صار خبيرا بمهمات المسائل الفقهيّه و الاصوليه، جديرا بان يوخذ منه العلم و يروج الشّرع و يبين الاحكام و دخل في زمرة العلماء الاعلام و الفقهاء الكرام و يجوز له الاخذ من سهم الامام عليه آلاف التحية و الثناء في مورد الحاجه له مع مراعات الاحتياط في جميع الحالات...

الاحقر محمد الحسيني الكوه كمره اي

۱۰- ميرزا محمد همداني. (۱)

۱۱- آيت الله شيخ محمد علي قمي.

آيت الله رياضي از درس خارج اصول اين مرد وارسته بهره مند شده است. (۲)

۱۲- آقا شيخ محمد باقر کرمانی.

از مطالب قابل توجه در زندگي حاج شيخ ابراهيم رياضي مرارت هايي بوده است که از طرف رژيم منحوس پهلوي بر ايشان وارد مي شده است. در آن ايام به واسطه تصويب قانون لباس متحد الشكل براي روحانيون خيلي سخت گيري مي کردند و نسبت به لباس روحانيت حساسيت نشان مي دادند.

ص: ۲۶۷

۱- ((۱)) آئينه دانشوران، سيد عليرضا ريحان يزدي، با تعليقات ناصر باقري بيدهندي، صص ۸۱-۸۲.

۲- ((۲)) همان صص ۷۸-۷۹ و نیز آثار الحجه محمد شريف رازي، ص ۳۷۲.

مرحوم ریاضی در سال ۱۳۱۴ ش، در سن ۳۴ سالگی تشخیص می دهند به نجف آباد بیایند و در تلاش های فرهنگی به آیت الله حاج شیخ احمد حججی کمک دهند و لذا به نجف آباد بیشتر می آمدند اما قم هم رفت و آمد می کردند. تا اینکه در سال ۱۳۱۵ ش، در پی سفری که از نجف آباد به قم نمودند و در آن سفر به خاطر سخت گیری های نیروهای دولتی در مبارزه با پوشش سنتی آزارهای زیادی کشیدند از سفر منصرف و به نجف آباد آمدند و برای همیشه در این شهر ماندند.

آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی با آمدن به نجف آباد به فکر افتادند تا برای نجف آباد حوزه علمیه احداث کنند و برای عملی شدن این هدف تلاش فراوانی را به کار گرفتند.

موقعیت مناسب نجف آباد به عنوان حلقه میانی حوزه اصفهان و منطقه کرون، اقتضا می کرد در این محل یک حوزه علمیه ایجاد شود. این کار را مرحوم آیت الله حاج شیخ احمد حججی در گوشه مسجد خودشان شروع کرده بودند ولی گویا بیش از این را نظر نداشته اند و معتقد بودند که باید طلاب را فرستاد به حوزه اصفهان. گو اینکه تنگ نظران و کوتاه فکران نیز در بزرگ نمایی کردن این اختلاف کوچک میان آیت الله حاج شیخ احمد حججی و آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی کم تأثیر نبوده اند و بنده در تحقیقات خود این نکته را به واقع دست یافته ام و اگر بخواهم به طور تفصیل به آن بپردازم از حوصله مجال کنونی خارج است. مرحوم ریاضی در سال ۱۳۲۰ ش شروع به احداث این بنای ارزشمند نمودند و به هر طریق ممکن در راه جمع آوری وجوهات و خیرات و مبرات برای تأسیس حوزه علمیه نجف آباد دریغ نکردند. امروز که از آن تاریخ بیش از نیم قرن می گذرد ما کاملاً به درستی این کار و ارزشمندی این حرکت پی می بریم.

باری به هر حال، پس از پنج سال زحمت طاقت فرسای مرحوم ریاضی در سال ۱۳۲۵ ش، مدرسه علمیه نجف آباد تکمیل شد و به نام مبارک حضرت صاحب العصر

و الزمان «مدرسه الحجّه» نامیده شد. این مدرسه در مساحت تقریبی ۷۰۰ متر دارای ۲۶ عدد حجره، دو مدرس در دو طبقه و یک شبستان و یک کتابخانه است که هنوز به حیات پر نور خود ادامه می دهد.

حاج شیخ ابراهیم ریاضی و عده ای از روحانیان نجف آباد تلاش کردند و جرگه بحث و درس را در این حوزه به پا کردند و عده ای از طلاب مشغول به تحصیل شدند و خیرات و ثمرات فراوانی را در احیای شریعت محمدی صلی الله علیه و اله به جای گذاشتند.

چند نکته آموزنده از زندگی آیت الله ریاضی

۱- نظم

یکی از نکته های ارزنده زندگی مرحوم ریاضی، نظم عجیب ایشان بود که سال ها ادامه داشت. ایشان معمولاً شب ها دیر وقت به خانه می آمد و اغلب بعد از نمازها برای حل مرافعه یا حساب شرعی مردم یا عقد و مسائل دیگر به خانه افراد دعوت می شد و معمولاً وقتی می آمد بچه ها غذا خورده و خوابیده بودند. چون می آمد غذایی را که برایش گذاشته بودند، می خورد و بعضی اوقات هم که غذا پختنی بود واقعا از دهن افتاده بود. اما شیخ، بی هیچ اعتراضی غذایش را می خورد و می خوابید. همیشه پاسی مانده به سحر، بیدار می شد و مشغول نماز شب می گشت. پس از آن نماز شب اگر فرصتی بود، مطالعه می کرد و در هنگام اذان، زیارت عاشورا می خواند و گاه هم می شد که زیارت عاشورا را در راه مسجد می خواند ولی ترک نمی شد. پس از آن نماز جماعت مسجد را برقرار می کرد و بعد از نماز در مسجد برای مردم صحبت می کرد. از مسجد به سوی مدرسه علمیه الحجّه می رفت و هنگام طلوع آفتاب در اولین حجره، نزدیک در ورودی، درس تفسیر می داد. پس از درس تفسیر تا حدود ساعت ده، یعنی حدود دو

ساعت به ظهر مانده، چند درس می داد و سپس به خانه می آمد. در این هنگام غذایی می خورد و مقداری استراحت می کرد و خود را آماده ظهر می کرد. البته این مدت کوتاه تا ظهر، خیلی اوقات به وسیله افراد گرفته می شد، ولی شیخ هیچ اعتراضی نمی کرد.

سپس به نماز جماعت حاضر می شد و پس از نماز به مطالعه و تحصیل مشغول می شد.

بعد از ظهر که هوا کمی از گرما می افتاد به مدرسه می رفت و به وضع طلاب رسیدگی می کرد تا نزدیک اذان مغرب که باز برای نماز به مسجد می رفت. این یک برنامه بسیار مرتب و منظم شیخ بود که به ندرت به هم می خورد.

۲- اندرز به طلاب علوم اسلامی

از مرحوم شیخ ابراهیم ریاضی چند نامه وجود دارد که به فرزندانسان نوشته اند.

فرزند ایشان جناب حجت الاسلام حاج شیخ حیدر علی ریاضی در آن زمان طلبه حوزه قم بودند. اگر بخش های خصوصی این نامه ها را کنار بگذاریم توصیه های ارزشمندی برای طلاب است که می تواند راه گشای زندگی آن ها باشد. در یکی از نامه هایش می فرماید: «همیشه در فکر باش روح خود را بزرگ کنی به علم و معرفت و با خدا باش که او با تو باشد و از برای او باش تا از برای تو باشد». (۱)

در نامه ای دیگر می فرماید: «... و خود را برای خداوند خالص [کن] و چندان دنبال مگرد که غافل شوی از حق». (۲)

در نامه ای دیگر نوشته اند: «عزیزم سعی کن... با اشخاص مزاح نکنی و وقت خود را تلف نکنی، رفقا و هم درس های تو خوب باشند؛ در مباحثه جدی باشی». (۳) این نکات گرچه ساده و بی آرایش نوشته شده اند اما دقیق ترین نکاتی است که می تواند یک طلبه

ص: ۲۷۰

۱- (۱) نامه، مورخ ۵ جمادی الاولی ۱۳۷۱ ق.

۲- (۲) نامه، مورخ ۱۲/۱۰/۱۳۳۲ ش.

۳- (۳) نامه، مورخ ۲۰ ربیع الاول ۱۳۷۳ ق.

را موفق کند. در جایی دیگر می فرماید: «با کمال جدیت بکوش در تحصیل علم و دانش؛ و وقت خود را بیهوده صرف نکن همیشه با اشخاص با دیانت و پرهیزگار و دانا رفاقت کن که از دین و دانش آن ها بهره مند شوی و ادب و متانت را از دست مده؛ با دوست دوستی و با دشمن مدارا». (۱)

در نامه مورخ ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۷۳ قمری می فرماید: «عزیزم خوابت نبرد و دست تو سئل از دامان اهل عصمت علیهم السّلام برمدار؛ هرچه می توانی از قرآن حفظ کن که با فایده است؛ خوراک و پوشاک خود را مواظب باش».

باز در یکی از نامه ها می فرماید: «هرچه می توانی از قرآن حفظ کن و کتب اخلاقی را مطالعه کن و فرمایش بزرگان را مد نظر بگیر». (۲)

دو نکته پایانی از ایشان است که برای طلاب بسیار مفید است و آن اینکه ای عزیز «خیلی ملتفت باش که رفیق و هم مباحثه شما، از تو [بہتر] باشد و خیرخواه باش که خدا خیرخواه تو باشد». (۳)

و در نامه ای دیگر می فرماید: «غم دنیا مخور و داخل اجتماعات طلاب و هیاهو مشو و از کار خود غفلت مکن و تو را عجب نگیرد و گمان مبر که از نصایح مستغنی می باشی؛ «انّ لکلّ انسان شیطانا یغویه». و خوردن نان جو با نمک و از غوغای مردم دور بودن و به کار خود مشغول بودن و انتظار فرج کشیدن و وجود خود نافع خود و مردم نمودن بہتر روش است؛ گول این و آن نخوری...» (۴)

۳- محبت و رسیدگی به طلاب

مرحوم ریاضی اهتمام عجیبی به طلاب داشت. گویی عشق و علاقه شیخ همه در

ص: ۲۷۱

۱- (۱) نامه، مورخ ۱۶ محرم ۱۳۷۲ ق.

۲- (۲) نامه، مورخ ۲۸ جمادی الاول ۱۳۷۳ ق.

۳- (۳) نامه، مورخ ۳ صفر ۱۳۷۳ ق.

۴- (۴) نامه، مورخ ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۷۲ ق.

رسیدگی و محبت به طلاب خلاصه می شد. خیلی اوقات نیمه شب به مدرسه می آمد و به طلاب سرکشی می کرد. طلبه هایی که تا دیر وقت درس می خواندند و یا اهل تهجد بیشتر بودند، فردا به صورت های مختلف مورد دلجویی و تشویق قرار می داد. بعضی اوقات همان نیمه شب چون می دید طلبه ای بیدار است همان وقت او را تشویق می کرد و مبلغی را به او هدیه می کرد. خیلی اوقات می رفت از بازار پارچه می خرید و به خانه می آورد و همسرش با علاقه از آن ها قبا می دوخت و به طلابی که توان خرید لباس مناسب نداشتند می داد.

آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی، عید غدیر همه ساله در منزل می نشستند و دوستان و ارادتمندان به دیدار ایشان می رفتند، برای همه احترام قائل بود و اظهار ارادت می کرد ولی چون طلبه ای وارد می شد به طور تمام قد می ایستادند و تا آن طلبه جایی پیدا نکرده و نشست، نمی نشستند. این خصال شیخ در آن زمان با مبارزات رژیم منحوس پهلوی بسیار مؤثر بود تا مردم به روحانیت گرایش پیدا کنند و علاقمند شوند. یکی از روحانیان نجف آباد می فرمودند: یک روز شیخ ابراهیم به مدرسه آمد. چند نفر از طلاب در حیات مدرسه ایستاده بودند. یکی از طلاب کفشهایش پاره و کهنه شده بود؛ شیخ ابراهیم او را صدا زد. بعد گفت: کفش هایت را بینم. چون این طلبه کفش هایش را از پا در آورد، گفت:

این کفشها را بپوش بینم؛ و کفشهایش را که سالم و مناسب بود به او داد و رفت. (۱)

آثار و خدمات آیت الله ریاضی

از آیت الله ریاضی نجف آبادی آثار و خدمات ارزنده ای برجای مانده است. هر روز آن بزرگوار به خدمت و تلاشی ستودنی گذشته است و روزی نبوده است که ایشان برای احیای ارزش های دینی و سنت های اسلامی قدمی برندارد و چنین روحیه ای باعث

ص: ۲۷۲

باقی ماندن آثاری ارزشمند از روزهای تلاش ایشان دارد که در این مختصر به ذکر آن ها می پردازیم.

۱-مدرسه علمیه الحجه نجف آباد؛

این مدرسه در زمینی به وسعت ۷۰۰ متر احداث گردیده است و دارای ۲۶ حجره و مدرس و شبستان و کتابخانه ای غنی در علوم اسلامی است.

۲-حسینیه اعظم نجف آباد که دارای سه هزار متر مربع می باشد و هم اکنون یکی از مراکز مذهبی مهم نجف آباد است.

۳-مسجد صاحب الزمان واقع در خیابان منتظری شمالی نجف آباد؛ این مسجد نیز به وسیله حاج شیخ ابراهیم ریاضی احداث گردیده است.

۴-مسجد صفا.

۵-مسجد فاطمیه در خیابان دانش نجف آباد.

۶-توسعه مسجد هدایت که از یادگارهای آیت الله ملا محمد حسین کربلایی است و به دست آیت الله ریاضی انجام گرفته است.

۷-توسعه مسجد آیت الله حاج شیخ احمد حججی واقع در چهارراه بازار نجف آباد.

تألیفات

آیت الله ریاضی نجف آبادی به دلیل اقدامات و تلاش های فراوان اجتماعی نتوانسته است به تألیف پردازد و فراغت چندانی نیافته است تا به خلق آثار قلمی موفق گردد.

شاید نیز حقیقت تألیف را تدوین جان انسان ها به مرکب تهذیب و تقوا می دانسته است و کتاب جامعه را برای نگارش خویش برگزیده است.

باری از او تنها رساله حاضر به همراه چند نامه برجای مانده است و ما از ایشان دست نوشته های دیگری سراغ نداریم.

این رساله، سیری در آفاق و انفس و بررسی آیات توحید و فطرت است. متن کتاب به قلمی روان و همراه با صداقت و خلوص خاصی نوشته شده است و خواننده را شیفته خود کرده، تحت تأثیر قرار می دهد.

سخن گفتن درباره این رساله در صورتی که هم اکنون در پیشگاه اهل ادب و معرفت ارائه می شود، گزافه است و ما خوانندگان عزیز را به متن رساله حواله می دهیم تا خود بوی مشک معرفت آن را دریابند.

رحلت

سرانجام، شیخ پارسای شهر که مردم نجف آباد به برکت تلاش ها و تبلیغ های وی، راه کمال و سعادت را پی گرفته بودند، در پانزدهم صفر المظفر ۱۳۷۴، پس از خوردن ناهار و در حالی که مشغول به مطالعه بود، دچار عارضه سکته قلبی گردید و به آرامی در همان لحظات، جان خویش به محضر محبوب تسلیم کرد. بدن مبارکش را با احترام غسل داده و کفن کردند و در حسینیه اعظم نجف آباد که به همت خودش بنیان گذاشته شده بود به خاک سپردند.

بر لوح مزارش چنین آمده است: هو الحی الذی لا یموت. الناس موتی و اهل العلم احياء. مرقد العالم الکامل، زعیم المله و الدین الشیخ ابراهیم الریاضی الذی اشتری نفسه فی ابتغاء مرضات الله و جاهد فی الله ایام حیوته و اسس و عمر مساجد الله و ابنیه عامه علی تقوی من الله فهی ذخر له لمعاده و شرف و ذکر له بعد وفاته رحمه الله و رضوانه علیه و کان رحلته فی ۱۵ صفر ۱۳۷۴.

خدایش بر درجاتش بیفزاید.

ص: ۲۷۴

در تصحیح و تحقیق این رساله ارزشمند، یک نسخه بیشتر یافت نشد و این نسخه منحصر به خط مؤلف محترم، آیت الله شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی رضوان الله علیه بود که در نزد فرزند بزرگوار ایشان حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ حیدر علی ریاضی قرار داشت. بنا بر این برای کار، همین نسخه اساس کار قرار گرفت.

در ابتدا نسخه با دقت استنساخ گردید و در دو مرحله در تصحیح و تحقیق آن کوشیده ایم. ابتدا تمام احادیث و آیات و دریافت های مطرح شده در رساله مستند سازی شد و منابع آن از جوامع روایی و دیگر متون اصیل یافت شده و آورده شد. علاوه بر این، توضیح کوتاه برخی از قسمت های رساله برای روشن شدن مقصود مؤلف از وظایفی بود که بر عهده گرفتیم و امیدواریم فهم سخنان مؤلف را روشن تر کرده باشد.

برای آشنایی با مؤلف بزرگوار اثر، شرح حالی مختصر از ایشان آوردیم و فرازهای مهم زندگی ایشان را در آن مطرح کردیم و برای سهولت استفاده از گهرهای این اثر قسمت های مختلف آن را عنوان بندی کردیم.

از آنجا که امکان ارائه تمامی این نسخه شریف در مجموعه گرانسنگ «میراث حوزه اصفهان» مقدور نبود، با صلاح دید استاد ارجمند، حضرت حجت الاسلام حاج سید احمد سجادی، گزیده این رساله برای چاپ آماده شد و البته سعی گردیده است در این گزینش، اصالت قلم مؤلف آن حفظ گردد و قسمت هایی حذف گردد که به اصل مطالب و معارف رساله خللی وارد نکند.

از تمامی کسانی که در به ثمر رسیدن این تحقیق و تصحیح، بذل عنایت فرمودند

تشکر می نمایم. به خصوص از سرور گرامی جناب حاج سید احمد سجادی دام ظلّه که تشویق ایشان و راهنمایی های سودمندشان تأثیر به سزایی در انجام این اثر داشته است، صمیمانه قدردانی می نمایم. همچنین از حضرت حجت الاسلام ریاضی، فرزند گرامی آیت الله ریاضی که نسخه این رساله را در اختیار ما نهادند و نیز از برادر عزیز، جناب آقای محمد داوری که در مستند سازی رساله و یافتن منابع، حقیر را مساعدت نمودند نیز تشکر می کنم و توفیق روزافزون این عزیزان را از درگاه احدیت خواستارم.

امید که مقبول درگاه خداوند بزرگ «جلت عظمته» قرار گیرد و ارباب معرفت را مقبول طبع و مورد رضایت قرار گیرد. آمین.

و السلام - حوزه علمیه نجف آباد

دهه آخر رمضان المبارک ۱۴۲۶

محمد جواد نورمحمدی

ص: ۲۷۶

[بیداری معنوی و یافتن جوان حکیم]

شبی از شب‌ها سر به جیب تفکر فروبرده با خود می‌گفتم: این چه روزگاری است که ما در آن به سر می‌بریم! در خیال مسافرت افتاده، فوراً تهیه اسباب دیده، حرکت نمودم و با زبان حال به خود می‌گفتم: مقصود از آمدن در دنیا چه بوده (۱) و این خیالات واهی که در کله افراد بشر جای گرفته، چیست؟

ناگهان در ضمن طیّ طریق، جوانی را ملاقات نمودم مه جبین، کوه وقار، سرو قد، سیمین بدن، با یک قیافه بسیار عجیب و آثار بزرگواری در آن ظاهر؛ با خود گفتم:

خوب است او را مسئلهت نموده تا علم به احوالش پیدا کنم؛ (۲) زیرا که علم هرچیز، به از جهل به او است.

چون با او سخن گفتم در مقام جواب برآمد و چون تکلم فرمود، یافتمش عمیق النظر، طلق اللسان، فصیح الکلام؛ افسرده خاطر. گفتمش: تو را چه شود که افسرده در این بزّ پر خطر متوقّفی؟ گفتا که سرّم نگفتنی است مگر به یار موافق که آن هم امر نامیّسّر است.

ص: ۲۷۹

۱- (۱) در حدیثی از حضرت علی علیه السّلام وارد شده است: ان الله تعالی جعل الدنيا لما بعدها و ابتلى فيها اهلها ليعلم ايهم احسن عملا- و لسنا للدنيا خلقنا و لا بالسعى لها امرنا و انما وضعنا فيها لنتبلى بها و نعمل فيها لما بعدها؛ غرر الحكم، ج ۲، ص ۶۵۹، حدیث ۳۶۹۶.

۲- (۲) امام باقر علیه السّلام فرمود: الا انّ مفتاح العلم السؤال؛ منیه المرید، شهید ثانی، تصحیح رضا مختاری، ص ۱۷۴.

گفتم: بگو شاید من آن باشم. گفت: هر که برای دنیا رنج برده، اثر عکس دیده و سرمایه عمر از دست داده. از اینجا یافتیم که دنیا نسیه و احتمالی و رکون بر او خیالی و دل بر او بستن معامله ای است غرری و چنین معامله برخلاف حکم حکیم و عقل سلیم (۱) است. لذا دست از شدت حرص به او کشیده و علقه او را از دل بیرون کرده، متوجه آن شدم که مطلوب حقیقی چیست و کجا به دست آید تا آنکه منتقل گشتم که حق است و یافت شود در خلوص نیت (۲) و حسن سریرت و القاء لباس کثرت و غور در توحید و برکندن بنیاد شرک و مخالفت با هوای نفس اماره سرکش؛ به شرط آنکه عاقله دیگران نشود و دست در نزد نامردان دراز ننماید و آن را ناصر آخرت خود قرار دهد و حاصل آنچه مقتضای هوای و شهوترانی نفس سرکش است، آن دنیای دنی است و به حکم قانون باید ترک نمود و هر چه مخالف آن و مقتضای حق است باید انقیاد و امتثال کرد. لذا دست از اعمال سابقه خود برداشته و آن دستگاه را برهم زده و لباس دیگری دربر کرده و رشته تازه ای در گردن، با نهایت جدّ در مقام آنکه به مقصد قصوی نائل شوم، حرکت کردم.

چون اینگونه کلمات از او مشاهده گردید، دانستم که این جوان، مرد حکیمی است و خدمت او را باید غنیمت شمرد. با او گفتم: هر کجا روی مرا با خود ببر و از حکمت مرا اندکی آموز. با من فرمود: مرا مصاحب شو. چون در مصاحبت با او به صحرا

ص: ۲۸۰

۱- (۱) این نکته در سخن امام علی علیه السلام چنین آمده است: «ان عقلت امرک او اصبت معرفه نفسک فاعرض عن الدنيا و ازهد فیها دار الاشقیاء و لیست بدار السّعداء، بهجتها زور و زینتها غرور و سحائبها متقشعه و مواهبها مرتجعہ». (غرر الحکم، عبد الواحد بن محمّد تمیمی آمدی، با شرح آقا جمال خوانساری، ج ۳، ص ۲۷۹، به تصحیح محدّث ارموی، چاپ دانشگاه تهران).

۲- (۲) در روایت است از امیر بیان علی علیه السلام «تقرّب العبد الی الله سبحانه باخلاص نیته». (غرر الحکم، عبد الواحد بن محمّد تمیمی آمدی، با شرح آقا جمال خوانساری، ج ۳، ص ۲۷۹، به تصحیح محدّث ارموی، چاپ دانشگاه تهران).

برخوردیم، فرمود که: اینجا محل بازرگان و شهر عظیم و گروه کثیری بوده، تمامی، کوس رحلت زده و گردش روزگار بنیاد آنان را برکنده و الآن به زیر خاک مدلت و حسرت قرار گرفته، مشغول ندامتند. سر از خواب بردار که به اندک زمانی تو نیز همدیف آنان و گرفتار زیان خواهی بود و تو را از حکمت آن بس که علم به مصالح به هم رسانی و عمل بر طبق آن کنی. (۱)

[حقیقت دنیا و ضرورت سفر از آن]

گفتمش این مجمل را مفصلی شاید تا آنکه حقیقت امر، من را منکشف آید. فرمود:

بدان که هر که قدم در این میدان فنا گذارده، بار دگر بر آن قدم خواهد نهاد و این جایگاه عبور است نه قرار (۲) و چون چنین باشد تهیه اسباب بقا و قرار از این دار، اشتباه بلکه باید اسباب مسافرت از قبیل زاد و راحله مهیا کرد و خود را آماده کوس الرحیل (۳) بنمود و رفیق حقیقی که یار موافق باشد، ضرور است؛ زیرا که این طریق، مخوف و البته پیشوا لازم دارد (۴) با رفیقان کثیر تا در گیرودار، فریادرس تو باشند و دوستان باید کسانی باشند

ص: ۲۸۱

۱- ((۱)) روایات زیادی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام در مذمت پرداختن به آنچه برای انسان سود ندارد، وارد شده است از جمله آنها روایت امام علی علیه السّلام است که فرماید: «دع ما لا یعنیک و اشتغل بمهمک الذی ینجیک». (غرر الحکم، ج ۴، ص ۱۸) و نیز بترک ما لا یعنیک یتم لک العقل (غرر الحکم، ج ۳، ص ۲۲۶).

۲- ((۲)) از امام علی علیه السّلام در نهج البلاغه حکمت ۱۳۳ آمده است: «الدنیا دار ممرّ و لا دار مقرّ و الناس فیها رجلان: رجل باع فیها نفسه فابوقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها»؛ دنیا گذرگاه عبور است نه جای ماندن و مردم در آن دو دسته اند: یکی آن که خود را فروخت و به تباهی کشاند و دیگری آن که خود را خرید و آزاد کرد.

۳- ((۳)) در نهج البلاغه خطبه ۱۹۵ آمده است: «تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل»؛ همچنین در حدیثی از امیر بیان، وارد شده است که: «الرحیل و شیک»؛ کوچ نزدیک است.

۴- ((۴)) درباره لزوم داشتن استاد معنویت، حضرت امام در کتاب جهاد اکبر چند جمله زیبا-

که در طریق مستقیم از جان و مال و اولاد و اقارب گذشته، خود را برای حق خواهند نه حق را برای خود. اراده آن ها مبدأ اعلی باشد و استقلالی برای خود نبینند.

تفرعن و نخوت دامن ظریفشان را ملوث نموده و ذوات مقدسشان قرین ارجاس شرک و کفر و مخالفت نگشته باشد. بنیاد نفاق و ریا را از خود ریشه کن کرده و فکر و ذکر خود را مصروف صراط مستقیم نموده و پیوسته در تکامل نفس و انصراف از تجملات ظاهریه برآمده باشند.

دشمن ندارند مگر آنکه دشمن حق است و دوست نگیرند جز دوست حق را.

گفتارشان بر وفق کردارشان باشد. شجاعت را دیدن قدیم (۱) خود دانند و دامن همت را بالا زده، شیران کارزار طریق حقیقت باشند.

[آداب معاشرت]

چون سخن به اینجا رسانید او را مسئلت کردم از اسلوب معاشرت جوابم داد که: ای مرد نکوسیرت، انجام وظیفه معاشرت، کاری است با مشقت؛ زیرا که لازم است مرد

ص: ۲۸۲

۱- (۱)) روش دیرینه و پسندیده ای که بزرگان بر آنان صحه گذاشته باشند.

معاشر را در بدو معاشرت آنکه از روی تفکر مقصدی را در نظر داشته باشد که آن منحصر است در افاده و استفاده در طی طریق و نائل گردیدن به مقصود اصلی.

بنابر این واجب آید بر شخص که اگر رفیق خود را گمراه دید، ارشاد فرماید و جهل او را زایل سازد و کوتاهی در حوائجش ننماید و او را از چنگال قَطَاع الطریق و درندگان برهاند. دست ظلم را از سرش کوتاه سازد. دافع مضار او باشد، جالب نفع برای او گردد و بالاخره هرچه برای نفس خود خواهد آن را برای رفیق خواهد، بلکه برای هر مخلوقی آن خواهد که برای خودخواهان است. و بر ناملازمات صبر نماید و در مقام سزا و جزا نباشد مگر آنچه را که حق اقتضا نماید و قدمی بر ندارد با احدی مگر بر سبیل راستین و حکم مبدأ عالی. و تکبر و عجب را زیر پا گذارد و خضوع و کوچکی را پیشه گیرد و خود را زیر دست دیگران داند و در رفاقت، نظر خود را مقصور بر دنیای دنی نگرداند و متذکر آن باشد که این منزل عبور است و منزل قرار در عقب است.

و باید تهیه رفقا و دوستان نماید برای دار قرار، زیرا که آن اهم است بر این دنیا از جهت بقا و عدم الزوال و هرکسی رفیق آن جایگاه نتواند بود بلکه آن را شاید که لهو و لعب را به تمام اقسامش به دور انداخته، دل از آن برکنده و چشم را حاجب از دیدن ساخته و گوش را مانع از شنیدن نموده، دست و پا را قائمه خود قرار داده تا آنکه خود را برهاند از چنگال آن دو و باطل را در ورطه عدم انداخته، مدتی تهیه اسباب جنگ و جهاد نموده لشکر فراوان آراسته، صاحب منصبان قوی هنرمند آزموده، طیاره های جنگی به دست آورده تا آنکه مشغول جهاد با نفس سرکش خون ریز غدار باغی طاغی گردیده و رنج و تعب پیشه خود دیده و مدت های مدید با او بجنگیده تا آنکه او را از

مقام اماریت بالسوء (۱) منکوب و مخذول گردانیده و خانه نشین لَوَامِیْت نموده، زمانی او را پند داده و مواعظ را در گوش او قرائت کرده و از طرف دیگر اسباب مخوفه و آلاّت حرب را در نظرش جلوه داده و با لسان لین او را از خانه لَوَامِیْت (۲) بیرون کرده به بیت مطمئنه (۳) داخل ساخته و تمام قوا را متوجه گردانیده، مقامات عالیّه را به او نشان داده، سروری و سرداری اخروی و باقیه را تذکره او نموده، مفاصد شهوترانی و خودسری دنیوی را تعلیم او کرده تا آنکه او را به رضایت رسانده وارد مقام مرضیه نموده (۴) و اقسام اربعه موت اختیاری (۵) را به او چشانیده، «موتوا قبل ان تموموا» عرا رأی العین او ساخته

ص: ۲۸۴

۱- ((۱)) اشاره به نفس اماره است و آن مراد نفوس پست اند که تابع هوی و هوس بوده و بر حسب دستورهای مهلک انسان را وادار به کارهای زشت می کنند و بالاخره روح انسانی را به اعتبار غلبه حیوانیت نفس اماره گویند. (فرهنگ معارف اسلامی، سید جعفر سجادی، ج ۳، ص ۲۰۲۵).

۲- ((۲)) اشاره به یکی از حالات نفس دارند که انسان را بر اعمال و کارهای زشت انجام داده ملامت کند و به انجام اعمال شایسته ترغیب کند و به آن «نفس لَوَامَه» گویند.

۳- ((۳)) اشاره به تعالی نفس انسانی به نفس مطمئنه است و آن متحلّی شدن به فضائل و از رذایل خالی شدن و تارک هوای نفسانی و لذت های دنیای فانی شدن است و راضی شدن به آنچه خداوند خواهد.

۴- ((۴)) چنانچه خدای سبحان در قرآن کریم فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً**

۵- ((۵)) عزیز الدین نسفی در تعریف مرگ اختیاری آورده است: «بدانکه انبیا و اولیا را پیش از فوت طبیعی، موت دیگر هست از جهت آنکه ایشان به موت ارادی پیش از موت طبیعی می میرند و آنچه دیگران بعد از موت طبیعی خواهند دید، ایشان پیش از موت طبیعی می بینند. و احوال بعد از مرگ ایشان را معاینه می شود، و از مرتبه علم الیقین به مرتبه عین الیقین می رسند، از جهت آنکه حجاب آدمیان جسم است چون روح از جسم بیرون آمد، هیچ چیز دیگر حجاب او نمی شود. (الانسان الکامل، تصحیح و مقدمه ماریژان موله فرانسوی، -

آزادی مطلقه (۱) و اتحاد با حق و مابینت با باطل را طریق خود کند. چنین رفیقی برای سرای باقیه لازم است.

و البته چنین کسی بسیار نادر است. درّ عزیز و یتیم بی نظیر است و برای پیدا کردن آن تفتیش ها لازم و مسافرت ها واجب. دشمن او بی شمار، دوست او به غایت اندک. آیا در کجا باشد و قسمت که آید و ما را چه رسد مقام او و کجا بتوانیم با او قدم برداشت.

«این التراب و رب الارباب»؛ (۲) خدا کند که ما او را ببینیم و بشناسیم، شاید از خاک قدومش ذره ای برداریم برای شفای امراض روحانی خود. چرا که ما متوغل در بحر طبیعت و منهمک چاه شهوات و او وارسته از این آرایش و متوجه مبدأ اعلی و متوغل بحر روحانیت و متجلی به صفات حمیده گردیده.

از آنجا که گفتند «اتقوا من فراسه المؤمن»؛ (۳) چون کلام را به این مقام رسانید، مرا

ص: ۲۸۵

۱- (۱) منظور آزادی از همه وابستگی های عالم طبیعت باشد.

۲- (۲) ضرب المثلی است که برای عظمت خالق و زبونی بنده در راه یافتن به بارگاه خدای سبحان به کار می رود. برای فهماندن این پیام می گویند: «خاک کجا و رب الارباب کجا».

۳- (۳) کامل این روایت چنین است: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: «اتقوا من فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله؛ بصائر الدرجات»؛ محمد بن حسن صفار قمی، ص ۳۵۷، چاپ: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، سال ۱۴۰۴ هجری.

مبهورت خود ساخت؛ قدری متفکرانه در مقابل ایشان ایستاده، نظر را مقصور بر اندام مبارکش نموده که این چه قضیه ای است؛ این جوان سنی ندارد و این تکامل نفس از کجا در او پیدا شده؟ چون مرا به این حالت نگریست، فوراً تفرس فرمود از حال من با یک عالم ادب و اخلاق. فرمود: ای برادر جان، تو از کلام من ناچیز در تعجیبی؛ پس اگر مشاهده کنی حال مردان صراط مستقیم را، روح از کالبدت پرواز خواهد نمود؛ چرا که وجود آن ها حکمت است. وعظ و نصیحت نفس نفیستان صراط حق و شمع هدایت چون آب حیات که روح انسانیت از اسماء حقیقت تقطر نمود در کشتگاه طبیعتشان و هوای صبح گاه بهار زمانی این دو را به یکدیگر امتزاج داد و شمس ولایت، تولید بخارها و حرارت های غریزه حیاتی را فرمود که در آن بروید گیاه نفس ملکوتی را که از میوه معرفت و پرستش کردگار لایزال، سر به سجده نهاده خود را ربط محض و لاشیء صرف دیده به حکم «کل شیء یتوجه الی اصله» (۱) لباس خودسری و مخالفت را به در کرده ربقه عبودیت و پیروی را در گردن نهاده تغذیه و اشتها و خواب و عمل نماید مگر به حکم مولای خود. اذیتش احدی را نرسد. نظر را مقصور بر مبدأ خود نموده، چشم از در دیگران برداشته توکلی را پایدار کرده به حکم آنکه **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ** (۲) محبت را انحصار داده بر مطلوب حقیقی مال و جاه و خدم

ص: ۲۸۶

۱- ((۱)) اصلی مسلم و پذیرفته شده میان عالمان است که از آیه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** اقتباس نموده اند و مولوی در مثنوی به آن اشاره کرده است. این اشعار چنین است: بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق هر کسی کو دور ماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش

۲- ((۲)) سوره مبارکه احزاب ۴/.

و اولاد و عیال و سروری و هرچه تصور شود از زخارف دنیوی، حتی بدن خود را از آلات طی طریق دانسته، عمر عزیز را سرمایه اشتراک مرضات محبوب یگانه قرار داده معرفت را وسیله وصول به آن مقصود حقیقی که آن مبدأ هر موجود و نهایت آن است قرار داده است. شیوه خود را امر به معروف و نهی از منکر و بیان حق و ارشاد مضلین آراسته؛ هر که با او قدمی بردارد به سرچشمه حقیقت برخورد و هر که او را پیشوای خود داند البته به مقصود نائل گردد. نور وجودش شمس هدایت و صفات حمیده او سرمشق کارزار دیگران و کردار و افعالش محرک هر ذی شعور شود. خود را در میدان فداکاری درآورده جان را بر سر دست مهیای قربانی دوست در معرکه قربانگاه ایستاده اسماعیل ذبیح، علی اکبر، اصغر تازه شیر یا لیتینی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِماً؛ (۱) پروانه وار در گرد شمع حقیقت گردد تا آنکه خود را فانی در او نماید. و برگرد محور دوست در حرکت است و به هر نقطه برخورد نظرش به او باشد و بر زوایای آن دایره گردن خود را کج نموده تشکیل قسّی و اظهار میل نماید تا کی شود خود را بر مرکز معدل حقیقی برساند. (۲)

ای مرد نکو سیرت شرط دوم معاشرت، صدق در گفتار و کردار است در حذر باش که مقصود را فراموش نکنی.

[شناخت دنیا و وابستگی های آن]

چون رشته سخن را به اینجا رسانید دنیای ناپایدار و خانه غرور بد کردار، باعث فراق گردید و مدتی ملاقات به تأخیر انجامید و نزدیک بود که عمر به سر آید و دیدار

ص: ۲۸۷

۱- (۱) سوره مبارکه نساء ۷۳.

۲- (۲) اشاره به فراز مناجات شعبانیه: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعزّ قدسک».

تجدید نگردد تا آنکه روزی به گوشه خلوت در جلوت را بر خود بسته مشغول دفاع از هواهای نفس سرکش بودم و نزدیک بود که نفس، مرا غالب آید؛ در بحر مبادی فرورفته فکر را جولان داده شاید مرا چاره ای به دست آید که ناگهان متوجه آن شدم که مرا یار دانای صادقی است به فوریت اثاث خود را برهم زده با جذب مغناطیس «القلب یهدی الی القلب» در طیاره عشق، خود را به سر مبدأ فیض رسانیده وصال از دست رفته را دریافته فریاد بر آوردم که: ای جان! بدن را دریاب که سیلاب غرور وادی گمراهی، بدن را غرقه نمود. ناگاه با سر سخن و در بدو درافشانی این نکته را گوش زد نمود: که شخصی در خواب بود، ناگاه خود را میانه باغی دید که تمام گل‌های رنگارنگ و میوه های گوناگون و انواع اغذیه حاضر، نهرها جاری، طیور در نغمه سرایی، حور و پری دست در آغوش هم در طربند؛ خود را در وسط باغ به حالت آزادی یافت که مشغول هرچه شود، ابدا مانع و رادع نخواهد داشت. در این وسعت و فصاحت نامتناهی ناگاه از خواب بیدار گردید خود را در گوشه تاریکی تنها در خانه ای که پر از مارومور است مشاهده نمود، از خوف این حال از خود بی خود و در دریای خود غرقه گردید.

حال این دنیا به عینه همین خواب است.

[اندرز بر کسب علم و معرفت]

ای عزیز من، از خواب غفلت برخیز و خود را از ورطه سیل غرور بیرون آر و از دام مارومور فردا، دور گردان و «موتوا قبل ان تموتوا» (۱) را شعار خود دان. مبادا عجزه های چهارده ساله نما و نغمه های **إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۲)** و اغذیه

ص: ۲۸۸

-
- ۱- ((۱)) بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۶، ص ۳۱۷ و ج ۶۹، ص ۵۷، چاپ بیروت. البته این روایت سنندا از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ذکر نشده و علامه مجلسی در بیانات خودشان با عنوان کما قیل آورده است.
- ۲- ((۲)) سوره مبارکه لقمان ۱۹.

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا (۱) و البسه سبز و سرخ موهوم سیمانما و مراکب دلفریب پی وفای این دنیای دنی و خانه عاریتی و منزل ممر (۲) یک روزه، عقل تو را از سر بیرون کند و قرار دهد تو را از جمله وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ (۳) و طَمَعٌ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۴) و مرقد تو شود در شب و روز و حس تو را برگیرد و قلب تو را متفرق سازد؛ البته مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ (۵) را قرائت نموده و تو را گوشزد شمرده. یک عاشق دو دلبر نگیرد. و علت واحده در آن واحد محال است دو اثر بنماید و معلول گیرد. البته اگر پای بند زخارف منزل کوچ و رحلت شدی، تو را ممکن نشود به مقصد رسیدن و پروانه شمع وحدت و بلبل باغستان الهیت و غنچه گلزار معرفت گردیدن؛ البته میزان التناسب در هر امری شرط است. هر خاری غنچه گل و هر کلاغی بلبل و هر الاغی پروانه شمع نگردهد؛ و الاغ را اسطبل لازم است نه فرش ابریشم و البسه زرنگار.

برادر جان! سعی خود را مصروف آن کن که تو را از تَمَّ رَدَدْنَاهُ أَشْفَلَ سَافِلِينَ (۶) برهاند و به سرچشمه إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (۷) برساند تا بوده باشد از برای تو فَ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸). این کلمات را به من پند و نصیحت فرمود و امر فرمود مرا به دقت نظر و جولان فکر که «تفکر ساعه خیر من عبادہ سبعین سنه» (۹) «و نوم العالم

ص: ۲۸۹

۱- (۱) سوره مبارکه نساء ۱۰.

۲- (۲) قال علی علیه السلام: الدنیا دار ممر و لا دار مقر (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳، چاپ دشتی).

۳- (۳) سوره مبارکه حج ۲.

۴- (۴) سوره مبارکه توبه ۸۷.

۵- (۵) سوره مبارکه احزاب ۴.

۶- (۶) سوره مبارکه تین ۵.

۷- (۷) سوره مبارکه تین ۶.

۸- (۸) سوره مبارکه تین ۶.

۹- (۹) در اسرار الشریعه و اطوار الحقیقه و انوار الحقیقه، ص ۲۰۷ این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر گردیده است؛ همچنین طریحی در مجمع البحرین ذیل ماده «فکر» این حدیث را آورده اما با تعبیر «ستین سنه» و در بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲، چاپ بیروت نیز «ستین سنه» آمده است.

خیر من عباده الجاهل»؛ (۱) جهل دردی است بی دوا و مایه هر مرض و سرچشمه هر فقر و سرمایه پریشانی و مبدأ هر غم و الم و خسران و زیان هر تجارت و سبب هر تنزل و انحطاط. و تحذیر فرمود مرا از جهل و نادانی و تحریص و ترغیب نمود بر علم که عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (۲) و ترقی قومی به علم و دانش درّی است و سرمایه هر افتخار علم است؛ راحتی بشر در علم است؛ باعث ایجاد هر صفت، علم؛ هر که در هر چه عالم است دیگران بنده اویند در آن چیز. ریح هر تجارت از علم و تمدن هر مملکت علم. در حقیقت انسانیت انسان، علم است. لذا آنان که از علم بی خبرند در حقشان فرمود:

إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۳) علم غناء نفس است و رافع فقر و ریشه کن ظلم و کوتاه کن دست اجانب و رافع هر ضرر و جالب هر نفع و آلت حرب با هر دشمن و شجاعت هر بیچاره و انیس هر تنها و رفیق هر غریب بی کس و دواى هر مرض و حافظ الصّیحه دنیا و آخرت و باعث طیران دارین. طیاره و کشتی و اتومبیل، تمام از شئون علم پیدا شد. ای بیچاره! علم عروه الوثقی محکم است؛ مبادا دست از دامان علم برداری که غرق دریای ذلت و پرتاب کوه مشقت شوی و نام تو از صفحه کتاب دنیا و آخرت محو شود و کآن لم یکن شیئا مذکورای (۴) هر دو جهانی شوی. تاریکی عالم جهل و روشنایی زیر و زبر ارض و سما علم است و لکن بدان «الجاهلون لاهل العلم اعداء»؛ (۵) زیرا که خود را در ورطه مذلت و موت ابدی انداخته و از آب حیات علم بی خبرند. لذا فرمود «الناس موتی و اهل العلم احياء». (۶)

ص: ۲۹۰

-
- ۱- (۱) این روایت به صورت «...افضل من عباده العابد» در من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۳۶۵ و بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲ و عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۳ آمده است.
 - ۲- (۲) سوره مبارکه بقره ۳۱.
 - ۳- (۳) سوره مبارکه فرقان ۴۴.
 - ۴- (۴) اقتباس از آیه اول سوره انسان است.
 - ۵- (۵) دیوان منسوب به امام علی علیه السلام، ص ۲۴.
 - ۶- (۶) همان، ص ۲۴.

ای برادر! علم را سرمایه خود قرار ده و هر نحو تجارت و ترقی که خواهی به دست آر. علم، باعث ایجاد عالم است؛ چنانچه می فرماید: «کنت کنزاً مخفياً؛ فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» (۱) اگر خواهی بدانی سرّ «کنزاً مخفياً»، دست به دامان علم زن. تو که از عالم بی خبری، کجا توانی از حقایق عالمین بهره ور شوی؛ البته حقیقت هر ذی حقیقتی با علم دست در آغوش است و ممکن نباشد به حقیقتی رسیدن مگر به علم. علم دورین دنیا و آخرت است؛ علم ذره بین هر ذره و گوهر شب چراغ و درّ یتیم و ثروت جاودانی و مایه عزّت، طبایع سفلی (۲) که آنان را به هر علوی ترقی دهد و به مقام تجرّد و وسعت برساند. تا کی در دایره سفلی جهل غوطه وری و حرفه پستی و ذلت را که عین حیوانیت و هیولانیت و استعداد محض است پیش کشی و بالاخره در شأن علم و پستی جهل همان بس که هر فردی از افراد بشر، جهل را از خود نفی می نماید و علم را به خود می بندد، گرچه جاهل بحت باشد.

[در ترغیب بر کسب معرفت و مذمت ناامیدی]

چون این کلمات را فرمود در حقیقت مرا از خواب بیدار فرمود؛ لکن مرا مغموم کرد؛ زیرا خود را در دریای جهل، غرقه دیدم و در تمام مراتب ذلت و پستی و بدبختی مشاهده کردم. چون حالت حزن و غم را در من مشاهده فرمود، مرا تسلیت داد که مبادا یأس در تو

ص: ۲۹۱

۱- (۱) بحار الأنوار ج ۸۷ ص ۳۴۴، باب ۱۳، حدیث ۱۹؛ مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین علیه السّلام، عارف الهی حافظ رجب برسی، ص ۲۷، چاپ منشورات شریف رضی قم، ۱۴۱۵ و در آن «فخلقت الخلق لا اعرف»؛ جامع الاسرار، سید حیدر آملی ص ۱۰۲. همچنین مرحوم نراقی در معراج السعاده، چاپ انتشارات بقیه اللّهم، ص ۶۴ آورده است. نیز بنگرید به آثار احمدی، احمد بن تاج الدین استرآبادی، از دانشمندان قرن ۱۰، به کوشش میرهاشم محدّث، ص ۳۱ و در آن فقط تا «فخلقت الخلق» آمده است.

۲- (۲) طبیعت های پست و حقیر.

راه پیدا کند که از گناهان کبیره است و انسانی را در هیچ حال، یأس شایسته نباشد.

و«اطلبوا العلم من المهد الى اللحد» را به من یاد آورد و فرمود: از کلام بزرگان است که:

«ما فات مضي و ما سيأتيك فأين قم فاغتنم الفرصه بين العدمين»

و دامن همت بالا زن که گفته اند:

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده اند

و مبادا ساعتی در غفلت بنشینی و خود را از جمله غافلین قرار دهی و عجز که باعث موت دارین است به خود راه دهی و دست خود را از دامن پیش قدمان زندگانی ابدی کوتاه کنی و توسل به آنان نجویی که در حقشان فرمود: **الَسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** **أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** ؛ (۱). البته چنگ زن به دامن عروه الوثقای حقیقی، و خود را به واسطه توسل به آنان و پیشقدم شدن در علم و عمل، از اصحاب یمین قرار ده تا باشد از برای تو در دنیا و آخرت **فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ** . (۲) و منشین در جایگاه مشتمه تا از دایره حیات دور شوی و از مترفین دنیا گردی و سموم آخرت تو را بیاشامانند. (۳)

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى (۴) را گوش کن تا **فَسْتَيْسِرُ لِّلْعُسْرَى** (۵) را برخورداری و دور کن خود را از **أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى** (۶) تا در دریای **فَسْتَيْسِرُ لِّلْعُسْرَى** (۷) پرتاب نشوی.

و بدان که بعد از پرتاب و غرق شدن در دریای عسر **مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى** ؛ (۸) البته هر که بخل ورزد از اعطاء مال و جان در حق هم نوع خود در وقت سختی

ص: ۲۹۲

۱- (۱) سوره مبارکه واقعه ۱۰-۱۱.

۲- (۲) همان ۲۸-۲۹.

۳- (۳) اشاره به آیات ۴۱ تا ۴۵ سوره واقعه است.

۴- (۴) سوره مبارکه لیل ۵.

۵- (۵) همان سوره ۷.

۶- (۶) همان سوره ۸.

۷- (۷) همان سوره ۱۰.

۸- (۸) همان سوره ۱۱.

و گرفتاری و یاری نمود آنان را در تنگنای شدايد دنيوی در وقت پريشانی و تردّد در شدايد ديگران نیز او را یاری نکنند و دستش را نگیرند و مال سابق مفقود هم به کار نرود و او را در شدايد ابد الدهر بماند و در آخرت هم مالک يوم الحساب دادرس او نشود و در عذاب فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱) متغلغل باشد. بخل نوزد مگر آنکه دارای مقام شرک باشد چه اصل و مایه بسیاری از مفاسد شرک است؛ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۲). بخل کجا ورزد آنکه مال را مؤثر نداند. و چون کلام به شرک انجامید باید فکری نمود و آلايش باطله متفرقه هَبَاءً مَنثورًا (۳) را از قلب دور نمود و دل را از لهو و لعب رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ (۴) به آب مصفاي قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۵) پاک ساخته و خیالات واهیة نفس شرور غدار، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ (۶) را به شمشیر قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۷) از سر رفع نمود تا آنکه چشم دل و گوش و قلب باز شود و ببیند که آنچه باعث و سبب خرابی دنیا و آخرت است و تمام افراد بشر را حیران نموده و موجب قتل و غارت شده و تمام ممالک دنیا را مضطرب کرده دو چیز است: کفر و شرک.

[حقیقت شرک]

اما شرک در حقیقت آن است که شریک برای مبدأ اعلی فرض شود و آن اقسام مختلفه دارد: یک قسم آن بت پرستی است که در زمان سابق در میان افراد بشر خیلی معمول بوده و قسم دیگر آن کوکب پرستی است از قبیل ماه و خورشید و زهره و قسم دیگر پرستش آتش و آب و گوساله و امثال ذلک. دیگر از اقسام آن پرستش ملک

ص: ۲۹۳

- ۱- (۱) سوره مبارکه لیل که لیل ۱۴/.
- ۲- (۲) سوره مبارکه لقمان ۱۳/.
- ۳- (۳) سوره مبارکه فرقان ۲۳/.
- ۴- (۴) سوره مبارکه مائده ۹۰/.
- ۵- (۵) سوره مبارکه توحید ۱/.
- ۶- (۶) سوره مبارکه یوسف ۵۳/.
- ۷- (۷) سوره مبارکه شمس ۹/.

و عیسی علیه السّلام و غیره است و تمام این اقسام، منتهی به معنای واحد است که هوی پرستی و متابعت از هواها و خیالات باطله نفسانی است و پیروی از میل نفس است برخلاف فرموده خداوند عزیز. و شعب او منحصر به اقسام مذکوره نیست بلکه از حد افزون است، چه آنکه میل نفس گاه به پرستش پول است وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۱) و گاه به متابعت زن و فرزند و البسه و اغذیه أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲)

و از این بیان ظاهر گردید که حقیقت بت پرستی، هوی پرستی است و از این معنا در این زمان هم فراوان است و چون امر منتهی شد به هواهای نفسانی البته معلوم است که هوای هر کس مخالف هوای دیگری خواهد بود و هر کسی جالب نفع خود و ضرر دیگران و در این حالت اگر مانع و رادع از ناحیه شرع مقدس برای شخص باشد، البته انسان را حفظ از مهالک نماید و جلوگیری هوی و هوس گردد و لکن اگر انسان بی عقیده به شرع گردید و در صدد آن باشد که میل و خیال نفسانی را در خارج جاری کند معلوم است که هرج و مرج خواهد شد و ابدا در چنین جامعه ای نتوان زندگانی نمود.

[معنی کفر و دین]

چون کلام منجر به شرک و کفر گردید او را سؤال نمودم که معنای کفر و دین را از روی حقیقت به بیانی ساده بیان فرماید. در جواب فرمود:

مثل این مطلب آن است که مملکتی دارای یک سلطان عادل و سه شهر باشد مردم یکی از آن سه شهر در مقام مخالفت تامه با سلطان مملکت و هر کدام مخالف با دیگران از اهل شهر و فقط مجری هواهای نفسانی خود و مباین با دیگران و هیچ پیشوا برای خود قبول نکنند. نه از قبل شاه و نه از قبل خود و همیشه اوقات جدال و نزاع

ص: ۲۹۴

۱- (۱) سوره مبارکه فجر ۲۰/.

۲- (۲) سوره مبارکه تکوین ۱-۲.

و جنگجویی در میان این شهر برپا و مردم یکدیگر را بکشند و مال و عیال همدیگر را غارت و اسیر کنند. شاه هم در صدد اصلاح نباشد و البته اصلاح پذیر نباشد مگر آن گاه که مطیع سلطان خود گردند و تمام اختیارات به دست او دهند و مردم شهر دوم اشخاصی باشند بر حسب ظاهر مطیع و تسلیم و در باطن مخالف و اگر دست به کار شوند تمام اوضاع را برهم زنند و خود را مثل اهل شهر اول نمایند.

مردم شهر سوم با کمال میل و رغبت در تحت فرمان در آیند و جمیع با یکدیگر اخوت داشته باشند و با کمال یگانگی زندگانی نمایند.

ای برادر! مملکت، عالم دنیا و سلطان، خداوند عزت و جلال است. و شهر اول، کافران و مشرکین که هیچ در تحت فرمان الهی نخواهند بود و با یکدیگر کمال ضدیت و عناد را دارا باشند و به خون هم تشنه و ابدا رئیس و پیشوایی را قبول ننمایند و در تحت بربریت زندگانی کنند و هواهای نفسانی خود را پیشوای خود دانند و طالب نفع خود و ضرر دیگران. اولاد خود را زنده در گور می نمایند از خوف تنگدستی، خون یکدیگر را می ریزند و ابدا اصلاحی نشوند مگر آنکه در تحت فرمان احدیت در آیند تا آنکه عالم به عواقب امور، آن ها را اصلاح فرماید و الاً بالاخره عاقبت امر آن، منجر به آن شود که خطاب آید از مصدر جلال **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (۱)** یا آنکه **لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا (۲)** این حال دنیای آنان و در آخرت هم جزای اخروی آنان **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۳)**.

و اما شهر دوم، اهل اسلام، آنان که بر حسب ظاهر در تحت لوای حق در آمده و شهادت به توحید و رسالت می دهند و لکن در باطن اذعان و اعتقاد ندارند و آنچه

ص: ۲۹۵

۱- (۱) سوره مبارکه توبه ۵.

۲- (۲) سوره مبارکه هود ۳۷.

۳- (۳) سوره مبارکه بینه ۶.

عمل نمایند فقط برای آن است که در اجتماع مسلمین و اهل حق در آیند و لکن اعمال آن ها بدن بی روح است؛ زیرا که خود عامل هم اعتقاد ندارد و از روی حقیقت و واقع نخواهد بود. این طایفه در دنیا شریک با اهل الله اند در احکام اسلام و حفظ دم و احترام مال و ارث بردن و تناکح و امثال ذلک و لکن در آخرت ثواب و جزای خیر به آن ها ندهند بلکه عقاب نمایند؛ مثل کفار قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنَّ تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً؛ (۱) لکن هزار حیف که اطاعت حاصل نشود از این جماعت؛ زیرا که عبادت روح پیدا نکند و صاحب خود را در گردنه های بی نهایت دنیا از غرقاب های هلاکت نجات ندهد.

و اما شهر سوم، اهل شهر ایمانند؛ آنان که معرفت کامل پیدا کرده و عزم و جزم و تصدیق به وحدانیت و عدل و نبوت و امامت و معاد و احکام الله پیدا کرده و آنچه را به جا می آورند از روی تصدیق و محبت و خلوص نیت باشد و در هیچ حکمی از احکام الهی عناد نورزند و فضولی را کنار گذارند و شک و ریب در قلبشان پیدا نشود و توانی در هیچ تکلیف نمایند؛ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزِدْوا أَوْباً وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ (۲) از این بیان، فرق ما بین ایمان و اسلام، ظاهر آید؛ زیرا که ایمان آن باشد که رسوخ در قلب داشته باشد؛ چنانچه اخبار متکثره ذکر فرمودند و ظاهر آیه مبارکه چنین دلالت دارد که ایمان، عقد قلب و عمل به ارکان و شهادتین است و اسلام، فقط شهادتین و عمل ظاهری و در باطن راه ندارد. لذا است که در اخبار فرماید: ایمان باطن است و اسلام ظاهر و هر که را داخل شهر ایمان شود، داخل در اسلام هم شده؛ «لکن نه چنین است که هر که داخل اسلام گردید داخل

ص: ۲۹۶

۱- (۱) سوره مبارکه حجرات ۱۴/.

۲- (۲) سوره مبارکه حجرات ۱۵/.

ایمان هم شده باشد؛ و تنظیر فرماید به مسجد الحرام و کعبه معظمه که هر که وارد کعبه شود داخل مسجد هم باشد و چنین نیست که هر که داخل مسجد گردید داخل کعبه هم شده باشد». (۱) و از اینجا است که فرماید: هر مؤمن که مشغول معصیت حق گردید روح ایمان از او بیرون رود و به اسلام باقی بماند؛ سپس اگر توبه نماید باز روح ایمان به او برگردد و الا فلا.

و کفر، انکار و جهود فقط است و تسلیم نخواهد بود حتی به حسب ظاهر و جای توهم نیست که اهل کتاب که قبول جزیه نمودند و معاهده کردند با حضرت خاتم صلی الله علیه و آله که در مجمع مسلمین مخالفت با احکام اسلام ننمایند و مسکرات نخورند، گرچه در خانه های خود مختارند در خوردن؛ و با مسلمین در مقام مقاتله و جهاد برنیایند؛ به صرف این معاهده، صدق اسلامیت نشود بر آنها؛ زیرا که شرط صدق اسلامیت، اظهار شهادت به نبوت نبی و وحدانیت حق است و اینها نکردند.

[معامله خداوند با کفار و علت مهلت به آن ها]

امّا معامله حق با کفار آن است که این ها را مالک هیچ قرار نداده نه در دنیا و نه در آخرت. اما در آخرت برای آنکه معلوم است که اینها دشمن خدا و رسل هستند و جای دشمن و عدو معلوم است که نزد سلطان مقتدر، سجن و عذاب و نار است و چاره جز آن نخواهد بود به مقتضای عداوت و اقتدار حق؛ لذا است که در کتب سماوی پر است از وعده عذاب و نار و جهنم و غیره و در دنیا هم جز این نخواهد بود به مقتضای عداوت و مخالفت و اقتدار حضرت رب الارباب؛ بنابراین اگر مانعی نبود با وجود مقتضی جز

ص: ۲۹۷

۱- (۱) اصول کافی، ج ۲، کتاب ایمان و کفر، ص ۲۶، باب ان الایمان یشرک الاسلام و الاسلام لا یشرک الایمان، حدیث ۵، چاپ اسلامی، تهران.

هلاکت و غرق و خصف و مسخ و قتل با جهاد و ارسال سیل عرم (۱) و ارسال طیر و رمی حجاره السجیل و نحو آن چاره نبود؛ لکن مانع موجود است؛ لذا امهال نمود حضرت رب العزّه کفار و معاندین را در دنیا تا آنکه رفع مانع نماید و آن مانع بر چند قسم است:

یکی آنکه خداوند متعال می خواهد حجت را بر آنها تمام نماید و معلوم فرماید بر آنها که حقیقتاً مستحق عذاب خواهند بود و قطع فرماید کلام رَبِّ اَرْجِعُونِ (۲) را به کلمه کَلَّا- اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا ؛ (۳) لذا مهلت دهد آنها را و پی در پی اسباب انبیا و بیدار شدن از خواب غفلت و هدایت را بر آنها فراهم آورد؛ با ارسال رسل و انزال کتب و توعید بر مخالف و آیات آفاقی و انفسی تا آنکه معلوم گردد بر خود آنها که هلاکت و عذاب و خلود در نار از روی حجت و بر حق است.

این است که قادر سبحان به مقتضای لطف و رحمت آنچه سبب تنبّه است برای آنها فراهم آورد؛ از اینجا است که فرعونیان را مهلت داد خداوند و نسل موسی علیه السّلام را امر فرمود اظهار آیات و بینات کنند و هکذا جرجیس و شعیب و نوح علیهم السّلام و غیرهم را تا آنکه حجت به نهایت رسید و مسلم شد عفو و عناد و عدم هدایت؛ در آن وقت عذاب بر آنها نازل فرمود.

دیگر از موانع، آنکه بعضی از کفار دارای بعضی از صفات حسنه هستند؛ نظیر سخاوت و جود و اسباب راحتی بندگان حق فراهم آورند و صله رحم و امثال ذلک. اینها اقتضای طول عمر و امهال دارد و برای آن حضرت رحمان، آنها را امهال دهد جزاء لعملهم.

ص: ۲۹۸

۱- (۱) عرم نام استخر و آبگیری که اهل سبأ آن را بنا نمودند، یا نام آن دره ای که سیل از آن سرازیر گردید و سد را ویران ساخت، یا نام آن موش که سد را سوراخ کرد، چنان که در قرآن کریم آمده: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ سَبْأً ۱۶ (معارف و معاریف، سید مصطفی دشتی، ج ۷، ص ۳۴۶).

۲- (۲) سوره مبارکه مؤمنون ۹۹.

۳- (۳) سوره مبارکه مؤمنون ۱۰۰.

سوم از موانع که عمده است، آنکه چون قادر مطلق مخرج حی از میّت است و البته در اصلاّب عده کثیر از کفار و ارحام نسائهم نطفه های حیاتی و پاک هست، لذا حضرت ذو الجلال، امهال فرماید آنها را تا آنکه اصلاّب و ارحام آنها خالی از نطفه های پاک گردد، در این وقت اجل سرآید و وعده هلاکت در رسد و غریق دریای هلاکت گردند. پس معلوم گردید که تا اظهار حجّت و بینه به نهایت نرسد و اخلاق آنها به درجه نهایت فساد و عناد مبدل نگردد و اصلاّب آنها خالی از نطف پاک نشود، آنها را به درجه هلاکت نرساند.

[بررسی یکی از علل غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام]

و از اینجا معلوم گردید که سبب غیبت حضرت حجت صلوات الله علیه همانا بودن بعضی از نطف طاهره است در اصلاّب و ارحام خبیثه و تا آنها خارج نشود از این نطف، ظهور نفرماید؛ زیرا که وقتی آن حضرت از پرده غیبت طلوع فرماید البته دیاری از کفار را نباید باقی گذارد و زمین را از وجود خبیث آنها پاک فرماید و تا زمانی که اصلاّب آنها خالی از این نطف نگردد ممکن نشود؛ لذا غیبت آن وجود مبارک طول کشد تا آن وقت که به طور کلی نیک از بد تمیز داده شود و جدا گردند. این است حکمت و فلسفه غیبت؛ اگرچه بعضی حکم دیگر هم در بین هست که خارج از مقصود است و شاید در جای خود ذکر شود؛ انشاء الله. و نیز از اینجا معلوم شد سبب آنکه حضرت خاتم در فتح مکه فرمود هر که در خانه خود ببندد و سلاح جنگ زمین گذارد یا داخل خانه ابی سفیان شود، ایمن است و مثل ابی سفیان با آن عناد با اسلام و هکذا معاویه و امثالهم امهال فرمود و اسلام اینها را قبول فرمود و زمین را پاک فرمود از وجود نحس نجس اینها، همانا بودن بعضی نطف در اصلاّب بعضی از آنها بود که مقتضی آن شد آنها را امهال دهند.

و از این قبیل بود در خانه نشستن حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام و صبر بر بلاء

و نامالیقات اولی و دومی و سومی، و از حق خود گذشت و شمشیر را زمین گذارد.

و هکذا صلح حضرت امام حسن علیه السّلام و بر خود خریدن آن نامالیقات و ناسزاها شنیدن «یا مصل المؤمنین». و قبول فرمودن حضرت سید الشهداء علیه السّلام که اگر بخواهم عرض کنم از مطلب خارج شود و انشاء الله اگر عمری باقی باشد مشروحا خواهم نوشت.

امّا طایفه دوّم، یعنی آنان که اقرار به شهادتین کرده و در عالم ظاهر خود را معرفی به دیانت نموده و لکن تصدیق و عقد قلب که روح اسلام و حقیقت ایمان است ندارند، حضرت احدیت در عالم دنیا معامله اسلام و ایمان فرماید و آنها را شریک مؤمنین فرماید و احکام دیانت را در حق آنها جاری سازد؛ لکن در آخرت جز عذاب و عقاب و نار و جهنم چاره نباشد؛ پس معلوم گردید که نتیجه عمل ظاهری و غیر خالص، فقط در عالم ظاهر است و بیش از این اثر نخواهد داشت؛ لذا فرماید: **اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ**؛ (۱) یعنی، آنان که فقط در ظاهر خود را در تحت دین در آورند و دین آنها بی روح باشد، خدای متعال آنها را استهزاء فرماید به اینکه در دنیا احکام دیانت را بر آنها جاری سازد و در آخرت جز نار خبری نباشد و خلاف مقصود آنان شود؛ زیرا که آنان می خواستند حق را استهزاء نمایند. لکن خود را استهزاء کردند و نتیجه عکس بخشید.

و امّا طایفه مؤمنین، چون حقیقت خود را در عالم فداکاری و فرمانبرداری و اطاعت در آوردند و بر بلاها صبر کردند، لذا خداوند عالم، آنان را ریاست و تنعم ابدی سرمدی تفویض فرمود و در عالم دنیا هم آنها را مفتخر ساخت؛ زیرا که عالم دنیا را هم حقیقتا مال آنها قرار داد، نهایت اهل ظلم و جور حق آنان را غصب کردند و بالاخره خواهند گرفت؛ لذا در قرآن فرماید که: «زمین ارث مؤمنین است و در دست کفار و اهل جور

ص: ۳۰۰

و ستم به نحو عاریتی است؛ برای آنکه آنها یعنی کفار و مسلمان غیر مؤمن چون در اصلا بشان نطفه های پاک است ارض به دستشان به عاریت هست تا آنکه این نطف از آنها خارج شود.» آن وقت است که اجل در رسد و غضب حضرت قهار مستولی شود بر کفار فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ (۱) و از اینجا معلوم گردید که کفار و مشرکین و منافقین این اموال که در دستشان می باشد از مؤمنین و بندگان خاص خالص است؛ نهایت آنکه به واسطه آن نطف مطهره که در اصلا ب آنان هست و دارا بودن بعضی از آنها بعضی اوصاف حسنه، خداوند آنها را مهلت داده برای جزای اعمال حسنه که از آنها صادر گردیده از روی آن صفات و برای آنکه آن نطفه ها خارج شوند؛ بنابراین این هروقت این نطفه ها خارج گردد و جزای اعمال حسنه آنها تمام شود، آنها غریق هلاکت گردند؛ مگر آنان که بالاخره توبه خواهند نمود و عواقب امور آنها به خیر خواهد شد؛ البته آنها را هم لازم است بر خداوند عزت از میانه الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ (۲) بیرون برد؛ زیرا که اینها هم اهل حق خواهند بود؛ نهایت راه را گم کرده و عنادی در حقیقت ندارند با حق؛ بلکه محب و دوستدار حقتند.

و از آنچه گذشت معلوم گردید که طایفه اول و ثانی، یعنی کفار و آنان که در ظاهر مطیع و در باطن کافر بودند، هر دو از اصحاب شمال خواهند بود. و اما طایفه سوم بر دو قسم شوند: یکی آنان که سبقت در جواب نمودند در روز الست، یعنی کسانی که در جواب أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ (۳) حضرت ذو الجلال سبقت نمودند به تصدیق به ربوبیت، سابقون نامیده شده که عبارت از انبیا و اولیا خداوند باشند؛ طایفه ای از پیشینیان و قلیلی از پسین؛ و مراد از پیشینیان، انبیا سابق بر خاتم مرسلین باشند و قلیلی پسین،

ص: ۳۰۱

۱- (۱) سوره مبارکه اعراف ۳۴؛ سوره مبارکه نحل ۶۱.

۲- (۲) سوره مبارکه حمد ۷.

۳- (۳) سوره مبارکه اعراف ۱۷۲.

یعنی خاتم النبیین و امیر المؤمنین و صدیقه کبری و اولاد معصومین آنها علیهم السلام که اینها مقربان، نزد مقام ربوبیت باشند.

[تفاوت طینت ها]

و طینت قلوب این طایفه از علیین و خاک جّت باشد چنانچه در اخبار وارد است. (۱)

لکن از اعلی و صفوت علیین.

و اما قسم دوم شیعه و مؤمنین به طایفه اول باشند و تسمیه به اصحاب یمین شده و قلوب ایشان مخلوق از آن است که انبیا از آن مخلوق هستند و ابدان ایشان مخلوق از طین لایب (۲) است که ادنی مرتبه علیین است و چون مؤمنون شرکت دارند انبیا و اولیا را در طینت اعلی به حسب قلب، لذا قلوب ایشان شوق و میل اکید دارد و محبت تامه نسبت به اولیا دارند؛ چنانچه اصحاب مشتمه، محبت به یکدیگر دارند از جهت شرکت در خلقت از سجین. و از آنچه مذکور گردید معلوم شد که مراد از سابقون، سابقون در جواب باشند نه سابقون در زمان تا اشکال شود به آنچه بعضی خیال نموده در تفسیر آیه مبارکه وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۳) از اخبار طینت (۴) چنین استفاده می شود که آنان که از طینت علیین خلق شده مجبور در عبادت و فرمانبرداری هستند و مخلوق از طینت سجین، مجبور در مخالفت و نافرمانی و لازمه این جبر و لغویت تکلیف و ابطال ارسال رسل و رفع عقاب است. و همچنین است اخبار عالم

ص: ۳۰۲

۱- (۱) اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، ص ۲-۳، باب طینه المؤمن و الکافر، حدیث ۱ و ۲.

۲- (۲) سوره مبارکه صافات ۱۱.

۳- (۳) سوره مبارکه واقعه ۱۰-۱۱.

۴- (۴) آقا جمال الدین خوانساری در این رابطه رساله ای بدیع به تحریر در آورده به نام «شرح و تفسیر احادیث طینت» که به چاپ رسیده است.

ذر (۱) و «الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه» (۲) و کذا بعض آیات مثل فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (۳) و مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۴) و غیره. اما اخبار طینت، مبین اختیار است نه جبر؛ زیرا که می فرماید: «این دو طینت را خداوند عزت مخلوط فرمود»؛ (۵) یعنی اقتضای سعادت و شقاوت را در آدم قرار داد تا آنکه هر طرف را خواسته اختیار نماید نه آنکه سلب نماید اختیار را؛ بلی سلب اختیار خواهد شد در صورتی که هر کدام از طینتش علت تامه باشد و اختلاط و امتزاج هم حاصل نشده باشد و این هردو خلاف مفاد اخبار است؛ زیرا که بعد از فرض امتزاج معنی آن شود که هر کدام از آن دو طینت را تقویت نمود ضعف در دیگر حاصل شود تا آنکه منجر به زوال گردد و البته معلوم است که بعد از اختیار خود و تقویت احدهما اهل همان شود که اختیار کرده و این عین معنای اختیار خواهد بود. بلکه این اخبار مبین «لا جبر و لا تفویض» (۶) خواهد بود؛ برای آنکه می فرماید: انسان برای این امتزاج دارای هردو مقتضی است اعمال هر کدام در دست خود او خواهد بود؛ خصوصا با وجود افاضه عقل و شهوت و غضب که اینها هم از مقتضیات اختیار است؛ زیرا که اگر عقل تنها

ص: ۳۰۳

۱- (۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۶-۱۲.

۲- (۲) در روایت است از حضرت صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه»؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۹ و ۱۵۳ و ۱۵۷؛ نیز تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۱۴ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

۳- (۳) سوره مبارکه ابراهیم، ۴.

۴- (۴) سوره مبارکه انفال، ۱۷.

۵- (۵) ر.ک: به اصول کافی، ج ۲، باب طینه المؤمن و الکافر.

۶- (۶) ر.ک: به کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، صص ۱۵۵-۱۶۰، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب اسلامیة، تهران ۱۳۵۷ ق؛ احتجاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق سید محمد باقر موسوی خراسانی، ج ۲، ص ۴۱۴.

افاضه به او شده بود، نظیر ملائکه بود و مجبور در عبادت و اگر شهوت و غضب تنها بود، مجبور در مخالفت؛ و اخبار در عالم ذر و «الشقی شقی فی بطن امه» (۱) نهایت مستفاد از آنها آن است که خالق یکتا، عالم است این چنین یا این یا آن وجود علمی چه را خواهد اختیار نمود و معلوم است که صرف علم ازلی او شخص را از اختیار و امکان اختیار هر کدام از دو طرف بیرون نمی برد، نظیر آنکه زید علم داشته باشد که عمرو مثلاً فردا فلان کار را خواهد کرد؛ صرف علم زید عمرو را از اختیار فعل و ترک بیرون نخواهد برد.

و حاصل آنکه اختیار مخلوق یکی از دو طرف فعل و ترک را باعث و سبب گردید که خداوند علم به این نحو ازلا- پیدا نمودند نه آنکه علم خداوند سبب شود که مخلوق آن طرف را اختیار نماید تا جبر لازم آید؛ مثلاً چون در حقیقت و واقع عبد اختیار می نمود می خوردن را که قادر بر خوردن و نخوردن بود لذا حق هم به همان نحو علم پیدا کرد و معلوم است که این نحو علم موجب جبر نخواهد بود؛ زیرا که مستند علم پیدا کردن او اراده و اختیار خود عبد است و معلوم است که اگر عبد بخواهد ترک نماید، می تواند.

نهایت آنکه ترک را هم خداوند عالم است و هیچ جهل در علم او لازم نخواهد آمد.

و از اینجا ایضا معلوم گردید مقصود از اخبار تقدیر امور در ليله القدر و غیره. و مراد از نظیر آیه وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۲) آن است که خداوند افاضه قدرت و قوت نموده و به قوه و قدرت او عبد اختیار می نماید فعل یا ترک را؛ زیرا که اسباب فعل و ترک، تماماً باید از جانب او افاضه شود تا آنکه عبد قادر، مختار گردد و بتواند طرفین فعل و ترک را اختیار کند. و مراد از نظیر آیه فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ

ص: ۳۰۴

۱- (۱) ر.ک به: بحار الأنوار، ج ۵، ص ۹ و ۱۵۳ و ۱۵۷.

۲- (۲) سوره مبارکه انفال ۱۷/.

يَسَاءُ (۱) تهیه و فراهم کردن اسباب است نه آنکه عبد را مجبور بر یک طرف نماید و سلب اختیار کند از طرف دیگر.

حاصل آنچه از طرف لطیف لازم است به مقتضای لطفش همانا فراهم آوردن اسباب طرفین فعل و ترک و بیان آنکه کدام نیک است و کدام قبیح و اقامه حجت و بیش از این هم خداوند نفرماید، مگر به مقتضای ترحم و آن هم شامل حال آنان شود که قدمی جانب حق بردارند. و امّا عالم ذر چه باشد؟ ظاهر از اخبار آن است که خداوند متعال، جمیع اولاد آدم را از بدو خلقت تا قیام قیامت، تمام را به صورت بسیار کوچک در عالم، نمایش داد و به آدم بنمود و از آنها تصدیق به ربوبیت و نبوت و ولایت و قیامت گرفت و با آنها عهد و میثاق فرمود که اگر وفا کردند به این تصدیق آنها را متنعّم فرماید به نعم ابدی و اگر وفا ننمودند آنها را معذب فرماید به عذاب ابدی. چنانچه از ظاهر آیات قرآن هم این است که هر که وفا نمود و پیرو حق گردید بعد از ظهور و وضوح، آنان در نعیم دائم باشند و اگر پیروی ننمود مخلّد در نار؛ و معلوم است که دیگر بعد از موت راه فرار و چاره نباشد به شواهد قرآن؛ مثل کَلَّا- إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا (۲) و امثالها؛ زیرا که مسلم و مبرهن است که ظرف وفا و مخالفت دنیا است و آخرت فقط دار جزا و ثواب و عقاب است و ممکن است مراد از اخبار ذر ظهور و وجود علمی باشد؛ نمایاندن به آدم هم نمایاندن علمی باشد به رفع حجب از او که همان طور که خود حضرت عزت مشاهده فرمود، آدم هم دیده باشد به علم نه به چشم ظاهر. و معلوم گردید از آنچه گذشت «اخراج حیّ از میّت و میّت از حیّ»؛ (۳) برای آنکه نطفه دارای اقتضای سعادت و شقاوت، هر دو باشد و چون مختار است پس هر کدام را که خواهد اختیار می نماید

ص: ۳۰۵

۱- (۱) سوره مبارکه ابراهیم/۴.

۲- (۲) سوره مبارکه مؤمنون/۱۰۰.

۳- (۳) اشاره به سوره مبارکه روم/۱۹؛ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ

و ملزم به تبعیت از پدر و مادر نخواهد بود. به حسب طبیعت اولیه؛ اگرچه به واسطه عوارض در عالم خارج ملزم می شود. لکن در همان حال الزام از جهت شبهات عارضه باز اختیار ذاتی به حال خود باقی است؛ چنانچه مشاهده می شود که یک نفر بعد از مدت طولانی که در عالم کفر بوده یک دفعه ایمان اختیار می کند و هجرت از کفر یا به عکس از ایمان به کفر هجرت می نماید و پاکی خود را به ارجاس کفر ملوث می نماید.

[تحلیل معنای فطری]

و چون مطلب به اقتضاء رسید شاید توهم شود که بنابر آنکه نفس هر فردی از افراد بشر بالنسبه به ایمان و کفر مساوی و اقتضای هر دو طرف در او باشد پس چه خواهد بود معنای فطرت الله الّتی فطر الناس علیها؛ (۱) لذا در مقام بیان آن از روی روایات و آنکه مقصود از این آیه مبارکه، منافی با مطلب سابق نخواهد بود و باید دانست اولاً که اخبار و آیات دیگر هم به این مضمون وارد شده؛ مثل «کل مولود یولد علی الفطره حتی یكون ابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه»؛ (۲) و هكذا و لئن سألتهم من خلق السماوات و الأرض ليقولن الله؛ (۳) و اخباری که در تفسیر آیه مبارکه وارد است، خالی از سه قسم نیست: یکی آنکه فطرت را تعبیر به توحید فرموده؛ دیگر آنکه به اسلام تعبیر نموده؛ سوم به معرفت. و البته معلوم است که مراد از این فطرتی که توحید است آن میثاقی است که خداوند عالم در روز الست در عالم ذر با اهل عالم فرمود و این تفسیر هیچ منافات با عرض سابق ندارد؛ زیرا که اهل عالم بر مقتضای اولی خود که تسویه باشد باقی؛ نهایت آنکه مقام ربوبیت از آنها عهد و میثاق گرفته که قبول توحید کنند و تصدیق نبوت

ص: ۳۰۶

۱- (۱) سوره مبارکه روم ۳۰.

۲- (۲) بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۲۸۱؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسائی، ج ۱، ص ۳۵.

۳- (۳) سوره مبارکه زمر ۳۸.

و ولایت؛ اگر وفا نمودند، البته حضرت ربّ العزّه هم به وعده خود وفا فرماید و الا فلا.

و شاید که مقصود از آیه شریفه، بعد از ضم اخبار وارده به او، آن باشد که خدای متعال، مردم را خلقت فرموده بر فطرت توحیدی؛ یعنی آنکه آنها را مسلط فرموده بر نهج و طریقه توحیدی که طریقه شریعت و حق است و این طریقه مرتکز اذهان آنان فرموده که اگر آنها برخورد به شبهات خارجیه شیطانیه نکنند و اذهان آنان مشوش و مضطرب نشود از خرافات و شبهات باطله، البته بدیهت عقل آنان حکم فرماست بر طریقه حق.

لذا است که فرمود در آن آیه ثانی که: اگر ای پیغمبر، سؤال فرمایی آنان را که کیست خالق آسمان ها و زمین؟ عرض دارند که: خدای عالمیان؛ با آنکه آنها را فرا گرفته شبهات و شهوت و غضب و عصبیت باز از روی ارتکاز اولی و فطرت عقلی جواب دهند به توحید. (۱) لذا در خبر فرمود که: «هر مولودی زائیده شده بر فطرت و طریقه حق، مگر آنکه شبهات آباء و امهات آنها را از این طریقت بیرون برد»؛ (۲) که مقصود آن است که:

خلقت اولیّه بشر بر توحید است و اسلام، که اگر او را لجاجت اولیه خود واگذارد و شهوت را منع کند از خود، البته جز توحید و خداپرستی چیزی در او پیدا نشود.

و شاهد بر آن اینکه انسان چون نظر کند در عوالم موجودات، مشاهده می کند که هر موجودی بالطبع متوجه به منعم خود است و تخلّف نورزد از شکر او و کوچکی از او؛ و همیشه در مقام است که منعم خود را بشناسد و حب او را از دل بیرون نکند در هیچ حال، مگر آنکه او را نشناسد؛ و با علم به او، ممکن نشود دست بردارد از حب او؛ مگر آنکه اشتباه کند آن منعم را به دیگری در این حالت پیرو آن دیگری شود.

و از اینجا معلوم شود و هر ذی شعوری که اندک تبتّه و تذکری داشته باشد که منعم

ص: ۳۰۷

۱- (۱) سوره مبارکه زمر ۳۸؛ سوره مبارکه لقمان ۲۵.

۲- (۲) بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۳، ص ۲۸۱؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسائی، ج ۱، ص ۳۵.

حقیقی او خداوند عالم است البته دست از او برندارد و دنبال گیری نرود مگر آنکه اشتباه در تطبیق نماید یا آنکه شهوت و غضب او را فراگیرد و خود را از ورطه توحید دور اندازد و دل را متوجه هواهای نفسانی گرداند و غضب و شهوت را نصب العین خود قرار دهد. و لکن در عین حال اگر از او بپرسند خالق و موجد عالم که باشد، چاره ای ندارد جز آنکه جواب دهد خالق یکتای ذات بی زوال حضرت احدیت.

و بر فرض آنکه به لسان قال منکر باشد و لکن به لسان حال هر جزء جزء او با صدای بلند اقرار به توحید و خداپرستی نماید که اگر عارف، گوش قلب را فرادهد خوب استماع می نماید؛ و شاهد است و معلوم است که ثواب و عقاب مترتب بر اقرار لسان و قلب است و عمل جوارح و اقرار جوارح فایده ندارد تا منضم نشود به آن اقرار لسان و قلب؛ و انکار لسان و قلب در عالم دنیا قفلی است که در آخرت بر دهان ها و زبان ها می خورد و اقرار اعضاء و جوارح به لسان حال، باعث تکلم آنان شود در آخرت که شهادت بر ضرر نفس دهد؛ **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱)** روز قیامت، روزی است که پروردگار عالم، مهر زند بر دهان آنان که برخلاف حق اقدام نمودند و اعمال شنیعه را مرتکب گردیدند و تکذیب جهنم کردند.

و به تکلم در آیند دست و پای آنان به حق، برخلاف و ضرر ایشان؛ و معلوم است که در این حال، چاره نباشد جز اقرار به تقصیر خود؛ کما آنکه در عالم دنیا هم جز اعتراف به تقصیر و خطا بدی نباشد؛ زیرا که طرف، یعنی حضرت احدیت، عالم به جمیع خصوصیات و اعمال است و قادر بر آنچه بخواهد در حق اهل عالم به جا آورد و هیچ زحمت و تعدری برای او نیست؛ **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۲)** بدون آنکه معطلی داشته باشد یا احتیاج به اسباب و آلات پیدا کند. نهایت آنکه جهد ما مانع

ص: ۳۰۸

۱- (۱) سوره مبارکه یس ۶۵.

۲- (۲) سوره مبارکه یس ۸۲.

شده از مشاهده جلال و جمال و قهاریت او؛ لهذا موجب طغیان و سرکشی نادانان فراهم آمد و چون خدای متعال هم تأخیر و امهال فرمود در جزا شاید عیب دمتبه شوند، مزید بر علت طغیان گردید؛ به واسطه آنکه ما جاهل نادان بودیم: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا» (۱)؛ «الناس موتی و اهل العلم احیاء» (۲)؛ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۳).

جهد و عناد و جهود چنان چشم و گوش آنان را گرفته که دیگر قابل اعاده الی الحق و غفران نخواهند بود.

[تفسیر و توضیح یکی از آیات توحید]

چون کلام در فطرت منجر به توحید گردید و چنین معلوم شد که مراد از فطرت توحید است مناسب است که بعض آیات وارده در توحید ذکر شود. از آن جمله آیه شریفه سَبِّحْهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَسْبِيحَنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴)

اولا الفاظ آیه مبارکه باید معلوم شود و آنگاه در اثر مقصود رویم. اصل آیه یعنی لغوی آن علامت و نشانه را گویند؛ مثلا اسم، آیه مسمی است؛ یعنی علامت است.

«و فی کل شی له آیه قد علی انه واحد» (۵)

یعنی، در هر چیزی نشانه و علامت و دلیل است بر وحدانیت حق جل و علا و تعبیر به حجت هم شده؛ مثل آنکه منقول است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «در آیه مبارکه

ص: ۳۰۹

۱- (۱) بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳ و ج ۵، ص ۱۳۴؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۳.

۲- (۲) دیوان امام علی علیه السلام، ص ۲۴.

۳- (۳) سوره مبارکه منافقون، ۶.

۴- (۴) سوره مبارکه فصلت، ۵۳.

۵- (۵) بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۸۴؛ ج ۸۶، ص ۲۶۵؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۶۷.

وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً (۱) یعنی حجت قرار دادیم (۲) و تعبیر به ائمه علیهم السّلام شده؛ (۳) چنانچه از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود: «از حضرت امیر علیه السّلام که ایشان می فرماید:

نیست از برای خدا آیتی بزرگتر از من» (۴)؛ و حضرت صادق علیه السّلام فرماید: در آیه اَتَتْكَ آيَاتُنَا... وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ (۵) آنکه مراد از آیات ائمه هدی علیهم السّلام باشند. (۶) و معلوم است که اطلاق بر ائمه علیهم السّلام از جهت آن است که آنان علامات جلیله واضحه هستند بر عظمت و ثبوت و قدرته و علمه و در بعض روایات هم به خصوص حضرت حجت عجل الله فرجه تفسیر شده.

علی ایّ حال در خصوص این آیه مبارکه که محل کلام است، آیات به عموم خود باقی است؛ چنانچه از اخبار معلوم می شود. اما لفظ «افق» در لغت به معنی ناحیه و جانب است. و از این قبیل است آفاق و تأویل او در تفسیرش خواهد آمد.

[نفس و تقسیمات آن]

نفس، و انفس که جمع او است در لغت معانی متعدده دارد: گاه اطلاق بر روح شود و گاه بر جسد و بدن و گاه بر حقیقت شی و در اصطلاح اهل معقول هم گاه اطلاق بر ناطقه

ص: ۳۱۰

۱- (۱) سوره مبارکه مؤمنون ۵۰/.

۲- (۲) تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۹۱، مؤسسه دار الکتب، قم، چاپ سوم؛ کمال الدین و اتمام النعمه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۸ و ۳۰، چاپ دار الکتب الاسلامی، قم، دوم، ۱۳۹۵؛ منتخب الانوار المصیئه، علی بن عبد الکریم نیلی نجفی، ص ۷۶، چاپ خیام، قم، ۱۴۰۱ ق.

۳- (۳) کافی، محمّد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۴۳۵، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چهارم، ۱۳۶۵ ش؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۴، ص ۳۴۸ و ج ۳۶، ص ۱۰۱.

۴- (۴) کافی، ثقه الاسلام کلینی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۲۰۶؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۹۸.

۵- (۵) سوره مبارکه طه ۱۲۶-۱۲۷.

۶- (۶) کافی، ج ۱، ص ۴۳۵؛ بحار، ج ۲۴، ص ۳۴۸؛ تأویل الآیات، ۳۱۴-۳۱۶.

که حقیقت انسانیت موقوف به او خواهد بود و گاه بر قلب برای آنکه علقه تامه دارد ناطقه به او و گاه بر قوه حیوانی و گاه بر قوه نباتی و گاه بر قوه معدنی؛ و هیچ یک از این معانی، اهمیتش به قدر ناطقه انسانی نباشد و معرفت کنه و حقیقت او برای مردم رسمی غیر ممکن بلکه شناسایی او و معرفت به حقیقتش مختص است به یک عده مردمی که وارسته از عالم حیوانیت و شهوت باشند که آن را اولیاء خداوند و سابقون در طریق معرفت گویند؛ مثل علی بن ابی طالب علیه السلام و نظیر او؛ و کسی را نرسد که قدم در این میدان گذارد. و معلوم است که هر که قدم گذارد و دو بال علم و عمل با او همراه شدند و تمام مراتب سیر را طیران نمود و کمال معرفت به نفس پیدا کرد، البته خدای خود را به آن قدر که ممکن باشد شناسایی، شناخته؛ چنانچه فرمود مولی الموالی علی بن ابی طالب علیه السلام که:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه». (۱) و بعد از آنکه معلوم گردید که حقیقت نفس برای ما غیر معلوم و ممکن نشود ما را که علم به او پیدا نمایم، چنانچه حضرت ذو الجلال فرمود: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي*؛ (۲) لذا در مقام بیان آثار و علامات او به قدر احتیاج برای شرح مقصود به مرتبه ای که در خور فهم حقیر است تکلم نمایم.

و آن نفس بنا بر آنچه اهل معرفت بیان فرموده عبارت است از: یک جوهر لطیف ربانی روحانی که از برای او تعلق تامی هست به قلب صنوبری که در جانب یسار صدر واقع است و این نفس حقیقت انسانی است و ادراک و علم از او است و اوامر و نواهی حق، توجه به او دارد و از برای او دو دسته لشکریان و اعوان است؛ یک دسته محسوس که دیده می شوند؛ مثل چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضاء و دسته دیگر آنان که

ص: ۳۱۱

۱- ((۱)) بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۹۹؛ غرر الحکم، ص ۲۳۲.

۲- ((۲)) سوره مبارکه اسراء ۸۵/.

دیده نخواهند شد؛ مثل شهوت و غضب و حس مشترک و واهمه و خیال و حافظه و مفکره که هر فردی از این دو دسته خلقت شده برای خدمت به نفس و هر کدام را امر نماید باید از امر او تخلف نرزد و همیشه منتظر فرمان نفس باشند تا چه امر فرماید، اطاعت نمایند و معلوم است که تمام این اعضاء و قوا برای تعالی و ترقی نفس ایجاد گردیده که اصل بدن، مرکب اوست. و هر کدام از قوا و اعضا جنودی هستند که حضرت رحمن برای او تهیه نموده تا آنکه نفس به واسطه آنها به کمالات مقدره خود برسد و به سرکردگی و فرمان وی تمام قوا را قرار داد برای او عقل را که عبارت است از: کلی الهی و نفس ملکوتی؛ و در مقابل قرار داد قوه شهوانی و نفس حیوانی که ظلمت و جهل محض است. و معلوم است که جنود نفس به واسطه این دو رئیس بر دو قسم شده؛ قسمی مطیع این و قسمی مطیع آن. و شاهد بر این عرایض، بعض اخبار اولی کافی و معلوم است که نفس یا منقاد شهوت می شود، یعنی تمام جهات خود را به دست او می دهد و او را فرمان فرما می نماید و یا آنکه هر دو را به نحو تساوی، مقدم می دارد و به این معنی گاه فرمان این را مقدم می دارد و گاه آن را؛ و یا آنکه سر، دست عقل می سپارد و خود را تابع آن قرار می دهد. و معلوم است که در صورت اول که مطیع شهوت گردید و خود را در دریای تاریکی و ظلمت فروبرد و در پس پرده و حجب حیوانی قرار گرفت در این حال چشم او نابینا و متصل در مقام امر بشود، بدی درآمد **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ (۱)** تمام کفار و معاندین حق و منافقین **الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ (۲)** از این فرقه باشند و مجموع را اصحاب شمال نامیده قرآن مجید. **وَ أَصْحَابُ الشُّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشُّمَالِ (۳)** **وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ**

ص: ۳۱۲

۱- (۱) سوره مبارکه یوسف ۵۳/.

۲- (۲) سوره مبارکه حمد ۷/.

۳- (۳) سوره مبارکه واقعه ۴۱/.

فَرَارٍ (۱) وَ أَضْيَاحُ الشَّمَالِ ؛ فِي سَيِّمٍ وَ حَمِيمٍ؛ وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ؛ لَا يَبَارِدُ وَ لَا كَرِيمٍ؛ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ؛ وَ كَانُوا يُصَيَّرُونَ عَلَى الْحِنْتِ الْعَظِيمِ؛ وَ كَانُوا يَقُولُونَ أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ؛ أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ (۲) و در صورت ثانی که گاه پیرو عقل و گاه عقب شهوترانی و هواپرستی و فورا عقب این عمل متألم شوند و خود را سرزنش نمایند، نفس لوامه نامیده شده؛ چنانچه فرماید: لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ ؛ (۳) یعنی، نفسی که همیشه در مقام ملامت خود باشد گرچه در مقام کوشش در عبادت هم باشد. و این دسته از مردم آن کسانی باشند که مطیع و منقاد انبیاء و اوصیاء و عابد و شاکر ربوبیت و البته مقام آنان هم مختلف به اختلاف علم و عبادت و انقیاد تا آنکه به نهایت مراتب بندگی رسد و مقام مقربان الهی را نزدیک کرده و در صورت ثالث که قوه جهل حیوانی و شهوت را به طوری که از ریاست و فرمان فرمایی دور نموده و فقط نظر عقل را گرفته و پیرو او است؛ هرچه را بخواهد بجا آورد به نظر عقل می رساند و با او مشورت می نماید و هرچه عقل دستور دهد همان را به مقام عمل گزارد، چنین نفسی را مطمئنه گویند؛ زیرا که اضطراب و مخالفت مولا برای او در هیچ وقت اتفاق نیفتد؛ زیرا که پیش روی او عقل است و عقل هیچ وقت اجازه مخالفت حق به او ندهد. چنانچه فرماید: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ؛ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً؛ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي؛ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۴) و از این آیه مبارکه ظاهر آید که نفس مطمئنه راضیه و مرضیه هم نامیده شده؛ زیرا که راضی است به آنچه حضرت ذو الجلال برای او مقدر فرموده باشد و مرضیه است؛ زیرا که خلاق عالم از او راضی است. برای آنکه در مقام مخالفت برنیامده و همیشه در مقام است که رضایت حق را به دست آورد. و چنانچه در آیه دیگر

ص: ۳۱۳

۱- (۱) سوره مبارکه ابراهیم ۲۶/.

۲- (۲) سوره مبارکه واقعه ۴۱-۴۸.

۳- (۳) سوره مبارکه قیامه ۲/.

۴- (۴) سوره مبارکه فجر ۲۷-۳۰.

فرماید: رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۱) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۲) در شأن این طایفه نازل شده؛ یعنی، آنان که پیشی گرفته در جواب اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ (۳) اکرم موجودات عالمند. چنانچه فرماید: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ (۴) آیات و اخباری که در شأن این طایفه وارد شده «لا تعد و لا تحصی» (۵) است که اگر ذکر شود آنچه مقصود است از دست رود لذا بر این مقدار اکتفا گردید.

و باید دانست که ملهمه، مختص به یکی از این سه طایفه نیست و غیر اینها یعنی شق چهارم هم نیست؛ بلکه شامل هر سه طایفه است؛ چنانچه از ظاهر آیه مبارکه معلوم می شود؛ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا؛ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۶) و فی الجملة باید دانست که اگر دیگر هم در قرآن یا غیر آن دیده شود، خارج از این طوایف ثلاث نباشد.

مطلب دیگر آنکه معلوم است مرتبه جماد، دارای نفس نخواهد بود و بدیهی است که فقط دارای یک قوه طبیعی است که تعبیر از آن به جاذبه و دافعه می شود و از این مرتبه که تجاوز نمود و به مرتبه نبات رسید نفس نباتی در او ایجاد می شود و به واسطه این نفس، تسلط بر جماد و متصرف در او خواهد بود و چون ترقی نماید و مرتبه حیوان را حائز بشود دارای نفس حیوانی و مسلط و متصرف در جماد و نبات.

و از این مرتبه نیز اگر ترقی کرد و مقام بشر را حائز و فائز گردید، دارای نفس آخری شود مسمی به ناطقه و اگر از این مرتبه ترقی و تعالی پیدا کرد و به مقام انسان رسید البته مسلط بر جمیع مادون خود شود و در این حال دارای نفسی گردد که مسمی به کلیه یا

ص: ۳۱۴

۱- (۱) سوره مبارکه بینه ۸/.

۲- (۲) سوره مبارکه واقعه ۱۰-۱۱/.

۳- (۳) سوره مبارکه اعراف ۱۷۲/.

۴- (۴) سوره مبارکه حجرات ۱۳/.

۵- (۵) بی شمار و فراوان.

۶- (۶) سوره مبارکه شمس ۷-۱۰/.

کلی الهی خواهد بود. و هرچه ترقی نماید بعد از آنکه این مقام را فائز گردید همانا ترقی و توسعه در این کلیه الهی خواهد بود. نهایت حجب و استار طبیعت را از خود دور خواهد کرد تا آنکه به جایی رسد که هیچ از او مانع و رادع نخواهد بود و به هرنحو تصرف که خواسته باشد به اذن پروردگار خود در موجودات عالم کون و فساد بنماید.

[توضیحی پیرامون کلام علی علیه السلام به کمیل]

چون کلام به اینجا انجامید، متعرض حدیث کمیل بن زیاد از حضرت علی علیه السلام شوم؛ زیرا که دلیل بر عرض حقیر و مشتمل بر مطالب عالیه است.

کمیل می گوید: خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسیدم و عرض کردم: بشناسان به من نفس مرا. حضرت فرمود: ای کمیل، کدام نفس را اراده کرده ای؟ عرضه داشتم: ای مولای من مگر جز یک نفس، نفسی هست؟ فرمود: ای کمیل، جز آن نیست که نفس، چهار قسم است. از اینکه حضرت کلمه «انما» آورد و فرمود: «انما هی اربع»، خوب معلوم می شود انحصار نفس بر چهار قسم و اینکه جماد دارای نفس نیست؛ زیرا اگر بود حضرت منحصر نمی فرمود بر چهار با کلمه حصر. نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و ناطقه قدسیه و کلیه الهیه. و از برای هر کدام از اینها پنج قوه و دو خاصیت است.

پس، نامیه نباتیه از برای او پنج قوه است: ماسکه و جاذبه و هاضمه و دافعه و مریئه و از برای او دو خاصیت است، زیاده و نقصان. و انبعاث او از کبد است؛ یعنی، مرکز تولید او در حیوان از کبد است و از کبد ساری و جاری در سایر اعضا و جوارح خواهد شد. و این نفس نامی نباتی، شبیه ترین چیزهاست به نفس حیوانی.

و از برای حسیه حیوانیه نیز پنج قوه است: سمع و بصر و شم و ذوق و لمس و از برایش دو خاصیت است؛ رضا و غضب و انبعاث او از قلب است و این شبیه ترین چیزهاست به نفس درندگان.

و ناطقه قدسیه، برایش پنج قوه است: فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت و نیست از برای او انبعاث و این اشبه آنها است به نفس ملائکه و از برای او دو خاصیت است؛ نزاهت و حکمت.

و کلیه الهیه، برای او پنج قوه است: بقاء در فناء و نعیم در شقاء و عزّت در ذلت و فقر در غنا و صبر در بلاء. یعنی: چون خود را در دنیا فانی می نماید و کناره جویی از دنیا می نماید و شهوت و غضب را از خود دور می نماید و «موتوا قبل ان تموتوا» (۱) را نصب العین خود قرار می دهد و در مقابل حضرت ذو الجلال خود را تابع و لا شیء محض می بیند و بالاخره از ورطه دنیا با تمام قوا خود را دور نماید؛ در عین این حال، بقاء ابدی و ظهور سرمدی برای او پیدا شود و سلطنت بر مادون خود پیدا کند و تنگ دستی خود را در عالم دنیا و بیچارگی و فقر را نعمت و تنعم؛ و ذلت و کوچکی کردن نزد حق را عزّت خود می بیند و توجه به دنیا به او؛ و کثرت دنیوی را فقر خود می داند به سوی خداوند خود؛ و در بلاها و شدائد صابر و شاکر حضرت احدیت است.

و از برای او دو خاصیت است: حلم و کرم و این آن نفسی است که مبدأ او از جانب خداوند است و به سوی او بازگشت خواهد نمود. چنانچه خداوند عالم فرماید: **فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا** (۲) و **وَأَمَّا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَدَأْنَاهُ بِحَقِيبٍ مُسْتَكِينٍ فَخَرَقْنَاهُ بِرُوحِنَا** (۳) و چنانچه فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِذْ جِئِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً** (۴) و عقل واسطه بین تمام قوی و نفوس است تا نگویید احدی از شما مگر به قیاس معقول.

ص: ۳۱۶

۱- (۱) بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۱۷؛ ج ۶۹، ص ۵۷.

۲- (۲) سوره مبارکه تحریم ۱۲.

۳- (*) منه رحمه الله: از تمسک حضرت به آیه مبارکه معلوم می شود که کلمه الهیه، همان نفس مطمئنه است.

۴- (۳) سوره مبارکه فجر ۲۷-۲۸.

و ممکن است یک امر از جزء اخیر این حدیث استفاده شود و آن این است که: چون حضرت در بیان کلمه الهیه تمسک به آیه ^۱﴿أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ فرمود از اینجا معلوم می شود که نفس مطمئنه، همان کلمه الهیه است و آن هم مشخص است به انبیا و اولیای الهی که تعبیر فرمود از آنان و ^۲﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱)﴾ و در غیر آنان نخواهد بود، گرچه بر حسب استعداد، تمام افراد بشر قابل این نفس کلی هستند و ممکن است تمام این مرتبه را فائز گردند؛ لکن موقوف است به تکمیل مراتب مادون آن و این امری است که اختیاری خود افراد است و تا رنج نبرد و خود را تکمیل ننماید به اختیار خود به آن مرتبه عالیہ برخورد نکند.

و برای رفع توهم، اشکالی که در ذهن خلجان نماید عرضه می دارم که گرچه ماها مشاهده می کنیم بعضی افراد بشر را که خداوند به سن طفولیت این مقام را عنایت فرموده؛ مثل حضرت عیسی بن مریم و ائمه علیهم السّلام. و اشکال می شود برای ما، اگر ممکن نبود فائز شدن به این مرتبه تا به اختیار خود تکمیل مرتبه مادون بنماید، چگونه این عده رسیدند؟ و لکن بعد از اندک تأمل، جواب او ظاهر می گردد برای شخص از اخبار ذرّ و با غمض عین از اخبار ذرّ ممکن است گفته شود که: چون حضرت ذو الجلال عالم به عواقب امور، می داند که کدام از افراد، خود را تکمیل می نماید و در مقام عمل و معرفت هستند و خود را از ورطه هلاکت نجات خواهند داد و به شاهراه هدایت خواهند رسید. لذا توجه تام به آنان دارد و آنان را برمی گزیند و اختیار می کند بر سایر مخلوق و امام و پیشوای دیگران قرار می دهد؛ زیرا که مردم محتاج به دلیل و هادی هستند و اگر خداوند این عنایت را نفرماید باعث اضلال جمیع افراد، حاصل آید و با وجود اینها در مرتبه اولی

ص: ۳۱۷

فقط مرتبه فهم ذاتی و فطری است که خود باید از روی این فهم و ادراک عمل نماید و تهذیب اخلاق کند و آنگاه که تکمیل شد، افاضه شود به او آنچه را که باید و شاید.

[آیات آفاقی پروردگار]

بعد از معلوم شدن این مقدمه بر سر سخن رویم آیاتی را که در اطراف و اکناف عالم، خدای متعال ظاهر و هویدا فرموده که علامت و نشانه و دلیل بر ثبوت و توحید و عظمت و قدرت و علم حضرت ذوالجلال دارند «لا تعد و لا تحصی». و لذا فرموده اند: «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلاق». (۱) از جمله آنها حرکت کواکب و شمس و قمر است که به نظام اتم و اکمل و احکم در حرکت و هیچ تغییر در حرکت آنها پیدا نشود که اگر آنی تغییر نماید، نظام عالم به هم خورد و اگر تمام اهل عالم جمع شوند و بخواهند انتظام در او بدهند، ممکن نشود. تعیین اوقات و اصلاح نباتات و تنظیم امورات، تمام حاصل آید برای مخلوقات از روی این حرکت؛ و فائده اش بسیار. لذا است که در آیات بی شمار قرآنی اشارت فرماید به این دو آیت از باب اهمیتش از برای خلق؛ مثل و آیه لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (۲) و لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ (۳) یا در جای دیگر فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ (۴)؛ یعنی، هیچ وقت در سیر خود سستی ننمایند و وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا؛ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا (۵) و غیر ذلك از آیات وارده در شأن شمس و قمر. و از این آیات ظاهر می شود که شمس و قمر

ص: ۳۱۸

۱- (۱) این عبارت در بیانات علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷ آمده است. همچنین در آداب الصلاة حضرت امام خمینی رحمه الله علیه به نقل از جامع الاسرار و منبع الانوار، سید حیدر آملی، ص ۸، ۹۵، ۱۲۱؛ شرح لاهیجی بر گلشن راز، ص ۱۵۳ نقل گردیده است.

۲- (۲) سوره مبارکه یس ۳۷.

۳- (۳) سوره مبارکه یس ۴۰.

۴- (۴) سوره مبارکه ابراهیم ۳۳.

۵- (۵) سوره مبارکه شمس ۱-۲.

متحرکند و منافات هم ظاهراً نداشته باشند با قول بعضی که می گویند: حرکت مال زمین است؛ زیرا که بالحس مشاهده کرده که زمین متحرک است. و اما آنکه می گویند: شمس دارای حرکت نباشد، بلکه ثابت و تمام سیارات به دور او می گردند، دلیل ندارد و برهان عقلی موافق آن اقامه نشده و ظواهر شرع هم دلالت برخلاف آن دارد؛ مثل آیات مذکوره و غیر آن.

بنابر این اگر حرکت زمین، بالحس ثابت گردید البته ممکن است قائل شدن آنکه هر دو در حرکت هستند، چنانچه بعید هم نیست که چنین باشد و علی ای حال این جزء اعتقادات شرعی ما نخواهد بود و زیاد پافشاری کردن لازم نیست و فی الجمله معلوم است که این دو آیت، دو نعمت بزرگ الهی است بر تمام مخلوقات که حضرت احدیت از باب لطف و مرحمت، امتنان مخلوقش نهاده، چه فواید بی شمار که بر وجود این دو مترتب و موجودات بهره ور شوند و از اعظم نعم و آیات است نور و حرارت این دو؛ زیرا که از نورشان تولید شب و روز گردد و تعیین اوقات شود و شهر و سنین حاصل آید و ظلمت را برطرف نماید تا آنکه مردم بتوانند زندگانی کنند و تحصیل اسباب حیات برای خود نمایند؛ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَأْسَوا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۱) و در سوره یونس، آیه پنجم فرماید: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عِددَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ (۲) و حرارت شمس چقدر فواید که بر او مترتب است؛ نضج اثمار و نبات و اشجار و ابدان، تمام به واسطه حرارت شمس است؛ وَ سَخَّرَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى

ص: ۳۱۹

۱- (۱) سوره مبارکه فرقان ۴۷/.

۲- (۲) سوره مبارکه یونس ۵-۶.

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (۱) و چقدر بر وفق حکمت که هر روزی از موضع معین طلوع و به مرکز معین غروب که باعث تولید فصول اربعه به واسطه این اختلاف سیر که ایجاد فصول می نماید؛ چقدر آثار عظیمه و نتایج بی حساب بسط و قبض اعضا و جوارح و اشیاء از قبیل نبات، معدن، حیوان برای این اختلاف و به واسطه این بسط و قبض؛ جریان رطوبت در معدن و احجار و ماء در نبات و اشجار و دم در حیوان و پس از آن حرارت شمس را به خود گرفته و دستگاه طبخی در موالیذ ایجاد شده و به نحو منظم آثار هوایی و ناری و مائی و خاکی در موالیذ از این اختلاف سیر ظاهر آید.

از اینجا خوب معلوم می شود شدت ربط این آثار و امور به یکدیگر و تنظیم عالم و قصور فکر ما که ابداء فکر نداریم و به نحو تقلید، بعضی مزخرفات و خرافات را از روی جهل می گوئیم که مقتضای طبیعت اشیاء است و خود را در عقب جهال و نادانان و شهوت پرستان انداخته، کور کورانه خود را در چاه های بی ته و دریا های بی حد، هلاک می نماییم و ابداء نظر در آیات و شواهد ربوبیت نیفکنیم، کجا می تواند طبیعت غیر فایده بی شعور چنین تنظیم و دستگاه مرتب ایجاد کند که سرتاپا تمام حکمت و مصلحت و یکپارچه علم و ارتباط است؛ نهایت آنکه ما خبر از جایی نداریم و بی بهره از معرفت و علم و هنر و فقط با مادر خاکی و طبیعت دست در آغوش یکدیگر کرده و ابداء برای فکر در امور حاضر نیستیم.

و فی الجملة گاه گاه خسوف و کسوف در عالم شمس و قمر ایجاد شود که از جمله آیات و شواهد صانع عالم است؛ چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وفات حضرت ابراهیم رحمه الله فرزند خود، فرمود و این موهومات واهیه که بعضی در خسوف و کسوف گفته اند، ابداء ملاک ندارد و لازم به ذکر آنها نخواهد بود و بهتر اعراض از این گونه حرفها است.

ص: ۳۲۰

و از جمله آیات و دلایل الهی باد است؛ چنانچه فرماید: وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ (۱)؛ یعنی، خدای عالمیان، آن کسی که فرستاد بادها را تا بشارت باشد در پیشگاه رحمتش و یا آنکه نسر داد ریاح را در پیشگاه رحمتش تا آنگاه که حمل کرد ابرهای سنگین را و رانندیم آن را از برای شهر مرده؛ پس نازل فرمودیم به او آب را و آنگاه بیرون آوردیم به او از هر ثمره. مراد از رحمت در این آیه شریفه و آیات دیگر که به این مضمون است، باران باشد. باد صبا به هیجان آرد ابر را و باد شمال جمعش نماید و باد جنوب جلبش کند و باد دبور متفرقش سازد. عجب آیت بزرگی است این باد که به قدرت حضرت احدیت باعث بر تولید ابر و تنزیل باران که آن هم یکی از آیات عظیمه است و هکذا تصفیه هوا به واسطه باد باشد که اگر باد نوزد، هوا به اندک زمانی چنان کثیف شود که ابدای قابل زیست نباشد. اگر به نباتات و اثمار برخورد آنها را تلطیف و نضج دهد و اگر به حیوانات برخورد باعث جریان خون آنها شود. گاه باد صرصر (۲) شود و مهلک قوم عاد گردد. گاه باد خزان شود و باعث انجماد خون در

ص: ۳۲۱

۱- (۱) سوره مبارکه اعراف ۵۷.

۲- (۲) در فرهنگ معین باد سخت و سرد معنی شده است و در کتاب «قصه های قرآن» آمده است: خدای سبحان بادی بسیار شدید بر قوم عاد مسلط گرداند که هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان وزیدن گرفت و همان گونه که درخت نخل میان تهی از ریشه کنده می شد، بدن های آنان از جا کنده شد و بر زمین کوبیده می شد و بدن هایشان قطعه قطعه گردید و همگی نابود شدند. (قصه های قرآن، محمد جواد مهری، مشرقین، قم، اول، ۱۳۸۱، ص ۸۳).

حیوان و نائم ساختن روح نباتی آن و هرچه گل و ریحان است تمامی را خشک و برگ های درختان را سرنگون سازد.

گاه بوزد و بیدارکننده نبات و حیوان باشد و لکن باید دانست که آن باد و هوایی که حیوان احتیاج دارد آن است که جزء اکسیژن او زیادتر باشد از ازت اش؛عکس نبات.

و گاه ابر را از هم متفرق سازد و گاه جمع آوری کند، گاه مهلک و گاه ممد حیات؛ بلکه باعث بر حیات. و حاصل، محرک کشتی حیات موجودات عالم و نجات دهنده از گرداب های هلاکت باشد به شرط آنکه طوفان نشود و ناخدا هم نابلد نباشد که در حین طوفان یا قبل از آن کاری کند و اسبابی فراهم آورد که در حین آن کشتی غرق شود. آی بیچاره! خود را حفظ کن! مبادا طوفان صرصر تو را فرو گیرد؛ دیگر راه فرار نگذارد؛ آن وقت است که دریغ می خوری و چاره نداری؛ علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.

و علی ای حال، یکی از آیات الهیه همانا باد است؛ لذا در قرآن مجید مکررا اشاره می فرماید و ما را متنبه می سازد و آثار و نتایج او را بیان می فرماید، شاید ما اهل فکر شویم و خود را از ورطه هلاکت کفر و شرک نجات دهیم. و آنچه می گویند که تولید باد از آن شود که هوای یک مرکزی به واسطه حرارت تصاعد نماید لذا هواهای مرکز دیگر فشار آورد که آن گز (۱) را پر کند از این حیث تولید باد شود، این حرف منافی با آیت بودن باد و ارسال آن از طرف حضرت احدیت ندارد؛ بلکه این بیان، مزید بر مقصود شود و نتیجه به دست آید؛ زیرا که ایجاد اصل کره هوایی بر اطراف کره خاک به ید قدرت حضرت ذو الجلال است. عجب حکم محکم متقنی در ایجاد هوا به کار برده که عقل هر ذی عقلی متحیر و مبهور است. اگر این کره هوایی نبود، بقاء حیوان و نبات و تکون

ص: ۳۲۲

معدن ممکن نبود. کدام طبیعت بی شعوری، شعورش رسد که این هوای کثیر الفائده را ایجاد کند که حتی سنگ که پست ترین معادن است خلقتش موقوف بر هوا است؛ لذا است که می فرماید: **وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ ۙ (۱)** یعنی، فرستادیم بادهایی که اشیا را باردار می کند. **فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ۙ (۲)** و پس از آن ایجاد آب فرمودیم و از آسمان انزال کردیم؛ پس بر شما بنوشانیدیم و حال آنکه نبودید از جمله جمع آورندگان و ایجادکنندگان آب؛ بلکه منحصر است به حضرتش و احدی قدرت چنین عملی ندارد که به واسطه ارسال باد، بیافریند آب و انزال فرماید و از او ایجاد هر موجود نماید. این است که از بعض اخبار چنین استفاده می شود که: مواد خلقت هر موجود در آب سماوی است و از آن تعبیر به نطفه گردیده است. بعض آقایان چنین می گویند که باران و برف نیست، مگر همان بخارهایی که از زمین و دریا متصاعد می شود به واسطه تابش حرارت بر آب های زمین و در هوای بسیار سرد باز منقلب به آب می شود و به زمین عود کند؛ و لکن اولاً این حرف ابداع مبنی ندارد، و بر فرض آنکه چنین هم باشد نسبت به بعضی از آب ها است که از طرف بالا می آید و از کجا ثابت شده که تمام آب ها چنین است با آنکه قدما و متجددین از حکما قبول دارند که در غیر از زمین هم آب یافت می شود؛ اما قدما قائل هستند که در افلاک هم مواد مائی هست و اما متجددین می گویند در بعض کرات و کواکب، چنانچه استکشاف شده، دریاها و کوه ها و کره هوایی موجود است.

و علی ای حال، احتیاج به نقل از آنان نخواهد بود؛ زیرا که در شرع ما ظواهر آیات و بعض اخبار ایضا دلالت دارد بر آنکه آب از آسمان نازل می شود و بالخصوص مواد

ص: ۳۲۳

۱- (۱) سوره مبارکه حجر که ۲۲/.

۲- (۲) همان.

منوی ایجاد هر موجود. و از طرف آقایان هم برهان قطعی ثابت نشده تا آنکه ما را بتوانند ملزم کنند بر حرف های بی مغز خود؛ خصوصاً بعد از آنکه بعضی چنین استکشاف کرده که اصل مواد مائی از طرف علو است.

و از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله چنین وارد شده، چنانچه علی بن جعفر نقل می کند از آن حضرت که فرمود: «به درستی که نطفه از آسمان واقع شود به سوی زمین بر نبات و ثمر و شجر؛ پس می خورد او را مردم و بهایم؛ پس جاری می شود در آنها» (۱) و در اخبار وارده راجع به احوال قیامت چنین دارد که از آسمان باران ببارد بر زمین؛ چنان بارانی که مثل نطفه است و به واسطه این اعضا و جوارح هر کسی جمع شود و به حالت اولیه خود برگردد.

و در قرآن مجید هم چنین فرماید که: **وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا** (۲) از آسمان، آب پاک و پاک کننده نازل کردیم؛ بلکه می توان گفت: بنابر آنکه آب منحصر باشد به آب زمین، بالاخره باید منجر شود به تمام شدن آب؛ زیرا که به توسط هوا و حرارت، کم شود تا آنکه تمام شود و هکذا باید دریاهای اطراف زمین همیشه رو به تنزل باشد و حال آنکه دیده می شود که در بعض سنوالت بی اندازه طغیان می نماید و همچنین اگر بنا بود که این آب ها که از آسمان می آید، همان بخارات دریاها و زمین باشد، باید به یک میزان باشد، یا در وقت تابستان زیادتر باشد بر حسب عادت؛ زیرا که شدت تبخیر آب در آن وقت است و همچنین باید احتیاج به ابر نباشد و حال آنکه نادر است بلکه وجود ندارد باران بدون ابر.

و بر فرض محال که گفته شود باران و برف از بخارات مائیه تولید شود معروض می داریم خدمت آقایان، اصل ایجاد کره هوایی در اطراف زمین و حفظ از پراکندگی

ص: ۳۲۴

۱- (۱) بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۳۶۸؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲- (۲) سوره مبارکه فرقان ۴۸/.

و حال آنکه هوا از موجوداتی است که میل شدیدی به پراکندگی و تفرقه دارد از اعظم آیات خدا است؛ زیرا که هیچ طبیعی نیست که اقتضای چنین عمل نماید و ایجاد هوای به این پرفایده ای کند و او را حفظ کند از تفرقه؛ بلکه مقتضای طبیعت عکس این است؛ قدرت کامله الهی را می خواهد که ایجاد مغناطیس و قوه انجذاب فرماید ما بین خاک و هوا و ماء و غیره و این ها را به یک تنظیم تمام مرتب فرماید به طوری که به صورت یک حیوان ذی روح شود، تمام این عالم کون و فساد یا به صورت یک کارخانه بسیار منظم و مرتب که اگر یک جزء آن فاسد شود، تمام آن به هم خورد و اگر عضوی از او مرضی پیدا کند تمام اعضاء و جوارح او متزلزل و مریض گردد و محتاج به یک طبیب ماهر گردد.

خیلی عجب است از اشخاصی که اگر بخواهند یک خانه ناقابل بنا کنند، محتاج به مهندس و معمار و بنا و عمله خواهند بود و ممکن نشود که این خانه را بدون اهل فنون مختلفه بنا کند یا آنکه خود آن شخص بدون مقدمه و تعلم بنایی و هندسه و غیره بنا کند؛ بلکه اگر بخواهد یک دیواری بنا کند تا اهل علم و فنش نشود یا اهلش را نیاورد ممکن نشود بنای این دیوار. چنین شخصی چگونه می گوید این تنظیم و ترتیب که هر جزئی از آن چه حکمت های «لا تعد و لا تحصی» به کار برده شده، عمل یک طبیعت بی شعور است؛ واقعا باید حماقت به نهایت برسد تا آنکه چنین حرفی را بزند. حقیر گمان ندارم کسی در عالم از روی عقیده و یقین بگوید بلکه اگر از لسان کسی صادر شود البته یا شوخی می کند یا آنکه می خواهد بداند طرف چه می گوید؛ و لکن در واقع عقیده مند است به مبدأ قادر حی متکلم و قهار و می داند که چنین دستگاه منظم بدون چنین مبدایی محال و غیر ممکن است.

[تجلی علم و حکمت الهی در زنده شدن زمین به گیاهان]

در یک نبات بین چقدر حکمت و دانش بکار برده شده که قابل احصا نخواهد بود؛

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱) و البته معلوم است که یکی از آیات واضح‌الهی احیای ارض مرده است و رویاندن نباتات و اشجار بر او و خلق ازواج از نبات الارض و از انفس و از آنچه بشر را نرسد علم به او وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ؛ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ؛ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ؛ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۲)

یکی از آیات از برای مردم بر عظمت و قدرت کامله‌الهی، ارض مرده است که احیاء فرماید حضرت رحمن و بیرون آرد از او دانه را؛ پس از آن مردم می‌خورند و قرار داده در آن باغ‌هایی از درخت خرما و انگور و بجوشانده در او از چشمه‌ها تا آنکه بخورند از ثمره او و آنچه عمل کند دست ایشان؛ آیا پس از این همه نعمت‌های الهی شکر او نکنند؟ منزّه است آنکه ایجاد فرمود اصناف موجودات را دسته‌ای نباتات ارض و دسته دیگر از نفوس موجودات و دسته سوم از آنچه که علم شما به او نرسد.

بین حضرت ذو الجلال، خاک تیره و ظلمانی و ضعیف را مطیع روح نباتی قرار داد و این روح دست او را گرفته، از مقام تیرگی و ضعف بیرون آرد و او را به مقام غنج و دلال و طرب نباتی برساند و چه اشیاء لطیف از این خاک به این پستی بیرون آرد؛ و هکذا نبات چون نسبت به حیوان دارای ضعف و ناتوانی داشت او را مطیع حیوان قرار داد و اسباب انقیاد و اطاعت را برای او فراهم آورد؛ لذا این حیوان دست نبات را گرفته و او را به مقامات عالیه حیوانی رسانیده؛ و هکذا حیوان را چون مقامش مقام جهل و نادانی و شهوت است و مصالح و مفاسد خود را نمی‌داند، لذا او را در تحت فرمان روح

ص: ۳۲۶

۱- (۱) سوره مبارکه ابراهیم ۱۰.

۲- (۲) سوره مبارکه یس ۳۳-۳۶.

انسانی که به حسب علم و قدرت قوی تر است، قرار داد و آن هم به واسطه اطاعت و انقیاد به مقام شامخی رسید و چون در انسان هم ضعف و سستی هست از آنکه **إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** (۱) او را تحت فرمان روح نبوت و ولایت قرار داد تا آنکه به واسطه اطاعت از این روح قدسی الهی به درجات عالم ملکوت پرواز نماید، لذا فرمود:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۲)

حال مشاهده نما هر کدام از این مراتب مادون، گردن زیر بار مافوق خود دریاورند و مقام عبودیت حق را اتخاذ نمایند و فرمان الهی را کنار گذارند و در شاهراه هدایت نروند، ناچارند از آنکه در طرق مخوفه دچار کوه های ظلمت و صحراهای پر از درنده و چاه های مملو از مار و مور گرفتار شوند و ابدا چاره نداشته باشند. چنانچه در حق آنان فرماید: **إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسِيحُورًا؛ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسِيحُ تَطِيعُونَ سَبِيلًا** (۳) البته معلوم است آنکه دست از نفس نبوی برداشت و نبی را مرد مسحور دانست گمراه شود به طوری که دیگر قدرت بر پیدا کردن راه ندارد و ابدا به مقصود نائل نشود. لذا برای آنکه مردم گمراه نشوند و بدانند که غیر از طریق الهی سایر طرق به طور کلی قابل رفتن نخواهد بود و مخوف است، ارشاد فرمود به بیان واضح: **قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ؛** (۴) بگو ای محمد صلی الله علیه و آله به اهل عالم که آیا عبادت می کنید غیر از خداوند عالم آنچه را که نیست قادر بر رفع ضرر از شما یا جلب نفع به سوی شما و حال آنکه خداوند شنوا و عالم است به حال شما؟! بگو ای اهل کتاب!

ص: ۳۲۷

۱- (۱) سوره مبارکه احزاب ۷۲.

۲- (۲) سوره مبارکه نساء ۵۹.

۳- (۳) سوره مبارکه اسراء ۴۷-۴۸.

۴- (۴) سوره مبارکه مائده ۷۶-۷۷.

غلو ننماید در دین خود جز حق و متابعت نکنید هوس های آن قوم که گمراه شدند از قبل و گمراه کردند مردم بسیاری را و گمراه شدند از راه راست. معلوم است که حضرت رحمن از باب لطف، ارشاد فرماید بشر را در این آیه مبارکه از ترک پیروی گمراهان و اطاعت از روح مقدس نبوی و ولوی.

وای بر آن مردمی که پیشوای آنان جهال و شهوت پرستان باشند و آنها را به طرق کج و معوج و مخوفه برند و از طریق هدایت بازدارند. نهایت آنکه در این عالم دنیا پرده پوشی شده و حقیقت حال آنان غیر مرئی و حلم حضرت احدیت از اعمال شنیعه آنان پرده پوشی نموده و آنگاه پرده از روی کار بردارند که فرماید: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَفْرَوْنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فِتْيَانًا؛ وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمَى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَى وَاَضَلُّ سَبِيلًا؛ (۱)** آن روز که می خوانیم هر طایفه را به پیشوای خود پس از آنکه داده شده کتاب او به دست راستش، پس آنان قرائت کنند کتاب خود را و ظلم به آنان نشود به قدر ذره ای و آنکه بود در دنیا کور و غافل از حق پس در عالم آخرت هم کور و گمراه تر است.

البته معلوم است آنکه مطیع امام به حق، یعنی پیغمبر اکرم و اوصیای او علیهم السّلام گردید، کتاب اعمال او به یمین او داده شود و او را در جنّات تجری من تَخْتِهَا الْاَنْهَارُ (۲) جای دهند و آنکه پیشوای خود را دیگران قرار داد و چشم قلب خود را کور نمود در یوم حساب خوانده شود به امام خود، آن امامی که مضلّ او بوده؛ امام، از امت برائت جوید و امت از امام و هر کدام دیگری را لعن کند و دشنام دهد؛ این است که فرماید: **اِذْ تَبَرَّأَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْا مِنَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْا وَ رَاَوْا الْعِيْدَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْاَسْبَابُ؛ وَ قَالَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْا لَوْ**

ص: ۳۲۸

۱- (۱) سوره مبارکه اسراء ۷۱-۷۲.

۲- (۲) سوره مبارکه آل عمران ۱۵.

أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبِعُ مَنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنَّا كَذَلِكَ يَرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالُهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱).

یا در آیه دیگر فرماید: ... وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لَوْلَا إِجْمَاعُكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ؛ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ... (۲).

یا آنکه به اعداء جن و شیاطین و هوای نفس، پرستش مایکه نمایند آنگاه در قیامت خطاب به آنان شود: ... ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ؛ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَرَبُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ؛ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا... (۳).

[پرستش هوای و هوس و مذمت آن]

البته معلوم است آنکه مراد ملائکه از این جواب بِلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ (۴) به آنکه معبود واقع شده، آن است که: این مردم مطیع ما نبودند بلکه مطیع طبیعت جنی بودند و از آنچه شیاطین بر آنان می خواندند و آنها را به آن اغوا می نمودند انقیاد داشتند و آن را شنوا بودند. و آن عبارت است از آنکه: پرستش هواهای نفسانی و شهوات حیوانی و غرور دنیایی نمایند که این امر موجب اختلاف و تشتت و تفرقه و بینونت و جدایی و قتال و ترس و جبن از هر موجود و بندگی از هر محتاج است؛ در آن واحد تملق از هزار محتاج گوید و متصل در صدد انحطاط و اضمحلال است.

ص: ۳۲۹

۱- (۱) سوره مبارکه بقره ۱۶۶-۱۶۷.

۲- (۲) سوره مبارکه سبأ ۳۱-۳۳.

۳- (۳) سوره مبارکه سبأ ۴۰-۴۲.

۴- (۴) همان ۴۱.

و از جمله صفات این طبیعت جتیه است، کفر و جحود و شرّ و یأس و جور و حرص و غضب و حماقت و طمع و تکبر و شک و فقر و بغض و معصیت و کذب و خیانت و افشاء سرّ و نَمّامی و قطع رحم و عدوان و بخل و هرچه تصور شود از صفات رذیله و مایه هرفساد اوست و باعث بر اختلاف و تلّون و هرروز یک معبود پیدا کردن اوست.

لذا خدای متعال فرمود: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ (۱)** ای پسران آدم! آیا من با شما عهد نکردم که عبادت شیطان ننمایید؛ زیرا که دشمن آشکارای شما است. او به هم زننده هراجتماعی و ریشه کن هرتمدن و خراب کننده هر شهر و دیار و برباددهنده مال و اموال و براندازنده نسل بنی آدم است. ای طایفه بشر! مبادا خود را مطیع او گردانی که خانه تو خراب خواهد شد و نسل تو از روی زمین برفتد و تو دچار هردرنده و گزنده و غول بیابان گردی شوی و دیگر راه فرار از برای تو نباشد و مجبور شوی که تملّق از هر مرد نامرد گویی و بالاخره آتش او تو را فراگیرد و در سیلاب او غرقه گردی و چاره از برای تو نباشد و سرمایه تو را از دستت بگیرد.

عجب دزد بی انصافی و عجب گرگ گرسنه ای! خدا نکند که احدی به دام او گرفتار گردد؛ گرچه تمام ماها به دام او گرفتاریم؛ نهایت آنکه التفات نداریم. لذا فرمود: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا». **(۲)** آخر اسیر این دشمن تا کی و در حبس او شب به روز آوردن تا چند؟! چرا باید خود را اسیر او کنی و آنگاه در آتش او سوزان شوی؟! از اول نزدیک او مرو و حساب خود را تفریق کن و دشمن بر سر خود مسلط مگردان و آب حیاتی بر آتش ریز. طبیعت، جنّی است؛ زیبایی و نرمی ظاهر او را منگر، زهر او را هم بنگر. البته

ص: ۳۳۰

۱- (۱) سوره مبارکه یس ۶۰/.

۲- (۲) بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳ و ج ۵، ص ۱۳۴.

عاقل از مار دوری کند و خود را به چنگال درندگان گرفتار ننماید؛ لذا فرمود: **أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ**؛ (۱) جهل را بین که چگونه صاحب خود را در چاه بی ته اندازد؛ و مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا. (۲) البته «تفکر ساعه خیر من عبادہ سبعین سنہ» (۳) و «فضل العالم علی العابد کفضل الشمس علی سائر الکواکب» (۴) و «نوم العالم خیر من عبادہ الجاهل» (۵) و **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** (۶).

البته آنکه دارای چشم است نور را ببیند و از ظلمت تمیز دهد و خود را در ظلمت گرفتار نسازد و نور حق، تمام عالم ممکنات را روشن نموده لکن آن که چشم دلش کور است چگونه می تواند این نور را مشاهده کند و از او استضاء نماید هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۷) بر فرض آنکه یک نفر حاضر شود تمام آیات الهی و براهین عقلیه را که احاطه دارد برای شخص که چشم دل او کور است اقامه نماید بالاخره فائده نخواهد بخشید و ابدا از مقام شک تجاوز نکند. البته اولاً باید معالجه چشم نماید و آنگاه الوان گوناگون را به او بنمایانند. تا چشم نبیند تو هرچه خواهی از برای او تعریف و توصیف چشم و ابرو و حسن صورت کن بالاخره برای کور بدبخت چه فایده دارد؟ صوت خوش خوب است اما برای گوشدار و از برای آدم کر هیچ وقت نتیجه ندهد. البته اولاً باید دل را پاک نمود و آنگاه حق را به او عرضه داشت، دلی که پرورش نیافته مگر از حرام، کجا تواند زیر بار حق رود؟

ص: ۳۳۱

-
- ۱- (۱) سوره مبارکه بقره ۱۳.
 - ۲- (۲) سوره مبارکه اسراء ۷۲.
 - ۳- (۳) چهل حدیث، امام خمینی، ص ۲۱۰، چاپ نشر آثار امام خمینی.
 - ۴- (۴) در بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹، و بصائر الدرجات، ص ۱۹ چنین آمده است: قال النبی صلی الله علیه و آله: «ان فضل العالم علی العابد کفضل الشمس علی الکواکب».
 - ۵- (۵) من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۵، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲.
 - ۶- (۶) سوره مبارکه فاطر ۲۸.
 - ۷- (۷) سوره مبارکه زمر ۹.

اجمالاً بر سر سخن رویم پر گفتن کسالت آور است و مزیل عقل و از جمله آیات و شواهد ربوبیت برق رعد و صاعقه است که حضرت احدیت ایجاد فرموده؛ چنانچه فرماید: هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبُرُقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ؛ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ . (۱) و در تَكْوَن اینها متجددین می گویند که: از تصاعد بخارهای زمین دو قسم ابر تولید یابد؛ یکی در جوّ علوی و دیگری در جوّ قریب به ارض و تولید شود از ابر جوّ علوی، کهربای موجب و در سفلی منفی؛ زیرا که جوّ علوی دارای کهربای موجب و سفلی دارای منفی به اعتبار قرب به ارض و چون این دو ابر تصادف کنند و در مقابل یکدیگر واقع شوند این دو کهربا در مقابل جذب و انجذاب در آیند؛ زیرا که ثابت شده هر جا کهربای مثبت، قرب به منفی پیدا کرد، البته لازمه او جذب است؛ به خلاف آنکه هر دو مثبت یا هر دو منفی باشند و چون نتیجه این جذب بالاخره اتحاد است در حال اتحاد پیدا کردن، سه چیز تولید یابد: حرارت و صوت و ضوء. و اوّل صاعقه است و دوّم رعد است و سوم برق و اینها به واسطه شدت و ضخامت ابرها تفاوت پیدا کند و زیاد و کم شود؛ و لکن این فرمایش اولاً برخلاف بعض طوایف اخبار ما است و بر فرض که آن ظواهر توجیه شود مطابق با این حرف در آید معروض می داریم که اصل ایجاد این هوا و تولید مغناطیس و جاذبه در او که باعث و سبب این امور شود؛ البته ممکن نشود مگر از روی حکمت و قدرت حضرت علام الغیوب. و معلوم است «ابی الله ان یجری الامور الاّ- باسبابها»؛ (۲) خداوند عالم هر چه خواست ایجاد فرماید باید از روی سبب باشد. چه ضرر دارد که این چنین که می گویند

ص: ۳۳۲

۱- (۱) سوره مبارکه رعد ۱۲-۱۳.

۲- (۲) کافی، محمّد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۱۸۳ و در آن آمده است: قال الصادق علیه السّلام: «الی الله ان یجری الاشیاء الاّ بالاسباب».

باشد. علی ای حال از اعظم آیات الهی است و به واسطه این صاعقه است که می سوزاند و خراب می کند آنچه از اراده اش تعلق گرفته و شکی نیست که اراده حضرتش تعلق نگیرد مگر از روی حکمت؛ و حکمت شاید اقتضا نکند مگر آن گاه که اهل معصیت زیاد و فعل مردم فحشا و منکر؛ لذا است در ازمنه سابق بر بعثت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله زیاد واقع می گردید برای کثرت معاصی و به واسطه این وجود مبارک از این امت برداشت تا در آخر الزمان که فحشا و منکر شیوع پیدا کند آن وقت باز زیاد شود صاعقه و مردم را بسوزاند و شهرها را خراب کند.

[عبرت از گنه کاران شبه ها و توضیح آیات مربوطه]

و همچنین است مسخ که در امم سابقه بسیار بوده، چنانچه از اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله کشف می شود هر قومی طغیان می نمودند و خدای عز و جل را فراموش می کردند مقام قهار آنان را مسخ می فرمود؛ چنانچه در احوال اهل سبت می فرماید: **وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آتَدَوْنَا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ**؛ (۱) ای بنی اسرائیل! شما دانستید آنان را که از شما بودند و تجاوز از حد خود نمودند، پس گفتیم از برای آنان بوده باشید قرده دور از هر خیر و نعمتی. و در آخر همین آیه می فرماید: **فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ**. (۲) و منقول است از حضرت باقر علیه السلام در تفسیرش یعنی قرار دادیم این امت ممسوخه را عقوبت از برای خود آنان برای گناهی که کرده بودند و ردع از برای آنان که مشاهده کردند آن طایفه را و آنان که می شنوند احوال ایشان را. و باز در احوال این طایفه در سوره اعراف فرماید: **وَسَيُلْهَمُهُمْ عَنِ الْقُرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ**

ص: ۳۳۳

۱- (۱) سوره مبارکه بقره ۶۵.

۲- (۲) سوره مبارکه بقره ۶۶.

لَا يَسْتُوتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّايَ رَبُّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ؛ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ الشُّوْءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَيِّنٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ . (۱) این آیه شریفه مشتمل است بر مطالب چندی، لذا اشاره به بعض آنها ضرر ندارد. از آن جمله احوال اصحاب سبت است و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام منقول است از حضرت سجاد علیه السلام و هکذا در روایات دیگر هم وارد است و ملخص مجموع آن است که: اهل سبت هشتاد هزار نفر و کسری بودند در قریه ای که در لب دریا بوده از آل ثمود که خداوند عالم آنان را نهی فرمود به لسان انبیاء از صید ماهی در روز شنبه و آنها سه دسته شدند: یک دسته آنان که مخالفت نهی نمودند و حوض ها در اطراف دریا بنا کردند و در دریا رخنه دادند و چون ماهیان در روز شنبه از جهت آنکه ایمن بودند زیاد در روی آب و اطراف و به حوض ها وارد و چون می خواستند مراجعت کنند در دریا، دیگر نمی توانستند و در غیر آن روز آنها را از حوض ها می گرفتند و به این واسطه ثروت زیاد پیدا کرده. و دسته دیگر فقط ترک معصیت کرده، کناره گرفتند. و دسته سوم در مقام نهی از منکر برآمده و آنان را نهی می کردند از این عمل و تحذیر از عذاب الهی و چون طغیان آنان به نهایت رسید و به واسطه نهی اولیاء خدا دست برنداشتند و آن دسته عزلت اختیار کرده به ناهین گفتند که:

چرا شما نهی می کنید آنان را که مستحق عذاب الهی گردیدند؟ جواب دادند: چون نهی از منکر بر ما لازم بود و شاید که توبه کنند و بالاخره طغیان آنها زیاد شد تا آنجا که دسته ناهین هجرت کرده از شهر بیرون رفته شب را همان خارج قریه بودند و صبح گاه که آمدند از اهل شهر اطلاعی حاصل کنند، دیدند باب شهر بسته و چون اطلاع حاصل

ص: ۳۳۴

نشد، لذا بر بام رفته، دیدند قوم را که به صورت میمون درآمده و تا سه روز به همین منوال بودند و بعد از آن باران یا باد بر آنان وزید و آنها را بسوزانید و بر دریا ریخت و قومی که مسخ شدند تا سه روز بیشتر حیات نداشتند و بعد از آن صاعقه آنها را در صحرای عدم انداخت.

[در احوالات مسخ شدگان]

خیلی انسان باید قدردانی کند و متذکر باشد مبدا آنکه عذاب الهی در دنیا و آخرت آدمی را فراگیرد و هیچ چاره برای او نباشد. نافرمانی چنان بنیاد انسان را ریشه کن کند که بالاخره حیات دنیوی او منجر به قرده و خنازیر شود چنانچه می فرماید: قُلْ هَيْلٌ أَتَيْتُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَيَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ . (۱)

و به طور اختصار عرض شود آن که خداوند قهار طوایفی را که به واسطه معاصی مسخ فرمود بسیار بوده؛ لکن آنچه معلوم می شود از هفده صورت آنان را تجاوز نداده که هر قومی به صورت یکی از این هفده صورت حیوان مسخ شده و آنها عبارت از میمون و خوک و خرس و خفاش و گرگ و فیل و کرم سیاه و مارماهی و عقرب و سهیل و زهره و عنکبوت و قنفذ و خرگوش و موش و وزغ و زنبور و طاووس. (۲) و معلوم است هیچ کدام از این اقوام که مسخ شدند، بدون سبب به یکی از این صور درنیامده؛ زیرا که ترجیح بلا- مرجح قبیح است از شخص حکیم؛ پس از روی سبب بود و با تناسب؛ زیرا که در تمام موجودات عالم مناسبت شرط است؛ خصوصا در مادیات عالم کون و فساد و از

ص: ۳۳۵

۱- (۱) سوره مبارکه مائده ۶۰/.

۲- (۲) برگرفته از روایتی که در کتاب خصال شیخ صدوق جلد دوم باب خصال سیزده گانه آورده شده.

طرف دیگر هم حکما گفته اند: قلب ماهیت محال است. پس از روی این دو مقدمه کشف خواهد شد که در باطن هر کدام از این اقوام به واسطه آن نحو عملی که داشته اند، همان حیوانی بوده که به صورت آن مسخ شده؛ لکن در چشم ظاهری صورت انسان بوده و در جلد انسانی زندگی می کرده و البته مثل اولیای حضرت احدیت آنان را به همان صورت واقعی خود می دیده اند؛ چنانچه از بعض اخبار معلوم می شود (۱) و هکذا از اخبار قیامت هم چنین استفاده می شود و به خوبی معلوم می گردد و آنهایی که به صورت انسانی به سر می برند، فقط یک عده قلیل از آنان انسان خواهند بود و ما بقی یک عده درندگان و موزیان و خرها هستند که به صورت انسان و در باطن حیوان غیر انسانی خواهند بود. خدا کند که پرده از روی کار برداشته نشود و الا معلوم خواهد شد که ماها چه جانورانی هستیم و چه اعمال شنیعه از ما صادر گردیده است. عجب خداوند حلیم و رحیم و ستاری است که در این عالم دنیا کشف از عمل هیچ کس نکند مگر آنگاه که طغیان به نهایت رسد و یا آنکه بخواهد از باب لطف شخص را متنبه گرداند. و لکن در عالم آخرت جای پرده پوشی و تستر نخواهد بود مگر برای آنان که حق تعالی آنان را عفو فرموده؛ زیرا که عالم آخرت، عالم حساب و رسیدگی به اعمال عبید و جزای بر عمل است و هر که مشمول رحمت حق نگردد البته باید پرده برداشته شود و ملایکه و اولیاء حق، معایب آنان را ببینند. وای به رخسار ماها در آن روز که چه خجالت ها و سربه زیری ها و سرزنش ها داریم و به چه صورت ها خواهیم درآمد و به چه خفت ما را به جهنم کشند. از مقام رحماتیت خواهانیم که ما را به لطف و کرمش عفو فرماید و در آخرت هم پرده از کار ما نگشاید و رسوای خلقش نفرماید؛ لکن به شرط آنکه ما هم اعتصام

ص: ۳۳۶

۱- (۱) همان.

بجبل الله نماييم و خود را آویز ذیل عنایت اولیاء او گردانیم شاید به برکت آنان، و مقام لطف او و شفاعت مقربان در گاهش، مشمول دریای رحمتش گردیم و از کوه های عذاب آن عالم، نجاتی حاصل کنیم؛ و لکن شفاعت آنان ما را شامل نگردد مگر به چنگ زدن به دامان قرآن مجید و دین مقدس اسلام. و هر چه قرآن فرماید به تفسیر اهل بیت علیهم السلام خود را ملزم به آن بدانیم و به آن عمل نماییم که فرمود: **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَآلَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْ بِحُكْمِ رَبِّكُمْ إِنَّكُمْ لَخَوَانًا وَا كُنْتُمْ عَلَيَّ شِفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا**؛ (۱) ای مردم! چنگ زدید به اسلام و توحید و ولایت و متفرق نشوید از اطراف آل محمد علیهم السلام. به سوی هواهای نفسانی خود و متذکر شوید نعمت خدای را بر شما آنگاه که در ایام جاهلیت، بودید دشمن یکدیگر به واسطه آنکه مطیع هوای خود بودید و البته هوای هر کس مخالف با هوای دیگری خواهد بود؛ پس تألیف قلوب داد میان شما به کلمه توحید و اسلام که فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». (۲) اتباع از هواهای نفسانی را کنار گذارید و ترک عبودیت آلهه مختلف کنید که به واسطه دشمنی و عداوت در بین شما شعله ور شده؛ این آتش را خاموش کنید به کلمه توحید و نمیرید مگر به دین اسلام؛ پس صبح کردید شب کفر و عداوت را به توحید و اخوت و بودید بر لب گودال آتش؛ یعنی منغم در کفر و جحود که لب جهنم است؛ پس ندای عالمیان شما را نجات داد به نعمت وجود حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله.

[فراموشی و غفلت و آثار زیان بار آن]

مطلب دومی را که آیه اصحاب سبت متضمن بود نسیان ما ذکر است. معلوم است

ص: ۳۳۷

۱- (۱) سوره مبارکه آل عمران ۱۰۳.

۲- (۲) بحار، ج ۱۸، ص ۲۰۲؛ المناقب، ج ۱، ص ۵۶.

انسان در هر حال که هست باید متذکر مواعظ الهی بوده باشد و مرگ را از نظر خود محو ننماید و حضرت قهار را شاهد داند؛ چنانچه در آن آیه مبارکه فرموده: «خداوند به شما نزدیکتر است از رگ گردن شما» (۱) مبادا غفلت و نسیان ورزید که دزد نفس و شیطان بیدار و ملتفت است و یک دفعه او را فراگیرند و هیچ چاره بردار نباشد و این نسیان ما ذکر مسلما از اسباب هلاکت است؛ چنانچه در آیه سابق فرمود و در آیه دیگر می فرماید: ...فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۲) چون نسیان کنند قسمتی از آنچه را که فرمان الهی و موعظت آنها بود، پس بیندازیم در میان ایشان عداوت و کینه را تا روز قیامت و زود باشد که از برای ایشان بیان کنیم آنچه را که صنعت آنان بوده و چنین استفاده می شود از این آیه مبارکه که نسیان ذکر، باعث هلاکت دنیا و آخرت است. و نیز در آیه دیگر فرماید: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ؛ فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا؛ (۳) پس چون نسیان کنند و ترک کنند آنچه که به آن موعظت کردیم ایشان را از ذکر یعنی ضراء و بأساء، پس بکشاییم بر آنها ابواب هر نعمتی را از صحبت و توسعه در ارزاق تا آنگاه که خوش حال شوند به اقسام نعم و عطایا؛ پس بگیریم آنان را مفاجاه و دفعتا بدون آنکه ملتفت شوند آنگاه مأیوس شوند و حسرت خورند، پس قطع شود عقب آنان و بلا عقب مانند. چون مردم از ذکر خدا بازمانند و دوری جویند و حرص، چشم و گوش آنها را فروگیرد و منغم در دریای غفلت شوند، حضرت احدیت بر ثروت و صحت آنها بیفزاید از باب امتحان؛ چنانچه می فرماید: إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ؛ (۴) یعنی، مال و اولاد شما

ص: ۳۳۸

۱- (۱) سوره مبارکه ق ۱۶.

۲- (۲) سوره مبارکه مائده ۱۴.

۳- (۳) سوره مبارکه انعام ۴۴-۴۵.

۴- (۴) سوره مبارکه تغابن ۱۵.

امتحان است از برای شما، مبادا گول این مال و اولاد را بخورید و شما را ملوث کنند به ارجاس و چپک های دنیوی و از فواید ذکر عقب مانی و خود را از صراط مستقیم دور افکنی و ظالم نفس خود و دیگران شوی که: **وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ** (۱) و در صحرای گمراهی بمانی و حال طایفه بنی اسرائیل را پیدا کنی آنگاه که فرمان حضرت موسی بن عمران را اطاعت نکردند و وارد شهری که خداوند دستور داده برای جنگ با آنان نگشتند لذا چهل سال در میان آن بیابان به سر بردند و هرچه می رفتند بالاخره صبح گاه که نظر می نمودند خود را همان جای اول می دیدند و هیچ نزدیک به وطن خود نشده. و یا آنکه نظیر کشتی شوی که وارد گرداب شود، هرچه ناخدا می خواهد او را بیرون آرد، کشتی به واسطه موج گرداب در تحت فرمان کشتیان درنیاید تا بالاخره او را در دریا گذارد و خود فرار کند از خوف غرق. به عینه حال ماها چنین خواهد بود که در گرداب شهوت و غضب افتاده و هرچه اولیاء حضرت احدیت سعی و کوشش می کنند که ما را از این گرداب هلاکت نجات دهند ما سر بر زیر بار اطاعت آنان درنیاوریم تا آنکه ما را رها کنند و بروند و ما هلاک بشویم در این دشت هلاکت. و نباید گمان کنیم که چون ما دست از ذکر برداشتیم ذکر از میان برود و یا بمیرد و دیگر باقی نماند؛ زیرا که فرمود: **اِذَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِذَا لَهُ لِحَافِظُوْنَ** (۲) البته آنکه نازل کننده ذکر است قادر بر حفظ او است و احتیاج ندارد در حفظ بر این مخلوق ضعیف. این خیال فاسد است که ما گمان می کنیم حافظ دین حق باشیم بلکه ما خود را نتوانیم حفظ کنیم و در تمام امورات خود محتاج به حق می باشیم و او باید ما را حفظ نماید و حل مشکلات کند و دفع شرور فرماید. در این کلمه کسی توهم نکند که پس امر به معروف

ص: ۳۳۹

۱- (۱) سوره مبارکه توبه ۱۰۹؛ سوره مبارکه صف ۷؛ سوره مبارکه جمعه ۵.

۲- (۲) سوره مبارکه حجر ۹.

و نهی از منکر چه معنی دارد با آنکه خداوند خود حافظ و مدّکر است؛ زیرا که امر به معروف و نهی از منکر و رفع حوایج اخوان دینی و نظایر آنها واجبات و مستحباتی است بر ما و امتحان ماها است و البته اینها سبب است فی الجمله؛ «ابی الله ان یجری الامور الاّ باسبابها». (۱) اگر ماها این گونه امور را به جا آوردیم مطیع و دارای اجر و الاّ مخالفت امر نموده و بر آن عقاب می شویم؛ فلیخیر الذین یخالفون عن امره (۲) چنانچه نماز و روزه از اعمال واجب است و بر فعلش ثواب و بر ترکش عقاب خواهد بود.

[حقیقت ذکر]

و اهل ذکر چیزی را گویند که به او تنبه و بیدار شدن از خواب غفلت حاصل آید و انسانی را ارشاد به مصالح و مفاسد کند و این معنی مصادیق کثیره دارد؛ مثل قرآن و دین. البته هر که نظر به دین مقدس اسلام و قرآن نماید و او را دستور خود داند مفاسد و مصالح او را به او بنمایانند و هکذا انبیا و اوصیاء؛ زیرا که به آنان تنبه حاصل آید.

و هکذا نعم و بلاها تمام ذکر است؛ بلکه میتوان گفت: این عالم، سرتاسر ذکر است.

نهایت آنکه افراد ذکر در ارشاد، مختلف است و مقصود آن است که هر که دست از ذکر الهی بردارد، واقع شود در مکر الهی و دیگر به جایی نرسد و بالاخره کار او به جایی رسد که فرماید حق تعالی: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا؛ (۳) هر که اعراض از ذکر من نماید از برای او زندگانی سخت چه در دنیا باشد و چه در آخرت.

و از اینجا معلوم شود که نور خدایی همان ذکر است؛ زیرا که مراد به این نور آن است که مرشد بندگان خداوند است و این معنی به عینه معنای ذکر است و آنکه خواهد نور الهی را نابود کند البته خود نابود شود و اضائه نور الهی زیاد شود؛ چنانچه فرمود: يُرِيدُونَ

ص: ۳۴۰

۱- (۱) کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲- (۲) سوره مبارکه نور ۶۳.

۳- (۳) سوره مبارکه طه ۱۲۴.

لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱). معلوم است کسی قدرت ندارد که در مقابل حضرت حق قیام نماید و بتواند برخلاف اراده او کاری بکند چه رسد که بخواهد حجت بالغه الهی را از بنیاد برکند؛ لذا فرماید: وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ؛ (۲) احدی نتواند اراده امری کند مگر آنکه مشیت حق برخلاف نباشد.

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

جایی که ملایکه مقرب و انبیاء خاص حضرتش نتوانند قدمی برخلاف میل احدیت بردارند، کجا می تواند مخالفت کند آنکه منمغر در شهوات است.

[امر به معروف و نهی از منکر]

مطلب سوّم، امر به معروف و نهی از منکر است که این آیه شریفه متضمن آن است؛ چنانچه فرمود: أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ الشُّؤْمِ . (۳) و در آیه دیگر فرماید: وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ . (۴) و در خبر وارد شده: «البته باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و اگر مسلط فرماید خداوند اشرار از شما را بر اخیار و خوبان، پس دعا کنند خوبان و اجابت نشود». (۵) و در جای دیگر فرماید که: «مردم به خیر و خوبی هستند و خیر رو آور است به آنان، مادامی که آمر به معروف و ناهی از منکرند و معاونت بر برّ می کنند و آن گاه که ترک نمودند امر به معروف و نهی از منکر را، برکنده شود از آنان برکات و مسلط شود بعض از آنان بر بعض دیگر و نبوده باشد از برای ایشان ناصر و یاری در زمین و نه در آسمان». (۶) و در جای دیگر

ص: ۳۴۱

۱- (۱) سوره مبارکه صف ۸.

۲- (۲) سوره مبارکه انسان ۳۰؛ سوره مبارکه تکویر ۲۹.

۳- (۳) سوره مبارکه اعراف ۱۶۵.

۴- (۴) سوره مبارکه آل عمران ۱۰۴.

۵- (۵) تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۸۰.

۶- (۶) در تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۸۰ از امام صادق علیه السلام در یک روایت-

فرماید: بوده باشند در آخر الزمان قومی که در میان آنان قومی باشند، قرائت کنند و عمل کنند سفیهانه و واجب ندانند امر به معروف و نهی از منکر، مگر آن گاه که ایمن از ضرر باشند و می طلبند از برای خود رخصت و عذر را و متابعت کنند لغزش های علما و فساد علم ایشان را و [به جا] می آورند نماز و روزه و آنچه تکلم نکند آنان را در نفس و مال و اگر ضرر می رسانید نماز به مال و جان آنان، هر آینه ترک می کردند او را [همچنان که] ترک کردند اشرف و بزرگترین واجبات را. به درستی که امر به معروف و نهی از منکر، واجب بزرگی است. به این واجب برپا خواهد بود باقی فرایض و واجبات؛ آن وقت است که به نهایت رسد غضب خداوند؛ پس فراگیرد تمام آنان را، پس هلاک شوند خوبان در خانه بدان و صغار در خانه کبار. امر به معروف و نهی از منکر، طریقه انبیاء است و مسلک صالحین، فریضه عظیمه است به این اقامه سایر واجبات شود و ایمنی مذاهب شود و حلال شود کسب ها و رد مظالم شود و تعمیر دیار گردد و انتقام شوند اعداء و مستقیم گردد امر دین و دنیا؛ پس انکار کنید منکر را به قلوب خود و نهی کنید به لسان خود و خایف نباشید در دین خداوند از ملامت کننده ای. از این اخبار و آیات به خوبی و خوب امر به معروف و نهی از منکر معلوم گردد و هر که مخالفت این واجب را نماید در دنیا و آخرت گرفتار و هلاک شود و بلاها به او رو آورد در حالتی که هیچ چاره بردار نباشد. عقل هم واجب داند؛ زیرا که به این ارشاد مضلین شود و دفع فساد گردد و دین و دنیای شخص محفوظ ماند.

و لکن باید دو امر معلوم شود؛ امر اول: آنکه امر به معروف و نهی از منکر مشروط است به شروط اربعه که اگر این شرایط موجود نباشد واجب نخواهد بود؛ بلکه بسا شود که حرام باشد. اول آنکه شخص آمر و ناهی، عالم به معروف و منکر باشد؛ زیرا که اگر

عالم نباشد، چه بسا شود امر به معروف و نهی از منکر کند و اصرار فاعل منکر بر منکر و تارک معروف بر ترک، و الله لازم نخواهد بود. دوم آنکه از اول بخواهد او را باز دارد از خلاف شرع. و سوم آنکه احتمال تأثیر دهد یعنی در نظر او قوت داشته باشد که حرف و کلام او سبب از برای ترک منکر و امر به معروف شود. و چهارم آنکه ایمن باشد از ضرر بر خود یا شخص محترم دیگر عرضا و نفسا و در بعض موارد مالا؛ و چون این شرایط حاصل آید، واجب شود.

امر دوم: آنکه شخص آمر و ناهی باید بداند ترتیب امر و نهی را؛ مثلا اول اظهار کراهت نماید اگر مفید نشد اعراض نماید از او به این که سلام به او نکند و از تکلم با او دوری جوید اگر اثر نکرد ترک معاشرت کند اگر اثر ننمود به نرمی او را منع کند اگر مؤثر واقع نشد به غلظت او را منع نماید و پس از آن اگر مؤثر نشود به مراتب ضرب بپردازد و در تمام این مراتب باید خود شخص آمر و ناهی به قلب انکار داشته باشد ترک معروف و ارتکاب منکر را و راضی به آن نباشد و در صورتی که هیچ اثر نبخشد البته خود شخص هجرت کند از آن قوم و ابدا با آنها نزدیکی و معاشرت ننماید؛ زیرا که نفس دزد است و زود اخلاق فاسده را به خود جذب می نماید و رفته رفته مثل آنان شود و مستحق عذاب و هلاک گردد.

و دیگر آنکه باید بداند که آمر به معروف و ناهی از منکر دو قسم است: اول آنکه آمر و ناهی از نفس خود باشد و بعد از آنکه از خود فارغ گردید و کاملا نفس خود را منع از منکرات و الزام به معاریف [کرد]، آن گاه شروع به قسم دوم کند که دیگری را آمر و ناهی شود قسم دوم فی الجمله معلوم گردید و اما قسم اول خیلی مشکل و کار هر کسی نخواهد بود بلکه یک عده برجسته های دنیا از عهده این قسم می توانند بر آیند؛ لذا فرمود: «جهاد

با نفس، جهاد اکبر است». (۱) و هر کس از عهده برآمد و کاملاً نفس را مطیع حق قرار داد، مسلم از اولیاء حق و کسی است که صادق است در حق او مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. (۲)

[مختصری در باب هجرت]

و چون کلام به آنجا انجامید. مطلب چهارم از مطالب آیه اصحاب سبت را به نحو اختصار به عرض رسانم و آن هجرت است. و هجرت بر دو قسم است: یکی هجرت به قلب و دیگری هجرت از شهر و دیار کفر و جحود. و اول بعض آیات وارده ذکر شود بهتر است برای فهم مقصود. در سوره بقره آیه ۲۱۸ فرماید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ. و در آل عمران آیه ۱۹۵ فرماید: فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و هجرت نه تنها بیرون رفتن از شهر و دیار است که تعبیر او به وطن شود بلکه حقیقت هجرت، توجه به سوی حق است و این توجه ملازم است با اخراج کافه ماوراء حق از قلب که مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ (۳) یک قلب امکان دو دلبر گرفتن ندارد و توجه به سوی دو مناقض نتوان کرد، عاشق نتوان دو معشوق گرفت؛ پس ابتدای این هجرت و توجه، اخراج محبت مال و اولاد و جاه و ریاست و باغ و خانه است و فقط محبوب را حق قرار دادن و استقلال برای خود ندیدن و مغلوب و مقهور حق دانستن خود و نظر را از مادر خاکی برداشتن و عالم ممکنات را یک قطعه فقر و احتیاج دیدن و لباس کثرت را از خود خارج نمودن و سیر به سوی وحدت نمودن و خطاب فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ

ص: ۳۴۴

۱- (۱) چهل حدیث، امام خمینی، حدیث اول، چاپ مرکز نشر آثار امام خمینی.

۲- (۲) سوره مبارکه شعراء ۸۹.

۳- (۳) سوره مبارکه احزاب ۴.

الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱) را دوربین خود قرار دادن و مؤثر را منحصر به حق دیدن و تنفر از مخالفت حق و آنان که مخالفت نمایند، نمودن؛ چون به این مقام رسید، البته دوست ندارد مگر آنچه را که حق فرموده و وطن نکند مگر آنجایی که حق دستور داده و عمل نکند مگر آنچه را که خداوند خواسته و فرمان الهی را پیروی کند و در این حال البته فرمان حق گاه اقتضا کند هجرت از شهر و دیار خود و ترک اقربا و دوستان را و گاه اقتضا نماید ماندن در آن وطن را و هادی دیگران شود چون بنابر اختصار بود لذا بقیه بیانات هجرت موکول به وضوح گردید.

ص: ۳۴۵

۱- (۱) سوره مبارکه طه ۱۲. در بیان این آیه از حضرت حجت علیه السلام چنین منقول است که: موسی چون مناجات نمود ربّ خود را در وادی مقدّس، پس گفت: ای پروردگار! من خالص کردم از برای تو محبتم را و شستم قلب خود را از ما سواى تو و حال آنکه محبّت را به اهل خود داشت. پس خطاب رسید: برکن از قلب خود حب اهل بیت را اگر محبّت تو خالص است از برای من. منه رحمه الله.

*قرآن کریم

- ۱- آثار احمدی، احمد بن تاج الدین استرآبادی، به کوشش میرهاشم محدث، نشر میراث مکتوب، اول، ۱۳۷۴.
- ۲- آثار الحجّه، محمد شریف رازی، مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب جزایری قم، چاپ سوم.
- ۳- آینه دانشوران، سید علیرضا ریحان یزدی، با تعلیقات ناصر باقری بیدهندی، چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم.
- ۴- احادیث مثنوی معنوی، بدیع الزمان فروزانفر، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۱، سوم.
- ۵- احتجاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق سید محمد باقر موسوی خراسانی با مقدمه سید محمد بحر العلوم.
- ۶- اسرار الشریعه و اطوار الحقیقه و انوار الحقیقه.
- ۷- اقبال الاعمال، سید بن طاووس.
- ۸- الانسان الكامل، عزیز الدین نسفی، تصحیح و مقدمه ماریژان موله، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۹.

ص: ۳۴۶

۱- (*) رسم متداول در برخی مراکز علمی بر این بوده است که ابتدا اسم مؤلف و سپس تألیف بیاید در حالی که این رویه، هم با نامگذاری این قسم که منابع است ناهماهنگ است و هم با فلسفه وجودی قرار دادن این عنوان در پایان کتابها در تضاد است. چرا که هدف کتابنامهها و فهرست منابع تحقیق کتابشناسی است نه مؤلف شناسی. گذشته از اینکه آنچه مهم است اندیشه است نه اندیشه ور- البته در وادی تحقیق و نه غیر آن- بنابر این با توجه به این مبنا شیوه حاضر برای فهرست منابع برگزیده شده است و شیوه غیر از این در منبع نویسی در نظر حقیر نادرست می نماید. و الله العالم.

- ۹-بحار الأنوار، علامه مجلسی، تصحیح و تحقیق گروهی از محققان، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۰-بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار قمی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، دوم، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۱-بنیانگذار بنای عشق (شرح حالات اسوه اخلاق، شیخ ابراهیم ریاضی نجف آبادی)، محمد جواد نور محمدی، ۱۳۷۵، نهاوندی، قم.
- ۱۲-جامع الاسرار و منبع الانوار، سید حیدر آملی.
- ۱۳-حس دل، آقا محمد بید آبادی، تصحیح، علی صدرایی خویی و محمد جواد نور محمدی، اول، نهاوندی، قم، ۱۳۷۶.
- ۱۴-دیوان منسوب به امام علی علیه السلام، ترجمه مصطفی زمانی، نشر پیام اسلام، دوم، ۱۳۶۹.
- ۱۵-عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسائی، نشر سید الشهداء، قم، اول، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۶-غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصحیح و تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی «محدث»، با شرح آقا جمال خوانساری، ج ۱-۷، چاپ دانشگاه تهران، دوم، ۱۳۶۰.
- ۱۷-فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، اول، ۱۳۶۳.
- ۱۸-کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، دار الکتب اسلامیة، تهران، ۱۳۷۵ ق.
- ۱۹-مجمع البحرین.
- ۲۰-مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین علیه السلام، حافظ رجب برسی، چاپ منشورات شریف رضی، قم، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۱-مصاحبه با آیت الله حاج شیخ محمد علی احمدیان نجف آبادی (ره) مقیم قم.

- ۲۲- مصاحبه با حضرت حجت الاسلام حاج آقا هادی طباطبایی از روحانیون نجف آباد.
- ۲۳- مصاحبه با حضرت حجت الاسلام حاج شیخ حیدر علی ریاضی، فرزند مرحوم آیت الله ریاضی.
- ۲۴- مصاحبه با حضرت حجت الاسلام حاج شیخ محمد علی موحدی از ارادتمندان آیت الله ریاضی.
- ۲۵- معراج السعاده، احمد بن مهدی نراقی، به کوشش محمد فربودی، نشر بقیه الله، قم، اول، ۱۳۸۱.
- ۲۶- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سوم، ۱۴۱۳ ق.
- ۲۷- منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، زین الدین بن علی عاملی «شهید ثانی»، تصحیح و تحقیق رضا مختاری، دفتر تبلیغات اسلامی قم، اول، ۱۳۶۸.
- ۲۸- نهج البلاغه، امام علی علیه السلام، جمع آوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امیر المؤمنین قم، دوم، ۱۳۷۹.
- ۲۹- یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، عقیقی بخشایشی، ج ۳.
- ۳۰- آداب الصلاه، حضرت امام خمینی رحمه الله، چاپ مرکز نشر آثار امام خمینی، تهران.
- ۳۱- فرهنگ معین، دکتر محمد معین، دوره ۶ جلدی، چاپ انتشارات امیر کبیر، تهران.
- ۳۲- قصه های قرآن، محمد جواد مهری، مشرقین، قم، اول، ۱۳۸۱.
- ۳۳- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲.
- ۳۴- خصال، شیخ صدوق، ج ۲.
- ۳۵- المناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی، ج ۱.
- ۳۶- تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶.
- ۳۷- وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۶.

محمد ابراهیم خوزانی (شهادت ۱۱۶۰ ق)

تحقیق و تصحیح: محمد داوری بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رساله «استحباب التختم بالعقیق» رساله ای زیبا و کوتاه از میرزا محمد ابراهیم خوزانی از علمای بزرگوار شیعه در قرن دوازدهم قمری می باشد.

آن جناب فرزند مرحوم غیاث الدین محمد خوزانی است و در خوراسگان از توابع اصفهان که با نام خوزان معروف بوده، متولد شده است.

عالمان و تراجم نگاران شیعه از فضل و بزرگی و مقام علمی وی ستایش کرده اند و او را به جلالت قدر ستوده اند از جمله صاحب کتاب «تتمیم الامل» آورده است: او یگانه عصر خود در فقه و اصول و حکمت بود، فقیهی دقیق النظر، خوش فهم و با فکری عمیق بود. من از محضرش بهره بردم و او عالمی شیرین کلام و خوش خلق بود.

همچنین شاگرد وی عالم فقیه آقا باقر هزارجریبی در اجازه ای که به سید

بحر العلوم قدس سره داده از وی با عنوان عالم فاضل فقیه جلیل القدر و عظیم المرتبه یاد کرده است. ایشان از شاگردان و مجازین امیر محمّد حسین خاتون آبادی و میر محمّد خلیفه سلطانی است و جمع زیادی از عالمان شیعه از او اجازه روایت گرفته اند.

از آثار قلمی ایشان از این تألیفات اطلاع داریم:

۱- تفسیر آیه «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» ۲- تفسیر قرآن ۳- حواشی کتب اربعه ۴- رساله ای در تحریم غنا ۵- رساله ای در اینکه درهم و دینار قیمی است یا مثلی ۶- رساله ای در مشروعیت تلقین میت توسط اطفال و...

ایشان در سال ۱۱۶۰ در اصفهان به دست نادر شاه افشار به شهادت رسید و در مقبره آب بخشان مدفون گردید.

رساله حاضر بر اساس نسخه شماره عمومی ۶۱۲۶ کتابخانه آستان قدس رضوی تصحیح گردیده است و در این تصحیح کوشش گردیده نسخه به دقت بازخوانی و روایات رساله از منابع اصلی جستجو گردد. این اثر اولین رساله از آثار محمّد ابراهیم خوزانی عالم قرن دوازدهم می باشد و امید است این تلاش برای احیاء آثار علمی فرزندان شیعه مورد قبول خداوند سبحان و اولیاء دین و اهل نظر و تحقیق قرار گیرد. آمین.

و الحمد لله رب العالمین مرکز تحقیقات حوزه علمیه نجف آباد ذیحجه ۱۴۲۷ ق- محمّد داوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على ما أنعم و هدى و سلام على عباد الذى اصطفى محمّد و عترته خيره الورى و بعد فيقول العبد الراجى عفو ربه الكريم ابن مرحوم غياث الدين محمّد الخوزانى، محمّد إبراهيم عفى عنهما بالنبى و آله صلوات الله عليهم أجمعين.

هذه جوهره معنويه لا- جوهره معدنيه من تحقيق استحباب التختم بالعقيق و إن كان كل صنف منه بذلك حقيق قد رباه مزن التوفيق فى صدق التدقيق و نشأ ذلك من زعم من حصه باليمنى و أنكر العموم من غير تعمق و لا تحديق (1). قد روى من طريق أهل البيت صلوات الله عليهم أجمعين أحاديث متضافره فى فضل العقيق و ثواب التختم به؛ (2) منها ما رواه الصدوق فى كتاب علل الشرائع عن سلمان الفارسى قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لعلى عليه السلام: تختّم باليمنى تكن من المقربين. قال: يا رسول الله و ما المقربون؟ قال: جبرئيل

ص: ٣٥٣

١- (١) التحديق: شده النظر؛ تهذيب اللغه، ج ٤، ص ٣٤، محمّد بن أحمد أزهرى.

٢- (٢) براى اطلاع از ابواب فضيلت عقيق و ثواب به دست كردن آن رجوع كنيد به: وسائل الشيعه، ج ٥، ص ٨٥، باب ٥١ استحباب التختم بالعقيق و نیز باب ٥٢ و ٥٣؛ علل الشرائع، شيخ صدوق، ص ١٥٨، باب عله تختم أمير المؤمنين عليه السلام فى يمينه؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٢٩٣-٢٩٧، باب استحباب التختم بالعقيق؛ كافى، ج ٦، ص ٤٧١، باب العقيق.

و ميكائيل، قال: بما أتختم يا رسول الله؟ قال: بالعقيق الأحمر فإنه أقر لله عز و جل بالوحدانية و لى بالنبوه و لك يا على بالوصيه و لولدك بالإمامه و لحبيبك بالجنه و لشيعه ولدك بالفردوس. (١) و منها ما رواه الصدوق أيضا فى كتاب ثواب الأعمال

عن على بن الحسين عن أبيه الحسين بن على عليهم الصلاه و السلام قال: لَمَّا خلق الله موسى بن عمران كلمه على طور سيناء ثم اطلع إلى الأرض اطلاعه فخلق من نور وجهه العقيق ثم قال عليه السلام:

آليت بنفسى على نفسى أن لا أعذب كف لابسه إذا تولّى عليّ، بالنار. (٢) و منها ما رواه فيه

عن أبى عبد الله عليه الصلاه و السلام قال: ما رفعت كف إلى الله أحب إليّ من كف فيها عقيق (٣). قال الفيروز آبادى، العقيق، كأمير: خرز أحمر يكون باليمن و بسواحل بحر روميه، [منه] جنس كدر كماء يجرى من اللحم المملح و فيه خطوط بيض خفيه، من تختم به سكنت روعته عند الخصام و انقطع عنه الدم من أى موضع كان و نحاته جميع أصنافه تذهب حفر الأسنان و محروقه يثبت متحركها، الواحده بهاء، [ج: عقائق] (٤). و هذا القدر الذى ذكرناه من الأخبار و غيره مما لم يذكره علق الفضائل فيها على هذا الجنس المعروف و الماهيه المعلومه. فكل ما نطق عليه اسم هذا الجنس و أحل تحت هذا الفصل

ص: ٣٥٤

١- (١) علل الشرائع، ص ١٥٨، باب عله تختم أمير المؤمنين عليه السلام فى يمينه، ح ٣؛ وسائل الشيعه، ج ٥، ص ٨٣، باب استحباب التختم فى اليمين، ح ٥٩٨٣؛ بحار الأنوار، ج ٢٧، ص ٢٨٠، باب ١٧، ح ١.

٢- (٢) ثواب الاعمال، ص ١٧٥؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٢٩٤، ح ٣٦١٧؛ جامع الأخبار، ص ١٣٤، فصل ٩٣، فى التختم بالعقيق.

٣- (٣) ثواب الاعمال، ص ١٧٥؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٢٩٤، ح ٣٦١٧؛ جامع الأخبار، ص ١٣٤، فصل ٩٣، فى التختم بالعقيق.

٤- (٤) القاموس المحيط، محمّد بن يعقوب فيروز آبادى، ج ٢، ص ١٢٠٧، ج ١، دار إحياء التراث العربى، بيروت-لبنان.

و إن كان لكدريته بالنسبه إلى سائر أصنافه من الرذل و يؤيد ما قلناه، ما رواه ثقه الإسلام في باب العقيق من الكافي عن ربيعه الرأي قال:

رأيت في يد علي بن الحسين عليهما السّلام فص عقيق فقلت ما هذا الفص؟ فقال عقيق رومي و قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: من يختم بالعقيق قضيت حوائجه؛ (١) و كذا كلام جميع الأصحاب الذي اطلعت على تصانيفهم، مطلق و ظاهر في استحباب التختيم بما يطلق عليه العقيق يمينا كان أو هنديا أو روميا و قد تصدى البعض للقدح فيه متشبثا بما ظنه مخصصا. مما روى في ما رأيناه في جامع الأخبار عن ابن عباس قال:

هبط جبرئيل عليه السّلام: على النبي عليه السّلام فقال يا محمّد ربي يقرئك السلام و يخصك بالتحيه و الإكرام و يقول لك: البس خاتمك بيمينك و اجعل فصه عقيقا و قل لابن عمك يلبس خاتمه بيمينه و يجعل فصه عقيقا. فقال علي عليه السّلام: يا رسول الله و ما العقيق؟ قال عليه السّلام: العقيق جبل من اليمن (٢) أقرّ الله بالوحدانية و لى بالنبوه و لك بالوصيه و لأولادك الأئمه بالإمامه و لشيعتك بالجنه و لأعدائك بالنار؛ (٣) و ما يقدر في كون بعض معادنه روميا و تأويله باليمنى لتسلط ملك الروم عليه و لى فيما تصدى لتأييدها نظر، إذ هذا السند لا صحه فيه و ناقله ليس كتابه مما يوثق به كثيرا فلا يصلح لتخصيص النصوص المعتمره التي نقلها الشيوخ للإثبات على أنه يحتمل أن يكون السؤال عن الحقيقه و يكون الجواب عن الفرد المعروف. إذ ظاهر الخبر يدل على أن السؤال كان من الماهيه و الجواب ورد بلفظ نكره داله على فرد من أفراد الجبال الكائنه في اليمن.

و الجواب لا يطابقه إذ لا علم لنا بخصوص المراد، لتعدددها، إلا أن يضم إليه أنه كلام صدر

ص: ٣٥٥

١- (١) كافي، ج ٦، ص ٨٦، باب العقيق؛ وسائل الشيعه، ج ٥، ص ٨٦ ح ٥٩٩٤ و ٥٩٩٥.

٢- (٢) در جامع الأخبار «باليمن» و در روضه الواعظين «في اليمن» آمده است.

٣- (٣) جامع الأخبار، ص ١٣٣، فصل ٩٣؛ روضه الواعظين، ج ٢، ص ٣٠٩؛ اما در منابع مذکور و غير آن اين فقره از روايت: «و يخصك بالتحيه و الإكرام» يافت نشد.

من سيّد العقلاء و البلغاء فيحمل على الجنس المعروف و إن كان متعدداً، فكأنه أخذ الجميع واحداً و أطلق عليه ما أطلق، لأنه كان معروفاً في ذلك الزمان فقط، فإن سائر المعادن لعله ما كان ظاهراً للناس في زمنه صلّى الله عليه و آله أو كان و لكن ما وصل خبره إلى بلاد العرب. و علمهم عليهم السّلام بما كان و ما يكون معتقدي الذي أدين الله به و لكن السؤال لعله كان أولاً للعلم به و علوم الأئمة منه صلّى الله عليه و آله أو لتعليم الأمه و بعد التنزيل يقول هذه الفضائل لهذا الصنف و لكن المطلقات يدل على الغير و هذه الفضيله في هذا الحديث مخصوص بهذا الصنف و إن كان غيره مشاركا له في الفضائل، كحديث العلل فإن التعليل الوارد فيه وارد في الجملة و كذا حديث ثواب الأعمال و حديث الكافي يدل على الإطلاق فتدبر، تعرف و الله الهادي و بيده أزمه التوفيق في الأواخر و المبادئ و الحمد لله وحده و صلى الله على محمّد و آله الطاهرين.

عالم فقیه و متبحر، محمد بن حسن اصفهانی معروف به فاضل هندی قدس سره

تحقیق و تصحیح: اباذر کافی موسوی

بسم الله الرحمن الرحيم

[مقدمه محقق]

شرح حال حضرت فاضل هندی قدس سره

اشاره

محمد بن حسن بن محمد اصفهانی ملقب به بهاء الدین، معروف به بهاء که گاه به تاج الفقهاء و فاضل اصفهانی و عالم ربّانی هم موصوف و گاه به جهت تألیف کتاب شریف کشف اللثام به کاشف اللثام متصف می باشد. (۱)

پدرش تاج الدین حسن، در سفری که به هند داشت، فرزند دوازده ساله خود را نزد امپراتور هند (اورنگ زیب) برد. و سلطان هند، وقتی به حقیقت مراتب و کمالات او پی برد، فحول علمای عامه را در مجلس حاضر نموده و امر نمود که با وی مناظره کنند.

ص: ۳۵۷

۱- (۱) ریحانه الادب، میرزا محمد علی مدرّس تبریزی، ج ۴، ص ۲۸۴.

طفل دوازده ساله با حاضر جوابی، آنها را عاجز نمود. و چون فاضل هندی به درخواست سلطان هند مدّتی را در هند سپری کرد، به فاضل هندی اشتهار یافت. (۱)

آن جناب از عالمان اواخر دوره صفویه (۲) و یگانه عصر خویش و اعجوبه دهر بود (۳) و در سال یک هزار و شصت و دو ه. ق در اصفهان دیده به جهان گشود. (۴) و حضرتش در سن کودکی با استعداد و حافظه سرشار خداوندی به تحصیل علم پرداخت و در اندک زمانی در علوم زمان خویش از بزرگان علم به شمار آمد. به طوری که فاضل اصفهانی گفته است: من پیش از سیزده سالگی از تحصیل معقول و منقول، فراغت یافتم و قبل از دوازده سالگی، شروع به تألیف کتاب نمودم و شرح مختصر و شرح مطول تفتازانی را در ده سالگی به اتمام رساندم. (۵)

اساتید:

درباره استادان فاضل هندی نکته های فراوانی در کتاب ها نیامده است اما آنچه که از شواهد مشخص می شود، اولین استاد وی، پدرش مولی تاج الدین حسن بوده است.

تألیفات:

در تألیفات ایشان باید از کتاب فقهی «کشف اللثام» در شرح قواعد الاحکام علامه حلّی نام برد که قدرت و تسلط وی را بر علم فقه به خوبی آشکار می نماید. این کتاب چنان عمیق و مبسوط است که صاحب جواهر رحمه الله فرموده اند که: من اعتماد عجیبی به

ص: ۳۵۸

۱- (۱) ریاض الجنه، میرزا محمد حسن زنوزی، ج ۲، ص ۲۰۴.

۲- (۲) روضات الجنات، علامه میرزا محمد باقر موسوی خوانساری، ج ۷، ص ۱۱۱.

۳- (۳) ریحانه الادب، ج ۴، ص ۲۸۴.

۴- (۴) همان.

۵- (۵) ریاض الجنه، ج ۲، ص ۲۰۰.

این کتاب داشته و هیچ گاه چیزی از جواهر را ننوشته ام مگر آنکه کتاب شریف کشف اللثام در کنار من باشد. (۱) و بیش از هزار مرتبه در کتاب جواهر به این کتاب استناد شده است.

از دیگر تألیفات فاضل هندی که به هشتاد تألیف می رسد (۲) می توان به ۱- المناهج السویه فی شرح الروضه البهیه؛ ۲- شرح قصیده العینیه سید حمیری؛ ۳- شرح ملخص التلخیص؛ (این کتاب اولین تألیف فاضل هندی است). ۴- عون اخوان الصفا فی تلخیص الشفا ۵- التمهیص فی البلاغه ۶- التمهیص علی معانی التمهیص ۷- اجاله الفكر فی القضاء و القدر؛ (این رساله در دفتر اول مجموعه میراث حوزه اصفهان صص ۲۳-۷۷ معرفی گردیده است).

۸- چهار آینه: (که اسم ابزار دفاعی جنگی است و برای شاه حسین صفوی تألیف شد).

۹- «الزبد» فی اصول الدین.

عالم متتبع و فقیه بزرگ فاضل هندی رساله هایی در نحو به نگارش در آورده که از آن جمله «شرح عوامل ملاً- محسن قزوینی»، «حاشیه بر کافیه ابن حاجب»، «موضح اسرار النحو»، و «الکواکب الدرّی»- که در موضوع تفسیر و ادبیات و به زبان عربی در سال ۱۰۹۷ ه. ق. تألیف شده است-، شرح عوامل جرجانی و قران الاقتراح می باشد. (۳)

عمر با برکت جناب فاضل هندی همواره با تدریس و تألیف و غور در کتاب ها به

ص: ۳۵۹

۱- ((۱)) الکنی و الالقاب، محدّث خبیر حاج شیخ عباس قمی، ج ۳، ص ۱۱.

۲- ((۲)) همان.

۳- ((۳)) منابع تألیفات: روضات الجنات، ج ۷ و الذریعه، ج ۱، ص ۲۸۰ و ج ۴، ص ۲۶۵ و ج ۱۸، ص ۵۶ و ریحانه الادب، ج ۴، ص ۲۸۵ و طبقات اعلام الشیعه، علامه آقا بزرگ تهرانی ص ۷۵۷ می باشد.

انجام رسیده است و شاگردان فراوانی از محضر پرفیض آن فقیه الهی بهره برده اند.

و سرانجام این عالم ربّانی در بیست و پنجم رمضان المبارک سال یک هزار و صد و سی و هفت ه.ق دامنگیر این خاک غم شد و پیکرش در قبرستان تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد. و حاج ملا محمد نائینی، معروف به فاضل نائینی که بعضی حکایات متفرقه به وی منسوب است در سال ۱۲۶۳ ه.ق در جنب فاضل هندی مدفون شد و به همین سبب مردم اصفهان قبر این دو شخصیت علمی را به نام فاضلان می شناسند. (۱)

شیوه تحقیق

شرح عوامل جرجانی تحقیقی مختصر است در پیرامون عوامل جرجانی و در واقع، مثالهای دقیق و قابل فهم بر صد عامل نحو، از آثار شیخ عبد القاهر بن عبد الرحمن جرجانی می باشد. حسن این شرح در این است که از ارائه بحثهای طولانی و حاشیه ای پرهیز و به بیان مثالهایی برای تفهیم مطلب اکتفا شده است. این اثر اگرچه برجستگی فراوانی در مباحث نحوی ندارد و تنها یک اثر مناسب برای دریافت بخشی از مطالب علم نحو می باشد، ولی از آنجا که شخصیت باعظمت فاضل هندی نیازمند به پرداخت همه جانبه است و شایسته است که همه آثار ایشان احیاء گردد، در این مجموعه آمده است.

به یقین اگر تمامی آثار محمّد بن حسن اصفهانی تحقیق و چاپ شود و سیر تحوّل اندیشه این فرزانه دوران بررسی و تحقیق گردد سیمایی تابناک از قدرت علمی دانشمندان شیعه ترسیم خواهد شد. امید بر آن است که این مهم به گونه ای مناسب در زمانی نه چندان دور به انجام رسد. آمین.

ص: ۳۶۰

شرح مذکور براساس دو نسخه موجود کتابخانه آستان قدس رضوی (نسخه اول تحریر سال ۱۰۷۸ به شماره عمومی ۳۸۶۸ و نسخه دوم تحریر ۱۲۶۲ به شماره عمومی ۸۲۵۳) تصحیح شده است.

در پایان، از همه کسانی که حقیر را در به انجام رساندن این اثر یاری نمودند به خصوص حجت الاسلام و المسلمین محمد جواد نور محمدی، تشکر می نمایم.

و السلام

مرکز تحقیقات حوزه علمیه نجف آباد

۸۵/۴/۷ ابذر کافی موسوی

ص: ۳۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوه على افضل (١) النبيين محمد و عترته الطاهرين.

العوامل فى النحو على ما ألفه الشيخ الامام الفاضل عبد القاهر بن عبد الرحمن الجرجاني سقى الله ثراه و جعل الجنة مثواه ماه عامل لفظيه و معنويه. فاللفظيه منها على ضربين: سماعيه (٢) و قياسيه (٣). فالسماعيه منها احد و تسعون عاملا و القياسيه منها سبعة عوامل و المعنويه منها عددان فتنوع السماعيه منها على ثلثه عشر نوعا:

النوع الأول: حروف تجزى الاسم فقط و هى تسعه عشر حرفا:

الباء: للالصاق (٤) اما حقيقه نحو: به داء و اما مجازا نحو: مررت بزيد و للاستعانه نحو:

كتبت بالقلم و للمصاحبه نحو: اشترت الفرس بسرجه و للمقابله نحو: بعث هذا بهذا و للتعديه نحو: ذهبت بزيد. و للسببيه نحو: ضربت زيدا بسوء ادبه و للظرفيه نحو: جلست بالمسجد و للتبعيض نحو قوله تعالى و امسحوا برؤوسكم (٥) اى بعض رؤوسكم و قد

ص: ٣٤٤

١- (١) نسخه ب: خير خلقه محمد و آله اجمعين.

٢- (٢) و هى ما يسمع و لا يقاس عليه نحو لم و لما (حاشيه نسخه دوم).

٣- (٣) و هى ما يسمع و يقاس عليه نحو ضرب زيد عمرو (حاشيه نسخه دوم).

٤- (٤) اصل الباء ان يكون للالصاق (حاشيه نسخه دوم).

٥- (٥) سورة مباركه مائده ٦.

يكون زايدة؛ قياسا بعد النفي نحو: ما زيد بقائم و بعد الاستفهام نحو: هل زيد بقائم و سماعا نحو: وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً (١).

و من لابتداء الغايه فى المكان نحو: سرت من البصره الى الكوفه و للتبيين نحو قوله تعالى: فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ (٢) و للتبعيض نحو: اخذت من الدراهم اى: بعض الدراهم و للبدل نحو قوله تعالى: أَرْضِيَّتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ (٣) و قد يكون زايدة بعد النفي و الاستفهام نحو: ما جائنى من احد و هل جائنى من احد.

و الى لانتهاى الغايه فى المكان و تعرف باتيان من فى مقابله نحو: سرت من البصره الى الكوفه و قد تكون بمعنى مع نحو قوله تعالى: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَىٰ يَعَاجِهِ (٤) اى: مع نعاجه و نحو وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ (٥) اى مع اموالكم: فَاعْسَلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَىٰ الْمَرَافِقِ (٦).

و فى للظرفيه (٧) نحو: جلست فى المسجد و قد تكون بمعنى مع نحو قوله تعالى:

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (٨) اى: مع عبادى و تكون بمعنى على نحو قوله تعالى:

وَ لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ (٩) اى على جزوع النخل و قيل «فى» فى هذا الموضع تفيد الظرفيه لانّ جزوع النخل كوعائهم و يقال فى، للاتساع نحو: هذا فى ملكى و انا فى حاجتك و فلان ينظر فى العلم «و هو الله فى السموات و فى الارض» و قد تكون اسما نحو: سمعت من فى زيد اى من فم زيد.

ص: ٣٦٧

- ١- (١) سورة مبارکه نساء ٧٩.
- ٢- (٢) سورة مبارکه حج ٣٠.
- ٣- (٣) سورة مبارکه توبه ٣٨.
- ٤- (٤) سورة مبارکه ص ٢٤.
- ٥- (٥) سورة مبارکه نساء ٢.
- ٦- (٦) سورة مبارکه مائده ٦.
- ٧- (٧) يكون على قسمين: حقيقه نحو الماء فى الكوز و مجازا نحو النجاه فى الصدق كما انّ الهلاك فى الكذب (عوامل ملا محسن).
- ٨- (٨) سورة مبارکه فجر ٢٩.
- ٩- (٩) سورة مبارکه طه ٧١.

و اللام للتمليك نحو: المال لزيد و للتخصيص نحو: الجبل للفرس و للتعليل نحو:

ضربت زيدا للتأديب و قد تكون بمعنى عن، مع القول نحو قوله تعالى: [□] قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا ﴿١﴾ اى عن الذين امنوا و بمعنى الواو القسم للتعجب نحو قول الشاعر:

لله لا يبقى على الايام ذو حيد بمشمخر به الظيان و الاس

و قد تكون زايده نحو قوله تعالى: رَدِفَ لَكُمْ ﴿٢﴾ اى ردفكم.

و ربّ؛ و لها صدر الكلام و تدخل على نكره موصوفه نحو: ربّ رجل كريم لقيته و قد تدخل على ضمير مميّز بنكره منصوبه نحو: ربّه رجلا و تلحقها ما الكافه فتلقى عن العمل فتدخل حينئذ على الفعل نحو: ربّما ما قام زيد و لا يتقدّم متعلقها عليها و الفعل الذى متعلقها لا يكون الا ماضيا.

و او ربّ تدخل على نكره موصوفه نحو قول الشاعر:

و قائم الاعماق حاوى المخترق مشته الاعلام لماع الخفق

و مثل قول الشاعر:

و بلده ليس لها انيس الا اليعافير و الا العيس

و عن للمجاوزه نحو: رميت السهم عن القوس و اطعمهم عن الجوع و كساهم عن العرى و لانه يجعله متجاوزه عنها و قد تكون اسما نحو: جلست من عن يمينه اى: من جانب يمينه.

و على للاستعلاء نحو: جلست على الحائط و زيد على السطح و قد تكون اسما نحو:

ركبت من عليه اى من فوقه.

و الكاف للتشبيه نحو: زيد كالاسد و قد تكون اسما نحو قول الشاعر:

بيض ثلاث كنعاج جم يضحكن عنا كالبرد المنهم

ص: ٣٤٨

١- (١) سورة مباركه عنكبوت ١٢.

٢- (٢) سورة مباركه نمل ٧٢.

و منذ و منذ لابتداء الغايه فى الزمان كما تكون من لابتداء الغايه فى المكان نحو: ما رأيتَه مذ يوم الجمعة و منذ يوم الجمعة فاذا رفع ما بعدهما كانا اسمين نحو: ما رأيتَه مذ يوم الجمعة و منذ يوم الجمعة.

و حتّى لالنتهاء الغايه فى الزمان نحو سرت من البصره الى الكوفه و نحو: سرت حتى الصباح و تكون بمعنى مع نحو اكلت السمكه حتى رأسها اى مع رأسها و تكون بمعنى الى نحو: ذهبت حتى بلغت الكوفه و للاستيناف نحو قول الشاعر:

سريت بهم حتى تكل جيادهم و حتى الجياد ما يقدن بارسان

و واو القسم نحو: و الله و رب الكعبه و لا- تستعمل مع فعل القسم و السؤال و الضمير فلا تقول: اقسم و الله كما تقول: اقسم بالله فلا تقول: و الله اخبرنى كما تقول بالله اخبرنى و لا تقول و ك كما تقول بك.

و باء القسم اعتم من الواو القسم و التاء لأنها تكون مع الفعل و مع السؤال و مع الضمير و غيره تقول اقسم بالله و بالله اخبرنى و بك و لا تكون ذلك فى الواو و التاء لأن الباء اصل و هما اى الواو و التاء، فرعان عليها.

و تاء القسم مثل واو القسم فيما ذكرنا و التاء مختصه بالظاهر فى اسم الله تعالى خاصه فلا تقول: ترب الكعبه كما تقول: و رب الكعبه.

و حاشا للاستثناء و استعمال حاشا حرف الجر؛ هو الفصيح كما تقول: جائئى القوم حاشا زيد فيكون المعنى: انّ زيد استثنى من القوم غير داخل فى المعجىء.

و عدا و خلا يجزّ بهما الاسم فى بعض اللغات فتكونان حرفى الجرّ و هما بمعنى الاستثناء كحاشا و الأكثر أنهما فعلان و تنصب الاسم ما بعدهما على أنّه مفعول لهما فالفاعل مضمّر فيقال: جائئى القوم خلا زيدا و عدا زيدا اى خلا بعضهم زيدا و عدا بعضهم زيدا. كقولك جاوز بعضهم زيدا ثم المعنى فى المجاوزه أنّه لم يكن بعض الجائين زيدا

و دخلت ما عليهما لا يكونان إلا في فعلين لأنها مصدرية لا تدخل إلا على الفعل نحو:

جائنى القوم ما خلا زيدا و جائنى القوم ما عدا زيدا.

النوع الثانى: حروف تنصب الاسم و ترفع الخبر و هى ستة احرف:

انّ و أنّ لتحقيق مضمون الجملة نحو: أنّ زيدا قائم فإنّ المكسوره لا تغيّر معنى الجملة و أنّ المفتوحه مع جملتها فى الحكم المفرد و هو المبتدأ و الفاعل و المفعول و المضاف اليه و الخبر و المجرور لأنّ اصلها الافراد لو لا انك منطلق انطلقت و اعجبني انك قائم و عجبني من أنّك منطلق و اعجبني أنّك فاضل و أوّل قولى أنى احمد الله و عجبني من أنّك منطلق و تكون بالكسر فى موضع الجملة و هو ابتداء الكلام و بعد القول و بعد الموصول و بعد القسم نحو: أنّ زيدا منطلق و قال إنّهُ يَقُولُ إنّها بقره (١) و جائنى الذى إن اباه فاضل و و الله إنّ زيدا منطلق و اذا كانت فى موضع تحتمل المفرد و الجملة معا و صلح لهما، يجوز بالكسر و الفتح نحو: من يكرمنى فأنى اكرمه فان قدّرت فانا اكرمه بالكسر فان قدّرت فجزاءه اكرامى له فبالفتح.

و كأنّ للتشبهه نحو: كأنّ زيدا اسد و قد تخفّفت فتلقى عن العمل نحو قول الشاعر:

و نحر مشرق اللون كان ثدياه حقان

و لكنّ للاستدراك نحو: ما جائنى لكنّ عمروا حاضر.

و ليت للتمنى نحو: ليت زيدا قائم و لعلّ للترجى نحو: لعلّ زيدا فاضل و الفرق بين التمنى و الترجى أنّ التمنى يدخل على ما يجوز و على ما لا يجوز كقول الشاعر:

فيا ليت الشباب يعود يوما فاخبره بما فعل المشيب

و الترجى خاص بما يجوز و يدخل على هذه الحروف كلها ماء الكافه فتلقها عن

ص: ٣٧٠

العمل نحو: إنما زيد لقائم. و كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ (١) و لعلما زيد يحيى.

النوع الثالث: حرفان ترفعان الاسم و تنصبان الخبر و هما ما و لا المشبهتان بليس

تقول: ما زيد قائما و لا- رجل افضل منك و هما يتساويان في العمل و يتخالفان في المعنى لأن ما تعمل في المعرفه و النكره و لكن لا تعمل في النكره فلا يقال: لا زيد افضل منك فان انتقض النفي بالآ أو يتقدم الخبر، لم يجز الآ الرفع نحو: ما زيد الا قائم و ما قائم زيد.

النوع الرابع: حروف تنصب الاسم فقط و هي سبعة احرف:

الواو بمعنى مع نحو: استوى الماء و الخشبه و جائتى البرد و الطيالس و ما شأنك و زيدا.

و الآ، تنصب الاسم اذا كان الاستثناء من كلام موجب نحو: جائتى القوم الآ زيدا او كان المستثنى مقدما على المستثنى منه نحو: ما جائتى الا اخاك احد أو منقطعا نحو:

جائتى القوم الآ حمارا.

و ياء للنداء القريب و البعيد و تنصب اذا كان المنادى مضافا نحو: يا عبد الله أو مشابهها للمضاف نحو: يا طالعا جبلا او مفردا نكره نحو قول الاعمى: يا رجلا خذ بيدي.

و ايا للنداء البعيد نحو: ايا ضاربا زيدا و ايا خيرا من زيد.

و هيا للنداء البعيد. نحو: هيا عبد الله.

و اى للنداء القريب نحو: اى عبد الله.

و الهمزه المفتوحه للنداء القريب أعبد الله.

النوع الخامس: حروف تنصب الفعل المضارع و هي اربعة احرف:

ان تنصب وجوبا اذا كان ما قبلها غير فعل علم او ظنّ نحو قوله تعالى: يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرَجُوا مِنَ النَّارِ (٢) و اذا كان ما قبلها فعل علم او ظنّ تنصب جوازا نحو قوله تعالى:

ص: ٣٧١

١- (١) سورة مباركه انفال ٦.

٢- (٢) سورة مباركه مائده ٣٧.

حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَهُ (١) و هي اربعة امثال:الناصبه نحو:المثال الاول و المخففه من المثقله نحو قوله تعالى: عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضِيًّا (٢) و المفسره نحو قوله تعالى: وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشُوا وَ اصْبِرُوا (٣) و الزائده نحو قوله تعالى: فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ (٤).

و لن للنفي الابد في الاستقبال نحو قوله تعالى: لَنْ نُرَايَ و تنصب مطلقا.

و كى تفيد نوعا من التعليل و تنصب اذا كان ما قبلها سببا لما بعدها مثل قولهم:اسلمت كى ادخل الجنه.

و اذن (٥)تنصب بشرطين احدهما ان لا يكون ما بعدها معتمدا على ما قبلها كقولك لمن تحدثك انا اذا اظنك كاذبا و الثانى ان يكون ما بعدها فعل المستقبل بمعنى الجواب و الجزاء مثل ان يقول لك: انا اتيك غدا فتقول:اذا احسن اليك و لو كان معه واوا او فاء يجوز فيه الوجهان نحو قوله تعالى: فَاِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (٦) و قد قرأ على اعمال:

فاذن لا يؤتوا الناس نقيرا. و كقوله تعالى: وَ اِذَا لَا يَلْتَبُونَ خِلَافَكَ اِلَّا قَلِيْلًا (٧) و قد قرء:

و اذن لا يلبسوا خلافك.

النوع السادس:حروف تجزم الفعل المضارع و هي خمسة احرف:

لم:تجزم الفعل المضارع و تقلبه ماضيا معنى نحو:لم يضرب.

و لما و هي مثل لم و الفرق بينهما انّ لَمَّا،نفيها مستمر الى حين الكلام بخلاف لم و مع لَمَّا يجوز حذف الفعل بخلاف لم،تقول اتيت و لَمَّا فلا يقال:اتيت و لم.

ص:٣٧٢

١- (١) سورة مباركه المائده ٧١.

٢- (٢) سورة مباركه مزمل ٢٠.

٣- (٣) سورة مباركه يوسف ٩٦.

٤- (٤) سورة مباركه يوسف ٩٦.

٥- (٥) اذن-اذا.

٦- (٦) سورة مباركه نساء ٥٣.

٧- (٧) سورة مباركه اسراء ٧٦.

و لام الامر الغائب نحو:ليضرب و تجزم كما جزمت لا فى النهى الا انها مختصه بالأمر الغائب و المتكلم فتقول:ليفعل زيد كذا و لا فعل و لنفعل.

و لا فى النهى نحو:لا يضرب تجزم فى المخاطب و المغايب و المتكلم تقول:لا يفعل و لا تفعل و لا افعل و لا نفعل بخلاف لم و لَمَا فى قلب معنى المستقبل ماضيا لَأَنَّ النَّهْيَ لَا يَتَصَوَّرُ إِلَّا فِي الْمُسْتَقْبَلِ.

و ان و هى اربعة اقسام:

الشرطيه و هى التى تجزم فى الشرط و الجزاء،نحو:ان تضرب اضرب.

و النافيه نحو قوله تعالى: **إِنَّ هُمْ إِلَّا يَطُؤُونَ (١)**.

و الزائده نحو قول الشاعر:

فما ان ظننا جبن و لكن منايانا و دوله اخرينا

و المخففه نحو قوله تعالى: **وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ (٢)**.

النوع السابع:اسماء تجزم الفعل المضارع على معنى ان و هى تسعه اسماء:

من:و هى للعقلاء العامه نحو:من يكرمنى اكرمه و تكون على اربعة اوجه:

الشرطيه نحو:من تضرب اضرب و هذه جازمه و الاستفهاميه نحو من انت؟ و الموصوله نحو قوله تعالى: **فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ (٣)**و الموصوفه نحو قول الشاعر:

ربّ من انضجت غيظا صدره قد تمن لى موتا لم تطع

و اى تكون شرطيه نحو:يا تبنى اكرمه و تجزم فى الشرط و الجزاء و الموصوله نحو قوله تعالى: **ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (٤)**

ص:٣٧٣

١- (١) سورة مبارکه جاثیه ٢٤./

٢- (٢) سورة مبارکه یس ٣٢./

٣- (٣) سورة مبارکه ق ٤٥./

٤- (٤) سورة مبارکه مریم ٦٩./

و استفهاميه نحو قوله تعالى: أَيُّكُمْ يَأْتِنِي بِعَرْشِهَا (١)

و موصوفه نحو: يا ايها الرجل.

و ما على اربعة اوجه:

الشرطيه و هو تجزم نحو: ما تصنع اصنع

و الاستفهاميه نحو قوله تعالى: وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (٢)

و الموصوفه نحو قول الشاعر:

رَبِّمَا تَكَرَّهَ النَّفُوسُ مِنَ الْأَمْرِ لَهُ فَرَجَهُ كَحَلِّ الْعَقَالِ

و الزائده نحو: أنما و كأنما.

و متى و هي تكون شرطيه و تجزم نحو: متى تذهب اذهب و استفهاميه نحو: متى كان كذا.

و مهما و هي تكون شرطيه نحو: مهما تفعل افعل.

و اين و هي تكون شرطيه نحو: اين تجلس اجلس و استفهاميه نحو: اين كنت؟

و الفرق بين متى و اين، أنّ متى سؤال من الزمان و اين سؤال من المكان.

و حيثما و أنّى و اذا ما على قياس ما قبلها من اخواتها.

النوع الثامن: أسماء تنصب على التمييز أسماء النكرات و هي اربعة أسماء:

احدها: عشر اذا ركبت مع احد و اثنين الى تسع و تسعين نحو: احد عشر درهما و اثنا عشر درهما الخ.

و ثانيها: كم، نحو: كم رجلا عندك و تكون بمعنى الاستفهاميه كما ذكر و الخبريه نحو:

كم رجل لقيته و كم رجال لقيتهم.

و ثالثها: كائين نحو: كائين رجلا عندك.

و رابعها: كذا نحو: كذا رجلا عندك و كذا درهما عندك.

۱- (۱) سوره مبارکه نمل ۳۸.

۲- (۲) سوره مبارکه طه ۱۷.

اشاره

تسعه كلمات؛

الناصبه منها ستة كلمات

و هي رويد: بمعنى امهل نحو: رويد زيدا اي: امهل زيدا.

و بله بمعنى دع اي: دعه.

و دونك بمعنى خذ نحو: دونك زيدا اي: خذه.

و عليك بمعنى الزم نحو: عليك زيدا اي: الزمه.

و حيهل بمعنى اسرع نحو: حيهل التريد اي: اسرع التريد.

و الرافعه منها ثلثه كلمات:

هيهاث بمعنى بعد نحو: هيهاث زيد اي بعد زيد.

و شتان بمعنى افترق كما تقول: شتان ما بين زيد و عمر و شتان بينهما.

و سرعان بمعنى سرع نحو: سرعان زيد اي: سرع زيد.

النوع العاشر: افعال تسمى افعال الناقصه ترفع الاسم و تنصب الخبر و هي ثلثه عشر فعلا:

كان نحو: كان زيد فقيها و جاء في القرآن على خمسة اوجه بمعنى الاول في صفاته تعالى نحو قوله تعالى: «وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» و بمعنى الماضي نحو: كَانَ فِي الْمَيْدَانِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ (١) و بمعنى الحال نحو: إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا (٢) و بمعنى المستقبل نحو: يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (٣) و بمعنى صار نحو: وَ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٤).

ص: ٣٧٥

١- (١) سورة مبار كه نمل ٤٨.

٢- (٢) سورة مبار كه نساء ١٠٣.

٣- (٣) سورة مبار كه الانسان ٧.

و صار للانتقال باعتبار الحقيقه نحو صار الطين خذفا و باعتبار العارض نحو: صار زيد غنيا و باعتبار المكان نحو: صار زيد الى عمرو.

و اصبح نحو: اصبح زيد غنيا. و اضحى نحو: اضحى زيد فقيرا.

و امسى نحو: امسى زيد قائما و ظلّ نحو: ظلّ زيد ماشيا.

و بات نحو: بات زيد قائما. مازال نحو: مازال زيد غنيا.

و ما برح نحو: ما برح زيد يفعل كذا و ما فتى نحو: ما فتى زيد قائما.

ما انفك نحو: ما انفك زيد قائما و مادام نحو: مادام زيد جالسا.

و ليس نحو: ليس زيد قائما و هكذا ما يتصرف منهن.

النوع الحادى عشر: افعال تسمى افعال المقاربه ترفع اسما واحدا و هي اربعة افعال:

عسى نحو: عسى زيد ان يخرج و خبره فعل المضارع مع ان و قد يحذف ان تشبيها بكاد نحو قول الشاعر: عسى منهل يصفوا فيروى به الضمان.

و كاد خبره فعل المضارع بغير ان نحو: كاد زيد يموت و يكون مع ان تشبيها بعسى كقول الشاعر:

سم عفى من بعد ما قد انمحي قد كاد من طول البلى ان يمسحا (1)

و كرب نحو: كرب زيد يخرج فهو مثل كاد.

و اوشك و هو يجرى مجرى عسى تاره نحو: اوشك زيد ان يقوم و مجرى كاد اخرى نحو: اوشك زيد يقوم.

ص: ٣٧٤

١- (١)) بيت فوق در هردو رساله به همين صورت است اما صحيح آن به صورت زير است: ربع عفاه الدهر طولا فما نمحي قد كاد من طول البلى ان يمصحا (البيت فى خزانه الادب) ٣٤٧/٩.

النوع الثاني عشر: افعال المدح و الذم، ترفع اسم الجنس المعرف باللام و بعده

اسم اخر مرفوع و هو مخصوص بالمدح و الذم، و هي اربعة افعال:

نعم و فاعله معرّف بالالف و اللام نحو: نعم الرجل زيد فنعم فعل المدح و الرجل فاعله و زيد مخصوص بالمدح او فاعله مضافا الى المعرف باللام نحو نعم صاحب القوم عمرو و قد يكون فاعله مضمرا مميزا بنكره منصوبه نحو: نعم رجلا زيد او مميز بما بمعنى شيء نحو فنعمًا هي اي نعم الشيء شيئا هي.

و بئس مثل: نعم في هذا الحكم و هو للذم.

و ساء مثل بئس.

و حبذا نحو: حبذا زيد فحبّ فعل ماض و ذا فاعله و لا يتغيّر بتغيّر المخصوص بالمدح بخلاف اخواتها.

النوع الثالث عشر: افعال الشك و اليقين و تسمى افعال القلوب تدخل على

اسمين ثانيهما عباره عن الاول و تنصبهما جميعا و هي سبعة افعال حسب

نحو:

حسبت زيدا منطلقا.

و خلت نحو: خلت زيدا فاضلا و ظننت نحو: ظننت زيدا غنيا.

و علمت نحو: علمت زيدا كريما و رأيت نحو رأيت زيدا جالسا، وجدت نحو:

وجدت زيدا عالما.

زعمت، اذا كان بمعنى علمت نحو: زعمت زيدا غنيا

و لهذه الافعال خواص اربعة:

الأول: اذا ذكرت احد المفعولين و جب ذكر الاخر.

و الثاني: إذا توسطت أو تأخرت عن مفعوليها يجوز الغائها نحو: زيد منطلق زعمت و زيد علمت منطلق.

و الثالث: تعليقها بالاستفهام أو النفي أو لام الابتداء و حينئذ يجب تعليقها مثل: ظننت أزيد منطلق أم عمر و علمت لزيد منطلق و رأيت ما زيد جالس.

و الرابع: أن يكون ضمير الفاعل و المفعول واحد نحو: علمتني منطلقا أو علمتك منطلقا.

و القياسيه منها سبعة عوامل: الفعل على الاطلاق كان لازما أو متعديا يعمل على حسبه و الصفه المشتبهه بالفاعل نحو: حسن و شديد و صعب تقول: رأيت رجلا حسنا وجهه و رأيت رجلا صعبا مرضه.

و اسم الفاعل يعمل عمل يفعل من فعله نحو: زيد ضارب غلامه عمروا أو يضرب غلامه عمروا.

و اسم المفعول يعمل عمل يفعل من فعله نحو: زيد مضروب غلامه أي يضرب غلامه.

و المصدر و هو يعمل عمل فعله و هو على ثلاثة أوجه:

أحدها: أن يعمل منويا نحو: عجبت من ضرب زيد عمروا و تريد من أن ضرب زيد عمروا.

و الثاني: أن يعمل مضافا نحو: عجبت من ضرب زيد عمروا.

و الثالث: أن يعمل معرفا بالألف و اللام عجبت من الضرب زيد عمروا.

و كل اسم اضيف الى اسم آخر نحو: غلام زيد و الاضافه اما على تقدير اللام نحو:

غلام زيد أي: غلام لزيد أو على تقدير من نحو خاتم فضيه أي: خاتم من فضه أو على تقدير في نحو: ضرب اليوم أي: ضرب في اليوم.

و كل اسم تم بالتونين فاستغنى عن الاضافه مثل: عندى رطل زيتا و منوان سمنا و على التمره مثلها زبدا و عشرون درهما و معنى تمام الاسم ان يكون الاسم على صفه لا تصح الاضافه معها و هي ان يكون فيه تنوين و نون التثنيه أو الجمع أو يكون مضافا.

و المعنويه منها عددان:العامل فى المبتدأ و الخبر و العامل فى الفعل المضارع.

و العامل فى المبتداء و هو معنى الابتداء مرفوع لمشابهه الفاعل بانه مسند اليه كما انه الفاعل و العامل فى الفعل المضارع و هو وقوعه موقع الاسم الفاعل و ذلك معنوى نحو:

زيد يضرب كما تقول:زيد ضارب.

فهذه مائه عامل لا يستغنى الصغير و الكبير و الرفيع و الوضع عن معرفتها و اعمالها فى معمولاتها حسب ما كان عملها و ذلك اخر ما اوردنا بنائه على الطريق الاختصار و اليه هادى الارشاد.

ص:٣٧٩

۱- المعجم المفهرس لا لفاظ القرآن الکریم، نشر ذوی القربی.

۲- نسخه خطی عوامل جرجانی آستان قدس رضوی.

۳- نسخه خطی شرح عوامل، فاضل هندی، تحریر سال ۱۰۷۸ نسخ خطی آستان قدس رضوی، ش: ۳۸۶۸.

۴- نسخه خطی شرح عوامل، فاضل هندی، تحریر سال ۱۲۶۲ ه.ق. نسخ خطی آستان قدس رضوی، ش: ۸۲۵۳.

۵- جامع المقدمات گروهی از دانشمندان شیعه، تصحیح و تحقیق مدرّس افغانی، ج اول، انتشارات هجرت.

۶- فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، به اهتمام آذر تفضلی- میهن فضائی جوان، چاپ اول، آستان قدس رضوی.

۷- ریحانه الادب، تألیف میرزا محمد علی مدرّس تبریزی، ج ۴، انتشارات خیام.

۸- الکنی و الالقاب محدّث خبیر شیخ عباس قمی، ج ۳، نشر مکتبه الصدر، چاپ چهارم.

۹- روضات الجنات (فی احوال العلماء و السادات)، علامه میرزا محمد باقر موسوی خوانساری، ج ۷، نشر اسماعیلیان.

۱۰- الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۱ و ۴ و ۱۸، نشر اسماعیلیان قم.

۱۱- ریاض الجنه، علامه میرزا محمد حسین حسینی زنوزی، ج ۲، نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله، قم.

۱۲- طبقات اعلام الشیعه: الکواکب المنتشره فی القرن بعد العشره، آقا بزرگ تهرانی، ج ۶، تحقیق علی نقی منزوی، نشر دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲.

اشاره

* آیات

* روایات

* چهارده معصوم و پیامبران علیهم السّلام

* اشخاص

* کتاب ها

* مکان ها

ص: ۳۸۱

أنتك آياتنا...و لم يؤمن بأيات ربّه، ٣١٠،

ادعوني أستجب لكم، ٤٩،

ادعوه خوفا و طمعا، ٥٠،

إذا أراد شيئا أن يقول له كن، ٨٦، ٣٠٨،

إذا جاء أجلهم لا يستأخرون، ٣٠١،

اذ تبرأ الذين اتبعوا، ٣٢٨،

إذ يقول الظالمون إن تتبعون، ٣٢٧،

ارضيتم بالحياه الدنيا من الاخره، ٣٦٧،

أطيعوا الله و أطيعوا الرسول، ٣٢٧،

اعدلوا هو أقرب للتقوى، ٦١،

أفى الله شكك فاطر السماوات، ٣٢٦،

اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم، ٢٩٥،

الّا الذين آمنوا و عملوا الصّالحات، ٢٨٩،

الّا إنهم هم السفهاء، ٣٣١،

الّا يعلم من خلق و هو اللطيف، ٦٣،

الحمد لله الذى خلق السموات، ٩١،

الحمد لله ربّ العالمين، ١١٦، ١١٣، ١٠٤، ١١٨، ١١٧،

ألست برّبكم قالوا بلى، ٣١٤، ٣٠١،

السموات و ما فى الأرض، ١١٨،

اللّٰه لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ، ١٠٤، ٩٦، ٩٢، ١١٨، ١١٢، ١١١، ١١٠، ١٠٩، ١٠٨، ١٠٧، ١٢٥، ١٢٤، ١٢٠

اللّٰه ولىّ الذين آمنوا، ١١٢

اللّٰه يستهزئ بهم ، ٣٠٠

ألم أعهد إليكم يا بنى آدم ، ٣٣٠

الهيكم التكاثر حتى زرتم المقابر ، ٢٩٤

اليوم نختم على افواههم و تكلمنا ، ٣٠٨

إنّا أنزلناه فى ليلة القدر ، ٩٩، ٩٦

إنّا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب ، ٥٨

إنّ أكرمكم عند الله أتقاكم ، ٣١٤

إنّ الذين آمنوا و الذين هاجروا ، ٣٤٤

إنّ الذين كفروا من اهل الكتاب ، ٢٩٥

إنّ الصلوة كانت على المؤمنين ، ٣٧٥

إنّ العزة لله ، ٨٦

انا لله و انا اليه راجعون ، ٢٨٦

إنّ الله و ملائكته يصلون على النبى ، ٦٥

إنّ النفس لأماره بالسوء ، ٣١٢، ٢٩٣

ص: ٣٨٣

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ، ٣٣٩

إِنَّ انكِرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ، ٢٨٨

أَنْجِينَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ، ٣٤١

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ...، ٢٩٦

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ، ٣٣٨

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا، ٢٨٩

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، ٣٣١

إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا، ٣٢٧

إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُونَ، ٣٧٣

إِنْ هُمْ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا، ٢٩٠

إِيَّاكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشَهَا، ٣٧٤

أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى، ٢٩٢

أَوْلِيَاؤُهُمِ الطَّاغُوتُ، ١١٢

بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ، ٣٢٩

تَخْرُجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ...، ٨١

تَوَلَّجَ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ...، ٨١

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، ٢٨٩

ثُمَّ لَنْزَعَنَ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ إِيَّاهُمْ أَشَدَّ عَلَى...، ٣٧٣

ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهْلُؤَلَاءِ إِيَّاكُمْ، ٣٢٩

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، ٣٢٨

حتى إذا بلغ أشده، ١٦٣،

حسبوا أن لا تكون فتنه، ٣٧٢،

ربّ ارجعون، ٢٩٨،

رجس من عمل الشيطان، ٢٩٣،

ردف عليكم، ٣٦٨،

رضى الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن ...، ٣١٤،

سنريهم آياتنا فى الأفاق ...، ٣٠٩،

سواء عليهم أستغفرت لهم أم ...، ٣٠٩،

شهد الله أنه لا إله إلا هو، ١١٠،

طبع على قلوبهم فهم لا يفقهون، ٢٨٩،

عسى أن تكرهوا شيئا و هو خير لكم، ٥٢،

علم آدم الأسماء كلها، ٢٩٠،

علم ان سيكون منكم مرضى، ٣٧٢،

فاجتنبوا الرجس من الاوثان، ٣٦٧،

فاخلع نعليك إتك بالواد المقدس، ٣٤٥،

فادخلى فى عبادى، ٣٦٧،

فاذا لا يؤتون الناس نقيرا، ٣٧٢،

فارسلنا عليهم سيل العرم، ٢٩٨،

فاغسلوا وجوهكم و ايديكم، ٣٦٧،

فالذين هاجروا و أخرجوا من ...، ٣٤٤،

فاليحذر الذين يخالفون عن أمره، ٣٤٠

فإن أنستم منهم رشدا... ١٢٨، ١٢٦، ١٤٤، ١٢٩

فأنزلنا من السماء ماء، ٣٢٣

فإن علمتموهنّ مؤمنات، ٨٣

فإن كان الذي عليه الحقّ سفيها، ١٥٣

ص: ٣٨٤

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى، ٢٩٢

فَأَنْذَرْتَكُمْ نَارًا تَلْظَى، ٢٩٣

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا، ٣٣٣

فَذَكَّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدَ، ٣٧٣

فَسَنِيَسِرْهُ لِّلْعَسْرَى، ٢٩٢

فَطَرَتِ اللّٰهَ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، ٣٠٦

فَفَرُّوْا اِلَى اللّٰهِ، ٧٥

فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، ١١٢

فَلَمَّا اِنْ جَاءَ الْبَشِيْرَ، ٣٧٢

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ، ٣٣٨

فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ، ٢٨٩

فَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ، ٣٣٨

فَنَفَخْنَا فِيْهِ مِنْ رُّوْحِنَا، ٣١٦

فِي سِدْرٍ مَّخْضُوْدٍ وَطَلْحٍ مَّنْضُوْدٍ، ٢٩٢

فِيضِلَّ اللّٰهُ مِنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيْ، ٣٠٣، ٣٠٤

قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا، ٣٦٨

قَالَ اِنَّهُ يَقُوْلُ اِنَّهَا بَقْرَةٌ، ٣٧٠

قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا قَلَّ لَمْ تُوْمِنُوْا...، ٢٩٦

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ ذَكَرَّاها، ٢٩٣

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ، ١٢٨، ١١٢

قل أتعبدون من دون الله... ٣٢٧،

قل اللهم مالك الملك... ١١٠،

قل أوحى إليّ، ١١٥،

قل هل أنبئكم بشر من ذلك، ٣٣٥،

قل هو الله احد، ١٠٣، ١٠٢، ٩٨، ٩٧، ٩٦، ٢٩٣، ٢٤٨، ١١٤، ١٠٥، ١٠٤،

كان في المدينة تسعه رهط، ٣٧٥،

كلا انها كلمه هو قائلها، ٣٠٥، ٢٩٨،

كل شئ هالك الا وجهه، ٨٦،

لا أقسم بالنفس اللوامة، ٣١٣،

لا إكراه في الدين، ١٢٠، ١١٢،

لا الشمس ينبغي لها أن تدرك القمر، ٣١٨،

لا تخاطبني في الذين ظلموا، ٢٩٥،

لا تدركه الأبصار و هو يدرك، ٦٢،

لا تعلمونهم الله يعلمهم، ٨٣،

لا جناح عليكم إن طلقتم النساء، ١٦٨،

لقد ظلمك بسؤال نعجتك، ٣٦٧،

لما ورد ماء مدين، ٧٨،

لما يدخل الإيمان في قلوبكم، ٢٩٦،

له ما في السموات و ما في الأرض، ١١٢،

ليس كمثله شئ و هو السميع البصير، ٦٠،

ما بينهما و ما تحت الثرى، ١١٧،

ما جعل الله لرجل من قلوبين ...، ٢٨٩، ٢٨٦، ٣٤٤،

ما يعزب عن ربك من مثقال ذره ...، ٦٣،

ما يغنى عنه ماله إذا تردى، ٢٩٢،

ص: ٣٨٥

مغضوب عليهم و الضالّين ، ٣١٢، ٣٠١

من أتى الله بقلب سليم ، ٣٤٤

من الغي فمّن يكفر بالطّاغوت ، ١١٢

من ذا الذي يشفع عنده إلّا بإذنه ، ١١٨، ١١٢

و آية لهم الأرض الميتة أحييناها ، ٣٢٦

و آية لهم الليل نسلخ منه النهار... ، ٣١٨

و ابتلوا اليتامى حتّى إذا بلغوا النّكاح ، ١٢٦، ١٥٧، ١٥٤، ١٤٤، ١٤٠

و إذا سئلك عبادى عنّى ، ٥٠

و إذا لا يلبثون خلافاك إلّا قليلا ، ٣٧٢

و أرسلنا الرّيح لواقع ، ٣٢٣

و أصحاب الشّمال ما أصحاب الشّمال ، ٣١٢

و اعتصموا بحبل الله جميعا ، ٣٣٧

و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبيلنا ، ٧٧

و السّابقون السّابقون اولئك المقربون ، ٢٩٢، ٣١٧، ٣١٤، ٣٠٢

و الشّمس و ضحيها؛ و القمر إذا... ، ٣١٨

و الله لا يهدى القوم الظّالمين ، ٣٣٩

و إلهكم إله واحد ، ١١٥

و امسحوا برؤوسكم ، ٣٦٦

و أنزلنا من السّماء ماء طهورا ، ٣٢٤

و انطلق الملاء منهم ان امشوا و اصبروا ، ٣٧٢

و إن طَلَّقْتُموهنَّ من قبل أن... ١٦٨، ١٦٦

و ان كَلَّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدِينَا مُحَضَّرُونَ، ٣٧٣

و إن من شَيْءٍ إِلَّا يَسْبَحُ بِحَمْدِهِ، ٥٦

و أتوا اليتامى أموالهم، ١٥٩

و تحبُّون المال حُبًّا جَمًّا، ٢٩٤

و ترى النَّاسَ سَكَارَى و ما هم... ٢٨٩

و جعلنا ابن مريم و أمه آية، ٣١٠

و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا، ٢٩٦

و سئلهم عن القرية التي... ٣٣٣

و سَخَّرَ الشَّمْسَ و القمر كلَّ يجرى... ٣١٩

و سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ و القمر دَائِبِينَ، ٣١٨

و سع كرسيه السَّمَوَاتِ و الأرض، ١١٢

و كَانَمَا يَسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ، ٣٧١

و كان من الكافرين، ٣٧٥

و كفى بالله شهيدا، ٣٦٧

و لئن سئلتهم مَن خلق السَّمَوَاتِ، ٣٠٦

و لا تأكلوا أموالكم إلى أموالكم، ٣٦٧

و لا تبرجن تبرج الجاهلية الأولى، ٥٧

و لا تؤتوا السفهاء أموالكم، ١٥٧، ١٥٥

و لا صلبتكم في جذوع النخل، ٣٦٧

و لا يحيطون بشئ من علمه ، ١١٨، ١١٦، ١٠٦

و لا يؤده حفظهما و هو العلى ، ١٢٠، ١١٢

و لتكن منكم أمة يدعون إلى الخير ، ٣٤١

و لقد علمتم الذين اعتدوا منكم ، ٣٣٣

ص: ٣٨٦

و لو ترى إذ الظالمون موقوفون، ٣٢٩

و ما تشاؤون إلا أن يشاء الله، ٣٤١

و ما تلك يمينك يا موسى، ٣٧٤

و ما رميت اذ رميت و لكنّ الله...، ٣٠٣، ٣٠٤

و ما مسنا من لغوب، ٨٦

و ما هم بخارجين من النار، ١٢٢

و مثل كلمه خبيثه كشجره خبيثه، ٣١٢

و من أعرض عن ذكرى فإنّ له...، ٣٤٠

و من رحمته جعل لكم الليل و النهار، ٦٤

و من كان في هذه أعمى فهو...، ٣٣١

و من يتق الله يجعل له مخرجا، ٨٢

و نفس و ما سواها؛ فألهمها فجورها، ٣١٤

و هو الذي جعل لكم الليل لباسا، ٣١٩

و هو الذي يرسل الرياح بشرا، ٣٢١

هل يستوى الذين يعلمون و الذين، ٣٣١

هو الذي أنزل عليك الكتاب، ١١٠

هو الذي جعل الشمس ضياء و...، ٥٨، ٣١٩

هو الذي يريكم البرق خوفا و طمعا، ٣٣٢

يا آيتها النفس المطمئنة؛ إرجعي، ٢٨٤، ٣١٦، ٣١٣

يا بني لا تشرك بالله إنّ الشرك، ٢٩٣

يا ليتنى كنت معهم فأفوز فوزا عظيما، ٢٨٧

يا معشر الجنّ و الإنس، ١١٥

يخافون يوما كان شرّه مستطيرا، ٣٧٥

يخرج الحيّ من الميت و يخرج، ٣٠٥

يخرجونهم من النور إلى الظلمات، ١١٢

يخرجهم من الظلمات إلى النور، ١١٢

يريدون أن يخرجوا من النار، ٣٧١

يريدون ليطفؤا نور الله بأفواههم، ٣٤١

يسئلونك عن الرّوح قل الرّوح من، ٣١١

يوم ندعوا كلّ أناس بإمامهم، ٣٢٨

ص: ٣٨٧

روايات

روايات عربى

إبنة تسع لا تستصبي، ١٤٥

ابى الله ان يجرى الاشياء...، ٣٣٢

ابى الله ان يجرى الامور الآ...، ٣٣٢، ٣٤٠

أبى عبد الله عليه السلام فى ميزابين سالا أحدهما بول و الآخر ماء المطر، ٢٠٨

أبى عبد الله عليه السلام قال: (لو أنّ ميزابين سالا أحدهما ميزاب بول و الآخر، ٢٠٨

اتقن صنع الفلك الدوار فى، ٥٧

اتقوا من فراسه المؤمن فانه ينظر...، ٢٨٥

اجرى اللهم بهيبتك، ٧٠

ادب اللهم نرق الخرق، ٧٠

إذا بلغت الجارية فلم ترض فما حالها؟، ٢٠٠

إذا بلغت تسع سنين، ١٤٥

إذا تزوّجت البكر بنت تسع سنين فليست مخدوعه، ١٦١

إذا جرى به المطر فلا بأس، ٢١١

إذا زوّج الرجل إبنة فذلك إلى إبنة و...، ٢٠٠

إذا كانت المرأة مالك أمرها تبيع و...، ١٦٣

اطلبوا العلم من المهد الى اللحد، ٢٩٢

اغرس اللهم فى شرب جنانى، ٦٩

افتح اللهم لنا مصاريع، ٦٨

الا انّ مفتاح العلم السؤال، ٢٧٩

البسنى اللهم من افضل، ٦٩

البسنى من افضل خلع الهدايه، ٦٩

الثابت القدم على زحالفها، ٦٧

الجاريه ابنه كم لا تستصبي؟، ١٦٠

الجاريه اذا بلغت تسع، ١٥٨

الجاهلون لاهل العلم اعداء، ٢٩٠

الدنيا دار ممزّ و لا دار مقرّ، ٢٨٩، ٢٨١

الذى بيده عقده النكاح هو وليّ أمرها، ١٣٧، ١٩٨، ١٥٨، ١٥٦، ١٥٢

الذى يشتري الدرهم بأضعافه أنّه لم...، ١٦٥

الرحيل و شيك، ٢٨١

السلطان وليّ من لا وليّ له،...، ١٥٣، ١٥٢

الشقى شقى فى بطن امه، ٣٠٤، ٣٠٣

الشقى من شقى فى بطن امه و السعيد من سعد فى بطن امه، ٣٠٣

الصلح خير، ٢٠١

ص: ٣٨٨

الطرق الى الله بعدد انفس الخلايق، ٣١٨

القلب يهدى الى القلب، ٢٨٨

اللهم ان لم تبتدئني الرحمه منك، ٧١

اللهم يا من دلح لسان، ٥٥

الماسك من اسبابك بحبل، ٦٦

المرأه التي قد ملكت نفسها غير السفيهه و لا المولوى عليها، ١٥٧، ١٥٥، ١٤٩

الناس موتى و اهل العلم احياء، ٢٩٠، ٢٧٤

الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا، ٣٣٠، ٣٠٩

الناصح الحسب فى ذروه الكاهل، ٦٦

الهي اترانى اتيك إلا، ٧٣

الهي قرعت باب رحمتك، ٧٥

الهي قلبى محجوب و نفسى معيوب...، ٨٩

الهي كيف تطرد مسكيننا...، ٧٧

الهي هب لى كمال الانقطاع اليك، ٢٨٧

الهي هذه ازمه نفسى عقلتها...، ٧٨

أم علقى بأطراف جبالك إلا حين...، ٧٤

ان الله تعالى جعل الدنيا لما بعدها، ٢٧٩

ان الله يحب الملحجين فى الدعاء، ٨٨

إن أسلمتنى أناتك لقائد الأمل، ٧١

ان خذلتنى نصرک عند محاربه النفس، ٧٢

ان عقلت امرك او اصبت معرفه...، ٢٨٠

انّ فضل العالم على العابد كفضل...، ٣٣١

إنقطاع يتم اليتيم الإحتلام و هو أشده، ١٢٩

إنّك سيدي و مولاي و...، ٧٤

إنّك قادر على ما تشاء، ٨٠

انّ لكلّ انسان شيطانا يغويه، ٢٧١

انّ ما تركك [الميت] من حق فهو لوارثه، ١٨٩

أنه قرأ أبو الحسن الرضا عليه السلام الله لا إله إلا هو...، ١١٨

أيقظني إلى ما منحني به، ٦٤

أبا جعفر عليه السلام قلت له: متى يجب على الغلام أن يؤخذ بالحدود النائم، ١٦٥

أبي الحسن الأول عليه السلام قال: إذا تزوّجت البكر بنت تسع سنين فليست مخدوعه، ١٣٩

أبي جعفر عليه السلام أنه قال: المرأه التي قد ملكت نفسها غير السفيهه، ١٤٩

أبي جعفر عليه السلام قال: الجاربه إذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتيم و زوّجت، ١٣٨، ١٥٨، ١٤٥

أبي عبد الله عليه السلام قال: الذي بيده عقده النكاح هو وليّ أمرها، ١٦٧، ١٥٦، ١٥٢

أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن اليتيمه متى يدفع إليها مالها؟، ١٤٦، ١٢٨

أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: الجاربه ابنه كم لا تستصبي، ابنه ستّ أو سبع؟، ١٣٨

أُلفت بمشيتك الفرق، ٨٣

أم كيف تخيب مسترشدا...، ٧٧

أم كيف تردّ ظمأنا...، ٧٧

أنّه سئل عن قول الله عزّ و جلّ فان آنتم منهم...، ١٢٩

أنّه قال فى رجل يريد أن يزوّج أخته، ١٤٦

أنّه قضى أن يحجر على الغلام...، ١٢٩

أنّه يصلّى فيه ركعتان بصفه...، ١٠١

بترك ما لا يعينك يتم لك العقل، ٢٨١

برحمتك يا أرحم الرّاحمين...، ٨٨

بعد عن ملاحظه العيون، ٦٢

تجهزوا رحمكم الله فقد نودى فيكم...، ٢٨١

تختم باليمين تكن من المقرين، ٣٥٣

تدعون ربكم بالليل و النهار...، ٥٠

تفكر ساعه خير من عباده سبعين...، ٣٣١، ٢٨٩

تقرّب العبد الى الله سبحانه باخلاص نيته، ٢٨٠

تنزّه عن مجانسه مخلوقاته، ٦٠

جلّ عن ملائمه كيفياته، ٦١

دع ما لا يعينك و اشتغل بمهمك...، ٢٨١

رأيت فى يد على بن الحسين فص عقيق فقلت ما هذا الفص؟، ٣٥٥

ربنا لا تكلنا إلى أنفسنا طرفه عين...، ٧٢

- سئل أبا عبد الله عليه السلام عن السطح يبال عليه فيصيب السماء فيكف فيصيب الثوب؟، ٢١٢
- سألت أبا الحسن عليه السلام عن الجارية الصغيره يزوجه أبوها، ١٦٣
- سألت أبا جعفر عليه السلام عن الذي بيده عقده النكاح؟، ١٦٧
- سألته أيما أوسع، الكرسي أو السموات...، ١١٢
- سألته عن الجارية يتمتع منها الرجل، ١٦١، ١٣٩
- سألته عن اليتيمه متى يدفع، ١٤٦
- سأله أبي و أنا حاضر عن قول الله عز و جل:
«حتّى إذا بلغ أشده»، ١٦٣
- سأله رجل عن رجل مات، و ترك أخوين، ١٧١، ١٥٩
- سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لا ينقض النكاح إلا الأب، ١٦٢، ١٤٧
- شعشع ضياء الشمس بنور، ٥٨
- صلّ اللهم على الدليل اليك...، ٦٥
- صلّ على محمد و آل الأتقياء، ٨٧
- صيام يوم غدیر خم يعدل صيام عمر الدنيا، ١٠٥
- طين المطر لا ينجس، ٢٠٦
- علم بما كان قبل ان يكون، ٦٣
- ص: ٣٩٠

عَلَّمَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الْجَلِيلِ، ١٠٨

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَوْ أَنَّ مِزَانَيْنِ سَالَا أَحَدَهُمَا مِيزَابَ بُولٍ، ٢٠٨

عَنْ الْبَيْتِ يِبَالٍ عَلَى ظَهْرِهِ وَ يَغْتَسِلُ مِنَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ يَصِيْبُهُ الْمَطْرُ، ٢٠٧

عَنْ الرَّجْلِ يَمْرُ فِي مَاءِ الْمَطْرِ وَ قَدْ صَبَّتْ فِيهِ، ٢٠٦

عَنْ السُّطْحِ يِبَالٍ عَلَيْهِ فِيصِيْبُهُ السَّمَاءُ فَيَكْفُ فِيصِيْبِ الثُّوبِ، ٢٠٦

عَنْ الْكَنْيْفِ يَكُونُ خَارِجًا فَيَمَطُرُ السَّمَاءَ فَيَقْطُرُ عَلَى الْقَطْرَةِ، ٢٠٦

عَنْ الْكَنْيْفِ يَكُونُ فَوْقَ الْبَيْتِ فَيَصِيْبُهُ الْمَطْرُ فَيَكْفُ فِيصِيْبِ الثِّيَابِ، ٢٠٧

عَنْ الْمَطْرِ يَجْرِي فِي الْمَكَانِ...، ٢٠٧

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا...، ١١٨

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ...، ١٦٦

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ...، ١٦٦

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ، ١٦٧

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ يَتِيمٍ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ، ١٢٩

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَا يَحِيْطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ...، ١١٨، ١١٦، ١٠٦

فَاجْعَلِ اللَّهُمَّ صَبَاحِي هَذَا...، ٧٩

فَاصْفَحِ اللَّهُمَّ عَمَّا أَجْرَمْتَهُ مِنْ زَلَلِي، ٧٦

فَأَيُّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ أَعْظَمُ؟، ١٢٣

فَبَيْسَ الْمُطَيِّبَةِ الَّتِي امْتَطَتِ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا، ٧٤

فَضْلُ الْعَالَمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ...، ٣٣١

فِيَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْعَزِّ وَ الْبَقَاءِ، ٨٦

فى طين المطر أنه لا بأس به أن يصيب الثوب ثلاثة أيام إلا أن يعلم، ٢٠٦

قال: انك مأخوذ عن اهلك، ١٢٢

قضى رسول الله صلى الله عليه و آله فى سيل وادى مهزور:، ١٩١

قولوا لا اله الا الله تفلحوا، ٣٣٧

كف اكف السوء عنى، ٦٤

كلا و حياضك مترعه...، ٧٨

كل شئ يراه ماء المطر فقد طهر، ٢١٢، ٢٠٦

كل ما يراه المطر فقد طهر، ٢١٣

كل مولود يولد على الفطرة حتى، ٣٠٦

كنت كنزا مخفيا؛ فاحببت ان، ٢٩١، ٢٤٧، ٥٩

كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين، ٦٧

لا اله الا انت سبحانك اللهم...، ٨٢

ص: ٣٩١

لا بأس بتزويج البكر إذا رضيت من غير إذن أبويها، ١٦١، ١٦٠

لا جبر و لا تفويض، ٣٠٣

لا حول و لا قوه الا بالله...، ٨٨

لا ولاية لأحد على المرأة إلا لأبيها...، ١٣٠

لا ينقض النكاح إلا...، ١٦٣، ١٦٢، ١٤٧

لكل شيء سنام و سنام القرآن سوره...، ١٢٤

لما أمر الله عزّ و جلّ - هذه الآيات أن يهبطن إلى الأرض، ١٠٩

لما خلق الله موسى بن عمران، ٣٥٤

ما أرى رجلاً أدرك عقله، ١١٩

ما بعث الله عزّ و جلّ نبياً إلا و تعيد في هذا اليوم و عرف حرمة، ١٠٦

ما رفعت كف إلى الله أحب إلى من كف فيها عقيق، ٣٥٤

ما فات مضى و ما سيأتك، ٢٩٢

ما من مسلم ينصب وجهه لله تعالى في مسأله إلا أعطاه إياه، ٥٢

من صلّى في هذا اليوم، ١١٤، ٩٨

من صلّى فيه ركعتين قبل الزوال، ١٠٠

من عرف نفسه فقد عرف ربه، ٣١١، ٢٤٧

من غير أن تمارس في...، ٨٦

من قال هذه الكلمات عند كلّ صلاه...، ١١٩

من قرأ أربع آيات من أول...، ١٢٠

من قرأ أول البقره إلى المفلحون، ١١٥

من قرأ عشر آيات من سورة البقره، ١٢١

موتوا قبل ان تموتوا، ٣١٦، ٢٨٨

نوم العالم خير من عباده الجاهل، ٣٣١، ٢٨٩

و اسمع ندائى و استجب... ٨٧

و الوغول و أنت غايه... ٧٨

و اليتمه فى حجر... إلا برضاها، ١٥٩، ١٤٦

و اليتمه فى حجر الرجل لا يزوجه إلا ممن ترضى، ١٥٩، ١٤٦

و إن لم يكن كذلك فلا يجوز تزويجها إلا بأمر وليها، ١٦٥، ١٦٤

و أنرت بكرمك دياجى... ٨٤

و أنزلت من المعصرات ماء ثجاجا، ٨٥

و أنهرت المياه من الصم... ٨٤

و جعلت الشمس و القمر... ٨٥

و سرح قطع الليل المظلم، ٥٦

و علقت بأطراف حبالك أنامل ولائى، ٧٥

و على آله الأخيار المصطفين الأبرار، ٦٧

و فلقت بقدرتك الفلق، ٨٤

و قهر عباده بالموت و الفناء، ٨٦

و كنتى رسول الله صلى الله عليه و آله بحفظ زكاه رمضان فأتانى آت فجعل يحثو من الطعام، ١٢٤

و مسائى جئنه من كيد العدى...، ٨٠

و من ذا يعلم ما أنت...، ٨٣

و هذه أعباء ذنوبى...، ٧٩

و هذه أهوائى المضلّه...، ٧٩

و هربت إليك لا جئا من فرط أهوائى، ٧٥

هبط جبرئيل عليه السّلام على النّبى عليه السّلام: فقال يا محمد ربى يقرئك السّلام، ٣٥٥

هذه العوزه حرز و أمان من كلّ...، ١٢١

هو أن يبلغ ذا وقار و حلم و عقل، ١٢٨

يا أبا المنذر أتدرى أى آيه...، ١٢٤

يا خير من دعى لدفع الضرر...، ٨٧

يا صحّاف! قلت: لبيك يا بن رسول الله صلّى الله عليه و آله، ١٢٢

يا من ارقدنى فى مها دامنه، ٦٣

يا من دلّع لسان الصّباح، ٥٥

يا من دلّ على ذاته بذاته، ٥٩

يا من سرح قطع الليل، ٥٦

يا من قرب من خواطر، ٦١

يجرى عن مجرى الذى، ٢٥٦

آگاه باشید که شما را دلالت کنم بر سلاحی که نجات دهد، ۵۰

البته باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، ۳۴۱

اهل سبت هشتاد هزار نفر و...، ۳۳۴

ایمان باطن است و اسلام ظاهر، ۲۹۶

ای میسر! دعا کن، و مگو که امر فارغ و پرداخته شده از دعا، ۵۳

این دو طینت را خداوند عزّت مخلوط فرمود، ۳۰۳

بسیار کارها باشد که آدمی حریص باشد بر آن، ۵۲

بشناسان به من نفس مرا، ۳۱۵

بعضی از مؤمنین را بی حساب داخل بهشت می کند، ۸۲

بوده باشد در آخر الزمان قومی، ۳۴۲

به درستی که نطفه از آسمان واقع شود به سوی زمین، ۳۲۴

جهاد با نفس، جهاد اکبر است، ۳۴۳

چنگ زبید به اسلام و توحید و ولایت و متفرق نشوید از اطراف آل محمد، ۳۳۷

خداوندان من عبادت نه از راه طمع در بهشت یا خوف از جهنم می کنم، ۷۳

خداوند متعال، جمیع اولاد آدم را از بدو خلقت تا قیام قیامت، ۳۰۵

در آیه مبارکه و جعلنا ابن مریم و أمّه آیه یعنی...، ۳۰۹

روزه شد مر تیر نفست را سپر، ۲۵۵

قرار دادیم این امت ممسوخه را، ۳۳۳

که آنان که از طینت علیین خلق شده...، ۳۰۲

مردم به خیر و خوبی هستند و...، ۳۴۱

نیست از برای خدا آیتی بزرگتر از من، ۳۱۰

هر که در این روز نیم ساعت پیش از زوال شمس دو رکعت نماز به جا آورد، ۱۰۴

هر مولودی زائیده شده بر فطرت و...، ۳۰۷

هر مؤمن که مشغول معصیت حق گردید روح...، ۲۹۷

ص: ۳۹۴

چهارده معصوم و پیامبران عليهم السلام

امام باقر عليه السلام، ۱۸، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۳۱۰، ۲۷۹، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۸، ۳۳۳

امام حسن عليه السلام، ۵۲، ۶۸، ۳۰۰

امام حسن عسکری عليه السلام، ۲۰، ۱۶۱، ۳۳۴

امام حسين عليه السلام، ۲۳۱، ۲۱۲، ۱۴۶، ۶۸، ۳۰۰، ۲۳۸، ۲۶۳

امام رضا عليه السلام، ۱۶۱، ۱۲۱، ۱۱۸، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۶۳

امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف، ۲۰، ۳۴۵، ۳۱۰، ۲۹۹، ۲۶۸، ۲۶۶، ۱۷۴

امام سجاد عليه السلام، ۳۵۵، ۳۳۴، ۱۲۰، ۸۸، ۸۹، ۹۳

امام صادق عليه السلام، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶، ۵۳، ۱۹، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۳۷

۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۴۶، ۱۳۸، ۱۹۶، ۱۹۱، ۱۷۴، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۶۱، ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۰۸، ۲۰۶، ۱۹۹، ۱۹۸، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۳، ۲۳۲

۳۴۱، ۳۳۲، ۳۲۴، ۳۵۴

امام علي عليه السلام، ۵۲، ۶۸، ۸۹، ۳۷، ۳۹، ۱۸، ۲۷۹، ۱۷۶، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۱۹، ۹۶، ۹۰، ۳۱۱، ۳۰۹، ۳۰۲، ۲۹۹، ۲۸۹، ۲۸۱، ۲۸۰، ۳۴۷، ۳۱۵

۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳

امام علي نقی عليه السلام، ۱۹، ۲۰

امام كاظم عليه السلام، ۱۷۳، ۱۶۳، ۱۳۹، ۱۲۲، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۷۴

امام محمد تقی عليه السلام، ۱۹، ۱۹۸

اهل بيت عليهم السلام، ۲۶، ۲۴، ۲۳، ۲۰، ۱۸، ۱۷، ۲۷۱، ۱۹۳، ۹۱، ۶۸، ۵۱، ۵۰، ۳۷، ۳۵، ۳۰، ۳۵۳، ۳۳۷، ۳۱۷، ۳۱۰، ۲۸۸، ۲۸۱

جبرئيل، ۳۵۵، ۳۵۳، ۱۲۱

جرجيس، ۲۹۸

حضرت ابراهيم عليه السلام، ۳۲۰، ۲۵۲، ۲۴۹

حضرت اسماعيل عليه السلام، ۲۸۷

حضرت على اصغر عليه السلام، ٢٨٧

حضرت على اكبر عليه السلام، ٢٨٧

حضرت عيسى بن مريم، ٣١٧، ٢٩٤

ص: ٣٩٥

رسول اكرم صلى الله عليه وآله، ١٢٥، ١٥٢، ١٩١، ٢٤٤، ٢٥٠، ٢٥٤، ٨٩، ١٠٩، ١١٥، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٢٤، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٤، ٦٥، ٨٧، آله، ٢٨٥، ٢٨٥، ٣٢٠، ٣٠٧، ٣٠٢، ٣٠١، ٢٩٩، ٢٩٧، ٢٨٩، ٣٦٦، ٣٥٥، ٣٥٤، ٣٥٣، ٣٣٧، ٣٣١، ٣٢٧

شعيب، ٢٩٨

صديقه كبرى عليها السلام، ٦٨، ٣٠٢

موسى بن عمران، ٢٩٨، ٣٣٩، ٣٥٤، ٣٧٢

ميكائيل، ١٢١، ٣٥٤

نوح، ٢٩٨

آل محمد صلى الله عليه وآله - اهل بيت عليهم السلام

ائممه هدى - اهل بيت عليهم السلام

ابا عبد الله - امام حسين عليه السلام

ابو جعفر - امام باقر عليه السلام

امامان شيعه - اهل بيت عليهم السلام

حضرت امير عليه السلام - امام على عليه السلام

حضرت حجت - امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف

خاتم الانبياء - رسول اكرم صلى الله عليه وآله

ص: ٣٩٦

نام اشخاص

آخوند خراسانی، ۴۲

آخوند عبد الجواد خراسانی، ۴۱

آخوند فشارکی، ۱۷۵

آشتیانی، میرزا محمد حسن، ۳۹، ۴۲

آقا بزرگ تهرانی، ۲۳۴، ۲۲۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۳۸۰، ۳۵۹، ۲۳۷، ۲۳۶

آملی، حاج ملا محمد، ۴۲، ۴۰

آملی، سید حیدر، ۳۴۷، ۳۱۸، ۲۹۱

آیت نجف آبادی، میر سید علی، ۲۶۴

ابا امامه، ۱۲۰، ۱۱۹

ابان بن ثعلب، ۲۰۰

ابراهیم بن شبیه اصفهانی، ۱۹

ابراهیم بن عمرو بن بکر، ۱۱۹

ابراهیم بن محمد اشعری، ۱۶۱، ۱۳۹

ابراهیم بن محمد خثعمی، ۱۶۱، ۱۳۹

ابن ابی جمهور احسائی، ۳۴۷، ۳۰۷، ۳۰۶

ابن ابی جئد، ۱۶۰

ابن ابی عمیر، ۱۶۰، ۱۳۸، ۱۲۹

ابن اثیر، ۱۵۳، ۹۰

ابن ادريس حلی، ۲۲۷، ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۳۲

ابن الاعرابي، ٦٧،

ابن الهدى كلباسي، ٢٠٧، ٢٢٧،

ابن بزاج، ٢٣٢، ٢٠٠، ١٩٤، ١٩١، ١٣٥،

ابن بهرام قوهي، ابو نصر تاج الملك، ٢١،

ابن تركه، صاين الدين على، ٢٥،

ابن حاجب، ٣٥٩،

ابن حمزه طوسي، ١٩٧، ١٩٤، ١٩٢، ١٣٠، ٢٣٢، ٢٠٦، ٢٠٥، ٢٠٠،

ابن خزاز، ١٤٥،

ابن رسته، ٢٢،

ابن زهره حلي، ٢٢٧، ٢٠٠، ١٩٧، ١٣١،

ابن سكيّت، ٦٦،

ابن سنان عبد الله، ١٩٨، ١٥٨،

ابن سينا، ٢٢، ٢١،

ابن شهر آشوب، ٣٤٨، ٣١٠، ١٩٠، ١٩،

ابن طاووس، ١١٧، ١١٥، ١١٤، ٩٨،

ص: ٣٩٧

ابن عباس، ١٢٨، ٣٥٥

ابن غضائري، ١٩٥، ٢٢٥

ابن فهد حلي، ٥٠، ٩٠، ٢٣٢

ابن مالك، ١١٣

ابن محبوب، ١٣٨، ١٤٥

ابن مسكويه، ٢٢

ابن مملّك اصفهاني، محمد بن عبد الله، ٢١

ابن منذر، ١٢٧

ابن منظور، ٩٠

ابن وليد، ١٦٠

ابن يقطين، ٢٠٠

ابو الحسن اصفهاني (راوي)، ١٩

ابو الصلاح حلبى، ١٣١، ١٩٧

ابو العباس فضل بن عبد الملك، ١٩٩

ابو المعالى كلباسى، ١٩٨، ٢٢٥

ابو المفضل، ١١٩

ابو حنيفه، ١٢٨

ابو ذر، ١٢٣

ابو عبد الرحمان القاسم بن عبد الرحمن، ١١٩

ابو عبد الله بن عتياش، ١٢٣

ابو علي ابن شيخ الطوسي، ١١٩

ابو مسعود رازي، ٢٥

ابو هريره، ١٢٤

ابي الجارود، ١٧٨، ١٨٨

ابي الحسن الاول، ١٣٩

ابي العباس، احمد بن موسى بن جعفر، ٢١١

ابي المفضل، ٢٠

ابي ايوب الخزاز، ١٣٨، ١٥٨

ابي بصير، ٢١٧، ١٦٧، ١٦٦، ١٢٩

ابي بن كعب، ١٢٤

ابي جرير قمي، ١١٨

ابي جعفر بن يزيد بن نصر خراساني، ٢١١

ابي سفيان، ٢٩٩

ابي عتاب، ١٢٣

احمد الزاوي، طاهر، ٩٠

احمد بن اسحاق، ١٦١، ١٦٠

احمد بن بدر، ١٢٢

احمد بن حنبل، ٩٠

احمد بن محمد بن خالد برقي، ١٩

احمد يان، حاج شيخ محمد علي، ٢٦٣، ٣٤٧، ٢٦٥

ادريس بن عبد الله اصفهاني، ١٩

ارباب، حاج آقا رحيم، ٣٤

اژه اي، حاج شيخ علي اكبر، ٣٣

استادي، رضا، ٢٢٦

استر آبادي، احمد بن تاج الدين، ٣٤٦، ٢٩١

ص: ٣٩٨

استرآبادی، رضی الدین، ۹۰

استرآبادی، میرزا محمد علی، ۲۳۲

اسحاق بن صحّاف، ۱۲۲

اسحاق بن عمار، ۱۹۵

اسد الله اسماعیلیان، ۲۲۶

اسعد بن عبد القاهر بن اسعد اصفهانی، ۲۵

اسکافی، ۱۹۷

اسماعیل بن عبّاد، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۰۶

اصبغ بن نباته، ۱۲۹

اصفهانی، ابو نعیم، ۲۵، ۲۳، ۱۸

اصفهانی، سیّد ضیاء الدین، ۴۴

اعرجی کاظمینی، سیّد محسن، ۲۳۲

اعرجی (مقدّس بغدادی)، سیّد محسن، ۲۲۷، ۲۱۳

افندی اصفهانی، میرزا عبد الله، ۲۷، ۲۶، ۲۵

افندی، عباس، ۱۹۳

الرضا، ۱۹۶، ۱۲۱، ۱۱۳

امام خمینی قدّس سرّه، ۳۳۱، ۳۱۸، ۲۸۱، ۲۶۵، ۳۵، ۳۴۸، ۳۴۴

امیر کبیر، ۳۴۸

امین، سیّد محسن، ۲۲۳، ۱۷۸

انصاری زنجانی، سهیل، ۱۱۴

انصاری، شیخ مرتضیٰ، ۲۲۹،

اورنگ زیب، ۳۵۷،

ایروانی، محمد تقی، ۲۲۵،

بابا رکن الدین اصفہانی، ۲۶،

باقری بیہندی، ناصر، ۳۴۶، ۲۶۷،

باقری سیانی، مہدی، ۲۲۷، ۲۲۶، ۱۸۰، ۱۷۳،

بایزید، ۲۴۹،

بجنوردی، سید محمد حسن، ۲۲۸،

بحر العلوم، حسین، ۳۵۰، ۲۲۸،

بحر العلوم، سید محمد، ۳۴۶،

بحر العلوم، سید مہدی، ۳۵۰، ۲۲۸، ۲۰۷،

بحر العلوم، محمد صادق، ۲۲۸،

برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۱۹۵، ۱۹،

بروجردی، حاج آقا منیر الدین، ۱۷۳، ۳۳، ۲۲۸، ۲۲۶، ۱۸۳، ۱۷۹، ۱۷۶،

بروجردی، میرزا مہدی، ۲۶۴،

برید بن معاویہ، ۱۴۹،

بقال، محمد علی، ۲۲۷،

بکر بن محمد، ۱۱۹،

بوذر جمہری، ۲۳۲،

بہادری، ابراہیم، ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۲۳،

بهبهانی، وحید، ۲۲۸، ۲۲۴، ۱۹۶، ۱۸۹

بید آبادی، آقا محمد، ۳۴۷، ۳۲، ۲۸

بیہقی کیدری، قطب الدین، ۲۲۳

تاج الدین حسن (پدر فاضل ہندی)، ۳۵۸، ۳۵۷

ص: ۳۹۹

تاج الملك بن بهرام قوهی، ۲۱

ترابی، علی اکبر، ۲۳۲

تفضلی، آذر، ۳۸۰

تهرانی، اسمعیل، ۱۰۳

تهرانی، سید صادق، ۴۲

تهرانی، شیخ عباد الله، ۲۲۷

تهرانی، عباد الله، ۲۲۷

ثقه الاسلام، شیخ محمد علی، ۴۲، ۴۰، ۳۳

جابر بن یزید جعفی، ۲۴

جبلانی، محسن محمد رفیع، ۲۵۹

جرجانی، شیخ عبد القاهر، ۳۶۶، ۳۶۰

جزائری، شیخ عبد النبی، ۲۲۵

جزایری، سید نعمت الله، ۳۰، ۲۷

جلالی، سید محمد رضا، ۱۷۳

جلیلی، نعمت الله، ۲۲۶

جوهری، اسماعیل بن حماد، ۹۰

جهانگیر خان قشقای، ۴۱، ۴۰، ۳۳

چنگیز خان مغول، ۲۶

چهار سوقی، میرزا محمد باقر، ۴۱

چهار سوقی، میرزا محمد هاشم، ۴۱

حائری یزدی، حاج شیخ عبد الکریم، ۲۶۳، ۲۶۵،

حاجی محمد بن محمد علی اردبیلی، ۲۷،

حارث بن ابی حارث، ۱۸،

حافظ رجب برسی، ۳۴۷، ۲۹۱، ۹۰، ۶۰،

حجت کوه کمره ای، سید محمد، ۲۶۷، ۲۶۶،

حجت هاشمی، سید علی، ۴۴،

حججی، حاج شیخ احمد، ۲۷۳، ۲۶۸،

حزین، محمد علی، ۳۲،

حسن بصری، ۱۲۷،

حسن بن محبوب، ۱۵۸،

حسن، شیخ فارس، ۲۲۳،

حسین آبادی، شیخ احمد، ۴۱، ۴۰،

حسین بسطام، ۱۲۳،

حسین بن حسن حسینی، ۱۰۵،

حسین بن خالد، ۱۱۸، ۱۱۲،

حسین بن علی بن یقظین، ۱۲۱،

حسینی، احمد، ۲۲۴،

حسینی، احمد بن محمد رضا، ۲۲۲،

حسینی ارموی محدث، میر سید جلال الدین، ۳۴۷،

حسینی اشکوری، سید احمد، ۲۲۴، ۹۰، ۲۴۰، ۲۳۴، ۲۲۸،

حسینی جلالی، سید محمد رضا، ۲۲۲، ۲۲۵

حسینی، عبد اللطیف، ۲۲۴

حسینی قزوینی، سید محمد، ۲۲۷

حکیم باشی، میرزا محمد باقر، ۴۱

ص: ۴۰۰

حکیم جلوہ، ۲۸،

حکیم خراسانی، شیخ محمد، ۲۶۴

حکیم زنوزی، آقا علی، ۲۸،

حکیم، ملا عبد الجواد، ۲۷،

حلی، یحیی بن سعید، ۲۲۴

حمران، ۱۶۵،

حمزہ بن عبید، ۱۱۸، ۱۱۶،

حمیری، عبد اللہ بن جعفر، ۲۲۸،

حیدری، فاطمہ، ۲۳۹،

خاتون آبادی اصفہانی، میرزا محمد صادق، ۲۶۴

خاتون آبادی، میر محمد حسین، ۳۲، ۳۵۰،

خادمی، آیت اللہ، ۳۵،

خالصی، شیخ محمد باقر، ۲۳۱، ۲۱۲، ۲۰۵،

خاندان ابن منده، ۲۲،

خراسانی، حاج سید محمد رضا، ۳۵،

خرسان، سید حسن، ۲۲۴، ۲۲۳،

خلیفہ سلطانی، میر محمد، ۳۵۰،

خمینی، حاج آقا مصطفی، ۲۲۹، ۲۱۶، ۱۸۹،

خواجویی مازندرانی، ملا اسماعیل، ۳۲، ۳۱، ۲۲۸، ۱۹۸،

خوانساری، آقا حسین، ۳۰،

خوانساری، آقا سید جمال الدین، ۱۰۷، ۳۰، ۳۴۷، ۳۰۲، ۲۸۰

خوانساری، سید محمد باقر بن زین العابدین (صاحب روضات)، ۳۸۰، ۳۵۸، ۲۲۶، ۳۳

خوزانی، غیاث الدین محمد، ۳۵۳، ۳۴۹

خوزانی، محمد ابراهیم، ۳۵۰، ۳۴۹

خویی، آیت الله، ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۱۰، ۱۹

دارقطنی، ۱۳۸

داود بن سرحان، ۱۵۹، ۱۴۶

داوری، محمد، ۳۵۰، ۳۴۹، ۲۷۶

درایتی، محمد حسین، ۲۲۸، ۲۲۵

درچه ای، آقا سید محمد باقر، ۳۴

دشتی، سید مصطفی، ۲۹۷

دشتی، محمد، ۳۴۸

دولت آبادی، میرزا تقی بن محمد باقر، ۲۷

دهکردی، آیت الله سید ابو القاسم، ۳۳

دیلمی، شمس الدوله، ۲۱

رازی، ابو مسعود، ۲۵

رازی، حاج شیخ محمد شریف، ۲۶۴، ۲۶۲، ۳۴۶، ۲۶۷، ۲۶۵

رازی نجفی مسجد شاهی، شیخ محمد تقی، ۲۲۶، ۴۵، ۴۲، ۴۰، ۳۳

راوندی، سعید بن هبه الله، ۲۲۸

ربانی، هادی، ۳۰

رجایی، سید مہدی، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۶، ۳۲

رحمان ستایش، محمد کاظم، ۲۳۲

رضا خان، ۳۴

رضوی، سید مرتضیٰ، ۲۲۸، ۲۲۴، ۱۷۷

رضوی، مہدی، ۳۸، ۳۷

رفیعی مہر آبادی، ابو القاسم، ۲۷، ۲۱

روضاتی، سید محمد علی، ۲۳۱، ۲۲۷، ۳۰

ریاضی، حاج شیخ حیدر علی، ۲۶۴، ۲۶۲، ۳۴۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۰، ۲۶۵

ریاضی نجف آبادی، حاج شیخ ابراہیم، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۳۴۷

ریحان یزدی، سید علیرضا، ۳۴۶، ۲۶۷

زرارہ بن اعین، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۱۲

زمانی، مصطفیٰ، ۳۴۷

زنوزی، میرزا محمد حسن، ۳۵۸

زنوزی، میرزا محمد حسین حسینی، ۳۸۰

ساوی، محمد، ۲۴

سبحانی، جعفر، ۲۳۲

سبزواری، سید محمد جواد، ۴۴

سبزواری، میرزا حسین، ۲۸

سجادی، حاج سید احمد، ۲۷۶، ۲۷۵

سجادی، سید جعفر، ۲۸۴، ۳۴۷

سجادی نجف آبادی، سید محمد حسین، ۲۶۱

سری بن سلامه اصفهانی، ۲۰

سعدان بن مسلم، ۱۶۱، ۱۶۰

سلار دیلمی، ۱۹۷، ۲۳۰

سلطان سنجر، ۲۳

سلطان محمد خدا بنده (اولجایتو)، ۲۴

سلیمان فارسی، ۳۵۳

سهل بن زیاد، ۱۴۶

سید بن زهره، ۱۳۱

سید بن طاووس، ۱۷۴، ۱۱۷، ۲۵، ۳۴۶، ۲۲۳

سید حسن بن سید جعفر، ۲۱۴

سید حمیری، ۳۵۹

سید رضی، ۳۴۸

سید طاهر بن سید رضی الدین حسینی، ۱۰۵

سید علی صدر الدین (شارح صحیفه سجادیه)، ۱۱۶، ۱۱۱

سید مرتضی، ۲۲۳، ۱۹۴

شافعی، ۱۲۷

شاه آبادی، حاج شیخ محمد علی، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۴

شاه حسین صفوی، ۳۵۹

شاه عباس صفوی، ۲۹

شیرازی زنجانی، حاج سید موسی، ۲۲۵

شریف رضی، ۳۴۷

شریف کاشانی، ملا حبیب الله، ۲۳۱

شفتی، سید محمد باقر، ۱۷۶، ۹۱، ۳۳، ۲۳۴، ۲۲۶

شفتی، سید مهدی، ۹۳، ۹۱

شمس الدوله دیلمی، ۲۱

شهشانی اصفهانی، سید میر محمد، ۲۳۴

شهید اول، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۸۵، ۱۸۴، ۲۳۰، ۲۲۵، ۲۰۲

شهید ثانی، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۸۹، ۱۱۴، ۱۰۷، ۳۴۸، ۲۷۹، ۲۳۰، ۲۲۶، ۲۱۴، ۲۰۵

شیخ ابو السعادات، ۲۵

شیخ اعظم انصاری، ۲۳۱، ۲۲۹

شیخ الشریعه اصفهانی، ۴۲، ۴۰

شیخ انصاری، ۲۸۱، ۲۳۵، ۲۱۳، ۱۸۹، ۱۸۴

شیخ بهایی، ۱۱۴، ۱۰۶، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۶، ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۲۴

شیخ حر عاملی، ۳۴۸، ۳۴۱، ۲۳۲

شیخ حسن بن زین الدین العاملی (صاحب معالم)، ۲۳۱، ۲۱۵

شیخ حسن بن شیخ جعفر غروی، ۲۱۳

شیخ رضی، ۵۵

شیخ صدوق، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۳، ۳۴۸، ۳۱۰، ۲۹۰، ۲۳۲، ۲۳۰، ۲۱۲، ۳۵۴، ۳۵۳

شیخ طبرسی، ۳۴۶، ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۷

شیخ طوسی، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۴، ۹۸، ۲۱، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۴۲، ۱۳۳، ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۰۰، ۳۴۸، ۳۴۱، ۳۳۲

شیخ کلینی، ۲۲۹، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۹۰، ۳۴۷، ۳۴۰، ۳۳۲، ۳۱۰، ۳۰۳

شیخ محمد محسن بن شیخ محمد رفیع رشتی اصفهانی، ۲۳۴، ۲۳۳

شیخ مفید، محمد بن نعمان، ۱۴۳، ۱۴۲، ۲۳۴، ۲۳۱، ۱۹۷، ۱۸۹، ۱۸۸

شیرازی، حاج میرزا علی آقا، ۴۴، ۳۵

شیرازی، میرزا حسن، ۴۲، ۴۰

شیرازی زنجانی، سید موسی، ۲۲۵

صاحب الذخیره، ۱۰۳

صاحب منهاج، ۲۳۴

صادقی، سید محمد علی، ۳۵

صافی اصفهانی، آیت الله، ۳۵

صدر اصفهانی، محمد حسین خان، ۱۸۷

ص: ۴۰۳

صدرایی خویی، علی، ۳۴۷، ۲۳۳

صدوقی «سها»، منوچهر، ۲۸

صفائی خوانساری، حاج سید احمد، ۱۷۸، ۲۲۹، ۲۰۴

صفار قمی، محمد بن حسن، ۳۴۷، ۲۸۵

صفوان بن یحیی، ۱۴۶، ۱۳۹، ۱۲۸، ۱۶۱، ۱۶۰

صهرشتی، ۱۹۷

ضیاء نور، حاج سید فضل الله، ۴۴

طاهر بن سید رضی الدین، ۱۰۵

طباطبائی، حاج آقا هادی، ۳۴۸، ۲۷۲

طباطبائی، سید عبد العزیز، ۲۲۸

طباطبائی، سید علی (مؤلف ریاض المسائل)، ۲۲۶، ۱۸۹

طبرسی، احمد بن علی، ۳۴۶، ۳۰۳، ۱۲۳

طبری حائری، سید علینقی، ۲۲۹

طریحی، فخر الدین، ۹۰

طناحی، محمود محمد، ۹۰

طوسی، خواجه نظام الملک، ۲۳

طیب، حاج سید عبد الحسین، ۳۵

عاشور، سید علی، ۹۰

عاصی اصفهانی رشتی، شیخ محسن، ۲۳۳، ۲۵۹، ۲۴۳، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴

عالم نجف آبادی، آیت الله حاج شیخ محمد حسن، ۲۶۴، ۳۵

عاملي، سيد جواد، ۲۳۱

عاملي، سيد محمد، ۲۳۰

عباس بن معروف، ۱۶۰

عبد الحسين محمد علي بقال، ۲۲۷

عبد الرحمن بن مسلم، ۱۶۰

عبد السلام اصفهاني، ۱۸

عبد السلام هارون، ۱۸

عبد الله بن ابي سفيان، ۱۱۹

عبد الله بن بسطام، ۱۲۳

عبد الله بن سنان، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۳۷، ۱۹۸، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۶۲

عبد الله بن صلت، ۱۶۳، ۱۶۰

عبد الله بن محمد اصفهاني، ۲۰

عبد الله بن محمد كناني، ۲۵

عبد الله بن مسعود، ۱۲۱

عبد الواحد بن محمد تميمي آمدی، ۳۴۷، ۲۸۰

عبده، شيخ محمد، ۹۰

عثمان اصفهاني (راوی)، ۱۹

عثمان بن ابي عاتكه هلالی، ۱۱۹

عراقي، شيخ مجتبی، ۲۳۲

عطار، احمد عبد الغفور، ۹۰

عقیقی بخشایشی، ۳۴۸، ۲۶۵

عَلَّامَه حَلِّي، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۸۴، ۱۳۲، ۱۲۷، ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۱۹۹، ۱۹۷، ۳۵۸، ۲۳۲

عَلَّامَه مَجْلِسِي، مولا محمد باقر، ۳۲، ۳۰، ۲۲۷، ۲۲۳، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۶، ۱۰۴، ۸۹، ۳۴۷، ۳۱۸، ۳۱۰، ۳۰۷، ۳۰۶، ۲۸۸، ۲۳۲

عَلَّامَه مَجْلِسِي، مولا محمد تقی، ۲۹، ۲۶، ۱۷۵، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۲، ۳۰

عَلَّامَه طِبَّاطِبَائِي، ۲۱۶، ۲۱۱، ۲۰۸

علاء الدوله کاکویه، ۲۱

عَلِيّ بن ابراهيم، ۱۱۷، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۳۴۸، ۳۲۴، ۳۰۹، ۳۰۳، ۱۱۸

علی بن اسمعیل، ۱۶۴، ۱۶۳

علی بن الحسين عبدی، ۱۰۵

علی بن جعفر، ۲۰۷، ۱۷۸، ۱۷۴، ۱۷۳، ۳۲۴، ۲۳۰، ۲۱۷، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۸

علی بن حسان واسطی، ۱۰۵

علی بن حسن علوی، ۲۱۱

علی بن محمد بن بشر اصفهانی، ۲۰

علی بن محمد بن علی، ۴۲

علی بن مهزیار، ۱۹۴

علی بن یزید، ۱۱۹

عمرو بن جمیع، ۱۲۰

عمید الملک کندری، ۲۳

عیص بن قاسم، ۱۴۶، ۱۲۸

غفاری، علی اکبر، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۹۰، ۳۴۷، ۳۰۳

غياث بن ابراهيم، ١٩١

فاضل آبي، ١٨٤، ١٩٧، ٢٢٩

فاضل مقداد، ١٩٤، ٢٢٤

فاضل نائيني، ٣٦٠

فاضل هندی، ٣٥٨، ٣٥٧، ٢٢٩، ٢٠٥، ٣٠، ٣٨٠، ٣٦٠، ٣٥٩

فاني، مير سيد علي، ٣٥

فتحعلي شاه قاجار، ١٨٧

فخر المحققين حلي، ٢٢٣

فراء، ٥٥

فربودي، محمد، ٣٤٨

فروزانفر، بدیع الزمان، ٢٨٤، ٢٨٥، ٣٤٦

فشاركي، ملا محمد حسين، ١٧٥، ٤٥

فضيل بن يسار، ١٤٩

فلاطوري، عبد الجواد، ٤٤

فياض، حاج شيخ احمد، ٣٥

فيروز آبادي، مجد الدين، ٢٢٨

فيروز آبادي، محمد بن يعقوب، ٣٥٤

ص: ٤٠٥

فیض کاشانی، ۲۳۱، ۱۹۵، ۱۸۹، ۲۹

قاجار، آقا محمد خان، ۳۳

قاسمی، رحیم، ۲۲۵، ۱۷۹، ۳۸

قاضی نظام الدین اصفهانی، ۲۵

قاضی نور الله شوشتری، ۲۲

قتیبه الاعشی، ۱۰۸

قزوینی، حاج محمد علی، ۲۳۹

قزوینی، ملا خلیل، ۱۱۰، ۱۰۸

قزوینی، ملا محسن، ۳۵۹

قطب الدین بیهقی کیدری، ۲۲۳

قطب رازی، ۱۹۷

قطب راوندی، ۱۹۷

قمشه ای، آقا محمد رضا، ۲۸

قمی، شیخ محمد علی، ۲۶۷

قوچانی، عباس، ۲۲۴

قیصریه ها، غلامحسین، ۲۲۶

قیومی، جواد، ۲۲۴، ۲۲۳

کاشف الغطاء، شیخ جعفر، ۲۲۹، ۲۰۴، ۱۸۴، ۱۰۷

کاشف الغطاء، شیخ علی، ۲۲۷

کاشی، آخوند ملا محمد، ۴۲، ۴۰، ۳۳

کافی موسوی، ابا ذر، ۳۶۱، ۳۵۷

کتابی، دکتر سید محمد باقر، ۲۲

کربلایی، ملا محمد حسین، ۲۷۳

کرمانی، آقا شیخ محمد باقر، ۲۶۷، ۲۶۳

کریم خان زند، ۳۳

کسائی، نور الله، ۲۵، ۱۸

کشی، ۱۹۵

کفعمی، ۱۱۴، ۱۱۵، ۹۹

کلانتر، سید محمد، ۲۲۶

کلباسی اشتری، حاج شیخ احمد، ۳۸

کلباسی، حاج شیخ اسماعیل، ۴۴

کلباسی، حاج شیخ محمد ابراهیم، ۳۳، ۲۶، ۲۳۴، ۴۵، ۳۸

کلباسی، حاج میرزا رضا، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۴۵، ۴۴، ۴۳

کلباسی، صدر الدین، ۴۵

کلباسی، فخر الدین، ۴۵

کلباسی، میرزا عبد الرحیم، ۴۱، ۳۹

کلباسی، نور الدین، ۴۵

کمیل بن زیاد، ۳۱۵

کنی، ملا علی، ۲۲۴

کورانی، شیخ علی، ۲۳۰

ماريژان موله، ۲۸۴، ۳۴۶

مازندراني، ملا صالح، ۱۱۰، ۱۱۱

ماسولجي رشتي، شيخ عبد العلي، ۲۳۴

مالک اشتر نخعی، ۳۹

ص: ۴۰۶

مالک بن انس، ۱۲۸

مثنیٰ بن راشد، ۱۲۹

محدث ارموی، ۲۸۰

محدث بحرانی، شیخ یوسف، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۱۴

محدث قمی، حاج شیخ عباس، ۳۸۰، ۳۵۹

محدث، میر هاشم، ۳۴۶، ۲۹۱

محدث نوری (صاحب مستدرک الوسائل)، ۲۳۰، ۲۱۱، ۱۸۸

محقق اردبیلی، ۲۳۰، ۲۰۵، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۰۸

محقق اعرجی بغدادی، ۲۱۳

محقق بجنوردی، ۱۸۶، ۱۸۵

محقق تستری، شیخ محمد تقی، ۲۲۸

محقق، حاج شیخ حیدر علی، ۱۷۵

محقق حلّی، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۷، ۱۹۴، ۱۹۲

محقق خوانساری، ۲۳۱

محقق سبزواری، ۲۲۹، ۲۲۵، ۲۰۲، ۱۹۵

محقق عاملی، ۱۸۹

محقق قمی، ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۰۱، ۱۹۵، ۱۷۶، ۱۷۵

محمد بن احمد ازهری، ۳۵۳

محمد بن احمد بن یحیی، ۱۶۰

محمد بن اسمعیل بن بزیع، ۱۷۱، ۱۵۹

محمّد بن بكار، ٢٥

محمّد بن خالد، ١١٨، ١١٦

محمّد بن ربيع، ٢٣٥

محمّد بن سعد موسى، ١٣٨

محمّد بن سليمان اصفهاني، ١٩

محمّد بن سنان، ١٩٨، ١١٨

محمّد بن شعيب، ١١٩

محمّد بن عبيد الله، ١١٨

محمّد بن عذافر، ١٦٠

محمّد بن علي بن محبوب، ١٦١

محمّد بن غالب اصفهاني، ٢٠

محمّد بن فرج، ٢٥

محمّد بن كثير دمشقي، ١٢١

محمّد بن مسلم، ١٦٢، ١٦١، ١٤٩، ١٣٩، ٢٠٨، ٢٠٠، ١٦٧

محمّد بن مكرم، ٩٠

محمّد بن منده اصفهاني، ١٩

محمّد بن موسى همداني، ١٠٥

محمّد بن هاشم، ١٦١، ١٣٩

محمّد بن همام، ٢٠

محمّد ربيع رشتي، شيخ جمال الدين، ٢٣٤

محمود افغان، ۳۱

مختاری، رضا، ۲۷۹، ۳۴۸

مخنف بن سلیم، ۱۸

ص: ۴۰۷

مدّرس افغانی، ۳۸۰

مدرس بید آبادی، میرزا یحیی، ۳۸، ۴۳

مدّرس تبریزی، میرزا محمّد علی، ۲۵، ۳۵۷، ۳۸۰

مدرس، شهید سیّد حسن، ۳۴

مرعشی نجفی، آیه الله، ۲۳۲، ۲۲۸، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵

مستوفی ساوجی، سعد الدین محمّد، ۲۴

مسجد شاهی اصفهانی، حاج آقا نور الله، ۳۳

مسطور، آخوند ملا خلیل، ۱۱۰

مشکوه، سیّد محمّد، ۲۹

مظاهری، آیت الله حاج شیخ حسین، ۳۵، ۳۶

معاویه، ۲۹۹

معلم حبیب آبادی، میرزا محمّد علی، ۴۴، ۲۳۱

معین، محمّد، ۳۴۸

مفید، شیخ محمود، ۲۶۴

ملا صدرا، ۴۰، ۳۰، ۲۹

ملک شاه سلجوقی، ۲۳

منتظر القائم، اصغر، ۲۶

منزوی، علی نقی، ۳۸۰

منصور بن حازم، ۱۲۹

موحد ابطحی، سیّد محمّد علی، ۴۴

موحد ابطحي، مير سيّد حجت، ۲۰

موحدی، آقا شيخ محمّد علي، ۲۶۳، ۲۶۲، ۳۴۸، ۲۶۴

موحدی قمی، احمد، ۹۰

موسوی اصفهانی، سيّد ابو تراب بن محمّد، ۲۳۴

موسوی خراسانی، سيّد محمّد باقر، ۳۴۶، ۳۰۳

موسوی خراسان، سيّد حسن، ۲۲۴، ۲۲۳

موسی بن بكر، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۱۲

مولوی، محمّد حسين، ۲۲۴،

مهدوی، سيّد مصلح الدين، ۳۰، ۲۶، ۲۵، ۲۲، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۳، ۱۷۷، ۳۸

مهدوی هرستاني، سيّد مصطفي، ۱۷۷

مهريزي، مهدي، ۲۲۸، ۳۰

مهري، محمّد جواد، ۳۴۸، ۳۲۱

مير داماد، ۲۲۶، ۲۱۱، ۲۰۷، ۳۰، ۲۹، ۲۸

ميرزا شهباز، ۲۳۷

ميرزا محمّد علي بن ميرزا مظفر اصفهانی، (سلمان الزمان)، ۳۲

ميرزای آشتیانی، ۴۲

ميرزای شیرازی، ۱۷۷

مير فندر سکی، مير ابو القاسم، ۳۰، ۲۹، ۲۸

ميسر بن عبد العزيز، ۵۳

نائینی، ملا حسین، ۳۹، ۴۱

نائینی، ملا محمد، ۳۶۰

ناجی نصر آبادی، محسن، ۲۹

نادر شاه افشار، ۳۵۰

ناصر، شیخ علی احمد، ۲۲۷

ناصر الدین شاه، ۲۳۸

نجاشی، احمد بن علی، ۱۶۰، ۱۲۳، ۲۱، ۲۲۵، ۱۹۹، ۱۹۵، ۱۶۱

نجفی اصفهانی، محمد باقر، ۲۲۷، ۱۷۶

نجفی، حاج شیخ هادی، ۲۲۸، ۱۷۹

نجفی، شیخ جعفر، ۱۰۷

نجفی، شیخ محمد حسن، ۲۲۴

نجفی مسجد شاهی، حاج شیخ محمد رضا، ۳۴

نراقی، ملا احمد، ۳۴۸، ۲۹۱، ۲۳۰، ۲۲۶

نراقی، ملا مهدی، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۷۶، ۳۲، ۲۲۶، ۱۹۸، ۱۸۹

نسفی، عزیز الدین، ۳۴۶، ۲۸۴

نصر بن مزاحم منقری، ۱۸

نضر بن سوید، ۱۱۲

نور محمدی، محمد جواد، ۲۷۶، ۲۶۱، ۳۶، ۳۶۱، ۳۴۷

نوری، ملا علی، ۳۳، ۲۸

نهاوندی، حاج شیخ علی اکبر، ۴۵

نهاوندی، شیخ محمد، ۴۵

نیلفروشان، محمد رضا، ۲۲۵

نیلی نجفی، علی بن عبد الکریم، ۳۱۰

واعظی اراکی، شیخ مرتضی، ۲۲۹

وحید بهبهانی، ۲۲۸، ۲۲۴، ۱۹۶، ۱۸۹

هاشمی خراسانی، حجّت، ۳۸

هروی، ۱۵۳

هروی، ملا محمد تقی، ۳۳

هزار جریبی، آقا باقر، ۳۴۹

هشام، ۲۱۷، ۱۲۹

هشام بن حکم، ۲۱۰، ۲۰۷

هشام بن سالم، ۲۱۲

همدانی، حاج آقا رضا، ۲۳۱

همدانی، میرزا محمد، ۲۶۷

هنرفر، لطف الله، ۲۱

یحیی بن سعید حلّی، ۲۲۴، ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۳۳

یزدی، آیت الله سید محمد کاظم، ۴۲، ۴۰

یزید بن قیس ارحیبی، ۱۸

یزید کناسی، ۱۵۸، ۱۴۵، ۱۳۸

یعقوب بن شعیب، ۱۰۹

یوسف حسن عمر، ۹۰

یوسفی، شیخ هادی، ۲۲۴

آقا نجفی-رازی نجفی مسجد شاهی

ص: ۴۰۹

ابا الحسن الرضا-امام رضا عليه السلام

ابو جعفر طوسی-شیخ طوسی

ابو نعیم اصفهانی-اصفہانی،ابو نعیم

حاجی کلباسی-کلباسی،حاج شیخ محمد ابراهیم

حسینی استر آبادی،سید میر محمد باقر-میر داماد

زین الدین بن علی عاملی-شہید ثانی

سید محمد باقر داماد-میر داماد

شیخ ابراهیم اصفہانی-ریاضی نجف آبادی

صاحب جواهر-نجفی،شیخ محمد حسن

علامہ مجلسی-مجلسی،مولا محمد باقر

فاضل اصفہانی-فاضل ہندی

کلینی،محمد بن یعقوب-شیخ کلینی

محدث القاسانی-فیض کاشانی

محدث کاشانی-فیض کاشانی

محمد بن حسن اصفہانی-فاضل ہندی

مقدس اردبیلی-محقق اردبیلی

میرزای قمی-محقق قمی

آثار احمدي، ٣٤٦، ٢٩١

آثار الحجّه، ٣٤٦، ٢٦٧، ٢٦٥، ٢٦٤، ٢٦٢

آثار ملي اصفهان، ٢٧، ٢١

آداب الصلاه، ٣٤٨، ٣١٨

آينه دانشوران، ٣٤٦، ٢٦٧

اجاله الفكر في القضاء و القدر، ٣٥٩

اجتهاد و تقليد، ٩٢

اجوبه المسائل، ١٧٨

احاديث مثنوى معنوى، ٣٤٦، ٢٨٥

احتجاج طبرسي، ٣٠٣، ١٧٤

اخبار الاسرار، ٤٢

اختيار معرفه الرجال (رجال كشي)، ٢٢٣

إرشاد الأذهان إلى أحكام الايمان، ١٣٦، ٢٢٣، ١٩٢، ١٤٨

استحباب التختم بالعقيق، ٣٥٣، ٣٤٩

اسرار الشريعه و اطوار الحقيقه و انوار الحقيقه، ٣٤٦، ٢٨٩

اسفار، ٢٦٣، ٤٠

اشراقات الايام في افاضات الأنام، ٤٣

اصباح الشيعه بمصباح الشريعه، ٢٢٣، ١٩٧

اصول كافي، ١١١، ١١٠، ١٠٩، ١٠٨، ٧٢، ٣٠٣، ٣٠٢، ٢٩٧

اعيان الشيعة، ١٧٨، ١٧٦

اقبال الاعمال، ١٧٤، ١١٤، ١٠٣، ٩٩، ٩٨، ٣٤٦، ٢٢٣

الاربعون حديثا، ٣٢

الإرشاد، ١٥١، ١٤٨، ١٤٧، ١٣٦، ١٠٧

الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ٢٢٣، ٢٠٠

الانتصار، ٢٢٣، ١٩٧، ١٩٤

الانسان الكامل، ٣٤٦، ٢٨٤

الإيضاح، ١٩٢، ١٣٨

البلد الأمين، ١١٦، ١١٥، ١٠٠

البهجة المرضيه على ألفيه ابن مالك، ١١٣

البيان، ١٤٩، ١١٥، ١٠٢، ١٠١، ١٠٠

البيت في خزانه الادب، ٣٧٦

التبيان، ١٣١

التحديق، ٣٥٣

ص: ٤١١

التحرير، ١٣٢، ١٣٥، ١٥٤، ١٩٢،

التذكرة، ٩٩، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٦، ١٤٧، ١٤٨،

التمحيص في البلاغ، ٣٥٩،

التنصيص على معاني التمحيص، ٣٥٩،

التنقيح الرائع لمختصر النافع، ١٩٤، ٢٢٤،

الجامع في ساير ابواب الكلام، ٢١،

الجامع للشرايع، ١٩٧، ١٦٦، ١٣٣، ٢٢٤، ٢٠٣،

الجغريه، ١٠٢، ١٠٥، ١١٤، ١١٥،

الجنه الواقيه، ٩٩، ١١٥،

الجواهر، ٢٢٠، ٢١٨، ٢١٧، ٢١٦، ٢١٥، ٢١٣،

الحدائق الناضره في أحكام العتره الطاهره، ٢١٣، ٢١٤، ٢٢٥،

الخصال (شيخ صدوق)، ١٢٣، ٣٣٥، ٣٤٨،

الخلايف، ١٦٦، ١٥١، ١٥٠، ١٤٤، ١٢٧، ٢٠٦، ٢٠٠، ١٩٧، ١٩٤، ١٩٢، ١٩١، ١٨٤، ٢٢٥، ٢١٨، ٢١٠، ٢٠٨،

الدر المثور، ١٢٥،

الدروس الشرعيه في فقه الإماميه، ١٨٤، ٢٢٥، ٢٠٣، ٢٠٢، ١٩٥، ١٩٢،

الدره المضيئه في تحقيق مسأله البداء، ٢٣٦،

الذخيره، ١٠٣، ١١٤، ١١٥،

الذريعه إلى تصانيف الشيعه، ١٧٤، ٢٢٥، ٣٨٠، ٣٥٩، ٢٤٠، ٢٣٨، ٢٣٧، ٢٣٦، ٢٣٤،

الذكرى، ١٠١، ١٠٢،

الرجال، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٦، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥،

الرسائل الرجاليه، ٢٢٦، ٢٢٥، ٢٠٧، ١٩٨،

الرساله العدديه، ١٨٩،

الرواشح السماويه فى شرح الأحاديث الإماميه، ٢٢٦، ٢١١، ٢٠٧،

الروضه البهيه فى شرح اللمعه الدمشقيه، ١٣٧، ٣٥٩، ٢٢٦، ١٩٥، ١٩٤، ١٩٢، ١٦٦، ١٥١،

الزكاه (شيخ محمّد محسن رشتى اصفهانى)، ٢٣٧،

السرائر الحاوى لتحريير الفتاوى، ١٣٣، ١٣٢، ٢٢٧، ٢٠٠، ١٩٧، ١٩٤، ١٨٩، ١٤٣، ١٤٢،

الصحاح فى اللغه، ١٥٣، ١٢٨، ٩٠،

الطهاره (شهيد آيت الله حاج سيد مصطفى خمينى)، ٢٢٩، ٢١٦،

الطهاره (شيخ انصارى)، ٢٢٩، ٢١٣،

الغنيه، ٢٠٠، ١٩٧، ١٣١،

الغيبه، ٢٢٧، ١٩٣،

الفرج بعد الشده، ١١٥،

الفرق بين الفريضة و النافله، ٢٢٨، ١٧٨، ١٧٧،

الفقيه، ١٣٦، ١٣٥، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٨، ١١٧، ١٦٦، ١٦١، ١٥٩، ١٥٧، ١٤٩، ١٤٦، ١٣٩،

ص: ٤١٢

الفوائد الرجالية، ٢٠٧، ١٩٨، ١٩٦، ٢٢٨، ٢١١

الفوائد المليّة، ١٠٨

القاموس المحيط، ٢٠٩، ١٨٨، ١٥٣، ٣٥٤، ٢٢٨

القواعد الاحكام، ١٤٧، ١٣٦، ١١٥، ٩٩

القواعد الفقهيّة، ٢٢٨، ١٨٦، ١٨٥

القواعد و الفوائد (شيخ محمّد محسن رشتي اصفهاني)، ٢٣٧

الكافي ابو الصلاح حلي، ١٣١

الكرام البرره، ٢٤٠، ٢٣٤

الكنى و الالقاب، ٣٨٠، ٣٥٩

الكواكب الدرّي، ٣٥٩

اللمعه دمشقيه، ٢٣٠، ١٩٤، ١٣٧

اللوامع الاسرار في شرح مطالع الانوار، ١٠٢

المبسوط في فقه الاماميّه، ١٢٧، ١٢٦، ٩٨، ١٤١، ١٣٥، ١٣٤، ١٣٣، ١٣٢، ١٣١، ١٣٠، ١٦٨، ١٦٦، ١٦٥، ١٥٢، ١٥١، ١٥٠، ١٤٩، ١٩١، ١٩٠

٢٣٠، ٢٠٥، ١٩٧، ١٩٤، ١٩٢

المختصر النافع في فقه الإماميّة، ٢٣٠، ١٩٤

المراسم في الفقه الامامي، ٢٣٠، ١٩٧، ١٤١

المسائل و الجوابات في الامامه، ٢٢

المسائل و أجوبتها عن الائمة، ١٧٤

المعالم في الفقه، ٢١٦، ٢١٥، ٢٠٩

المعتبر في شرح المختصر، ٢٣١، ٢١٠، ٢٠٨

المعجم المفهوس لالفاظ القرآن الكريم، ٣٨٠

المفتاح، ١٣٨، ١١١

المقنع، ١٤٠

المقنعه، ٢٣١، ١٩٧، ١٩١، ١٤٠

المكاسب المحرمه (شيخ الانصارى)، ١٨٤، ٢٣١، ١٨٩

المناهج السويه، ٣٥٩

المنهج القوى، ٢٨٥، ٢٨٤

المهذب البارع، ٢٣٢، ١٩٤، ١٩٢، ١٩١

المهذب النافع، ٢٠٠، ١٩٧

النهايه في غريب الحديث، ١٥٣، ٩٠، ٧٠

النهايه في مجرّد الفقه و الفتاوى، ١٢٣، ٩٨، ١٩٧، ١٩٠، ١٥٣، ١٤١، ١٤٠، ١٣٣، ١٣١، ٢٣٢، ٢٠٣، ٢٠٠

الوجيزه في الرجال، ٢٣٢

الوسيله، ١٩٢، ١٤٣، ١٤٢، ١٤١، ١٣٠، ٢٠٥، ٢٠٠، ١٩٧، ١٩٤

الوسيله الى نيل الفضيله، ٢٣٢

الوصيته، ١٦٣، ١٥١، ١٥٠، ١٤٦، ١٢٩، ١٢٨، ١٧٠، ١٦٧

ص: ٤١٣

الهدايه إلى نيل الفضيله الوسيله، ١٤١، ١٣٠، ٢٠٠، ١٩٧، ١٩٤، ١٩٢، ١٤٣، ١٤٢، ٢٣٢، ٢٠٥.

امالى (شيخ طوسى)، ١٢٠.

انوار الفقاهه، ٢٠٢.

انيس الليل، ٤٣، ٣٧.

إيضاح الفوائد فى شرح اشكالات القواعد، ٢٢٣، ٢٠٣، ١٩٢.

ايقاضات الاصول، ٤٤.

أجوبه المسائل استدلاليه، ١٧٨.

أعيان الشيعه، ٢٢٣، ١٧٨.

بحار الأنوار، ٩٠، ٨٩، ٨٨، ٧٣، ٦٧، ١٨، ٢٨٩، ٢٨٨، ٢٢٣، ٢١١، ١٩٦، ١١١، ١٠٦، ٣٠٩، ٣٠٧، ٣٠٦، ٣٠٤، ٣٠٣، ٢٩١، ٢٩٠، ٣١٦، ٣١١، ٣١٠.

٣٣١، ٣٣٠، ٣٢٤، ٣١٨، ٣٥٤، ٣٤٧.

بحر العرفان، ٢٣٥.

بحر المواعظ للحبيب الواعظ، ٢٣٥.

بدر المنير، ٢٣٥.

بصائر الدرجات، ٣٤٧، ٣٣١، ٢٨٥.

بنيان گذار بناى عشق، ٣٤٧، ٢٦١.

تاريخ حزين، ٣٢.

تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن أخير، ٢٢٣.

تاريخ نايبين، ٤١.

تأويل الآيات، ٣١٠.

تبصره المتعلمين، ٢٢٤، ٢٠٣، ١٣٧.

تبصره الناظرين فى كشف مدارك احكام فروع دين، ٢٣٦

تتميم امل الآمل، ٣٤٩

تحرير الأحكام الشرعيه على مذهب الإماميه، ٢٢٤، ١٩٧، ١٩٢، ١٥٤، ١٣٢

تحرير ثانى تاريخ حكما و عرفاى متأخر، ٢٨

تحفه الابرار، ١١٣، ٩٢

تحفه الايادى، ٢٣٥

تحيات المعصومين، ٢٣٥

تذكرة الاقوال فى فقه سيد الرسل و آله المفضل، ٢٣٦

تذكرة الفقهاء، ١٩٩، ١٩١، ١٨٩، ١٣٧، ٩٩، ٢٢٤، ٢٠٣

تراجم الرجال، ٢٤٠، ٢٣٤

ترجمه اهليلجه، ٤٣

تفتازانى، ٣٥٨

تفسير آيه «و اذا قرء القرآن»، ٣٥٠

تفسير ابن كثير، ١٢٥

تفسير قرآن، ٣٥٠

ص: ٤١٤

جوامع الجامع، ١١٨،

جواهر الكلام فى شرح شرايع الاسلام، ١٨٤، ٢٠٥، ٢٠٤، ٢٠٣، ١٩٧، ١٩٤، ١٩٢، ١٨٥، ٢٢٤، ٢٢٠، ٢١٦، ٢١٤، ٢١٢، ٢١٠، ٢٠٨، ٣٥٨،
٣٥٩

جهاد اكبر، ٢٨١،

چهار آينه، ٣٥٩،

چهل حديث، ٣٣١، ٣٤٤،

حاشيه فرائد شيخ انصارى، ٤٣،

حاشيه كافيه، ٣٥٩،

حاشيه كفايه آخوند خراسانى، ٤٣،

حاشيه منظومه سبزوارى، ٤٣،

حاشيه نجات العباد، ٤٣،

حاشيه صلاه كشف الغطاء، ١٧٨،

حاشيه قضاء قواعد الأحكام، ١٧٨،

حاشيه مجمع الفائده و البرهان، ٢٢٤، ١٨٩،

حاوى الأقوال فى معرفه الرجال، ٢٢٥، ١٩٨،

حدائق الناضره، ١٨٩،

حس دل، ٣٤٧،

حقائق الشيعه، ٢٣٦،

حكم الأغلاط الواقعه فى المصاحف من الكتاب، ٢٢٦، ١٧٩، ١٧٧،

حمزه حيدرى، ٢٣٨،

حواشی بر کتب اربعه، ۳۵۰

حیاه المحقق الکرکی و آثاره، ۱۰۲

خاتمه التصانیف، ۲۳۶

خصال شیخ صدوق، ۳۳۵، ۳۴۸

خلاصه عبقات الأنوار، ۱۵۳

خلاصه الأذکار، ۱۰۳

خلاصه الأقوال فی معرفه الرجال، ۱۹۹، ۲۲۵

دادار نامه، ۲۳۶

دافع البلیه، ۲۳۶، ۲۳۵

دانشمندان و بزرگان اصفهان، ۲۶، ۲۵، ۲۲، ۲۲۵، ۱۷۷، ۳۸

درر الاقوال، ۲۳۶

دعوه الحسینیه، ۴۳

دلیل المتحیرین، ۲۳۶

دیوان اشعار (عاصی اصفهانی)، ۲۳۶

دیوان منسوب به امام علی علیه السلام، ۲۹۰، ۳۴۷، ۳۰۹

ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۲۵

ذریعه الوداد، ۲۳۶

ذکر اخبار اصفهان، ۲۵، ۲۳، ۱۸

ذکری، ۱۰۲، ۱۰۱

راهنمای دین، ۴۳

رجال اصفهان، ۲۲

رجال نجاشی، ۲۲۵، ۱۹۹، ۱۶۱، ۱۲۳، ۲۲

رسائل اصولیه، ۱۷۷

رسائل رجالیه، ۲۰۷، ۱۷۷

رسائل و مسائل، ۲۲۶، ۱۷۶

رساله ای در اینکه درهم و دینار قیمی است یا مثلی، ۳۵۰

رساله ای در بحث ربا، ۱۷۸

رساله ای در تحریم غنا، ۳۵۰

رساله ای در خیار عیب، ۱۷۸

رساله ای در رضاع، ۴۳

رساله ای در مشروعیت تلقین میت توسط اطفال، ۳۵۰

رساله ای در نماز مسافر، ۱۷۸

رساله الفوائد، ۱۷۷

رساله صلاتیه، ۲۲۶

روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، ۳۸۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۲۲۶، ۱۷۶

روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، ۱۰۷، ۲۲۶، ۲۱۳، ۲۰۵

روض الرياض، ۲۳۷

روضه الکافی، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۶

روضه الواعظین، ۳۵۵

ص: ۴۱۶

رياض الجنه، ۳۵۸، ۳۸۰

رياض السالكين، ۱۱۶

رياض العلماء و حياض الفضلاء، ۲۶

رياض المسائل فى تحقيق الاحكام بالدلائل، ۲۲۶، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۹۲، ۱۸۹

ريحانه الادب، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۲۵، ۲۲، ۳۸۰، ۳۶۰

ريشه ها و جلوه هاى تشييع در حوزه علميه اصفهان، ۲۴، ۲۳، ۲۰، ۱۸

زاد السالكين در آداب سير و سلوك، ۲۳۷

زاد المعاد، ۱۰۶، ۱۰۴

زبده الاصول، ۳۵۹

زندگى نامه علامه مجلسى، ۲۲۷، ۱۷۵، ۳۰

سما المقال، ۲۲۷، ۱۹۸

سوانح السفر، ۲۳۷

سى و يك خطبه، ۲۳۷

سؤال و جواب، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۹۲

شد الوثيق در احوال چهارده معصوم عليهم السلام، ۲۳۷

شرايع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۵۴، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۳۶، ۲۶۳، ۲۲۷

شرح اشارات، ۴۰

شرح اصول كافى (ملا صالح مازندراني)، ۱۱۱، ۱۱۰

شرح خيارات اللمعه، ۲۲۷، ۲۱۳، ۱۸۴

شرح دعای صباح، ۴۴

شرح عوامل جرجانی، ۳۸۰، ۳۶۰، ۳۵۹

شرح عوامل ملاً محسن قزوینی، ۳۵۹

شرح عوامل نحو، ۳۵۷

شرح فصوص قیصری، ۴۰

شرح قصیده عینیّه، ۳۵۹

شرح قواعد الأحکام، ۳۱

شرح کافی (فاضل قزوینی)، ۱۰۸

شرح کافیّه، ۵۵، ۹۰

شرح ملخص التلخیص، ۳۵۹

شرح منازل السائرین، ۴۴

شرح و تفسیر احادیث طینت، ۳۰۲

شرح هدایه المسترشدین، ۱۷۶، ۲۲۷

شرحی بر اشعار حافظ، ۴۳

شناخت نامه علامه مجلسی، ۳۰

شوارق الالهام، ۲۶۳

شواهد الربوبیه، ۴۰

صحاح جوهری، ۵۷، ۶۶، ۶۸، ۸۴

صححه الاصول الاربعه، ۲۳۷

صحیح بخاری، ۱۲۵

صحیفه سجادیّه، ۷۴، ۱۱۱

ضياء الأَبصار، ١٧٨،

طبّ الائمه، ١٢٣، ١٢٢، ١٢١،

طبقات اعلام الشيعة، ٣٨٠، ٣٥٩،

عدّه الداعى، ٩٠، ٥٣، ٥٠،

عدّه الرجال، ٢٢٧، ١٩٨،

عروه الوثقى، ٢٩٠، ٤٠،

علل الشرايع، ٣٥٤، ٣٥٣،

عوالى اللثالى، ٣٤٧، ٣٠٩، ٣٠٧، ٣٠٦، ٢٩٠،

عوامل جرجانى، ٣٨٠، ٣٦٠، ٣٥٩،

عوامل ملاّ محسن، ٣٦٧،

عون اخوان الصفا فى تلخيص الشفا، ٣٥٩،

غايه المراد، ١٦٦، ١٥١،

غور الحكم، ٣٤٧، ٣١١، ٢٨١، ٢٨٠، ٢٧٩،

غنائم الأيام فى مسائل الحلال و الحرام، ١٧٦، ٢٢٧، ٢٠٥،

غنيه النزوع إلى علمى الاصول و الفروع، ٢٢٧، ١٩٧، ١٣٢،

غوٲ الانام، ٢٣٧،

فتح البارى، ١٥٣،

فرهنگ بزرگان اسلام و ايران، ٣٨٠،

فرهنگ معارف اسلامى، ٣٤٧، ٢٨٥، ٢٨٤،

فرهنگ معين، ٣٤٨، ٣٢١،

فصول، ۴۲

فضل القرآن، ۱۰۹، ۱۲۰

فقه القرآن، ۱۹۷، ۲۲۸

فهرست شیخ طوسی، ۱۶۰

فهرست کتب الشیعه و اصولهم، ۲۲۸

فهرست های خودنوشت فیض کاشانی، ۲۹

قاموس الرجال، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۲۸

قاموس المحيط، ۷۰

قبض الوقف، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۲۶

قبیله عالمان دین، ۲۲۸

قران الاقتراح، ۳۵۹

قرب الإسناد، ۲۰۷، ۲۲۸

قصه های قرآن، ۳۲۱، ۳۴۸

قواعد الأحكام، ۱۹۱، ۱۷۸، ۱۴۷، ۱۳۶، ۹۹، ۳۵۸، ۲۲۸، ۱۹۴، ۱۹۲

قوانین الاصول، ۱۷۶

قیام الحججه، ۲۳۷

کافی (شیخ کلینی)، ۱۱۷، ۱۰۹، ۹۰، ۱۹، ۱۳۸، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۰

۱۷۱، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳، ۲۰۶، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۳، ۲۲۹، ۲۱۲، ۲۰۸، ۲۰۷، ۳۵۳، ۳۴۷، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۲

۳۵۵، ۳۵۶

ص: ۴۱۸

كتاب الحج، ٢٢٩، ٢١٠

كتاب الخيارات (آيت الله سيد مصطفى خميني)، ٢٢٩، ١٩٠

كشاف، ٦٨

كشاف الاسرار، ٢٣٧

كشف الأستار عن وجوه الكتب و الأسفار، ١٧٨، ٢٢٩

كشف الحجب، ٢٣٧

كشف الرموز في شرح مختصر النافع، ١٨٤، ١٩٧، ٢٢٩

كشف الغطاء، ٢٢٩، ٢٢٠، ٢٠٤، ٢٠٢، ١٧٨، ١٠٧

كشف اللثام، ٣٥٩، ٣٥٨، ٣٥٧، ٢٢٩، ٢٠٥، ٣١

كشف المقال، ٢٣٧

كشكول طبسي، ١٨٧، ١٨٨، ٢٢٩

كفايه الأحكام، ٢٢٩، ٢٠٣، ١٩٥، ١٩٢، ١٣٨

كفايه الفقه، ٢٠٥، ١٣٨

كمال الدين و اتمام النعمه، ٣١٠، ٢٣٠، ١٩٦

كنز العرفان، ١٣٧

كنز الفوائد في لب العقائد و فروع الفرائد، ٢٣٧

كنز المأمول يا شش دفتر، ٢٣٨

گزیده رساله اخلاق، ٢٦١

گلشن راز، ٣١٨، ٢٣٣

گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ٢٤، ٢١

لب العقائد، ۲۳۸

لسان العرب، ۶۷، ۹۰

لوامع صاحبقرانی، ۱۰۲، ۱۱۷

لوايح الطرايح، ۲۳۸

لؤلؤ البحرين در تفسير آيت الكرسي و سوره القدر، ۲۳۸

مبسوط، ۹۸، ۱۹۷

متروك الانظار، ۲۳۸

مثنوی معنوی، ۲۳۳، ۲۸۶

مجالس المؤمنین، ۲۲

مجمع الانوار، ۲۳۸

مجمع البحرين، ۳۴۷، ۲۸۹، ۱۰۸، ۵۵، ۹۰

مجمع البيان، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸

مجمع الرجال قهپایی، ۱۸، ۱۹

مجمع الفوائد و البرهان، ۲۰۵، ۱۸۹، ۱۰۸، ۲۳۰، ۲۲۴

مجموعه مقالات، گفتگوها و سخنرانی های بزرگداشت علامه مجلسی، ۳۰

محجبه البيضاء، ۲۹

مختصر النافع، ۱۹۷، ۱۷۰، ۱۵۴، ۱۴۷، ۱۳۶

مختلف الشيعه في أحكام الشريعة، ۱۵۰، ۲۳۰، ۲۰۳، ۱۹۷، ۱۵۱

مدارك الاحكام في شرح شرايع الاسلام،

ص: ۴۱۹

٢٠٥،٢٠٩،٢١٠،٢٣٠

مدينه الابحاث فى احكام الميراث،٢٣٨

مرآت العاشقين،٢٣٩،٢٣٨،٢٣٤،٢٣٣

مرآه الحجه،٣٨

مرآه السبيل،٢٣٨

مرآه الشريعه فى احكام الشريعه،٢٣٨

مرآه المصنف،٤٣،٣٨

مراجع الضماير،٢٣٨

مرآه العقول،١١١،١٠٦

مرجع الضمائر،٢٣٨

مزارات اصفهان،٢٦

مسائل على بن جعفر،١٧٨،١٧٣،٢١١،٢٠٧

مسالك الأفهام الى تنقيح شرايع الإسلام،١٦٦،٢٣٠،١٩٧،١٩٥،١٩٤،١٩٢،١٨٩

مستدرک الوسائل و مستبطل المسائل،١٨٩،٣٥٤،٣٥٣،٢٣٠،٢١١

مستند الشيعه،١٩٧،١٩٤،١٨٩،١٨٧،١٨٤،٢٣٠،٢٠٠،١٩٨

مسند احمد بن حنبل،٩٠،٥٢

مسؤولات،١٧٥

مشارك الشموس فى شرح الدروس،٢٣١،٢١٠

مشارك انوار اليقين فى اسرار امير المؤمنين،٣٤٧،٢٩١،٩٠،٦٠

مشيخه التهذيب،٢١١

مصباح الفقيه، ٢٣١، ٢١٣

مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ٩٨، ٩٧، ٩٦، ١١٤، ١٠٠

معارف و معاريف، ٢٩٨

معالم الدين و ملاذ المجتهدين (الفقه)، ٢٣١

معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، ٢٣١، ١٨٨، ١٩

معراج السعاده، ٣٤٨، ٢٩١

معراج الشهاده، ٢٣٨

مفاتيح الشرايع، ٢٣١، ١٩٥، ١٨٩، ١٣٨

مفاتيح النجاه، ٢٣٨، ١٠٤، ١٠٣

مفتاح الجنان، ٣٧

مفتاح الفلاح، ١٠٧، ١٠٦

مفتاح الكرامه فى شرح قواعد العلامه، ١٨٤، ٢٣١، ١٨٩

مقامات العارفين، ٤٣

مكارم الآثار، ٢٣١، ١٨٧

مكارم الأخلاق، ١٢٣

مكيال اليقين فى اصول الدين، ٤٣

ملتمس المحبوب، ٢٣٩

ص: ٤٢٠

مناقب آل ابى طالب، ٣٣٧، ٩٠، ٦٧، ١٩،

منبع الانوار، ٣١٨

منتخب الانوار المضيئه، ٣١٠

منتقد المنافع فى شرح المختصر النافع، ٢٣١، ٢٠٦،

منتقى الجمان فى الأحاديث الصحيح و الحسان، ٢٣١، ٢٠٧،

منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، ٢٣٢، ٢٠٩،

منظومه سبزوارى، ٢٦٤، ٢٦٢،

منظومه سير و سلوك (صفای اصفهانی)، ٢٣٣،

منظومه شور و شیرين، ٢٣٨، ٢٣٧،

من لا يحضره الفقيه، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٨، ١١٧، ١٦١، ١٥٩، ١٥٧، ١٤٩، ١٤٦، ١٣٩، ١٣٦، ٣٤٨، ٣٣١، ٢٩٠، ٢١٢، ٢٠٦، ١٦٦،

منهاج الدين فى اصول الدين، ٢٣٩،

منهج المقال، ٢٢٨،

منهج المقال فى تحقيق أحوال الرجال، ٢٣٢،

منيه المرید فى آداب المفيد و المستفيد، ٣٤٨، ٢٧٩،

مواليد الائمة: ٢٢،

موسوعه الرجاليه الميسره، ٢٣٢، ١٩٥،

موسوعه مؤلفى الاماميه، ٢٣٤،

موضح اسرار النحو، ٣٥٩،

مهذب البارع، ١٣٥،

ميراث حوزة اصفهان، ٢٧٥، ٢٢٦، ١٩٣،

میراث حوزہ اصفهان، دفتر اول، ۳۵۹

میراث حوزہ اصفهان، دفتر دوّم، ۱۹۳

نان و حلوا، ۲۳۷

نجاه النسوان، ۲۳۹

نزهه الارواح، ۲۳۳

نفحات اللیل، ۴۳

نهایه الاحکام، ۱۹۷، ۹۹، ۷۰

نهایه المرام، ۱۷۰

نهایه و مبسوط، ۹۷

نهج البلاغه، ۳۴۸، ۲۸۹، ۲۸۱، ۹۰، ۵۲

وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۱، ۱۷۴، ۲۳۲، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۰، ۳۵۳، ۳۴۸، ۳۴۲، ۳۵۴، ۳۵۵

وسيله النجاه فى رفع المهلكات، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۳۴

وقعه صفین، ۱۸

هدایه المسترشدين، ۱۷۶

هدیه السالکین، ۴۳

یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، ۳۴۸، ۲۶۵

مجله حوزہ-مجلات و روزنامه ها

ص: ۴۲۱

آستان قدس رضوی، ۲۹، ۳۸۰

ابن بابویه، ۴۲

اصفهان، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۹۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۶۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۴

انتشارات دانشگاه اصفهان، ۲۶

ایران، ۳۴۷، ۳۴۸، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۹۰

بروجرد، ۱۷۶

بیت الله الحرام، ۴۰، ۲۹۷

بید آباد، ۴۱

بیروت، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۴۷، ۱۹، ۹۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸

تخت فولاد اصفهان، ۱۷۷، ۳۶۰، ۲۲، ۲۹، ۴۱

تکیه بروجردی، ۴۱

تکیه مجلسی، ۴۱

تهران، ۳۱۰، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۹۷، ۳۰۳، ۱۹، ۲۵، ۳۹، ۴۲، ۹۰، ۲۲۳، ۲۲۴

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (چاپ)، ۲۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۲، ۳۴۸

جبل عامل، ۲۷

حبیب آباد اصفهان، ۴۵

حسینیه اعظم نجف آباد، ۲۷۳، ۲۷۴

حوزه علمیه قم، ۲۶۲

حوزه علمیه نجف آباد، ۲۶۱، ۲۷۶

حوزه علمیه اصفهان، ۱۷۷، ۳۱، ۲۹، ۲۶، ۲۶۸، ۲۶۴، ۲۰۷، ۱۷۹

خوانسار، ۱۷۹

خوراسگان، ۳۴۹

خوزان، ۳۴۹

دار الشفاء، ۲۶۴

دانشگاه تهران، ۳۸۰، ۳۴۷، ۲۸۰

دفتر تبلیغات المهدی اصفهان، ۱۸

ص: ۴۲۲

رشت، ۲۳۷، ۲۳۴

سامراء، ۱۷۷

صحن قدیم (مشهد مقدس)، ۴۶

عتبات عالیات، ۴۰

قاهره، ۲۲۸

قزوین، ۲۳۹، ۲۳۴، ۲۷

قم، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۱۷۶، ۱۹، ۱۸، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۳۱۰، ۲۹۱، ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۲۱، ۳۴۸، ۳۸۰

کاشان، ۱۹

کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۷۹، ۳۶۱، ۳۵۰

کتابخانه آیت الله صدر خادمی، ۳۲

کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۲۶، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۲، ۲۲۸، ۳۸۰، ۳۴۷، ۳۴۶، ۲۸۵

کتابخانه مسجد سید اصفهان، ۲۲۶، ۹۳، ۴۱

کتابخانه طهوری، ۳۴۶، ۲۸۵

کربلا، ۲۳۸

کرون (منطقه)، ۲۶۸

کعبه معظمه، ۳۶۹، ۲۹۷

کوفه، ۳۶۹، ۳۶۷

لاهیجان، ۲۳۴

لبنان، ۳۵۴، ۹۰

مجموعه فرهنگی تخت فولاد، ۲۲

مدرس ابن سینا، ۲۱

مدرسه آقا کمال خازن، ۲۷

مدرسه آقا مبارک، ۲۷

مدرسه ابن سینا، ۲۱

مدرسه اسفندیار بیک، ۲۷

مدرسه افندی، ۲۷

مدرسه الحجّه نجف آباد، ۲۷۳، ۲۶۹

مدرسه پریخان خانم، ۲۷

مدرسه تاج الملک، ۲۱

مدرسه دده خاتون، ۲۷

مدرسه زینب بیگم، ۲۷

مدرسه شاهزاده ها، ۲۷

مدرسه شفیعیه، ۲۷

مدرسه صدر اصفهان، ۱۸۷

مدرسه صدر نجف، ۱۸۷

مدرسه علمیه الحجّه، ۲۶۹

مدرسه فیضیه، ۲۶۴

مدرسه مریم بیگم، ۲۷

مدرسه ملا محمد صادق قم، ۲۶۳

مدرسه میرزا تقی، ۲۷

ص: ۴۲۳

مرکز تحقیقات حوزه علمیه نجف آباد، ۳۶۱، ۳۵۰

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان، ۳۵

مسجد آیت الله حججی، ۲۷۳

مسجد بازار نجف آباد، ۲۶۱

مسجد جامع عتیق اصفهان، ۲۴

مسجد رکن الملک اصفهان، ۴۱، ۴۵

مسجد سید اصفهان، ۴۱

مسجد صاحب الزمان، ۲۷۳

مسجد صفا، ۲۷۳

مسجد فاطمیه، ۲۷۳

مسجد کوفه، ۹۷

مسجد هدایت، ۲۷۳

مشهد مقدس، ۲۲۹، ۲۲۸، ۴۶، ۴۵، ۲۳۲، ۲۳۰

مصر، ۱۷۷، ۱۰۶

مقبره آب بخشان، ۳۵۰

مکه، ۲۹۹، ۲۳۸

نجف آباد، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۶۱، ۳۵۰، ۳۴۷، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۶۹، ۳۶۱

نجف اشرف، ۱۸۷، ۱۷۹، ۹۰، ۴۰

نظامیه، ۲۳

هند، ۳۵۸، ۳۵۷

مسجد الحرام-بيت الله الحرام

ص: ٤٢٤

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹